سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ ـ
عنوان قراردادی : صحیفه سجادیه. شرح
عنوان و نام پدیدآور : عرفان اسلامی: شرحی جامع بر صحیفهٔ سجادیه / تألیف مکارم شیرازی؛ با همکاری محمدرضا آشتیانی... [و دیگران]
مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع)، ۱۳۹۵ ـ
مشخصات ظاهری : ج ۲.
شابک : (دوره) 978-964-533-240-0؛ ۲۵۰۰۰۰ ریال: ج۱: 978-964-533-241-7؛ ج.۲: 978-964-533-262-2
وضعیت فهرست‌نویسی : فاپا.
یادداشت : همکاران محمدرضا آشتیانی، محمدجواد ارسطا، سید عبدالمهدی توکل، سعید داودی، محمدجواد رودگر، احمد قدسی
یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۶) (فیپا).
موضوع : علی بن حسین(ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ق. صحیفه سجادیه ـ ـ عرفان
موضوع : علی بن حسین(ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ق. صحیفه سجادیه ـ ـ نقد و تفسیر
موضوع : عرفان
شناسه افزوده : آشتیانی، محمدرضا، ۱۳۱۹ ـ
شناسه افزوده : علی بن حسین(ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ق. صحیفه سجادیه. شرح
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۵ ۳۰۴۲۲۵۷ص۸ع/۱/۲۶۷ BP
رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۲
شماره کتاب‌شناسی : ۴۳۸۶۶۸۰

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

عرفان اسلامی / ج ۲

(شرحی جامع بر صحیفهٔ سجادیه)

تألیف: **آیة الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران**
تیراژ : **۵۰۰۰ نسخه**
نوبت چاپ : **اول**
صفحه و قطع : **۵۷۵ صفحه / وزیری**
تاریخ انتشار : **۱۳۹۶**
چاپخانه : **سلیمانزاده**
ناشر : **انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع)**
شابک دوره: **۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۲۴۰-۰**
شابک: **۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۲۶۲-۲**

قم ـ ابتدای خیابان شهدا ـ کوی آمار (۲۲) ـ پلاک ۱۵
تلفن : ۳۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹
www.imamalipub.ir

به سفارش
دفتر آیت الله العظمی مکارم شیرازی(مدّظلّه)

غیر قابل فروش

فهرست مطالب

مقدمهٔ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(مدّظلّه) ۱۳
صحیفهٔ سجادیه، گنجینه‌ای بی بدیل ۱۳

دعای اول / ۱۵

دعا در یک نگاه ۱۵
بخش اول ۱۷
شرح و تفسیر ۱۸
ازلیت و ابدیت ۱۸
خرافهٔ رؤیت خداوند با چشم سر در قیامت ۲۲
مهم‌ترین مستند قائلین به رؤیت ۲۵
بخش دوم ۴۷
شرح و تفسیر ۴۷
شکر نعمت، نعمت بزرگی است! ۴۷
تفاوت حمد و شکر ۴۸
تفاوت منت و نعمت ۴۹
بخش سوم ۵۷
شرح و تفسیر ۵۸
تو را به‌خاطر این همه خوبی سپاس می‌گویم ۵۸
مواقف الاشهاد کجاست؟ ۷۲
علیین کجاست؟ ۷۵

بخش چهارم ۷۷
شرح و تفسیر ۷۷
سه موهبت عظیم الهی ۷۷
منظور از طیبات رزق چیست؟ ۸۰
آیات تسخیر ۸۳
بخش پنجم ۸۷
شرح و تفسیر ۸۷
قادر بر شکر او نیستیم ۸۷
نکته‌ها ۸۹
۱. همه به او نیازمندند ۸۹
۲. چه زمانی می‌توانیم حق شکرش را ادا کنیم؟ ۹۱
بخش ششم ۹۳
شرح و تفسیر ۹۴
هفت موهبت مهم الهی ۹۴
نکته‌ها ۱۰۱
۱. نکتهٔ مهمی دربارهٔ صفات خداوند ۱۰۱
۲. امتحانات الهی ۱۰۴
بخش هفتم ۱۰۷
شرح و تفسیر ۱۰۸
مهم‌ترین نعمت الهی ۱۰۸
مفتوح بودن باب توبه، نعمت بزرگ الهی ۱۱۴
حقیقت توبه چیست؟ ۱۱۵
شرایط توبه ۱۱۶
بخش هشتم ۱۲۱
شرح و تفسیر ۱۲۲
جامع‌ترین حمد ۱۲۲

نکته‌ها ۱۲۸
۱. گسترهٔ حمد در منابع اسلامی ۱۲۸
۲. فلسفهٔ حمد ۱۳۳
۳. حمد اجمالی و تفصیلی ۱۳۳

دعای دوم / ۱۳۵

دعا در یک نگاه ۱۳۵
بخش اول ۱۳۷
شرح و تفسیر ۱۳۷
شکر نعمت وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۳۷
بخش دوم ۱۴۵
شرح و تفسیر ۱۴۵
امام رحمت و کلید برکت ۱۴۵
بخش سوم ۱۴۹
شرح و تفسیر ۱۵۰
درود به خاطر این همه فداکاری ۱۵۰
بخش چهارم ۱۵۹
شرح و تفسیر ۱۵۹
زحمات طاقت‌فرسای تبلیغ امت ۱۵۹
بخش پنجم ۱۶۳
شرح و تفسیر ۱۶۴
طوفان‌های شدید مدینه ۱۶۴
بخش ششم ۱۷۳
شرح و تفسیر ۱۷۴
پاداش‌های عظیم الهی ۱۷۴

دعای سوم / ۱۸۱

دعا در یک نگاه ۱۸۱
بخش اول ۱۸۳
شرح و تفسیر ۱۸۴
درود بر حاملان عرش الهی ۱۸۴
بخش دوم ۱۹۳
شرح و تفسیر ۱۹۵
مأموریت‌های فرشتگان ۱۹۵
حُجُب چیست؟ ۱۹۶
بخش سوم ۲۱۷
شرح و تفسیر ۲۱۸
بر مأموران بادها و ابرها و باران‌ها درود فرست ۲۱۸
سؤال در قبر و عذاب و نعمت در آن ۲۲۸
بخش چهارم ۲۳۱
شرح و تفسیر ۲۳۲
مأمورانی که از مأموریتشان بی‌خبریم ۲۳۲
پیام‌های این دعا ۲۳۷
ملائکه در قرآن مجید ۲۳۸
اوصاف فرشتگان در قرآن مجید ۲۳۹
اوصاف فرشتگان در نهج‌البلاغه ۲۴۰
حقیقت ملائکه ۲۴۲

دعای چهارم / ۲۴۵

دعا در یک نگاه ۲۴۵
بخش اول ۲۴۷
شرح و تفسیر ۲۴۷
پیروان انبیای پیشین ۲۴۷

بخش دوم ۲۵۳
شرح و تفسیر ۲۵۴
یاران ویژهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۵۴
صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی بودند؟ ۲۶۴
۱. صحابه کیان‌اند؟ ۲۶۸
۲. دلیل عدالت صحابه ۲۷۰
۳. انگیزهٔ اصرار بر عدالت صحابه ۲۷۶
۴. احادیث و آیات معارض با عدالت همهٔ صحابه ۲۷۷
سرنوشت برخی از صحابه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۸۸
عذر ناموجّه ۲۹۵
فلسفهٔ دعا در حقّ صحابهٔ بزرگوار ۲۹۸
بخش سوم ۲۹۹
شرح و تفسیر ۳۰۰
درود بر تابعین ۳۰۰
تابعین مقبول و غیر مقبول ۳۰۶
بخش چهارم ۳۰۹
شرح و تفسیر ۳۱۰
تابعین عام ۳۱۰
جمع‌بندی و چکیدهٔ دعا ۳۲۳

دعای پنجم / ۳۲۵

دعا در یک نگاه ۳۲۵
بخش اول ۳۲۷
شرح و تفسیر ۳۲۸
شگفتی‌های جهان آفرینش پایان‌ناپذیر است ۳۲۸
اسباب قرب الی‌الله ۳۳۵

بخش دوم ۳۴۵
شرح و تفسیر ۳۴۶
ما را از شرّ شیطان و سلاطین زمان حفظ کن! ۳۴۶
اسباب تقرب به خداوند ۳۵۲
دام و تور شیطان ۳۵۵
بخش سوم ۳۵۹
شرح و تفسیر ۳۶۰
تکیه‌گاه ما تنها تویی ۳۶۰
بخش چهارم ۳۶۹
شرح و تفسیر ۳۶۹
سه نعمت بزرگ ۳۶۹
نکته‌ها ۳۷۵
۱. همراهی دعا با صلوات بر پیغمبر و آلش ۳۷۵
۲. اهمیت صلوات در آموزه‌های اسلامی ۳۷۷

دعای ششم / ۳۸۱

دعا در یک نگاه ۳۸۱
بخش اول ۳۸۳
شرح و تفسیر ۳۸۴
نعمت بزرگ شب و روز ۳۸۴
نکته: ۳۹۶
بخش دوم ۴۰۳
شرح و تفسیر ۴۰۳
این است مالکیت مطلقهٔ الهیّه ۴۰۳
توحید مالکیت ۴۰۶
نکته ۴۱۱
خداوندا! اختیار همه چیز به دست توست ۴۱۱

اِذَا ابْتَدَأَ بِالدُّعَاءِ بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، فَقَالَ:

از دعاهای امام علیه السلام است

آن‌حضرت هنگامی که شروع به دعا می‌کرد نخست به حمد و ثنای الهی می‌پرداخت و می‌فرمود:

دعا در یک نگاه

امام علیه السلام در این دعا نخست به حمد و ثنای الهی پرداخته و بخشی از صفات او را شرح می‌دهد. آنگاه به آفرینش موجودات و انسان اشاره کرده و نعمت‌هایش را بر این انسان یکی بعد از دیگری برمی‌شمرد و هر کدام را با حمد و ثنای الهی همراه می‌سازد، به‌گونه‌ای که حدود بیست بار خدا را برای این نعمت‌های مختلف حمد و ثنا می‌گوید و انسان را با نعمت‌های الهی که یکی از آن‌ها همین توفیق شکر نعمت‌های اوست آشنا می‌سازد.

بخش اول

۱ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَ الْآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ.

۲ الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَتِهِ أَبْصَارُ النَّاظِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ.

۳ ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعاً، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعاً.

۴ ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ اِرَادَتِهِ، وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ، لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيراً عَمَّا قَدَّمَهُمْ اِلَيْهِ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّماً اِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ.

۵ وَ جَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوتاً مَعْلُوماً مَقْسُوماً مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصُ، وَ لَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ.

۶ ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلاً مَوْقُوتاً، وَ نَصَبَ لَهُ أَمَداً مَحْدُوداً، يَتَخَطَّى اِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمُرِهِ، وَ يَرْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ.

۷ حَتَّى اِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ، وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمُرِهِ، قَبَضَهُ اِلَى مَا نَدَبَهُ اِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْذُورِ عِقَابِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى عَدْلاً مِنْهُ، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَ تَظَاهَرَتْ آلَاؤُهُ، لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ.

ترجمه

۱. حمد وستایش مخصوص خداوندی است که در آغاز بود، بی‌آن‌که آغازی قبل از او باشد ودر آخر خواهد بود، بی‌آن‌که آخری بعد از او باشد.

۲. او کسی است که چشم‌های بینایان از دیدن او ناتوان است وافکار واوهام وصف کنندگان از توصیف او عاجز.

۳. خداوند با قدرتش مخلوقات را آفرید بی‌آن‌که این آفرینش سابقه‌ای داشته باشد وبا مشیت خود به اختراع آن‌ها پرداخت.

۴. آنگاه آن‌ها را در مسیر ارادهٔ نافذ خود به حرکت درآورد و در طریق محبت خویش برانگیخت، به‌گونه‌ای که نه توان تأخیر از آنچه آن‌ها را مقدم داشته، دارند ونه توان پیشی گرفتن بر آنچه آن‌ها را مؤخر داشته است.
۵. خداوند برای هر نوعی از مخلوقات خود قوت وروزی معلوم ومعینی از رزق خود قرار داد که نه کسی می‌تواند چیزی از مقدار آن بکاهد ونه چیزی بر کمبود آن بیفزاید.
۶. سپس برای انسان در زندگی وحیات او سرآمد معینی قرار داده ومدت محدودی معین فرموده که با گام‌های خود در ایام عمرش به‌سوی آن حرکت می‌کند وبا سال‌های زندگانی‌اش آن را می‌پیماید.
۷. این وضع همچنان ادامه پیدا می‌کند تا انسان به پایان کار خود برسد وحساب عمر خود را به‌طور کامل دریافت دارد. آنگاه خداوند او را قبض روح می‌کند وبه‌سوی چیزی که برای او فراهم ساخته، از ثواب وپاداش فراوان یا کیفر مخوف می‌برد، «تا کسانی را که اعمال بد انجام داده‌اند به‌خاطر آن کیفر دهد وکسانی را که اعمال خوب انجام داده‌اند پاداش نیکو عطا فرماید». تمام این امور مطابق برنامهٔ عادلانه‌ای است از سوی او؛ همان خداوندی که اسماء او مقدس است ونعمت‌های او پی‌درپی می‌آید وآشکار است، «کسی او را از اعمالش سؤال نمی‌کند، ولی دیگران درمقابل کارهایشان مسئول‌اند».

شرح و تفسیر

ازلیت وابدیت

جمعی از مترجمان ومفسران صحیفهٔ سجادیه این دعا را به سی بخش تقسیم کرده‌اند، ولی درواقع، نُه بخش کامل است که هر کدام با «الحمدلله» وشکر وسپاس الهی شروع می‌شود واز زاویه‌های مختلف به نعمت‌های الهی نگاه می‌کند وخدا را برای آن شکر وسپاس می‌گوید.

در مقدمهٔ آن، گوینده‌ای که معلوم نیست چه کسی بوده چنین می‌گوید: «آن حضرت هنگامی که شروع به دعا می‌کرد نخست به حمد و ثنای الهی می‌پرداخت»؛ (**وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ابْتَدَأَ بِالدُّعَاءِ بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ**).

در بخش اول، نخست به‌سراغ حمد و ثنای الهی به سبب ازلیت و ابدیت او می‌رود، عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که در آغاز بود، بی‌آن‌که آغازی قبل از او باشد و در آخر خواهد بود، بی‌آن‌که آخری بعد از او باشد»؛ (**فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَ الْآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ**).

هنگامی که به عالم امکان و موجوداتی که پیوسته فانی می‌شوند و جای خود را به موجوداتی دیگر می‌دهند نگاه می‌کنیم از آن به وجودی پی می‌بریم که ازلی است، زیرا اگر موجودات ناپایدار، معلول وجود دیگری مانند خود باشند، این سلسله به‌صورت تسلسل پیش می‌رود و می‌دانیم، تسلسل از نظر فلسفی باطل است، زیرا معنای تسلسل این است که عدهٔ بی‌شماری از علت و معلول‌ها متکی به هم باشند بی‌آن‌که به واجب الوجودی منتهی شوند و به‌یقین، عدهٔ بی‌شمار فقیر و نیازمند، نیازمند است و اگر بی‌نهایت صفر را در کنار هم بگذاریم باز تبدیل به عدد نمی‌شود. بنابراین باید سرچشمهٔ حیات و وجود، وجودی ازلی باشد تا وجود عالم امکان قابل تفسیر شود.

به‌تعبیر ساده‌تر، نمی‌توانیم بگوییم این زمین و آسمان معلول علتی است و آن خود معلول علتی دیگر و به همین ترتیب، به هرجا می‌رسیم معلول علت دیگری باشد بی‌آن‌که آغازی داشته باشد، زیرا سلسله‌ای تشکیل می‌شود از بی‌نهایت معلول‌ها که بدون علت ثابت و پایداری به وجود آمده باشند. بنابراین سرسلسلهٔ وجود حتماً باید واجب الوجود باشد که هستی‌اش از درون ذات اوست نه از بیرون ذاتش.

و اگر وجودی ازلی باشد، حتماً ابدی خواهد بود، چراکه هستی‌اش از درون ذات اوست و بنابراین پایان‌پذیر نمی‌تواند باشد و اگر وجودی ابدی نبود باید تاکنون پایان یافته باشد، زیرا بی‌نهایت زمان بر او گذشته است. مثلاً اگر فرض کنیم خورشید، که عمری دارد، اگر در بی‌نهایت زمان گذشته وجود داشته، قطعاً پایان یافته است؛ اگر می‌بینیم پایان نیافته دلیل بر این است که آغازی داشته است.

کوتاه‌سخن این‌که آنچه آغاز ندارد، پایان هم ندارد و آنچه آغاز دارد پایان هم دارد.

و این‌که در آیهٔ سوم سورهٔ حدید می‌خوانیم: ﴿**هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ**﴾ اشاره به همین معناست. و در نهج‌البلاغه آمده است: «**لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ وَلَا لِأَزَلِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَلَمْ يَزَلْ وَالْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ**؛ برای اوّل بودن او آغاز نیست و نه برای ازلیتش پایانی. آغازی است که همواره بوده و پایانی است که سرآمدی ندارد».[1] و هنگامی که بر ما ثابت شد که او وجودی ازلی و ابدی است و غنی بالذّات و مبری از عوارض عالم ماده، روشن می‌شود که «او کسی است که چشم‌های بینایان از دیدن او ناتوان است و افکار و اوهام وصف کنندگان از توصیف او عاجز»؛ (**الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَتِهِ أَبْصَارُ النَّاظِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ**).

آری! نه چشم او را می‌بیند، چراکه جسم نیست تا قابل رؤیت با چشم باشد و نه عقل به عمق ذات و صفاتش می‌رسد، چراکه عقل و دانش ما محدود است و او وجودی است نامحدود؛ و محدود چگونه می‌تواند نامحدود را آن‌گونه که هست درک کند؟!

قرآن مجید نیز می‌گوید: ﴿**لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ**﴾؛ «چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولی او همهٔ چشم‌ها را می‌بیند؛ و او بخشندهٔ

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۶۳.

نعمت‌ها و باخبر از دقایق امور و آگاه از همه چیز است».[۱] در آیات سورهٔ بقره می‌خوانیم که بنی‌اسرائیل به پیامبرشان موسی اصرار کردند که باید خدا را به ما نشان دهی و با چشمان خود او را ببینیم تا سخنانت را باور کنیم. او هرچه خواست به آن‌ها بفهماند که خداوند با چشم قابل رؤیت نیست و برتر از آن است که با چشم ظاهر دیده شود آن‌ها دست از اصرار خود برنداشتند.

او ناچار به فرمان الهی، گروهی از آن‌ها را همراه خود به کوه طور برد: «و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم». فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه بنگر، اگر تاب بیاورد که در جای خود ثابت بماند، مرا خواهی دید». امّا هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی نمود، آن را درهم شکست و متلاشی کرد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوندا! منزّهی تو از این‌که با چشم تو را ببینم»! من به سوی تو بازگشتم. و من نخستین مؤمنانم»؛ **﴿وَ لَمَّا جاءَ مُوسَى لِمِيقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ اِلَيْكَ قالَ لَنْ تَرانِي وَلَكِنِ انْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَكانَهُ فَسَوْفَ تَرانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً وَخَرَّ مُوسَى صَعِقاً فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ اِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾**.[۲]

به یقین، موسی می‌دانست که خداوند با چشم سر دیده نمی‌شود، ولی اصرار بنی‌اسرائیل که گفتند: **﴿يا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾**؛ «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر این‌که خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم».[۳] سبب شد که موسی آن‌ها را به کوه ببرد و تقاضای آن‌ها را مطرح کند و آن جواب صریح و دندان‌شکن را بشنود.

---

۱. انعام، آیهٔ ۱۰۳.
۲. اعراف، آیهٔ ۱۴۳.
۳. بقره، آیهٔ ۵۵.

با توجه به این‌که «لَن» بنابر تصریح علمای ادب، برای نفی ابد به کار می‌رود، مفهوم آیه این است که ای موسی! هرگز خداوند را نخواهی دید.

البته دلیل عدم رؤیت خداوند یک دلیل عقلی روشن دارد و آن این‌که رؤیت با چشم، مخصوص اجسام است و اجسام، نیازمند زمان و مکان‌اند و دارای اجزایی هستند، در حالی که خداوند نه زمان دارد و نه مکان و نه اجزایی و این استدلال همان‌گونه که عدم امکان رؤیت را در دنیا ثابت می‌کند، عدم امکان آن را در آخرت نیز به ثبوت می‌رساند.

خرافهٔ رؤیت خداوند با چشم سر در قیامت

گروه زیادی از اهل سنت معتقدند که خداوند در قیامت دیده خواهد شد و به‌گفتهٔ نویسندهٔ تفسیر المنار: «وهذا مذهب أهل السنّة والعلم بالحدیث؛ این عقیدهٔ اهل سنت و عالمان حدیث است».[1] و عجیب‌تر این‌که حتی محققان معاصر و به‌اصطلاح، روشن‌فکر آن‌ها نیز به این موضوع تمایل نشان می‌دهند وگاه سرسختانه از آن دفاع می‌کنند؛ در حالی که، همان‌گونه که گفتیم، در عدم جواز رؤیت خداوند، هیچ تفاوتی میان دنیا و آخرت نیست؛ او وجودی است مافوق ماده، آیا در قیامت تبدیل به یک وجود مادی می‌شود و از مقام نامحدود بودن به محدودیت خواهد گرایید؟ آیا او در آن روز تبدیل به جسم با عوارض جسمانی می‌شود؟ دلایل عقلی همهٔ این سخنان نادرست را نفی می‌کند.

توضیح: آیات فراوانی از قرآن مجید خداوند را از هر جهت نامحدود معرفی می‌کند:

در آیات مربوط به قبله می‌خوانیم: ﴿**وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ**

---

۱. تفسیر المنار، ج ۷، ص ۶۵۳.

اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَلیمٌ»؛ «مشرق و مغرب، از آن خداست! پس به هر سو رو کنید، رو به خدا کرده‌اید. خداوند، واسع و به همه چیز داناست».[۱]

در آیهٔ نجوی آمده است: «**ما یَکُونُ مِنْ نَجْوَی ثَلاثَةٍ اِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنَی مِنْ ذَلِكَ وَ لا أَکْثَرَ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا**»؛ «هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این‌که خداوند چهارمین آن‌هاست، و هیچ‌گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این‌که خداوند ششمین آن‌هاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر این‌که او همراه آن‌هاست هر جا که باشند».[۲]

این آیه با صراحت می‌گوید: «هرجا نجوا و سخنان درگوشی باشد، اگر سه نفر باشند خداوند چهارمین آن‌هاست و اگر پنج نفر باشند خداوند ششمین آن‌هاست، و نه کمتر از این و نه بیشتر خواهد بود، مگر این‌که او با آن‌ها همراه است، هرکجا باشند».

در جای دیگری می‌فرماید: «**وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُم**»؛ «او با شماست، هرجا باشید».[۳]

و در جای دیگر می‌خوانیم: «**وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ**»؛ «ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلبش (یا رگ گردنش) نزدیک‌تریم!».[۴]

در جای دیگر فرموده است: «**وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ**»؛ «و بدانید خداوند به‌قدری به شما نزدیک است که میان انسان و قلب او حائل می‌شود».[۵]

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۱۵.
۲. مجادله، آیهٔ ۷.
۳. حدید، آیهٔ ۴.
۴. ق، آیهٔ ۱۶.
۵. انفال، آیهٔ ۲۴.

نیز می‌فرماید: ﴿**أَلا اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ**﴾؛ «و آگاه باشید که او به همه چیز احاطه دارد».[۱]

این آیات که مجموعهٔ مهمی از آیات قرآن را تشکیل می‌دهد، با صراحت، هرگونه محدویتی را از خداوند نفی می‌کند، در حالی که اگر خداوند به صورت جسمی درآید، قطعاً محدود خواهد بود و مکان خاصی خواهد داشت که مردم به او نگاه کنند.

حقیقت این است که مسألهٔ جسمیت و رؤیت خداوند یک تفکر انحرافی یهودی است که در تورات محرَّف کنونی کاملاً منعکس است. در آن‌جا می‌خوانیم: و آواز خداوند را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم را آواز کرده، وی را گفت که کجایی؟! او دیگر جواب گفت که آواز تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که برهنه‌ام، به‌سبب آن پنهان شدم. و خدا به او گفت: تو را که گفت که برهنه‌ای؟ آیا از درختی که تو را امر کردم، نخوری و خوردی؟! و آدم گفت: زنی که از برای بودن با من دادی، او از آن درخت به من داد که خوردم؛ و خداوند خدا گفت: اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده، پس حال مبادا که دست خود را دراز کرده هم از درخت حیات بگیرد، و خورده دائماً زنده ماند. پس از آن سبب خداوند خدا او را از باغ عدن راند تا آن‌که در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاحت نماید....[۲]

مسألهٔ جسمیت و محدود بودن خداوند از جهات مختلف، در این عبارات دیده می‌شود و بعید نیست به‌وسیلهٔ افراد مرموز، این تفکر انحرافی به منابع اسلامی نفوذ کرده باشد.

---

۱. فصلت، آیهٔ ۵۴.

۲. تورات، سفر پیدایش، باب سوم، آیهٔ ۸ به بعد.

در این‌جا نکتهٔ جالبی وجود دارد و آن این‌که آن‌ها که می‌گویند: خداوند در قیامت دیده می‌شود، آیا تمام وجود او را می‌بینند یا بعضی از وجود او را؟ هرگاه بگویند: تمام وجود او را می‌بینند، نشانهٔ آشکار محدود بودن وجود اوست و اگر بگویند: بخشی از وجود او را می‌بینند، سؤال می‌کنیم: کدام بخش از وجود او را؟ در هر حال، لازمهٔ این سخن این است که خداوند اجزایی دارد، خواه تمام او را ببینند یا بخشی از او را و وجودش نیازمند آن اجزا می‌باشد، بنابراین او غنی بالذّات نیست، بلکه فقیر بالذّات است.

مهم‌ترین مستند قائلین به رؤیت

مهم‌ترین مستندی که جماعت اهل سنت برای وقوع دیدن خداوند با چشم سر در قیامت دارند روایات متعددی است که در «صحاح» آن‌ها نقل شده است.

بعضی از بی‌خبران مانند «ابن‌تیمیه» بی‌آن‌که در دلالت و سند این روایات تأمل کنند ادعای تواتر این روایات را کرده‌اند، او می‌گوید: «أمّا اثبات رؤية الله تعالى بالأبصار في الآخرة فهو قول سلف الأُمّة وأئمّتها وجماهير المسلمين من أهل المذاهب الأربعة وغيرها، وقد تواترت فيه الأحاديث عن النّبيّ صلی الله علیه و آله عند علماء الحديث، وجمهور القائلين بالرؤية، يقولون: يرى عياناً مواجهةً؛ اثبات رؤیت خداوند با چشم در آخرت، قول پیشینیان امت و پیشوایان و جمهور مسلمین از اهل مذاهب چهارگانه و غیر آن است و احادیث متواتره از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در نزد علمای حدیث نقل شده است و همهٔ قائلین به رؤیت معتقدند که با چشم ظاهر روبرو دیده می‌شود».[1]

در حالی که دقت در این روایات نشان می‌دهد که مشکلات فراوانی دارد.

---

۱. منهاج السنّة، ج ۳، ص ۳۴۱.

به‌عنوان نمونه سیزده روایتی را که بخاری در صحیح خود در باب «وجوه یومئذ ناضرة إلی ربّها ناظرة» آورده مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تعدادی از این روایات اصلاً دلالت بر مقصود ندارند، مانند روایات ۵ و ۷ و ۹.

تعدادی از آن‌ها تعبیر به لقاءالله دارد (مانند روایات ۸ و ۱۱ و ۱۳) که به شهادت آیات قرآن، لقاءالله به‌معنای مشاهده با چشم در قیامت نیست، زیرا دربارهٔ کفار هم این تعبیر در قرآن آمده است. در آیهٔ ۱۴ سورهٔ سجده می‌خوانیم: ﴿**فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ**﴾ «هذا» در این آیه خطاب به کفار است و می‌گوید: لقاء روز قیامت را به فراموشی سپرده‌اند، یعنی آن‌ها هم لقائی دارند، ولی آن را به فراموشی سپرده‌اند.

در بسیاری از آیات قرآن تعبیر به لقاءالله به‌معنای ایمان به معاد آمده است، مانند آیهٔ ۳۳ سورهٔ مؤمنون: ﴿**وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ**﴾ که منظور از تکذیب لقاء آخرت، همان تکذیب معاد است و در آیهٔ ۷۱ سورهٔ زمر می‌خوانیم: ﴿**وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا**﴾ شما را نسبت به لقاء روز قیامت انذار می‌کردند. در حالی که انذار مربوط به کافران است.

بنابراین روایات لقاءالله هیچ‌گونه دلالتی بر مسألهٔ رویت با چشم ندارد.

و بعضی از روایات این باب دلالت بر خلاف دارد، مانند روایت ۱۰ که می‌گوید: «**ما بَيْنَ القَوْمِ وَ بَيْنَ أن يَنظُرُوا إلىٰ رَبِّهِمْ، إلّا رِداءُ الْكِبْرِ عَلىٰ وَجْهِهِ**؛ در میان این جمعیت و پروردگارشان رداء عظمت خداوند مانع از نگاه کردن به خدا می‌شود».[1] یعنی با توجه به عظمت پروردگار، رؤیت امکان‌پذیر نیست.

و در بعضی تعبیر بسیار عجیبی دیده می‌شود، مانند حدیث ۷ که می‌گوید:

---

۱. سنن کبری، نسائی، ج ۶، ص ۴۴۳.

«**فَاسْتَأْذِنُ عَلىٰ رَبِّي في دارِهِ وَيُؤْذَنُ لِي عَلَيْهِ**؛ من در قیامت اجازه می‌گیرم که در خانهٔ خدا بروم و به من اجازه می‌دهد که به خانه‌اش بروم و هنگامی که او را دیدم به سجده می‌افتم».[۱]

بر اساس این روایت، خداوند مانند انسان‌ها محدود در جایگاه خاصی و خانه‌ای است، در حالی که قرآن مجید باصراحت می‌گوید: تمام عالم صحنهٔ حضور خداوند است و هرجا باشید با شماست.

از میان روایات باقی‌مانده، سه روایت که دلالت بر رؤیت دارد از یک نفر نقل شده و او «جریح» است.

گویا ادعاکنندهٔ تواتر فقط عنوان باب را دیده و بعد احادیث را با سرانگشت شمرده و ادعای تواتر کرده است، در حالی که دقت در روایات به ما نشان می‌دهد مسأله چیز دیگری است.

بنابراین اگر روایاتی در این باب و ابواب دیگر و صحاح دیگر باقی بماند در حد خبر واحد یا خبر مستفیض است که خبر ظنی محسوب می‌شود و در مسألهٔ رؤیت خداوند که بازگشت به بحث اعتقادات می‌کند، تنها، دلیل قطعی کارساز است.

اضافه بر این‌ها روایاتی که دلالت بر رؤیت دارد ـ چنان‌که گفتیم ـ مخالف کتاب‌الله است و هیچ روایتی برخلاف کتاب‌الله پذیرفته نیست.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «**فَانْظُرُوا مَا وَاطَأَ كِتَابَ اللهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللهِ فَدَعُوهُ**؛ نگاه کنید به احادیث، آنچه موافق کتاب خداست بپذیرید و آنچه مخالف است رها سازید».[۲]

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد در آیات متعددی از قرآن مجید، نامحدود بودن

---

۱. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۳.

۲. جامع بیان العلم وفضله، ج ۲، ص ۴۲؛ فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیه والافتاء، ج ۴، ص ۳۲۴.

وجود خداوند به صراحت بیان شده است، ازجمله ﴿**أَلا اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ**﴾؛ «آگاه باشید که خداوند به هر چیزی احاطه دارد»[1]؛ ﴿**فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ**﴾؛ «به هرسو نگاه کنید خداوند در آن‌جاست».[2] و آیهٔ ﴿**وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ**﴾؛ «هر کجا باشید او با شماست».[3] و می‌دانیم که رؤیت خداوند به‌معنای رؤیت حسی و جسمی، مساوی با محدودیت و داشتن زمان و مکان خاصی است. بنابراین هر روایتی که برخلاف آن باشد باید کنار گذاشته شود، چون مخالف کتاب‌الله است. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام که سرسلسلهٔ عارفان جهان، بعد از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «نه چشم ظاهر او را می‌بیند و نه چشم باطن به کنه ذاتش می‌رسد»؛ (**وَالرَّادِعُ أَنَاسِيَّ ٱلْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ**).[4] در خطبهٔ دیگری با بیان فصیح و رسایش می‌فرماید: «**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلَّذِي لَا تُدْرِكُهُ ٱلشَّوَاهِدُ، وَ لَا تَحْوِيهِ ٱلْمَشَاهِدُ، وَ لَا تَرَاهُ النَّوَاظِرُ، وَ لاَ تَحْجُبُهُ ٱلسَّوَاتِرُ**؛ حمد و سپاس خدایی را سزاست که حواس، او را درک نکند و مکان‌ها وی را دربر نگیرد؛ دیده‌ها او را نبیند و پوشش‌ها او را مستور نسازد».[5]

امام سجاد علیه‌السلام در جملهٔ بعد می‌فرماید: «فهم و اندیشهٔ توصیف کنندگان از وصف او عاجز و ناتوان است»؛ (**وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ**).

دلیل آن هم روشن است، زیرا یک موجود محدود از جمیع جهات، مانند انسان، چگونه می‌تواند به وجود نامحدودی همچون وجود خداوند پی ببرد و به همین دلیل می‌گوییم: کسی به کنه ذات خدا پی نمی‌برد و نه به کنه صفات خدا. بلکه معرفت ما نسبت‌به ذات و صفات خداوند یک معرفت اجمالی است و نه

---

۱. فصلت، آیهٔ ۵۴.
۲. بقره، آیهٔ ۱۱۵.
۳. حدید، آیهٔ ۴.
۴. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۹۱.
۵. همان، خطبهٔ ۱۸۵.

تفصیلی، که از طریق شناخت آثار او حاصل می‌شود؛ از آثارش به علم و حکمت و قدرت و حیاتش پی می‌بریم.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در یک تعبیر جالب و زیبا در خطبهٔ اول نهج‌البلاغه می‌فرماید: «**لَمْ يُطْلِعِ ٱلْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلاَمُ ٱلْوُجُودِ، عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ، تَعَالَى ٱللّٰهُ عَمَّا يَقُولُهُ ٱلْمُشَبِّهُونَ بِهِ وَ ٱلْجَاحِدُونَ لَهُ عُلُوًّا كَبِيراً**؛ عقول و خردها را بر کنه صفاتش آگاه نساخت و (با این حال) آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت خود بر کنه صفاتش آگاه نساخت و (با این حال) آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت خود بازنداشته است. هم اوست که نشانه‌های هستی، دل‌های منکران را به اقرار بر وجودش واداشته است. (آری) او بسیار برتر است از گفتار تشبیه‌کنندگان (آن‌ها که او را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند) و منکران (آن‌ها که یا ایمان به او ندارند و یا شناخت او را غیر ممکن می‌پندارند)».[1]

آنگاه امام علیه‌السلام به سراغ آفرینش مخلوقات جهان می‌رود و می‌فرماید: «خداوند با قدرتش مخلوقات را آفرید بی‌آن‌که این آفرینش سابقه‌ای داشته باشد و با مشیت خود به اختراع آن‌ها پرداخت»؛ (**ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعاً، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعاً**).

دربارهٔ این‌که تفاوت «ابتداع» که از مادهٔ «بدعت» است و «اختراع» که از مادهٔ «خرع» است چیست؟ مفسران صحیفه نظرهای متفاوتی دارند. بعضی مانند مرحوم سید علی خان در ریاض‌السالکین هر دو را به یک معنا دانسته و بعضی دیگر معانی متفاوتی برای آن بیان کرده‌اند.

آنچه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد این است که «ابتداع» به‌معنای آفرینش بدون

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۴۹.

هیچ‌گونه مثال و مانند و بدون سابقه، نه از نظر ماده و نه از نظر هیأت باشد، ولی «اختراع» آن است که ماده، سابقه داشته باشد اما هیأت آن بی‌سابقه باشد.

به‌تعبیر دیگر، ابتداع درمورد ایجاد نخستین است که نه ماده‌ای وجود داشته و نه هیأتی و اختراع درمورد ایجادهای پی‌درپی بعد از آن است که مواد را خداوند پیوسته تغییر می‌دهد و از هیأتی به هیأت دیگر درمی‌آورد، همان‌گونه که قرآن کریم دربارهٔ مراحل جنین در شکم مادر می‌فرماید: ﴿**يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُماتٍ ثَلاثٍ**﴾؛ «او شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی‌های سه‌گانهٔ پوستهٔ شکم، رحم وکیسهٔ جنین، آفرینشی بعد از آفرینش دیگر می‌بخشد».[1] تمام چیزهایی که انسان‌ها می‌سازند یا نقشی می‌کشند و یا ابداع و اختراعی دارند، همهٔ آن‌ها برگرفته از اموری است که مشاهده کرده‌اند و گاه چند مورد را به هم می‌آمیزند؛ مثلاً نقاش، سر گوسفند را با بدن شتر و دست و پای شیر همراه می‌کند و نقش تازه‌ای ایجاد می‌نماید، ولی در هر حال ابداعاتی است با سابقه. تنها خداوند لایزال است که اشیا را بدون مثال قبلی خلق می‌کند.

ابداعات او به‌گونه‌ای است که مثلاً انسان را آفرینشی پس از آفرینش دیگر در محیط رحم در ظلمات ثلاث (تاریکی‌های سه‌گانهٔ حاصل از پوست شکم، پوستهٔ رحم وکیسه‌ای که جنین در آن قرار دارد) ابداع می‌کند؛ نه همچون نقاشان که برای کشیدن صورت ساده‌ای باید از نور کافی برخوردار باشند.

امروز، با بسیاری از مخلوقات الهی کاملاً آشنا هستیم، ولی از ابداع آن بی‌خبریم.

اگر قبل از آفرینش آب به ما می‌گفتند: خدا می‌خواهد چیزی بیافریند که نه رنگ دارد و نه بو و نه طعم و نه جنبهٔ غذایی دارد و بدون کالری است، در عین

---

۱. زمر، آیهٔ ۶.

حال حیات همهٔ موجودات به آن وابسته است و بدون آن حتی یک روز نمی‌توانند زنده بمانند، به‌آسانی در زمین فرو می‌رود، با تغییر شکل در آسمان‌ها پرواز می‌کند و به‌سرعت از جایی به جای دیگر حرکت می‌نمایند و به ما سلامتی و طراوت و نشاط می‌دهد و شکل ثابتی نیز ندارد، یعنی می‌تواند به هر شکلی درآید.

هیچ‌کس نمی‌توانست چنین چیزی را تصور و باور کند، اما خداوند آب را آفرید و همهٔ این ویژگی‌ها را در آن مشاهده کردیم.

و یا اگر قبل از آفرینش نور گفته می‌شد: خداوند موجودی ابداع می‌کند که نه رنگ دارد و نه بو و نه طعم، بلکه وزن هم ندارد، از بسیاری از موانع مانند آب و هوا عبور می‌کند، در اعماق دریاها فرو می‌رود، در یک چشم برهم زدن از شرق کرهٔ خاکی به غرب، و از شمال آن به جنوب می‌رود؛ نه جنبهٔ غذایی دارد، نه جزء بدن انسان می‌شود و در عین حال سرچشمهٔ حیات همهٔ موجودات است و بدون آن زندگی ممکن نیست.

قطعاً تصور چنین چیزی غیر ممکن بود، ولی بعد از آفرینش نور، دیدیم همهٔ آن‌ها در آن وجود دارد.

آنگاه به مرحلهٔ دوم برنامه‌های خلقت اشاره کرده و حرکت موجودات را طبق برنامهٔ منظم و مرتبی ترسیم می‌کند و تدبیر الهی را در جهان روشن می‌سازد، می‌فرماید: «آنگاه آن‌ها را در مسیر ارادهٔ نافذ خود به حرکت درآورد و در طریق محبت خویش برانگیخت، به‌گونه‌ای که نه توان تأخیر از آنچه آن‌ها را مقدم داشته، دارند و نه توان پیشی گرفتن بر آنچه آن‌ها را مؤخر داشته است»؛ (**ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ اِرَادَتِهِ، وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيراً عَمَّا قَدَّمَهُمْ اِلَيْهِ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّماً اِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ**).

این همان مقام ربوبیت پروردگار و حاکمیت او بر جهان هستی است که در

وصف رب‌العالمین خلاصه شده است. قابل توجه این‌که در جملهٔ اول اشاره به حرکت موجودات در مسیر ارادهٔ خداوند می‌کند و در جملهٔ دوم در مسیر محبت.

تعبیر به ارادهٔ الهی که همان علم و قدرت او نسبت به نظام احسن عالم آفرینش است مفهوم عامی دارد که تعبیر به «سبیل محبته» آن را به شکل خاصی مجسم می‌کند.

به تعبیر دیگر، ارادهٔ خداوند آمیخته با محبت اوست و این محبت الهی است که عالم آفرینش را ابداع فرموده و موجودات را از نقص به کمال پیش می‌برد.

و نیز به تعبیر دیگر، عشق است که چرخ‌های جهان را به گردش درمی‌آورد و عشق خداوند به بندگانش همان رحمت واسعهٔ اوست که یکی از آثار آن عشق بندگان به خداوند می‌باشد.

بعضی از شارحان، ضمیر «محبته» را ضمیر مفعولی گرفته‌اند، نه فاعلی، یعنی محبت بندگان به خدا و معتقدند که هرکس راهی را برمی‌گزیند، راهی به‌سوی محبت اوست، هرچند در تشخیص مصداق گرفتار اشتباه می‌شود.

به‌گفتهٔ مرحوم شهید مطهری: آن گیاه که حرکت می‌کند جز عشق او چیزی در سر ندارد و آن سنگ هم که می‌گوییم با قوهٔ جاذبه به سوی زمین پرتاب می‌شود در واقع غیر از این‌که ذات حق را جستجو کند و محبت او در ذات اوست چیز دیگری نیست. آنگاه آیاتی مانند ﴿**وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ...**﴾[1] معنای گسترده‌تری پیدا می‌کند.

سپس در ادامهٔ سخن به اشعار شاعرانی که در این زمینه نظم‌هایی سروده‌اند اشاره می‌کند، ازجمله شعر معروف نظامی:

خبر داری که سیاحان افلاک — چرا گردند گرد مرکز خاک؟
چه می‌خواهند زین منزل بریدن — که می‌جویند زین محمل کشیدن؟

---

۱. اسراء، آیهٔ ۴۴.

در این محرابگه معبودشان کیست؟ از این آمد شدن مقصودشان چیست؟
همه هستند سرگردان چو پرگار پدیدآرندهٔ خود را طلبکار

نیز به شعر حافظ اشاره می‌کند که می‌گوید:

رهرو منزل عشقیم و ز سرحد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم[1]

ولی ظاهر عبارت این است که ضمیر «محبته» ضمیر فاعلی است، همان‌گونه که ضمیر «ارادته» فاعلی است، یعنی ارادهٔ خداوند و محبت خداوند، مخلوقات را در مسیرشان به حرکت درآورده است.

جملهٔ «**ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ**... وَ **بَعَثَهُمْ** ...» این تفاوت را در بر دارد که در جملهٔ اول، منظور اموری است که از اختیار ما بیرون بوده و خداوند برای ما قرار داده است. مانند زمان و مکان تولد ما و ساختمان ویژهٔ جسم و روح ما و امثال آن. ولی جملهٔ دوم ناظر به امور اختیاری است که ما را به آن دعوت کرده، یعنی اطاعت اوامر و پرهیز از نواهی، زیرا در مفهوم «بَعَثَ» این معنا وجود دارد.

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که آیا مفهوم جملهٔ بالا مسألهٔ جبر نیست؟ اگر بندگان از خود اراده‌ای ندارند که چیزی را که خدا مقدم داشته مؤخر سازند و چیزی را که مؤخر ساخته مقدم کنند و تغییری در مخلوقات الهی ایجاد نمایند، بنابراین اراده و اختیاری در آن‌ها وجود ندارد.

ولی جملهٔ مذکور ناظر به امور غیر اختیاری در مسألهٔ خلقت است، زیرا می‌دانیم که انسان، تنها اختیار افعال خود را دارد، نه امور دیگر، مانند خواصی که در موجودات، مانند آب و آتش، آفریده شده یا زمان و مکانی که برای خلقت او در نظر گرفته شده یا مقدار عمر و میزان توانایی‌های وجودش. اجباری بودن این امور، مسلم است و ارتباطی به مسألهٔ جبر و اختیار که مربوط به اعمال انسان است ندارد.

---

۱. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۶۰۹.

حتی درمورد اعمال انسان نیز می‌توان گفت که آن هم به یک معنا اجباری است، یعنی خداوند الزاماً انسان را مختار قرار داده و صفت اختیار را خداوند به او داده است، نه این‌که خود او این صفت را برای خود پذیرفته باشد. او ملزم است که مختار باشد و بر اساس اختیار، اعمال خود را تنظیم کند و این مذهب جبر را نفی می‌کند.

به یقین، اعتقاد به جبر چیزی نیست که انبیا و اولیای الهی از آن دفاع کنند، زیرا اگر انسان‌ها در اعمالشان مجبور باشند، نه بعثت انبیا مفهومی خواهد داشت، نه نزول کتاب‌های آسمانی، نه حساب روز قیامت و نه ثواب و عقاب، و تشویق نیکوکاران و مجازات بدکاران هیچ‌کدام مفهومی نخواهد داشت.

ضمائری که در جمله‌های بالا آمده است می‌تواند به انسان‌ها برگردد، چون ضمیر عاقل است و ممکن است به تمام مخلوقات برگردد، زیرا گاهی از ضمیر عاقل به‌معنای عام نیز استفاده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به سراغ تقسیم ارزاق توسط خداوند نسبت به بندگان رفته، چنین عرضه می‌دارد: «خداوند برای هر نوعی از مخلوقات خود قوت و روزی معلوم و معینی از رزق خود قرار داد که نه کسی می‌تواند چیزی از مقدار آن بکاهد و نه چیزی بر کمبود آن بیفزاید»؛ (**وَ جَعَلَ لِكُلٍّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوْتاً مَعْلُوماً مَقْسُوماً مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ، وَ لَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ**).

«قُوت» به‌معنای ارزاقی است که قوّت و نیروی بدن را حفظ می‌کند و به انسان حیات می‌بخشد و در معجم مقاییس اللغة آمده است که از مادهٔ «قوّت» گرفته شده، زیرا سبب قوّت و قدرت بدن است. در عبارت امام علیه السلام به‌معنای رزق آمده، زیرا بعد از آن می‌فرماید: «مِنْ رِزْقِهِ» که «مِن» در این‌جا بیانیه است.

امام علیه السلام در این‌جا ارزاق و نعمت‌های مادی را غذای روح شمرده است، در حالی که در بدو نظر، انسان آن‌ها را غذای جسم می‌داند. این به‌خاطر آن است که

تقویت جسم، سرانجام به تقویت روح منتهی می‌شود و تصمیم‌گیرنده در کارها، روح انسان است. پس درحقیقت، همهٔ غذاها غذای روح محسوب می‌شود.

بعضی نیز گفته‌اند که قوت، اعم از روحانی و جسمانی است و در بعضی آیات و روایات نیز درمورد طعام و رزق اشاره به طعام و رزق روحانی شده است، ولی آنچه در ابتدا به ذهن تبادر می‌شود همان رزق مادی جسمانی است.

به هر حال، در قرآن مجید نیز به مسألهٔ تقسیم ارزاق در آیات متعددی اشاره شده است، ازجمله در سورهٔ هود می‌فرماید: **﴿وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ اِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُهَا وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا کُلٌّ فِی کِتَابٍ مُبِینٍ﴾**؛ «و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این‌که روزی او بر خداست. او قرارگاه و محلّ نقل و انتقالشان را می‌داند؛ همهٔ این‌ها در کتاب مبین لوح محفوظ ثبت است».[۱]

و در جای دیگر می‌فرماید: **﴿اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَآءُ وَ یَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ مَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا فِی الْآخِرَةِ اِلَّا مَتَاعٌ﴾**؛ «خدا روزی را برای هرکس بخواهد گسترده می‌سازد، یا تنگ می‌گیرد، ولی آن‌ها [کافران] به زندگی دنیا، شاد و خوشحال شدند؛ در حالی که زندگی دنیا دربرابر آخرت، جز متاع ناچیزی نیست».[۲]

و نیز می‌فرماید: **﴿وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلَی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ فَمَا الَّذِینَ فُضِّلُوا بِرَادِّی رِزْقِهِمْ عَلَی مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَهُمْ فِیهِ سَوَاءٌ أَ فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ﴾**؛ «خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد (چراکه تلاش‌هایتان متفاوت است). ولی کسانی که برتری داده شده‌اند، حاضر نیستند از روزی خود به بردگانشان بدهند تا همگی در آن مساوی شوند؛ آیا آنان نعمت خدا را انکار می‌نمایند (که شکر او را ادا نمی‌کنند)؟!».[۳]

---

۱. هود، آیهٔ ۶.
۲. رعد، آیهٔ ۲۶.
۳. نحل، آیهٔ ۷۱.

و نیز می‌فرماید: ﴿**أَ وَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**﴾؛ «آیا آن‌ها ندانستند که خداوند روزی را برای هرکس بخواهد گسترده یا تنگ می‌سازد؟! در این، نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می‌آورند».[1]

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿**أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيّاً وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ**﴾؛ «آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما معیشت آن‌ها را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کردیم و درجات بعضی را برتر از بعضی قرار دادیم تا یکدیگر را به خدمت گیرند؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است».[2]

این آیات و همچنین کلام امام علیه‌السلام در این دعای نورانی نشان می‌دهد که ارزاق و روزی‌های بندگان مقدر است. نه چیزی از آن کاسته می‌شود و نه چیزی بر آن افزوده می‌گردد و خداوند بر اساس حکمتی که داشته این تقسیم حکیمانه را در میان بندگان انجام داده است؛ به‌ویژه در آیهٔ اخیر این معنا منعکس است که تفاوت‌های موجود میان مردم برای این است که بتوانند از یکدیگر استفاده کنند و نظام جامعه به‌هم نریزد، در حالی که اگر همه مساوی بودند نظام زندگی به‌هم می‌خورد و بسیاری از کارها بدون متولی می‌ماند.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا واقعاً روزیِ افراد و سهم آن‌ها از مواهب زندگی همه به‌صورت اجباری و بدون اختیار افراد تأمین می‌شود، در حالی که این سخن برخلاف چیزی است که با چشم خود می‌بینیم؛ بعضی تلاش بیشتر دارند و درآمد فزون‌تر و بعضی تلاش کمتر و درآمد کمتر، یعنی اختیار افراد و میزان تلاش آن‌ها در بهرهٔ آنان مؤثر است.

---

۱. زمر، آیهٔ ۵۲.

۲. زخرف، آیهٔ ۳۲.

اضافه بر این، چنین اعتقادی سبب رکود فعالیت‌های اجتماعی و عقب‌ماندگی جامعه می‌شود؛ جامعه باید پرنشاط و پرامید به فعالیت‌های گستردهٔ خود بپردازد و در میدان رقابت تلاش کند و رو به جلو حرکت نماید.

پاسخ این سؤال، در روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است، زیرا روزی را بر دو قسم کرده‌اند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در نامهٔ معروف خود به امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌فرماید: «**وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ**؛ پسرم! بدان که روزی دو نوع است: یک نوع، روزی‌ای است که به جستجوی آن برمی‌خیزی (و باید برخیزی) و نوع دیگر، آن است که به سراغ تو خواهد آمد، حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می‌آید».[1]

بنابراین می‌توان گفت: روزی‌های مقدر داریم و روزی‌های معلّق و مشروط. مقدر چیزی است که در هر صورت به انسان می‌رسد و معلق و مشروط چیزی است که با تلاش و کوشش به انسان می‌رسد.

و قسم دوم را نیز می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: روزی‌هایی که به‌خاطر تفاوت استعدادهای اشخاص فراهم می‌شود؛ بعضی برای انجام فعالیت‌های اقتصادی، استعداد و مدیریت کافی دارند و بعضی چنان نیستند. بدون شک سهم گروه اول بیشتر است که در واقع مقداری از آن غیر اختیاری است (به‌خاطر تفاوت استعدادها) و بخشی از آن اختیاری است، که افراد به‌دنبال آن می‌روند.

و بخش دوم آن است که دو نفر ممکن است دارای استعدادی یکسان باشند، ولی سهم یکی از روزی بیش از دیگری باشد، به‌خاطر این‌که یکی از آن دو با اختیار خود تلاشگر است و دیگری تنبل و سست.

بنابراین، ارزاق را از یک نظر نیز می‌توان سه‌گونه دانست: غیر اختیاری، نیمه اختیاری و اختیاری.

---

۱. نهج البلاغه، نامهٔ ۳۱.

به همین دلیل در بعضی از روایات وارد شده است که خداوند دعای چند گروه را مستجاب نمی‌کند: از جمله دعای انسان سالمی که در خانه نشسته و دست از تلاش وکوشش برداشته و عرضه می‌دارد: خدایا به من روزی ده! (فرشتگان الهی) به او می‌گویند: این دعای تو مستجاب نیست. برخیز و تلاش کن». امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «**أَرْبَعَةٌ لَا تُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ: رَجُلٌ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ، يَقُولُ: يا رَبِّ ٱرْزُقْنِي! فَيُقَالُ لَهُ: أَلَمْ آمُرْكَ بِالطَّلَبِ...**».[1]

بنابراین آنچه در کلام امام علیه السلام آمده و در آیات قرآن به‌طور مبسوط بر آن تکیه شده که هیچ‌کس نمی‌تواند بر آنچه خدا برای اشخاص از نظر روزی مقدر کرده بیفزاید و یا از آن بکاهد، مربوط به قسم اول است. بسیار دیده‌ایم افرادی بدون این‌که تلاشی کنند درآمدهایی پیدا کرده‌اند وکسانی می‌خواستند جلوی آن را بگیرند ولی توانایی نداشتند.

در سورهٔ طلاق آمده است: ﴿**وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ**﴾؛ «و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌سازد، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».[2]

آنگاه امام علیه السلام بعد از بیان تعیین روزی‌ها از سوی خداوند اشاره به تعیین مدت عمر و سرآمد آن کرده می‌فرماید: «سپس برای انسان در زندگی و حیات او سرآمد معینی قرار داده و مدت محدودی معین فرموده که با گام‌های خود در ایام عمرش به سوی آن حرکت می‌کند و با سال‌های زندگانی‌اش آن را می‌پیماید»؛ (**ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلاً مَوْقُوتاً، وَ نَصَبَ لَهُ أَمَداً مَحْدُوداً، يَتَخَطَّى اِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمُرِهِ، وَيَرْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ**).

«أجل» گاه به‌معنای مجموع زمانی که برای چیزی تعیین شده آمده است، مانند

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۲.
۲. طلاق، آیات ۲ و ۳.

آنچه در داستان موسی و شعیب علیهما السلام آمده است: خداوند در سورهٔ قصص آیهٔ ۲۸ می‌فرماید: ﴿**أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَيَّ**﴾ یعنی هر کدام از مدت هشت یا ده سال را انتخاب کنم، ستمی بر من نخواهد بود. وگاه به‌معنای سرآمد و پایان مدت است. مانند این‌که در بعضی از روایات آمده است: «**دَنا أَجَلُهُ فَماتَ**؛ پایان عمرش نزدیک شد و از دنیا رفت». در آیهٔ ۶۷ سورهٔ غافر آمده است: ﴿**وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّى**﴾؛ «تا به سرآمد معینی برسید».

«یَتَخَطَّی» از مادهٔ «خُطوَة» به‌معنای گام برداشتن است. گویی انسان، در پیمودن مسیر عمر، شبیه کسی است که مبدائی شروع به حرکت کرده وگام‌به‌گام به سوی مقصد پیش می‌رود و در حدیث معروف امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «**نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ اِلَی أَجَلِهِ**؛ هر نفسی که انسان می‌کشد، گامی به سوی پایان عمر پیش می‌رود».[1]

«یَرْهَقُهُ» از مادّهٔ «رهق» (بر وزن شفق) در اصل به‌معنای پوشانیدن و فراگرفتن است و یا به‌معنای پوشاندن اجباری است و به‌معنای کارهای سخت نیز آمده است. در عبارت امام علیه السلام سال‌های عمر پوششی برای زندگی انسان ذکر شده که لازمهٔ آن پیمودن این راه است.

در واقع، امام علیه السلام در این جمله و جملهٔ قبل، روی دو نقطهٔ مهم که در زندگی مورد توجه همهٔ انسان‌هاست انگشت می‌گذارد و به مخاطبان خود از طریق راز و نیاز با پروردگار اطمینان می‌دهد.

نخست، مسألهٔ روزی است که غالب انسان‌ها نسبت به آن حریص‌اند و هرقدر اموالشان بیشتر شود حرصشان افزون می‌گردد.

و دیگری مسألهٔ طول عمر است که غالب مردم نسبت به آن حساسیت دارند

---

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمهٔ ۷۴.

و در قرآن مجید دربارهٔ قوم یهود می‌خوانیم: ﴿**وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ**﴾؛ «و آنان نه تنها آرزوی مر نمی‌کنند، بلکه آن‌ها را حریص‌ترین مردم ـ حتی حریص‌تر از مشرکان ـ بر زندگی این دنیا، و اندوختن ثروت خواهی یافت؛ تا آن‌جا که هریک از آن‌ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود».[1]

هنگامی که انسان مطمئن شود خداوند روزی را براساس حساب معینی تقسیم کرده و مقدار زمان عمر هرکس را معین نموده، هرچند ممکن است با تلاش و کوشش یا با سهل‌انگاری‌ها و سستی‌ها هر دو قسمت مقداری کم و زیاد شود، آرامش خاطر می‌یابد و آتش حرصش فرو می‌نشیند و از این طریق به خدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود.

در این‌جا همان سؤال سابق که درمورد مقدر بودن روزی‌ها بود درمورد معین بودن عمر تکرار می‌شود که ما با چشم خود می‌بینیم افرادی به‌دلیل رعایت اصول بهداشت و پرهیز از پرخوری‌ها و استفاده از غذاهای مفید و مناسب، بر عمر خود می‌افزایند و کسانی به‌عکس، براثر تندروی‌ها و انواع اعتیادها، از مدت عمر خود می‌کاهند. چگونه این معنا با معین بودن مقدار عمر سازگار است؟

در پاسخ این سؤال آنچه دربارهٔ تقدیر روزی‌ها گفته شد تکرار می‌شود و آن این‌که یک اجل حتمی داریم و یک اجل معلق. منظور از اجل حتمی سرآمد عمر است که به هر حال فرامی‌رسد، زیرا استعداد انسان برای بقاء نامحدود نیست. مثلاً فلان شخص قلبش استعداد دارد که چند میلیارد ضربان داشته باشد و در پایان، خواه‌ناخواه از کار می‌ایستد، درست مانند چراغی که نفت آن تمام شده باشد یا اتومبیلی که بنزینش پایان یابد.

---

۱. بقره، آیهٔ ۹۶.

این آیهٔ شریفه می‌تواند اشاره به آن باشد: ﴿**وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ**﴾؛ «برای هر قوم و جمعیّتی، زمان و اجل معیّنی است؛ و هنگامی که اجل آن‌ها فرا رسد، نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنند، و نه بر آن پیشی می‌گیرند».[1]

اما اجل معلق همان مقدار عمری است که انسان با رعایت اصول بهداشت یا مخالفت با آن یا با پیش آمدن حوادث گوارا و ناگوار، کم و زیاد می‌شود. اشارهٔ امام علیه السلام به همان اجل حتمی است.

اجل معلق یا مشروط نیز دارای دو شاخه است: قسمی از آن در اختیار خود انسان است، مانند رعایت اصول بهداشت و پرهیز از آنچه برای بدن انسان زیان‌بار است. دوم قسمی که از اختیار انسان بیرون است، مانند حوادث مرگبار طبیعی، زلزله‌ها، صاعقه‌ها، ریزش کوه، رانش زمین و اموری که از عمر انسان می‌کاهد.

البته در روایات آمده است که خداوند فرشتگانی را مأمور کرده که از جهات مختلف انسان را از آفات و آسیب‌ها حفظ کنند تا زمانی که اجل قطعی او فرارسد. در آن زمان اطراف او را رها کرده و او را به دست اجل می‌سپارند و مفسران، این دو آیهٔ شریفه را اشاره به آن دانسته‌اند: ﴿**لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ**﴾؛ «برای هرکس، مأمورانی است که پی‌درپی، از پیش رو، و از پشت سر او را از فرمان خدا [حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند».[2] ﴿**وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفَرِّطُونَ**﴾؛ «و اوست که بر بندگان خود تسلّط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می‌گمارد؛ تا زمانی که مر یکی از شما فرارسد؛ در این هنگام، فرستادگان ما

---

۱. اعراف، آیهٔ ۳۴.

۲. رعد، آیهٔ ۱۱.

جان او را می‌گیرند؛ و آن‌ها در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان، کوتاهی نمی‌کنند».[۱]

تقسیم اجل به حتمی و معلق، در حدیثی از امام باقر علیه السلام و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

در حدیث امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: راوی از آن حضرت تفسیر آیهٔ شریفهٔ: ﴿**قَضَى أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ**﴾ را سؤال می‌کند. امام علیه السلام می‌فرماید: «**قَالَ: هُمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَحْتُومٌ وَ أَجَلٌ مَوْقُوفٌ**؛ دو نوع اجل وجود دارد: یکی حتمی و دیگری مشروط».[۲]

و در حدیث دیگری در تفسیر همان آیه آمده است: «**الْأَجَلُ الْمَقْضِيُّ هُوَ الْمَحْتُومُ الَّذِي قَضَاهُ اللَّهُ وَ حَتَمَهُ وَ الْمُسَمَّى هُوَ الَّذِي فِيهِ الْبَدَاءُ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَ الْمَحْتُومُ لَيْسَ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَ لَا تَأْخِيرٌ**؛ سرآمد عمری که در قضای الهی گذشته است همان اجل حتمی است که خداوند آن را مقدر و محتوم ساخته و اجل مسمی، اجلی است که ممکن است تغییری در آن پیدا شود، بر طبق خواست خداوند، مقدم گردد و یا مؤخر، ولی اجل حتمی تقدم و تأخیری ندارد».[۳]

جالب این‌که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «**مَا مِنْ بَيْتٍ إِلَّا وَ مَلَكُ الْمَوْتِ يَقِفُ عَلَى بَابِهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَإِذَا وَجَدَ الْإِنْسَانَ قَدْ نَفِدَ أَجَلُهُ وَ انْقَطَعَ أُكُلُهُ أَلْقَى عَلَيْهِ الْمَوْتَ فَغَشِيَتْهُ كُرُبَاتُهُ وَ غَمَرَتْهُ غَمَرَاتُهُ، فَمِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ النَّاشِرَةُ شَعْرَهَا وَالضَّارِبَةُ وَجْهَهَا الصَّارِخَةُ بِوَيْلِهَا الْبَاكِيَةُ بِشَجْوِهَا فَيَقُولُ مَلَكُ الْمَوْتِ: وَيْلَكُمْ مِمَّ الْجَزَعُ وَ فِيمَ الْفَزَعُ وَ اللَّهِ مَا أَذْهَبْتُ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ مَالاً وَ لَا قَرَّبْتُ لَهُ أَجَلاً وَ لَا أَتَيْتُهُ حَتَّى أُمِرْتُ وَلَا قَبَضْتُ رُوحَهُ حَتَّى اسْتَأْمَرْتُ وَ إِنَّ لِي إِلَيْكُمْ عَوْدَةً ثُمَّ عَوْدَةً حَتَّى لَا أُبْقِي مِنْكُمْ أَحَداً؛**

---

۱. انعام، آیهٔ ۶۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴.

۳. بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۹، ح ۷.

هیچ خانه‌ای نیست مگر این‌که فرشتهٔ مر هر روز پنج بار بر در آن خانه می‌ایستد و نگاه می‌کند، اگر انسانی عمرش پایان یافته و روزی‌اش تمام شده، مر را بر او می‌افکند و ناراحتی‌های پایان عمر، او را فرامی‌گیرد و سختی‌هایش بر او چیره می‌شود. هنگامی که خانواده‌اش، موهای خود را براثر مصیبت پریشان می‌سازند و بر سر و صورت می‌کوبند و فریاد می‌کشند و واویلای حزین می‌گویند، فرشتهٔ مر به آن‌ها می‌گوید: وای بر شما! چرا بی‌تابی می‌کنید و چرا جزع و فزع دارید؟! به خدا سوگند! مالی از شما را من نبردم، اجل کسی را نزدیک نکردم، تنها وقتی به سراغش آمدم که مأمور بودم و قبض روح او را به امر پروردگار انجام دادم. من باز هم به سوی شما برمی‌گردم و یکی بعد از دیگری را می‌برم تا کسی باقی نماند. (البته این مربوط به اجل حتمی است که در بالا اشاره شد)».[1]

سپس امام علیه السلام به بخش پایانی این برنامهٔ زنجیره‌ای مر و حیات و تقسیم آجال و ارزاق پرداخته، می‌فرماید: «این وضع همچنان ادامه پیدا می‌کند تا انسان به پایان کار خود برسد و حساب عمر خود را به‌طور کامل دریافت دارد. آنگاه خداوند او را قبض روح می‌کند و به سوی چیزی که برای او فراهم ساخته، از ثواب و پاداش فراوان یا کیفر مخوف می‌برد، «تا کسانی را که اعمال بد انجام داده‌اند به‌خاطر آن کیفر دهد و کسانی را که اعمال خوب انجام داده‌اند پاداش نیکو عطا فرماید»؛ (**حَتَّى اِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ، وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمُرِهِ، قَبَضَهُ اِلَى مَا نَدَبَهُ اِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْذُورِ عِقَابِهِ، ﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾**)».[2]

---

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۸ و ۱۸۹، ح ۱۰.

۲. لام «لیجزی» لام علت نیست، بلکه لام غایت می‌باشد. یعنی عاقبت کار انسان‌ها به این‌جا می‌رسد که بدکاران، به عواقب سوء اعمالشان گرفتار می‌شوند و نیکوکاران به پاداش حسن عمل می‌رسند.

«نَـدَبَ» از مـادهٔ «نـدب» (بـر وزن نـذر) در اصـل بـه‌معنای دعـوت کـردن و فراخواندن به کاری است. در عبارت امام﵇ اشاره به فراخواندن انسان‌ها به پاداش یا کیفر اعمال است.

سپس تأکید می‌کند: «تمام این امور مطابق برنامهٔ عادلانه‌ای است از سوی او؛ همان خداوندی که اسـماء او مـقدس است و نـعمت‌های او پـی‌درپی مـی‌آید و آشکار است، «کسی او را از اعمالش سؤال نـمی‌کند، ولی دیگـران درمـقابل کارهایشان مسئول‌اند»؛ (**عَدْلاً مِنْهُ، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَ تَظَاهَرَتْ آلاَؤُهُ، «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ»**).

«تَظَاهَرَ» از مادهٔ «ظَهر» به معنای پشت به پشت هم دادن و به یکدیگر کمک نمودن است و در عبارت بالا به‌معنای دست به دست هم دادن نعمت‌های پروردگار است که گاه وقتی دست به دست هم می‌دهند آثار و برکات بـیشتری را بـرای انسان به بار می‌آورند. و گاهی نیز به معنای پی‌درپی آمدن و آشکار شدن است.

بنابراین امام﵇ از بخش توحید و وحدانیت خداوند شروع کرده، سپس به برنامهٔ خلقت انسان و مسیر مر و حیات و تقسیم آجال و ارزاق می‌پردازد و آن را با معاد و پاداش و کیفر روز قیامت پایان می‌دهد و در عین حال تأکید می‌کند که همهٔ این برنامه از آغاز تا انتها براساس عدل الهی است، هرچند خداوند دربرابر کسی مسئول نیست.

درضمن، این پیام را به‌خوبی می‌توان از کلام امام﵇ استفاده کرد که جایگاه اصلی ما سرای دیگر است و این دنیا گذرگاهی بیش نیست و آنچه در آن است فانی و ناپایدار است و در واقع وسیله‌ای است برای آزمایش انسان‌ها.

در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿**لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ**﴾ بعضی به راه خطا رفته‌اند و تصور کرده‌اند که مفهومش این است کـه افـعال خـداونـد مـعلل بـالاغراض نمی‌باشد و به تعبیر دیگر، لازم نیست دارای هدف و مصلحت خاصی باشد.

در حالی که تفسیر صحیح آن این است: از آن‌جا که خداوند، هم عادل است (که در عبارت بالا به آن اشاره شده است) و هم حکیم و رحمان و رحیم، افعال او از حکمت و علم و رحمت او سرچشمه می‌گیرد و کسی که افعالش چنین است جای این ندارد که از افعال او سؤال شود و یا اعتراضی به آن وارد گردد، ولی دیگران چون نه حکمت و علم وسیعی دارند و نه رحمت گسترده، می‌توان از انگیزه‌های افعال آن‌ها سؤال و پرسش کرد.

از سویی دیگر سؤال کردن دوگونه است: گاه به‌عنوان اعتراض یا انکار و استهزاء است، نظیر آنچه در آیهٔ ۳۱ سورهٔ مدثر آمده است ﴿**مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلاً**﴾ و گاه به‌عنوان فهم بیشتر دربارهٔ دستورات پروردگار و فوائد و برکات آن، مانند آنچه در داستان گاو بنی‌اسرائیل آمده است که آن‌ها پیوسته از موسی سؤال می‌کردند که از خداوند توضیح بیشتری دربارهٔ مشخصات آن گاو که دستور داشتند آن را سر ببرند دریافت دارد.

عجیب این‌که «ابن حزم» که از منکران مستند بودن احکام الهی به علت‌ها و فلسفه‌هاست با استناد به آیهٔ ﴿**لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ**﴾[1] می‌گوید: «خداوند در مقام توصیف خود گفته است که هیچ‌کس نمی‌تواند از کارهای او سؤال کند و چون و چرا در کار او راه ندارد. بنابراین، مسألهٔ اسباب و علل در افعال خداوند باطل است، مگر آن‌که خودش تصریح کند و اگر کسی سؤال کند، سؤال او مساوی با معصیت خداوند و الحاد در دین است و مخالف آیهٔ فوق می‌باشد. سپس تصریح می‌کند که سؤال از کارهای خداوند مساوی با فسق است و سؤال کننده فاسق می‌شود».[2]

روشن است که «ابن حزم» سؤالات توضیحی را با سؤالات اعتراضی اشتباه

---

۱. انبیاء، آیهٔ ۲۳.

۲. الإحکام فی اُصول الأحکام، ج ۸، ص ۵۸۰.

گرفته است. قرآن می‌گوید: حضرت ابراهیم علیه السلام به پیشگاه پروردگار عرضه داشت: ﴿**رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتَی**﴾؛ «پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی».[1]

هنگامی که از سوی خداوند به او گفته شد: ﴿**أَوَلَمْ تُؤْمِنْ**﴾؛ «آیا ایمان نیاورده‌ای؟» در پاسخ عرض کرد: ایمان آورده‌ام، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد ﴿**وَلَکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی**﴾.

و یا حضرت مریم بعد از بشارت به تولد فرزندی از او، عرضه داشت: ﴿**قَالَتْ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ**﴾؛ «(گفت:) پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که هیچ انسانی با من آمیزش نداشته است؟».[2]

این سؤالات و مانند آن که پیغمبران یا شخصیت‌های برجسته از خداوند کرده‌اند، سؤالات اعتراضی و انکاری نیست، و لذا قرآن، آن‌ها را با لحن موافق نقل می‌کند.

بنابراین مفهوم آیهٔ شریفهٔ ﴿**لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ**﴾ این است که هیچ‌کس نمی‌تواند به افعال خداوند اعتراض داشته باشد، در حالی که دیگران می‌توانند نسبت به افعالی که انجام داده‌اند مورد اعتراض قرار گیرند.

□ ■ □

---

۱. بقره، آیهٔ ۲۶۰.

۲. آل عمران، آیهٔ ۴۷.

بخش دوم

٨ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مِنَنِهِ الْمُتَتَابِعَةِ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَظَاهِرَةِ، لَتَصَرَّفُوا فِي مِنَنِهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ.

٩ وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ اِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ ﴿اِنْ هُمْ اِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً﴾.

ترجمه

۸. حمد وستایش مخصوص خداوندی است که اگر معرفت حمدش را برای بخشش‌های پی‌درپی که به بندگانش عطا کرده ونعمت‌هایی که پیوسته به‌وفور به آن‌ها داده، از آنان محروم سازد، در آن مواهب تصرف می‌کنند اما حمد وستایش او را به‌جا نمی‌آورند واز رزق او به‌شکل گسترده بهره می‌گیرند اما او را شکر وسپاس نمی‌گویند.

۹. اگر واقعاً مردم چنین بودند (معرفت حمد الهی نداشتند و خداوند را برای آن همه نعمت سپاس نمی‌گفتند) از حدود انسانیت خارج می‌شدند وبه حد چهارپایان می‌رسیدند وآن‌گونه بودند که خداوند وصف آن‌ها را در کتاب محکمش بیان کرده وفرموده است: «آن‌ها همچون چهارپایان‌اند، بلکه گمراه‌تر».

شرح و تفسیر

شکر نعمت، نعمت بزرگی است!

در این بخش از کلام امام علیه السلام نکات مهمی است که باید روشن شود:

نخست این‌که امام علیه‌السلام حمد و سپاس را به‌عنوان یک معرفت فطری برای انسان‌ها می‌شمارد که خداوند این فطرت الهی را در آن‌ها قرار داده تا در سایهٔ آن بتوانند بیشتر از نعمت‌ها و مواهب او استفاده کنند و مراحل کمال را بپیمایند. عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که اگر معرفت حمدش را برای بخشش‌های پی‌درپی که به بندگانش عطا کرده و نعمت‌هایی که پیوسته به‌وفور به آن‌ها داده، از آنان محروم سازد، در آن مواهب تصرف می‌کنند ولی حمد و ستایش او را به‌جا نمی‌آورند و از رزق او به‌شکل گسترده بهره می‌گیرند اما او را شکر و سپاس نمی‌گویند»؛ (**وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مِنَنِهِ الْمُتَتَابِعَةِ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَظَاهِرَةِ، لَتَصَرَّفُوا فِي مِنَنِهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ**).

در این‌که شکر منعم، ذاتی و فطری انسان است جای تردید نیست. انسان بدون این‌که از کسی آموزش ببیند در مقابل شخصی که به او نعمتی می‌بخشد در مقام شکرگزاری و اظهار امتنان برمی‌آید و او را به‌خاطر صفات نیک و انسانی‌اش ستایش می‌کند.

علمای علم کلام می‌گویند: همین احساس فطری است که انسان را به‌سوی خداشناسی دعوت می‌کند، زیرا هنگامی که خود را غرق انواع نعمت‌ها می‌بیند و به‌سراغ شکر منعم می‌رود خود را ناچار می‌بیند که منعم حقیقی را بشناسد تا بتواند شکر نعمتش را به‌جا آورد.

تفاوت حمد و شکر

حقیقت حمد، ثنا گفتن و ستایش کردن در برابر خوبی‌هاست؛ خواه خوبی‌های ذاتی کسی باشد و خواه خوبی‌هایش در حق دیگران، در حالی که حقیقت شکر، سپاسگزاری در برابر نعمت‌ها و خوبی‌هایی است که از کسی به

انسان می‌رسد، که از همه مهم‌تر نعمت‌های بی‌پایان و بی‌شمار پروردگار عالم است.

نقطهٔ مقابل حمد، مذمت کردن و نقطهٔ مقابل شکر، ناسپاسی است. بنابراین نسبت میان این دو، عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر شکری حمد است، ولی هر حمدی شکر نیست.

بعضی چنین پنداشته‌اند که نسبت میان این دو، عموم و خصوص من وجه است، زیرا حمد همیشه با زبان است، ولی شکر ممکن است با زبان باشد یا با عمل، و مهم‌ترین شاخهٔ شکر همان شکر عملی است، یعنی هر نعمتی را در جای خود صرف کنیم.

ولی این سخن صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا حمد نیز می‌تواند عملی باشد، مثلاً می‌گوییم: یک تابلوی زیبا با زبان حال و به‌صورت عملی، ستایش نقاش خود را می‌کند، یا می‌گوییم: ﴿**وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ**﴾؛ «همه چیز تسبیح و حمد خدا می‌گوید».[1]

در عبادات ما نیز رکوع و سجود و امثال آن، حمد وستایش عملی است.

تفاوت منت و نعمت

«مِنَن» جمع «منّت» و «نِعَم» جمع «نعمت» است. آیا هر دو مترادف و به یک معنا هستند، آن‌چنان که بعضی از شارحان تصور کرده‌اند؟ یا با یکدیگر متفاوت‌اند؟

ظاهر این است که با هم تفاوت دارند، زیرا «منت» در اصل از مادهٔ «منّ» به معنای سنگ‌هایی است که با آن وزن می‌کنند و به همین دلیل به نعمت‌های سنگین و گران‌بها منت گفته می‌شود و اگر کسی عملاً نعمت بزرگی به دیگری

---

۱. اسراء، آیهٔ ۴۴.

دهد می‌گویند بر او منت گذاشت، اما اگر کسی کار کوچک خود را بـا سـخن، بزر کند و به رخ افراد بکشد، کاری است بسیار زشت و چنین منتی نکوهیده است، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿**لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ**﴾[1] و در تعبیرات امروزی، «منت» بر همین معنا اطلاق می‌شود.

ولی نعمت ممکن است کوچک باشد یا بزر ، هرچند نعمت‌های الهی شامل همه‌گونه نعمت، اعم از بزر وکوچک می‌شود.

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که حمد و ستایش ما نسبت به خداوندی که بی‌نیاز وکمال مطلق است و شکر و سپاس او که احتیاج به بـندگان نـدارد چـه سودی دارد؟

به یقین، سود هر دو به خود انسان برمی‌گردد، زیرا هنگامی که خدا را به‌خاطر صفات جلال و جمال او حمد می‌گوید پرتویی از این صفات وکمالات در درون جان حمد کننده می‌افتد و چون انسان، طالب کمال است، به سـوی آن صـفات حرکت می‌کند. بنابراین هر حمد و سپاسی گامی به سوی تکامل انسان است، در عین این‌که مستقیماً متوجه پروردگار می‌شود.

همچنین شکر و سپاس، نشانهٔ لیاقت انسان است نسبت به نعمت‌هایی که به او داده شده و هرقدر انسان لایق‌تر باشد سهم بیشتری از نعمت‌های الهی شامل حال او می‌شود، که فرموده است: ﴿**لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ**﴾؛ «اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را بر شما افزون خواهم کرد».[2] این موضوع به آن می‌ماند که باغبانی در باغ خود درختانی داشته باشد پرثمر؛ هرقدر آن‌ها بیشتر ثمر بدهند باغبان در آبیاری و حفاظت آن‌ها بیشتر می‌کوشد و اگـر در کـنارشان درخـتان کـم‌ثمر یـا بی‌ثمری باشد، به آبیاری و حفاظت آن‌هـا تـوجهی نـخواهـد داشت. در واقـع،

---

۱. بقره، آیهٔ ۲۶۴.

۲. ابراهیم، آیهٔ ۷.

ثمر دهی درخت، اظهار لیاقت برای توجه بیشتر است و بی‌ثمری نشان بی‌لیاقتی است.

کوتاه‌سخن این‌که نتیجهٔ معنوی ومادی تمام این حمد و سپاس‌ها به ما برمی‌گردد، چراکه خداوند بی‌نیاز است.

«أبلی» از مادهٔ «بَلاء» (و ماضی آن بَلَوَ است) در اصل به‌معنای آزمایش کردن است، منتها، گاهی به‌وسیلهٔ نعمت‌هاست که آن را «بلاء حسن» می‌نامند و گاه به‌وسیلهٔ مصائب و مجازات‌هاست که آن را «بلاء سیّء» می‌نامند، همان‌گونه که قرآن درمورد بنی‌اسرائیل می‌گوید: ﴿**وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ**﴾؛ «و آن‌ها را با نعمت‌ها و مصائب آزمودیم».[1]

این واژه گاه به‌صورت ناقص یایی استعمال می‌شود و از مادهٔ «بَلی» است که در اصل به‌معنای کهنگی و فرسودگی است، سپس واژهٔ بلاء به‌معنای آزمودن به کار رفته، زیرا هر چیزی براثر آزمایش‌های متعدد حالت فرسودگی به خود می‌گیرد. به همین دلیل به غم واندوه نیز بلاء گفته می‌شود، زیرا روح وجسم انسان را فرسوده می‌کند. گاه به مسئولیت‌ها و تکالیف، بلاء گفته می‌شود، زیرا بر وجود انسان سنگینی دارد.

ولی واژهٔ «ابلاء» غالباً در بخشیدن نعمت به کار می‌رود و در کلام امام علیه‌السلام نیز به همین معناست که در عین نعمت بخشیدن، آن‌ها را آزمایش نیز می‌کند.

واژهٔ «ابلاء» گاه به‌معنای آشکار شدن نیز به کار می‌رود، مانند آیهٔ شریفهٔ ﴿**يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ**﴾؛ «قیامت روزی است که در آن آنچه در درون انسان‌هاست آشکار می‌شود».[2] و نکته‌اش در این‌جاست که چون با آزمایش کردن، حقیقت اشیا آشکار می‌شود، گاه این واژه فقط به‌معنای آشکار شدن به کار رفته است.

---

۱. اعراف، آیهٔ ۱۶۸.

۲. طارق، آیهٔ ۹.

«أَسْبَغ» از مادّهٔ «سَبْغ» (بر وزن صبر) در اصل به‌معنای پیراهن یا زره گشاد است؛ سپس به هر نعمت گسترده و فراوان نیز اطلاق شده است و «اسباغ نعم» که در کلام امام علیه السلام به کار رفته، به‌معنای فراخی و وسعت نعمت‌های الهی است و این‌که در داستان زره‌بافی حضرت داود علیه السلام آمده است: ﴿**أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ**﴾[1] اشاره به این است که به داود علیه السلام دستور داده شد که زره‌های فراخ وکامل برای حفظ جنگ‌جویان از ضربات دشمن بسازد.

آنگاه امام علیه السلام می‌فرماید: «اگر واقعاً مردم چنین بودند (معرفت حمد الهی نداشتند و خداوند را برای آن همه نعمت سپاس نمی‌گفتند) از حدود انسانیت خارج می‌شدند و به حد چهارپایان می‌رسیدند و آن‌گونه بودند که خداوند وصف آن‌ها را در کتاب محکمش بیان کرده و فرموده: آن‌ها همچون چهارپایان‌اند، بلکه گمراه‌تر»؛ (**وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ ﴿إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً﴾**).

در این‌جا دو نکته در کلام امام علیه السلام وجود دارد که باید به آن توجه کرد:

نخست این‌که انسان ناسپاس، از حد انسانیت خارج می‌شود و در حد بهائم قرار می‌گیرد، زیرا بهائم درمقابل خدماتی که صاحبانشان برای آن‌ها می‌کنند هیچ‌گونه سپاس‌گزاری‌ای ندارند و از صاحبان و مراقبان خود تشکر نمی‌کنند. انسان ناسپاس نیز همانند آن‌ها می‌شود.

دیگر این‌که می‌فرماید: بلکه از آن‌ها بدترند، همان‌گونه که خداوند در قرآن مجید فرموده است. این تعبیر در دو سوره از قرآن آمده است. یک‌جا در مقایسهٔ آن‌ها با چهارپایان می‌فرماید: ﴿**بَلْ هُمْ أَضَلُّ**﴾.[2]

---

۱. سبأ، آیهٔ ۱۱.

۲. اعراف، آیهٔ ۱۷۹.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً﴾.[۱]

اما چرا انسان‌های ناسپاس گمراه‌ترند؟ (البته گمراهی حیوانات به‌معنای راه نیافتن به مراحل عالی انسانیت است، نه این‌که می‌توانستند راه بیابند و آن راه را ترک کرده‌اند).

در این‌جا وجوهی گفته شده است:

۱. اگر چهارپایان چیزی نمی‌فهمند، دلیلش عدم استعداد آن‌هاست و اگر راه به سوی حمد و سپاس الهی نیابند، به سبب آن است که از این مواهب محروم‌اند. ولی انسان خمیرمایهٔ همهٔ سعادت‌ها در وجودش نهفته است و خدا آن‌قدر به او استعداد داده که می‌تواند خلیفةالله در زمین شود اگر کار او به جایی رسد که تا سرحد یک چهارپا سقوط کند و از اوج مسجود بودن فرشتگان به حضیض نکبت‌بار شیاطین تنزل کند، این گمراهی آشکار است.

در آیهٔ ۱۷۹ سورهٔ اعراف می‌خوانیم: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ «آن‌ها دل‌ها [عقل‌ها]یی دارند که با آن اندیشه نمی‌کنند، و نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها همچون چهارپایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی‌گیرند)».

این آیه اشاره به آن است که آن‌ها ابزار پیشرفت و سعادت را در اختیار دارند، اما متأسفانه از آن بهره نمی‌گیرند و این به‌راستی دردناک است.

۲. چهارپایان حساب و کتابی ندارند و مشمول مجازات‌های الهی نیستند (و اگر در بعضی از روایات به حساب و پاداش آن‌ها اشاره شده، قطعاً در صورت

---

۱. فرقان، آیهٔ ۴۴.

بسیار نازلی است)؛ ولی انسان‌های گمراه باید دربرابر اعمالشان پاسخگو باشند و بار سنگین گناهان خود را بر دوش بکشند. از این نظر گمراه‌ترند.

۳. چهارپایان خدمات زیادی به انسان‌ها می‌کنند در حالی که انسان‌های طاغی و یاغی نه‌تنها خدمتی نمی‌کنند، هزاران بلا و مصیبت نیز برای دیگران و برای خود فراهم می‌سازند.

۴. چهارپایان غالباً خطرناک نیستند و اگر خطری هم داشته باشند محدود است، ولی انسان‌های بی‌ایمان وگمراه بسیار خطرناک‌اند وگاه آتش جنگی را روشن می‌کنند که سال‌ها گروه‌های زیادی در آن می‌سوزند.

۵. چهارپایان اگر تابع قانون و برنامه‌ای نیستند، ولی مسیری راکه آفرینش در آن‌ها به شکل غریزه تعیین کرده طی می‌کنند، اما انسان‌های طاغی و یاغی و سرکش هیچ قانونی را به رسمیت نمی‌شناسند، نه قوانین تکوین و نه قوانین تشریع.

۶. چهارپایان اگر کار خلافی کنند توجیه‌گر اعمال خود نیستند، ولی انسان خلافکار، هم خلاف می‌کند و هم اعمال زشت خود را توجیه می‌نماید و به‌صورت زیبا جلوه می‌دهد. آیا با این حال، از حیوانات گمراه‌تر نیست؟

۷. بسیاری از حیوانات دربرابر خدماتی که صاحبانشان به آن‌ها می‌کنند حق‌شناس‌اند، حتی برای آنان کارهای مفید انجام می‌دهند. مثلاً سگ‌هایی هستند که برای شکار یا حفاظت گله‌ها و یا پیدا کردن مواد مخدر و یا انسان‌های زنده‌ای که در زیر آوار مانده‌اند تربیت می‌شوند، یعنی درمقابل خدماتی که صاحبان آن‌ها به آن‌ها می‌کنند، عکس‌العمل مفید نشان می‌دهند، ولی انسان ناسپاس حتی به این اندازه نیز درمقابل خالق یکتا که او را غرق انواع نعمت‌های خود ساخته است شاکر و سپاس‌گزار نیست.

کوتاه‌سخن این‌که انسان با داشتن تمام عوامل پیشرفت، اعم از عوامل درون

ذات یا بیرون ذات، مانند پیامبران الهی وکتب آسمانی، اگـر بـه آن هـدفی کـه آفرینش برای او تعیین کرده است نرسد از چهارپایان پست‌تر است، چراکه آن‌ها به هدفی که آفرینش برایشان تعیین کرده است می‌رسند و مسیر غریزی خود را طی می‌کنند و به همین دلیل چهارپایان مسئولیتی ندارند، ولی انسان‌ها دربرابـر اعمالشان مسئول‌اند.

□ ■ □

بخش سوم

۱۰ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَّفَنَا مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ، وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ، وَ دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ، وَجَنَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشَّكِّ فِي أَمْرِهِ.

۱۱ حَمْداً نُعَمَّرُ بِهِ فِيمَنْ حَمِدَهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ اِلَى رِضَاهُ وَعَفْوِهِ.

۱۲ حَمْداً يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ، وَ يُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ، وَيُشَرِّفُ بِهِ مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ.

۱۳ حَمْداً يَرْتَفِعُ مِنَّا اِلَى أَعْلَى عِلِّيِّينَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.

۱۴ حَمْداً تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا اِذَا بَرِقَتِ الْأَبْصَارُ، وَ تَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا اِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ.

۱۵ حَمْداً نُعْتَقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ اِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ.

۱۶ حَمْداً نُزَاحِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، وَ نُضَامُّ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ، وَ مَحَلِّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ.

ترجمه

۱۰. حمد وستایش مخصوص خداوند است دربرابر آنچه از معرفت خویش به ما آموخته وطریقهٔ شکرش را به ما الهام کرده ودرهای علم ودانش نسبت به مقام ربوبیتش را به روی ما گشوده وما را به اخلاص در توحیدش دلالت وراهنمایی فرموده واز الحاد وشک در کارش بازداشته است.

۱۱. خـدا را چـنان حـمدی مـی‌کنیم کـه عـمر مـا را طـولانی کـند و در زمـرهٔ شکـرگزاران از بـندگانش قـرار دهـد وبـه‌وسیلهٔ آن حـمد وسـپاس، از پیشگامانی باشیم که به رضا وعفو او سبقت جسته‌اند.

۱۲. حمدی که تاریکی‌های برزخ را برای ما روشن سازد وراه رستاخیز را بـر ما آسان گرداند ومقام ما را در قیامت نزد جایگاه گواهان، برتری بـخشد. «در آن روز که هرکس به‌سبب آنچه انجام داده است پاداش داده می‌شود وظلم وستمی به کسـی روا نـخواهـد شـد ودر آن روز کـه هـیچ دوسـتی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند، واز هیچ سو یاری نمی‌شوند».

۱۳. خداوندا! تو را حمدی می‌گوییم که اعمال ما را به اعلی علیین در کتابی که (برای خوبان ونیکان) رقم زده شده است و مقربان، گواه بر آن‌اند بالا برد.

۱۴. تو را حمد وسپاسی می‌گوییم که چشمانمان با آن روشن شود، در آن روز که چشم‌ها از شدت عذاب الهی خیره می‌گردد وحمد وسپاسی که صورت ما با آن سفید شود در آن روز که صورت‌ها (ی بدکاران) سیاه می‌گردد.

۱۵. تو را حمدی می‌گوییم که با آن از عذاب دردناک الهی آزاد شویم وبه جوار کریمانهٔ خداوند راه یابیم.

۱۶. تو را حمدی می‌گوییم که با آن دوش‌به‌دوش مـلائکهٔ مـقربین شـویم ودر کنار پیامبران مرسل در سـرای جـاویدانـی کـه هـرگز زوال نـدارد ومـحل کرامتی که تغییر نمی‌پذیرد قرار گیریم.

شرح و تفسیر

تو را به‌خاطر این همه خوبی سپاس می‌گویم

امام علیه‌السلام در این بخش از دعای اول به پنج نعمت از نعمت‌های الهی اشـاره کرده وخدا را برای آن سپاس می‌گوید. نـخست مـی‌فرماید: «حـمد و سـتایش

مخصوص خداوند است در برابر آنچه از معرفت خویش به ما آموخته است»؛ (**وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَّفَنَا مِنْ نَفْسِهِ**).[۱]

چگونه خداوند معرفت ذاتش را به ما آموخته است؟ ممکن است این موضوع از طریق توحید فطری باشد که در درون هر انسانی به حسب ذات و فطرت علم به مبدأ آفرینش آفریده شده و همین توحید فطری است که حتی منکران خدا را هنگامی که غرق در مشکلات می‌شوند به سوی او دعوت می‌کند، آن‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿**فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ**﴾؛ «هنگامی که مشرکان سوار بر کشتی می‌شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند و غیر او را فراموش می‌کنند؛ امّا هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند».[۲]

یا این‌که منظور، معرفت از طریق آثار عظمتش در آفاق و انفس در وجود ما و سراسر جهان آفرینش است، زیرا به هر چیزی نگاه می‌کنیم نشانه‌ای از او می‌یابیم. نظم کاملی که در موجودات حکم‌فرماست و قوانین دقیقی که بر آن‌ها حاکم است، همگی دلالت بر این دارد که خالقی عالم و قادر آن‌ها را آفریده است و حتی هنگامی که به جزءجزء وجود خودمان نگاه می‌کنیم، چشم یا گوش یا زبان یا دست و پا یا قلب، و برنامهٔ گردش خون را در سراسر بدن در نظر می‌گیریم آثار عظمت خدا در آن آشکار و روشن است.

---

۱. آیا واژهٔ نفس بر ذات پاک خداوند اطلاق می‌شود؟ بعضی در آن تردید کرده‌اند، نظر به این‌که نفس گاهی به‌معنای خود وگاه به‌معنای موجود وابسته به دیگری است. ولی با توجه به این‌که این تعبیر در قرآن مجید دربارهٔ خداوند آمده است آن‌جا که حضرت مسیح عرضه می‌دارد: ﴿**تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ**﴾؛ «تو از آنچه در ذات من است آگاهی؛ و من آنچه راکه در ذات پاک توست نمی‌دانم». (مائده، آیهٔ ۱۱۶) روشن می‌شود که یکی دیگر از معانی نفس ذات است که بر خداوند نیز اطلاق می‌شود. همچنین «من» در این‌جا و در فقرات بعد ابتدائیه است.

۲. عنکبوت، آیهٔ ۶۵.

یا این‌که منظور، معرفتی است که از تعلیمات انبیا وکتب آسمانی بـرای مـا حاصل شده است.

این احتمال نیز بعید نیست که همهٔ این جهات سه‌گانه در کلام امام علیه السلام جمع باشد.

دومین چیزی که امام علیه السلام خداوند را برای آن شکر و سپاس می‌گوید، هـمان روح و فطرت شکرگزاری است که درون ذات انسان به‌عنوان یک الهام الهی به ودیعت نهاده شده است؛ عرضه می‌دارد: «و طریقهٔ شکرش را به ما الهام کـرده است»؛ (**وَأَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ**).

از این‌جا معلوم می‌شود که مسألهٔ شکر منعم، ذاتی انسان است و این همان فطرتی است که علمای علم کلام به‌عنوان نخستین انگیزهٔ خداشناسی بر آن تکیه می‌کنند. اگر سؤال شود: چه لزومی دارد ما دربارهٔ وجـود خـدا از ابـتدا بـحث و مطالعه کنیم؟ گفته می‌شود کـه مـا در وجـود خـود و خـارج از وجـود خـود نعمت‌های فراوانی می‌بینیم و فطرت و انگیزهٔ شکر منعم ما را وامـی‌دارد کـه از بخشندهٔ نعمت تشکر کنیم و همین باعث مـی‌شود کـه نـخست او را بشـناسیم و سپس مراتب سپاس خود را به پیشگاهش تقدیم کنیم.

در قرآن مجید نیز در دو آیه اشاره به این معنا شده است:

نخست دربارهٔ عموم انسان‌ها می‌فرماید: ﴿**حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ**﴾؛ «تا زمانی که انسان به نیرومندی وکمال خود بالغ شود وبه چـهل سـالگی بـرسد، می‌گوید: «پروردگارا! به من الهام کن که شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم وکار شایسته‌ای انجام دهم که از آن خشنود باشی».[1]

---

۱. احقاف، آیهٔ ۱۵.

و در آیهٔ ۱۹ سورهٔ نمل از زبان سلیمان نقل می‌کند که عرضه داشت: ﴿**رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلَی وَالِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ**﴾؛ «پروردگارا! شکر نعمت‌هایت را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به من الهام کن، و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم».

البته الهام شکر نعمت به‌طور عام از آغاز آفرینش انسان در وجود همهٔ انسان‌ها به ودیعت نهاده شده، ولی در مواردی که انسان آشنایی بیشتری با نعمت‌های الهی پیدا می‌کند تقاضای الهام قوی‌تر و توفیق بیشتری برای شکر نعمت از خدا می‌نماید و این دو با هم منافات ندارد.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ یکی دیگر از مواهب الهی نسبت به انسان‌ها رفته و عرضه می‌دارد: «سپاس برای خداوندی است که درهای علم و دانش نسبت به مقام ربوبیت خود را به روی ما گشوده است»؛ (**وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِیَّتِهِ**).

«ربوبیت» به‌معنای مدیریت و حاکمیت بر جهان هستی است و هرقدر انسان در اسرار این جهان بیشتر بیندیشد نسبت به ربوبیت خداوند آگاه‌تر می‌شود. صدها هزار نوع از جنبندگان وجود دارد و بیش از آن از انواع گیاهان و تنوعی که در عالم خلقت است و آنچه در وجود ماست، صحنه‌هایی که هریک از دیگری شگفت‌انگیزتر است، همگی دلیل بر ربوبیت گستردهٔ الهی در جهان هستی است. بنابراین خداوند با آفرینش این موجودات، درهای علم به ربوبیت خود را به روی ما گشوده است.

اضافه بر این، پیامبران الهی و اوصیای آن‌ها درهایی از علوم نسبت به ربوبیت پروردگار را به روی ما گشودند و آن هدایت تکوینی با هدایت تشریعی هماهنگ شد و تأثیر آن در وجود ما قوی‌تر.

سپس امام علیه السلام به سراغ اخلاص در توحید رفته، عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی که ما را به اخلاص در توحیدش دلالت و راهنمایی کرده است»؛ (**وَ دَلَّنَا عَلَیْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِی تَوْحِیدِهِ**).

این دلالت نیز می‌تواند هم از طریق تکوین و فطرت انسانی باشد و هم از طریق تشریع و تعلیمات انبیا و اولیا. زیرا از یک‌سو انسان، در جهان آفرینش مطابق فطرت و ذات خود به سوی توحید و اخلاص حرکت می‌کند؛ تمام ذرات عالم را هماهنگ می‌بیند که قوانین ثابت و معینی بر همهٔ آن حکومت می‌کند؛ قوانینی که در زمین حاکم است در آسمان‌ها نیز حاکم است، قوانینی که بر وجود ما حکومت می‌کند بر سایر مخلوقات نیز حکومت می‌کند و این‌ها نشان می‌دهد که مبدأ همه یکی است.

از سوی دیگر، انبیا و اولیای الهی نیز ما را به توحید و اخلاص دعوت کرده‌اند. در تواریخ آمده است: نخستین چیزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مردم را به سوی آن دعوت کرد، جملهٔ «لا إله إلّا الله» بود و در بعضی از روایات آمده است که ده سال از عمر پیامبر صلی الله علیه و آله صرف تعلیم این جمله به انسان‌ها شد. بنابراین خداوند از دو راه ما را به اخلاص در توحیدش دعوت فرموده است.

آنگاه امام علیه السلام به ششمین نعمت الهی که خدا را به‌خاطر آن سپاس می‌گوید اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «حمد می‌کنم خدایی را که ما را از الحاد و شک در کارش بازداشته است»؛ (**وَ جَنَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَالشَّكِّ فِي أَمْرِهِ**).

اشاره به این‌که از یک‌سو حقیقت توحید را به‌صورت فطری در درون جان ما به ودیعت نهاد، از سویی دیگر آن‌قدر آثار خود را در آفاق و انفس به ما نشان داده که جایی برای شک و الحاد باقی نمی‌ماند و این یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداست که نصیب ما کرده و سزاوار است او را برای این نعمت بزرگ ستایش کنیم و در واقع این نعمت، تکمیل‌کنندهٔ نعمتی است که در آغاز این فراز آمد که خداوند، خود را به ما معرفی فرموده است.

قابل توجه این‌که امام علیه السلام هم نعمت دوری از الحاد و هم دوری از شک را مورد توجه قرار می‌دهد. الحاد به‌معنای انکار، و شک به‌معنای تردید است که

نتیجهٔ آن با الحاد چندان تفاوتی ندارد، زیرا مایهٔ نجات، ایمان صریح به خداوند متعال است. آن‌گونه که قرآن مجید در آیهٔ ۱۵ سورهٔ حجرات، می‌فرماید: ﴿**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا**﴾؛ «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، سپس شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند».

امام علیه‌السلام بعد از حمد و سپاس پروردگار، به‌صورت مطلق و گسترده اشاره به شش موضوع می‌کند که هر کدام در خور حمد و سپاسی است و جالب این‌که این موضوعات شش‌گانه، نوعی ترتیب طبیعی دارند و یکی بعد از دیگری به عرصهٔ وجود گام می‌نهند.

نخست می‌فرماید: «خدا را چنان حمدی می‌کنیم که عمر ما را طولانی کند و در زمرهٔ شکرگزاران از بندگانش قرار دهد و به‌وسیلهٔ آن حمد و سپاس، از پیشگامانی باشیم که به رضا و عفو او سبقت جسته‌اند»؛ (**حَمْداً نُعَمَّرُ بِهِ فِيمَنْ حَمِدَهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَى رِضَاهُ وَ عَفْوِهِ**).

به این ترتیب، نخستین حمدی که به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد حمد برای توفیق حمد است؛ آن هم در سراسر عمر. چه افتخاری از این بالاتر که انسان در تمام عمر، در زمرهٔ حمدگویان باشد و چه نعمتی از این برتر که سپاس‌گویی انسان سراسر عمرش را در بر گیرد.

آن‌گونه که در مناجات شاکرین آمده است: «**فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرٍ فَكُلَّمَا قُلْتُ: لَكَ الْحَمْدُ، وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ: لَكَ الْحَمْدُ**؛ چگونه می‌توانم حق شکر تو را ادا کنم در حالی که شکرگزاری من خود نیاز به شکر دیگری دارد، چراکه هر زمان که می‌گویم: حمد برای توست، بر من لازم می‌شود که به سبب این توفیق، شکر دیگری برای تو بگویم».[1]

---

۱. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۴۶.

در دعای عرفه نیز همین معنا به تعبیر دیگری آمده است. آن‌جا که امام حسین علیه‌السلام عرضه می‌دارد: «خداوندا! اگر من در تمام اعصار و زمان‌ها باشم نمی‌توانم حتی شکر یکی از نعمت‌های تو را به‌جا آورم، مگر این‌که بر من منت‌گذاری و توفیق شکرگزاری دهی، که آن نیز احتیاج به شکر دیگری دارد»؛ (**لَوْ عُمِّرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّيَ شُكْرَ وَاحِدَةٍ مِنْ أَنْعُمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنِّكَ الْمُوجِبِ عَلَيَّ شُكْراً آنِفاً جَدِيداً**).

در دومین حمد، از زندگی دنیا به عالم برزخ منتقل شده و عرضه می‌دارد: «حمدی که تاریکی‌های برزخ را برای ما روشن سازد و راه رستاخیز را بر ما آسان گرداند و مقام ما را در قیامت نزد جایگاه گواهان برتری بخشد. (آن‌گونه که خداوند سبحان در قرآن فرموده است:) «در آن روز که هرکس به‌سبب آنچه انجام داده است پاداش داده می‌شود و ظلم و ستمی به کسی روا نخواهد شد، و در آن روز که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند، و از هیچ‌سو یاری نمی‌شوند»؛ (**حَمْداً يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ، وَ يُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ، وَ يُشَرِّفُ بِهِ مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ**).

دو آیهٔ فوق اشاره به وضع استثنایی روز قیامت است؛ اولاً هر کسی طبق آیهٔ اول[1] مسئول اعمال خویش است. ثانیاً هیچ دوستی آن‌جا نمی‌تواند مشکل دوست خود را حل کند؛ همه به فکر خویش‌اند و گرفتار هول و وحشت قیامت.

بنابراین امام علیه‌السلام از خداوند درخواست راهنمایی به طرقی می‌کند که مشکلات آن روز را حلّ کند و در آن شرایطِ «وانفساه» به فریاد انسان برسد.

---

۱. این جمله در واقع برگرفته از آیهٔ ۲۲ سورهٔ جاثیه است که می‌فرماید: ﴿**وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**﴾ ولی آیهٔ دوم عین آیهٔ ۴۱ سورهٔ دخان است.

آنگاه امام علیه السلام در سومین نوع حمد عرضه می‌دارد: «خداوندا! تو را حمدی می‌گویم که اعمال ما را به اعلی علیین در کتابی که (برای خوبان و نیکان) رقم زده شده است و مقربان، گواه بر آن‌اند بالا برد»؛ (**حَمْداً يَرْتَفِعُ مِنَّا اِلَى أَعْلَى عِلِّيِّينَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ**).

حمدی که از سوی ما به آن‌جا که دیوان نامه‌های اعمال وجود دارد و در منظر و مرآی مقربان درگاه الهی است، بالا رود.

در این‌جا نیز امام از آیاتی دیگر از قرآن بهره گرفته و دعای نورانی خود را با آن نورانی‌تر می‌کند؛ آیات ۱۸ تا ۲۱ از سورهٔ مطففین.

سپس امام علیه السلام به‌سراغ چهارمین حمد رفته و اشاره به حشر و نشر قیامت می‌فرماید و عرضه می‌دارد: «تو را حمد و سپاسی می‌گوییم که چشمانمان با آن روشن شود در آن روز که چشم‌ها از شدت عذاب الهی خیره می‌گردد و حمد و سپاسی که صورت ما با آن سفید شود در آن روز که صورت‌ها (ی بدکاران) سیاه می‌گردد»؛ (**حَمْداً تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا اِذَا بَرِقَتِ الْأَبْصَارُ، وَ تَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا اِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ**).

این فقره از دعای امام علیه السلام نیز از چندین فقره از آیات قرآن برگرفته شده است: جملهٔ «**تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا**» برگرفته از آیهٔ ۱۷ سجده است که می‌فرماید: ﴿**فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ**﴾ و جملهٔ «**اِذَا بَرِقَتِ الْأَبْصَارُ**» از آیهٔ ۷ سورهٔ قیامت گرفته شده که می‌فرماید: ﴿**فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ**...﴾ و جملهٔ «**تَبْيَضُّ**...» برگرفته از آیهٔ ۱۰۶ سورهٔ آل‌عمران است که می‌فرماید: ﴿**يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ**...﴾.

جملهٔ «تقرّ» از مادهٔ «قرّ» (بر وزن حرّ) گرفته شده که در لغت به‌معنای سردی و خنکی است و اشاره به چیزی است که در میان عرب معروف بوده، می‌گفتند: اشک شوق خنک است و اشک‌های غم و اندوه، داغ و سوزان. بنابراین «تقر به عیوننا» کنایه از حالت در نهایت سرور و خوشحالی است که همراه آن اشک شوق از چشم انسان فرو می‌بارد.

آنگاه امام علیه السلام به پنجمین حمد خود پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوندا! تو را حمدی می‌گوییم که با آن از عذاب دردناک الهی آزاد شویم و به جوار کریمانهٔ خداوند راه یابیم»؛ (**حَمْداً نُعْتَقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ اِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ**).

این کدام حمد است که انسان را از عذاب الیم الهی رها ساخته به جوار قرب و کرامت او می‌برد؟ به یقین حمدی است که آثار آن در سرتاپای وجود انسان در ظاهر و باطن او آشکار باشد و آزادی به‌معنای واقعی، که در کلمهٔ «عتق» نهفته شده است، از وسوسه‌های شیطان و هوای نفس و گرفتاری در چنگال گناه برای او فراهم شود. به یقین چنین حمدی می‌تواند انسان را از عذاب دردناک الهی نجات دهد و به جوار قرب او رهنمون شود.

حقیقت «عتق» رهایی یافتن است که گاه دربارهٔ حیوانات و پرندگان هنگامی که رها شوند یا پرواز کنند به کار می‌رود، سپس دربارهٔ انسان‌ها نیز به کار رفته و هنگامی که بردگان از قید و بند بردگی آزاد می‌شوند دربارهٔ آن‌ها تعبیر به «عتق» می‌شود.

«أليم» به‌معنای دردناک است و اضافهٔ آن به خداوند، شدت آن را می‌رساند. گاه گفته شده است که به‌معنای اسم فاعل «مولم» است و گاه گفته‌اند که صفت مشبهه می‌باشد، مانند «شریف».

منظور از «جوار حق» قرب پروردگار است و می‌دانیم که بندگان بر حسب اعمالشان از نظر قرب به خداوند که مبدأ فیض ازلی و ابدی و سرچشمه رحمت بی‌پایان است متفاوت‌اند.

* * *

سرانجام امام علیه السلام در ششمین حمد خود عرضه می‌دارد: «تو را حمدی می‌گوییم که با آن دوش‌به‌دوش ملائکهٔ مقربین شویم و در کنار پیامبران مرسل در سرای جاویدانی که هرگز زوال ندارد و محل کرامتی که تغییر نمی‌پذیرد قرار

گیریم»؛ (**حَمْداً نُزَاحِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، وَ نُضَامُّ[1] بِهِ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ، وَ مَحَلِّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ**).

این کدام حمد است که انسان را هم‌ردیف فرشتگان و دوش‌به‌دوش ملائکهٔ مقربین و در کنار انبیای مرسلین در قیامت قرار می‌دهد؟ به یقین همان حمدی است که از ایمان و معرفت کامل سرچشمه می‌گیرد و آثار آن در زندگی مادی و معنوی انسان آشکار می‌شود و همه را به نور پروردگار روشن می‌سازد و رنگ الهی به خود می‌گیرد ﴿**صِبْغَةَ اللهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً**﴾.[2]

در ضمن باید توجه داشت که واژهٔ «المرسلین» در «**أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ**» قید احترازی است، زیرا پیامبران الهی دو دسته بوده‌اند: دسته‌ای رسولان خداوند به سوی مردم بوده و وظیفهٔ دعوت به سوی خدا داشتند و دسته‌ای این مأموریت را نداشتند، بلکه هرکس به سراغ آن‌ها می‌رفت، وظایف الهی را به او تذکر می‌دادند و به یقین، گروه اول مقام والاتری دارند که امام علیه السلام تقاضا می‌کند حمد او سبب شود که در کنار پیامبران مرسل قرار گیرد.

از مجموع این حمدهای شش‌گانه روشن شد که حمد و ثنای الهی انواع و اقسام و هر کدام از آن‌ها آثار و برکاتی دارد و امام علیه السلام تمام انواع حمد و ثنا و تمام آثار و برکات آن را در این دعای پرنور از خداوند تقاضا می‌کند و چه خوب است که گام جای گام آن امام بزرگوار بگذاریم و توفیق همهٔ این حمدها را از خدا بخواهیم و از برکات آن بهره‌مند شویم.

شاهد این سخن حدیثی است که در کتاب الدعاء اصول کافی (جلد دوم) آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: این دعا را بعد از طلوع فجر (یا بعد از نماز صبح) می‌خوانی: «**اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً خَالِداً مَعَ خُلُودِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً لَا مُنْتَهَى لَهُ**

---

۱. «نضامّ» از مادهٔ «ضمّ» از باب مفاعله و به‌معنای قرار گرفتن چیزی در کنار دیگری و منضمّ شدن به آن است.
۲. بقره، آیهٔ ۱۳۸.

دُونَ رِضَاكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً لَا أَمَدَ لَهُ دُونَ مَشِيَّتِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً لَا جَزَاءَ لِقَائِلِهِ إِلَّا رِضَاك؛ خداوندا! تو را حمدی می‌گویم که پایدار با پایداری وجود تو باشد و حمدی می‌گویم که پایانی جز رضای تو نداشته باشد و حمدی می‌گویم که هیچ زمانی پایانی جز مشیت تو بر آن نباشد و حمدی می‌گویم که پاداشی برای گویندهٔ آن جز رضای تو نباشد».[1]

البته گفتن حمد به زبان آسان است، اما آنچه مهم است حمدی است که در تمام وجود انسان اثر بگذارد و به‌دنبال آن، آثار و برکات فوق ظاهر شود و این امکان ندارد مگر با تهذیب کامل اخلاق و پرهیز از هرگونه هوی و هوس و معرفت کامل پروردگار.

امام علیه‌السلام در بخشی از این دعا حمد و ستایشی را برای خداوند عنوان کرد که انسان را از ظلمات برزخ رهایی می‌بخشد، در این‌جا این سؤال مطرح است که برزخ چیست و ظلمات آن کدام است؟

در این‌که میان دنیا و آخرت عالمی به نام برزخ وجود دارد، در میان علمای اسلام اتفاق نظر است، زیرا در آیات قرآن بارها به آن اشاره شده است، گاه با نام برزخ و گاه بدون این نام.

اما آیه‌ای که به‌صراحت از برزخ سخن می‌گوید آیهٔ ۱۰۰ سورهٔ مؤمنون است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿**وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**﴾ بعد از مردن پشت سر آن‌ها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

در آیات ۱۶۹ و ۱۷۰ آل‌عمران که از حیات جاویدان شهدا سخن می‌گوید، اشارهٔ روشنی به عالم برزخ است می‌فرماید: ﴿**لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**﴾؛ «گمان مبر کسانی که در راه خدا شهید شدند مردگان‌اند. آن‌ها زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۴۷، ح ۵.

بدیهی است که حیات شهدا حیات جسمانی نیست، بلکه حیات روحانی و در همان عالم برزخ است.

حتی در مورد گنهکارانی مانند فرعون و اصحابش قرآن مجید اشاره به عذاب برزخی آن‌ها کرده و می‌فرماید: ﴿**النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَ عَشِيّاً وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ**﴾؛ «هر صبح و شام، آن‌ها بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود خداوند دستور می‌دهد آل فرعون را در شدیدترین عذاب وارد کنید».[1]

روشن است که با توجه به ذیل آیه، سخن از عذاب آل فرعون در قیامت نیست، بنابراین باید در عالم دیگری باشد که نام آن را برزخ می‌گذاریم.

آیاتی که دلالت بر وجود عالم برزخ دارد منحصر به این آیات نیست و در بسیاری از آیات شواهدی بر آن وجود دارد.

اضافه بر این، روایات فراوانی دربارهٔ عالم برزخ از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است که مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد ادعای تواتر آن‌ها را کرده است، می‌فرماید: «وعذابُ القبرِ واقعٌ بالإمكانِ وتَواتَر السمعُ بوقوعِه».[2]

مناسب است به بعضی از روایات مربوط به برزخ اشاره کنیم:

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «**اَلْقَبْرُ اِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّيرَانِ**؛ قبر، یا باغی از باغ‌های بهشت است یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ».[3]

---

۱. مؤمن، آیهٔ ۴۶.

۲. تجرید الاعتقاد، ص ۴۰۲.

۳. این حدیث در صحیح ترمذی ج ۴، ص ۵۵، ح ۲۵۷۹ وکتاب صفة القیامة، باب ۲۶ و در بحارالانوار، ج ۶، ص۲۱۸، ح ۱۳ آمده است.

در داستان جنگ بدر روایت جالبی دربارهٔ عالم برزخ در کتب شیعه و اهـل سنت به این شرح آمده است: هنگامی که اجساد کشتگان مشـرکان مکـه را در چاهی ریختند پیغمبر اکرمﷺ در کنار چاه ایستاد و این جمله را فرمود: «**يَا أَهْلَ الْقَلِيبِ إِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقّاً**؛ ای اهل چاه! آیا آنچه را که پروردگارتان به شـما وعـده داده بـود حـق یـافتید؟ مـن کـه وعـدهٔ پروردگارم را (درمورد پیروزی) حق یافتم».

در این‌جا جمعی از حاضران عرض کردند: ای رسول خدا! «**هَـلْ يَسْـمَعُونَ**؛ این‌ها سخن شما را می‌شنوند؟». «**قَالَ: مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقولَ مِنْهُمْ وَلَكِـنِ الْـيَوْمَ لَايُجِيبُونَ**؛ شما نسبت به آنچه می‌گویم از آن‌ها شنواتر نیستید، ولی آن‌ها پـاسخ نمی‌گویند».[1]

در روایت معروفی که در نهج‌البلاغه در کلمات قصار امیرمؤمنان علی‌ؑ آمده، می‌خوانیم: هنگام مراجعت از جنگ صفین در کنار قبرستانی کـه پشت دروازهٔ کوفه بود ایستاد و با این کلمات با ارواح مردگان سخن گفت: «**أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سُكِنَتْ وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَبَرُ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَكُم**؛ شما بر ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد. خانه‌هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان به همسری دیگران درآمدند و اموالتان در میان بازماندگانتان تقسیم شـد. ایـن‌ها خـبرهایی است که نزد ما (در عالم دنیا) است، نزد شما چه خبر؟».

سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «**أَمَا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى**؛ آگاه باشید! اگر به آن‌ها اجازهٔ سخن گفتن داده شود به شما خبر می‌دهند که بهترین زاد و توشه برای سفر آخرت تقوا و پرهیزکاری است».[2]

---

۱. کنزالعمال، ج ۱۵، ص ۵۴۶، ح ۴۲۱۰۹.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمهٔ ۱۳۰.

این حدیث نیز به‌روشنی گواهی می‌دهد که علاوه بر این‌که عالم برزخ برای ارواح و مردگان واقعیت دارد، نوعی ارتباط نیز با این جهان مـی‌توانـند داشـته باشند.

در این زمینه روایات فراوان است؛ با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «**الْبَرْزَخُ: الْقَبْرُ، وَ هُوَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ**؛ برزخ همان عالم قبر است و ثواب و عقابی است که میان دنیا و آخرت وجـود دارد».[1]

امام علیه السلام در دعای مورد بحث، اشاره به ظلمات برزخ می‌کند و حمد و ستایشی به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد که بـتوانـد ظـلمات بـرزخ را روشـن سـازد، ظلمات برزخ چیست؟ به یقین همان ظلمات گناهان و معاصی است که صحنهٔ برزخ را برای انسان تاریک می‌کند و چیزی که می‌تواند ظلمات گناهان و معاصی را برطرف سازد حمد و ستایش پروردگار و توبه به درگاه اوست.

از این تعبیر استفاده می‌شود که در عالم برزخ افراد باید با نور ایمان و اعمال صالح فضای خود را روشن سازند، همان‌گونه که از آیهٔ ۱۳ سورهٔ حدید استفاده می‌شود که صحنهٔ عالم قیامت نیز چنین است: ﴿**يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً**﴾؛ «پاداش الهی روزی است که مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان پیش رو و در سمت راستشان حرکت می‌کند و به آن‌ها گفته می‌شود: بشارت باد بر شما باغ‌های بهشتی که امروز در اختیار شماست، همان

---

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۵۳، ح ۱۲۲.

باغ‌هایی که نهرها از زیر درختان آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این همان رستگاری بزر است. همان روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: نگاهی به ما کنید تا از نور شما استفاده کنیم (و این طریق ظلمانی را بپیماییم). به آن‌ها گفته می‌شود: برگردید (به دنیا) و نوری به دست آورید».

در روایات اسلامی دربارهٔ بعضی از اعمال نیز آمده است که آن‌ها نوری بر ظلمات قبر و قیامت می‌افکند، از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «**وَ أَمَّا صَلَاةُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّ لِلْقَبْرِ ظُلْمَةً وَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ظُلْمَةً أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ وَ أُمَّتِي بِهَذِهِ الصَّلَاةِ لِتُنَوِّرَ الْقَبْرَ وَ لِيُعْطِيَنِي وَ أُمَّتِيَ النُّورَ عَلَى الصِّرَاطِ**؛ اما نماز عشا برای آن تشریع شده است که برای قبر ظلمتی است و در روز قیامت نیز ظلمتی، پروردگار بزرگم به من و امتم امر کرده که این نماز را به‌جا آوریم تا قبر ما نورانی شود و به من و امتم نور در قیامت بر پل صراط بدهد».[1]

از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که آنچه ظلمات قیامت را برطرف می‌سازد (علاوه بر اعمال صالحه) ولایت اهل‌بیت علیهم السلام است.[2]

مواقف الاشهاد کجاست؟

«مواقف» جمع «موقف» به‌معنای محل توقف است و «اشهاد» جمع «شاهد» یا «شهید» است.

بنابراین، مواقف الاشهاد اشاره به جایگاهی است که گواهان در روز قیامت در آن‌جا می‌ایستند و بر اعمال افراد و امت‌ها شهادت می‌دهند.

---

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۶۴۳.

۲. تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۲۸۶.

به هر حال، مواقف اشهاد جای بسیار حساس و خطرناکی است، و چه بسا مایهٔ رسوایی گروهی و افتخار گروه دیگری شود.

در قرآن نیز اشاره به قیام اشهاد در آیهٔ ۵۱ سورهٔ مؤمن شده است: ﴿**إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ**﴾؛ «ما رسولان خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان، قیام (برای گواهی) می‌کنند، یاری می‌دهیم». مفسران برای واژهٔ اشهاد تفسیرهای مختلفی دارند که می‌تواند همه در مضمون آیهٔ شریفهٔ فوق جمع باشد، ازجمله:

۱. منظور، فرشتگان مراقب اعمال هستند.

۲. منظور، پیامبران‌اند که گواهان امت‌ها هستند.

۳. منظور، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان‌اند که گواهان همهٔ انسان‌ها می‌باشند.

این احتمال نیز داده شده که منظور، اعضای پیکر انسان است که هر کدام بعد از دیگری به اعمال انسان گواهی می‌دهد.

در نهایت نیز ممکن است اشهاد، مجموعهٔ آنچه را که گفته شده در بر گیرد.

در ضمن باید توجه داشت که مواقف جمع موقف است و نشان می‌دهد که جایگاه‌های مختلفی برای شهادت شاهدان در قیامت وجود دارد و احتمالاً هر گروهی از این شاهدان در یکی از این مواقف شهادت می‌دهند.

تنها سؤالی که در این‌جا باقی می‌ماند این است که زندگی برزخی چگونه است؟ آیا بقاء روح است در عالم ارواح یا به صورت دیگری است؟

از بعضی از روایات اسلامی که مرحوم کلینی در کافی آورده است استفاده می‌شود که ارواح، بعد از جدا شدن از این بدن مادی عنصری در قالب لطیفی که قالب مثالی نام دارد، یعنی دقیقاً شبیه این قالب جسمانی است هرچند جسم مادی عنصری نیست، بلکه جسم لطیف مثالی است، قرار می‌گیرند و بنابراین نعمت‌ها و لذات آن‌ها و همچنین عذاب‌ها و کیفرهایشان متناسب با همان جسم مثالی است، نه متناسب با جسم مادی عنصری.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که راوی می‌گوید: نـزد آن حـضرت بودم، فرمود: مردم دربارهٔ ارواح مؤمنین چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: در سینهٔ پرندگان سبزی در قندیل‌هایی تحت عرش قرار می‌گیرند. امام علیه السلام فرمود: «**سُبْحَانَ اللَّهِ، الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ ... فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالَبٍ كَقَالَبِهِ فِي الدُّنْيَا**؛ خداوند منزه از این گفتار است. مؤمن نزد خداوند گرامی‌تر از آن است که روحش را در سـینهٔ پـرنده‌ای محبوس کند... هنگامی که خداوند متعال روح او را قبض می‌کند، آن را در قالبی مانند قالب این دنیا قرار می‌دهد».[1]

در حدیث دیگری می‌خوانیم که ابو بصیر می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام سخن از ارواح مؤمنین می‌گفتیم که آن‌ها پرندگان سبزی هستند که در بهشت گردش می‌کنند و سرانجام به قندیل‌هایی زیر عرش مـنتقل مـی‌شوند. امـام علیه السلام فـرمود: «**لَا إِذَنْ مَا هِيَ فِي حَوَاصِلِ طَيْرٍ**؛ چنین نیست. آن‌ها در سینهٔ پرنده‌ای نیستند. راوی می‌گوید: عرض کردم: آن‌ها کجا هستند؟ امام علیه السلام فرمود: **فِي رَوْضَةٍ كَهَيْئَةِ الْأَجْسَادِ فِي الْجَنَّةِ**؛ در قالبی مانند این جسم مادی قرار دارند و در بهشت‌اند (البته بهشت برزخی نه بهشت قیامت).[2] و این‌که در روایات دیده می‌شود که ارواح بعد از جدا شدن از بدن، گاه به سراغ قبرشان می‌آیند یا به سراغ بستگانشان و به آن‌ها سـر می‌زنند، دلیل بر این است که منظور روح مجرد نیست، زیرا زمان و مکانی ندارد، بلکه روحی است که در قالب مثالی قرار گرفته که می‌تواند دارای زمان یا مکان باشد.

این سخن را با حدیثی از امام کاظم علیه السلام که نشان می‌دهد ارواح مؤمنان گاهی

---

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶.

۲. همان، ح ۷.

به سراغ خانواده‌های خود می‌آیند و از وضع حال آن‌ها با خبر مـی‌شوند پـایان می‌دهیم: اسحاق بن عمار می‌گوید: از امام کاظم علیه‌السلام سؤال کردم: آیا میت به دیدار خانوادهٔ خود می‌آید؟ فرمود: آری! عـرض کـردم: چـه زمـانی؟ فـرمود: گـاهی جمعه‌ها و گاه یک‌بار در ماه و یا سال؛ به اندازهٔ منزلتی که در پیشگاه خدا دارد (به او اجازهٔ دیدار داده می‌شود). عرض کردم: به چه صورتی به سراغ آن‌ها می‌آید؟ فرمود: به صورت پرندهٔ لطیفی که روی دیوارهای آن‌هـا مـی‌نشیند و بـر آن‌هـا اشراف دارد. هرگاه آن‌ها را در حالت خوبی ببیند خوشحال می‌شود و اگـر در حالت بد و نیازمندی ببیند محزون و غمگین می‌شود (منظور خوب و بد از جهت اطاعت و معصیت است)؛ (**سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَيِّتِ يَزُورُ أَهْلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَـقُلْتُ: فِـي كَـمْ يَزُورُ؟ قَالَ: فِي الْجُمْعَةِ وَ فِي الشَّهْرِ وَ فِي السَّنَةِ عَلَى قَدْرِ مَنْزِلَتِهِ. فَقُلْتُ: فِي أَيِّ صُورَةٍ يَأْتِيهِمْ؟ قَالَ: فِي صُورَةِ طَائِرٍ لَطِيفٍ يَسْقُطُ عَلَى جُدُرِهِمْ وَ يُشْرِفُ عَلَيْهِمْ فَإِنْ رَآهُمْ بِخَيْرٍ فَرِحَ وَإِنْ رَآهُمْ بِشَرٍّ وَ حَاجَةٍ حَزِنَ وَ اغْتَمَّ**).[1]

علیین کجاست؟

امام علیه‌السلام در عبارات فوق، حمدی را به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد که ما را به اعلی علیین، یعنی برترین مقام بالا و والا برساند.

«علیین» جمع «علیّ» (بر وزن ملیّ) در اصل از مادهٔ «علو» بـه‌معنای بـلندی گرفته شده و معمولاً اشاره به مکان‌های بلند و مرتفع است.

این واژه در قرآن مجید تنها دو بار در سورهٔ مطففین آمده که هر دو اشاره به یک موضوع است؛ آن‌جا که می‌فرماید: ﴿**كَلاَّ اِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِى عِلِّيِّينَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ**﴾؛ «چنین نیست که آن‌ها می‌پندارند، بـه یـقین

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۳۰، ح ۳.

کتاب نیکان در علیین است و تو نمی‌دانی که علیین چیست، کتابی است نوشته شده که مقربان درگاه خداوند ناظر و شاهد و گواه بر آن‌اند».[1]

مفسران برای علیین تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند، ولی از همه مناسب‌تر این است که علیین به منزلهٔ دیوان کل و دفتر کلّی است که همهٔ اعمال نیکان در آن ثبت است و این دیوان کل بسیار والامقام و در مقام قرب پروردگار است.

قابل توجه این‌که امام علیه‌السلام تعبیر به اعلی علیین می‌کند، یعنی بالاترین نقطهٔ علیین و مفهوم این سخن این است که آن دیوان کل دارای مراتبی است؛ بخشی از آن برتر از بخش دیگر است و امام علیه‌السلام تقاضا می‌کند حمد او به درگاه پروردگار در آن بخش والای علیین قرار گیرد.

در ضمن باید توجه داشت که «علیین»، جمع مذکر «عاقل» است که به معنای اشخاص والامقام یا کتاب‌ها و نامه‌های والاقدر می‌باشد و هرگاه علیین را به آن دیوان کل تفسیر کنیم، مفهومش این است که آن دیوان کل نیز مرکب از بخش‌های مختلفی است که همه والاست، هرچند بعضی از بعضی والاتر است (دقت کنید).

□ ■ □

---

۱. مطففین، آیات ۱۸ و ۲۱.

بخش چهارم

۱۷ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخُلُقِ، وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ.

۱۸ وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَةٌ اِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ.

ترجمه

۱۷. حمد وسپاس، خداوندی راست که برای ما خُلق‌وخوی نیکو را برگزید واز روزی‌های پاک به ما ارزانی داشت.

۱۸. وبرای ما این فضیلت را قرار داد که از تمام خلق برتریم وتمام مخلوقات او به قدرتش فرمان‌بردار ما هستند وبه عزتش به‌سوی اطاعت ما حرکت می‌کنند.

شرح و تفسیر

سه موهبت عظیم الهی

امام علیه‌السلام در این بخش از دعا خداوند را به‌خاطر سه موهبت بزر و عظیم از مواهب الهی حمد و سپاس می‌گوید.

در بیان نعمت اول و دوم عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس، خداوندی راست که برای ما خُلق و خوی نیکو را برگزید و از روزی‌های پاک به ما ارزانی داشت»؛ (**وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخُلُقِ، وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ**).

جملهٔ اول نشان می‌دهد که انسان بر حسب فطرت، خواهان اخلاق خوب است، عدالت و صداقت و امانت و وفا و محبت را دوست دارد و از رذایل اخلاقی، همچون حسد و تکبر و خیانت متنفر است.

تعبیر حدیث معروف نبوی: «**اِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَکَارِمَ الْأَخْلَاقِ**؛ من مبعوث شدم تا فضایل اخلاقی را تکمیل کنم»[1] نشان می‌دهد که فضایل اخلاقی در فطرت آدمی وجود دارد و انبیا برای تکمیل و تکامل آن آمدند.

«**وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ ... وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُول**؛ پیامبران برای این مبعوث شدند که نعمت‌های فراموش‌شده (ازجمله فضایل اخلاقی فطری) را به یاد انسان بیاورند... وگنجینه‌های عقل‌ها را استخراج کنند (که بخشی از این گنجینه‌ها همان درک حسن و قبح و فضایل و رذایل و تمایل به فضایل و بیزاری از رذایل است)».[2]

بنابراین رذایل اخلاقی براثر انحرافات، تبلیغات سوء، محیط‌های آلوده و جاذبه‌های هوی‌پرستی به وجود می‌آید. درست همانند آب باران که از آسمان به‌صورت زلال نازل می‌شود، اما هنگامی که بر زمین‌های آلوده می‌ریزد آلوده می‌گردد.

اصولاً تعبیر به توبه و انابه در آیات و روایات که به‌معنای بازگشت است نشان می‌دهد که فطرت نخستین انسان پاک است، هنگامی که براثر گناه از آن دور می‌شود با استغفار سعی می‌کند به فطرت نخستین بازگردد.

تعبیر قرآن مجید دربارهٔ آفرینش انسان نیز که بعد از خلقت جسم او می‌فرماید: ﴿**فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی**﴾؛ «هنگامی که خلقت جسم انسان را کامل کردم و از روح شریفی در آن دمیدم»[3] نشان می‌دهد که فطرت انسان از رذایل اخلاقی پاک است.

در تعدادی از نسخ صحیفهٔ سجادیه و شروح بر آن، به جای «خُلق» واژهٔ «خَلق»

---

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲، ح ۱۷.
۲. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱.
۳. ص، آیهٔ ۷۲.

آمده که اشاره به نیکویی خلقت انسان از نظر ظاهر و باطن است؛ انسان راست‌قامت است، نه مانند حیواناتی که با دست و پا راه می‌روند و نه مانند خزندگانی که روی زمین می‌خزند، و از نظر فهم و شعور نیز بر همهٔ حیوانات برتری دارد. قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ﴾؛ «و شما را در عالم جنین صورتگری کرد، و تصویرتان را نیکو آفرید».[1]

و نیز می‌فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾؛ «به یقین ما انسان را در بهترین شکل و نظام آفریدیم».[2]

البته این حسن صورت و خلقت نیز از نعمت‌های بزر الهی است که باید خدا را به‌خاطر آن شکرگزاری کرد و حمد و سپاس گفت.

این احتمال نیز بعید به نظر نمی‌رسد که حسن خلقت، شامل ظاهر و باطن و خلق و خوی انسان نیز بشود. بنابراین زیبایی‌های خلقت انسان زیبایی‌های خُلق و خوی او را نیز فرامی‌گیرد.

و نیز خداوند برحسب طبیعت انسانی، غذاهای پاکیزه را نصیب او کرده و او را از خبائث باز داشته است: ﴿وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾؛ «پیامبری که غذای‌های پاکیزه را برای آن‌ها حلال و خبائث و غذاهای آلوده را (همچون شراب و گوشت مردار و حیوانات درنده و امثال آن‌ها را) بر آنان تحریم کرده است».[3]

در واقع امام علیه السلام حمد و ستایش خود را بر متنعّم شدن به طیبات رزق از آیات قرآن مجید، از جمله آیهٔ زیر الهام گرفته است: ﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾؛ «ما فرزندان

---

۱. غافر، آیهٔ ۶۴.
۲. تین، آیهٔ ۴.
۳. اعراف، آیهٔ ۱۵۷.

آدم را گرامی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم».[۱]

و در جایی دیگر پیامبران خود را مخاطب ساخته، می‌فرماید: ﴿**يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ**﴾؛ «ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می‌دهید دانا هستم».[۲]

منظور از طیبات رزق چیست؟

با مراجعه به قرآن مجید روشن می‌شود که «طیّب» و «طیّبات» معنای وسیعی دارد که هرچیز پاکیزه، مفید و قابل استفاده را شامل می‌شود. به‌عنوان مثال:

۱. غذاهای پاکیزه، همان‌گونه که در آیهٔ بالا[۳] آمده است.

۲. مسکن‌های خوب: ﴿**وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ**﴾.[۴]

۳. درخت بارور: ﴿**كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ**﴾.[۵]

۴. سخنان نیکو: ﴿**وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ**﴾.[۶]

۵. زنان و مردان صالح و پاک‌دامن: ﴿**الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ**﴾.[۷]

۶. حیات پربرکت: ﴿**فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً**﴾.[۸]

---

۱. اسراء، آیهٔ ۷۰.
۲. مؤمنون، آیهٔ ۵۱.
۳. مؤمنون، آیهٔ ۵۱.
۴. صف، آیهٔ ۱۲.
۵. ابراهیم، آیهٔ ۲۴.
۶. حج، آیهٔ ۲۴.
۷. نور، آیهٔ ۲۶.
۸. نحل، آیهٔ ۹۷.

۷. غذای حلال: ﴿وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالاً طَيِّباً﴾.[۱]

۸. خاک پاکیزه: ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً﴾.[۲]

۹. سرزمین حاصلخیز: ﴿وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾.[۳]

۱۰. بادهای موافق که به سوی مقصد می‌وزد وکشتی‌ها را به مقصودشان می‌رساند: ﴿وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ﴾.[۴]

۱۱. فرزندان صالح: ﴿ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً﴾.[۵]

۱۲. شهر آباد و امن و امان: ﴿بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ﴾.[۶]

بی‌شک همهٔ این‌ها معنای جامعی دارند که هر چیز خوب و مفید و پاکیزه را شامل می‌شوند و به اصطلاح، مشترک معنوی است نه مشترک لفظی.

بنابراین، آنچه امام علیه السلام از خداوند در این دعا تقاضا کرده می‌تواند شامل همهٔ این امور باشد.

توجه به این نکته نیز لازم است که نقطهٔ مقابل طیّب، «خبیث» است و طیّب تمام روزی‌های پاکیزهٔ مادی و معنوی را شامل می‌شود. اضافه بر این، اموری هست که اسلام آن‌ها را جزء خبائث شمرده، در حالی که از نظر عرفی ممکن است آن را خبیث ندانیم. مثلاً در روایات، شراب «ام الخبائث؛ مادر پلیدی‌ها»، شمرده شده[۷] در حالی که ممکن است گروه‌های زیادی باشند که آن را جزء خبائث نشمرند.

---

۱. مائده، آیهٔ ۸۸.

۲. مائده، آیهٔ ۶.

۳. اعراف، آیهٔ ۵۸.

۴. یونس، آیهٔ ۲۲.

۵. آل عمران، آیهٔ ۳۸.

۶. سبأ، آیهٔ ۱۵.

۷. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۴۹۰، ح ۲۸.

ممکن است گفته شود: با مطالعات گسترده‌ای که دانشمندان کرده‌اند ثابت شده است که مشروبات الکلی دارای مفاسد زیادی است، بنابراین آن هم می‌تواند خبیث عرفی باشد.

ولی حیواناتی که مثلاً بدون نام خدا ذبح شده‌اند یا هنگام ذبح رو به قبله نبوده یا به دست مسلمان ذبح نشده‌اند، همه از نظر شرع مقدس جزء خبائث است و خوردن آن ممنوع می‌باشد، در حالی که ممکن است عرف عام به این حقیقت نرسیده باشد، ولی خالق حکیم و عالم جهان هستی که از همه چیز آگاه است آن را جزء خبائث شمرده است.

و در سومین موهبت عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی که برای ما این فضیلت را قرار داد که از تمام خلق برتریم و تمام مخلوقات او به قدرتش فرمان‌بردار ما هستند و به عزتش به سوی اطاعت ما حرکت می‌کنند»؛ (**وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ**[1] **عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ**).

همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿**وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً**﴾؛ «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم».[2]

---

۱. در لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹۳ آمده است که «مَلَكَة» و مشتقات آن همه به‌معنای مالکیت یا سلطه بر چیزی است و اما «مَلَكَة» به معنای صفت راسخ در نفس، تعبیری است که بعداً در کلمات علمای اخلاق پیدا شده است و به یقین در عبارت بالا به قرینهٔ جملهٔ «**فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ**» که با فاء تفریع آمده، به همان معنای مالکیت و سلطه می‌باشد.

۲. اسراء، آیهٔ ۷۰.

و نیز آیاتی در قرآن مجید نشان می‌دهد که همهٔ موجودات به فرمان الهی مسخّر فرمان انسان‌اند و این نعمت بزرگی است که امام علیه السلام خدا را به‌خاطر آن حمد و سپاس می‌گوید.

آیات تسخیر

امام علیه السلام در این حمد و سپاس خود، به درگاه خداوند، یکی از مسائلی را که درخور حمد و سپاس دانسته، تسلط انسان بر همهٔ موجودات به فرمان خدا برای انسان‌ها می‌داند.

این سخن درواقع برگرفته از آیات تسخیر در قرآن مجید است که گاه به‌صورت عام آمده و گاه به‌صورت خاص به تک‌تک موجودات زمین و آسمان اشاره کرده و آن‌ها را مسخر فرمان انسان می‌شمارد:

در سورهٔ ابراهیم روی شش چیز تکیه شده است:

کشتی‌ها ﴿وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ﴾؛[1]

نهرها ﴿وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ﴾؛[2]

خورشید و ماه ﴿وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَيْنِ﴾؛[3]

شب و روز ﴿وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ﴾؛[4]

دریاها ﴿وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيّاً﴾؛[5]

چهارپایان ﴿كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛[6]

---

۱. ابراهیم، آیهٔ ۳۲.

۲. ابراهیم، آیهٔ ۳۲.

۳. ابراهیم، آیهٔ ۳۳.

۴. ابراهیم، آیهٔ ۳۳.

۵. نحل، آیهٔ ۱۴.

۶. حج، آیهٔ ۳۶.

و گاه به زمین و تمام موجودات روی آن اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿**أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ**﴾.[۱]

و بالاخره همهٔ موجودات زمین و آسمان؛ همان‌گونه که سورهٔ جاثیه می‌فرماید: ﴿**وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ**﴾؛ «او آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، همه را از جانب خویش مسخّر شما ساخته است».[۲]

اکنون ببینیم منظور از تسخیر چیست؟

در بعضی از آیات فوق تصریح شده است که منظور، استفاده از منافع آن است، همان‌گونه که دربارهٔ دریاها آمده است؛ می‌فرماید: خداوند دریا را مسخر شما کرد تا از گوشت‌های تازهٔ در آن بهره‌مند شوید و زینت‌آلات (مانند مروارید) از آن استخراج کنید: ﴿**وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيّاً وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**﴾؛ «او کسی است که دریا را مسخّر شما ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری که آن را بر خود می‌پوشانید، همچون مروارید، از آن استخراج کنید؛ و کشتی‌ها را می‌بینی که سینهٔ دریا را می‌شکافند تا شما به تجارت بپردازید و از فضل خدا بهره گیرید؛ شاید شکر او را به‌جای آورید».[۳] بنابراین، تسخیر، به همان معنای بهره‌مندی است.

تسخیر نهرها، هم به‌معنای استفاده از آب آن برای شرب و زراعت است و هم کشتی‌رانی بر صفحهٔ آن‌ها و هم بهره‌مند شدن از ماهیان آن‌ها.

درمورد چهارپایان و قربانی، تسخیر به‌معنای استفاده کردن از گوشت

---

۱. حج، آیهٔ ۶۵.
۲. جاثیه، آیهٔ ۱۳.
۳. نحل، آیهٔ ۱۴.

آن‌هاست و در بعضی دیگر از آیات قرآن اشاره به بهره‌گیری از آن‌ها برای سواری و یا حمل بارها شده است، می‌فرماید: ﴿**لِتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ اِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ**﴾؛ «تا بر پشت آن‌ها به خوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آن‌ها قرار گرفتید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: پاک و منزّه است کسی که این را مسخّر ما ساخت، وگرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم».[1]

در مورد شب و روز، بهره‌مند شدن از نورانیت روز برای فعالیت‌های مختلف زندگی و بهره‌مندی از تاریکی شب برای آرامش و استراحت است.

تسخیر آفتاب و ماه به‌معنای استفاده کردن از منافع مختلف آن‌هاست، ازجمله نورافشانی، تربیت موجودات به‌وسیلهٔ آفتاب، پیدا کردن راه‌ها در تاریکی شب به‌وسیلهٔ نور ماه و همچنین بهره‌گیری از آن دو برای نگه‌داشتن تاریخ زندگی و آنچه مربوط به زندگی است: ﴿**هُوَ الَّذِى جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ**﴾؛ «او کسی است که خورشید را روشنایی‌بخش، و ماه را نورافشان قرار داد؛ و برای آن منزلگاه‌هایی مقدّر کرد، تا عدد سال‌ها و حساب زمان را بدانید».[2]

منظور از تسخیر کشتی‌ها، بهره‌گیری از آن‌ها برای مسافرت انسان‌ها و حمل بارهاست، چراکه جابه‌جایی انسان‌ها و بارها به‌وسیلهٔ کشتی‌ها بسیار گسترده‌تر از وسایل دیگر است.

و اما در مورد ستارگان که در آیهٔ شریفهٔ سورهٔ نحل آمده است: ﴿**وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ**﴾؛ «ستاره‌ها به فرمان خدا مسخر شماست»،[3] اشاره به همان چیزی

---

۱. زخرف، آیهٔ ۱۳.
۲. یونس، آیهٔ ۵.
۳. نحل، آیهٔ ۱۲.

است که در آیهٔ ۹۷ سورهٔ انعام آمده است: ﴿**وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ**﴾؛ «او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکی‌های خشکی و دریا، به‌وسیلهٔ آن‌ها راه یابید!».

در آن زمان که هنوز قطب‌نما اختراع نشده بود، بهترین راه برای پیدا کردن جاده‌ها در صحرا و دریا ستارگان ثابت آسمان بودند وکسانی که به جایگاه این ستارگان آشنا بودند به‌خوبی راه را پیدا می‌کردند که به سوی مشرق می‌خواهند بروند یا مغرب یا شمال یا جنوب و اکنون که قطب‌نماها در دریا و صحرا راه را نشان می‌دهند باز هم استفاده از موقعیت ستارگان برای اطمینان خاطر، جای تردید ندارد.

□ ■ □

بخش پنجم

۱۹ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ اِلَّا اِلَيْهِ، فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا، مَتَى.

ترجمه

۱۹. حمد وستایش برای خداوندی است که درهای نیاز را جز به‌سوی خود به‌روی ما بسته است. با این حال چگونه می‌توانیم حمد او را به‌جا آوریم یا در چه زمانی شکر او را ادا کنیم؟ نه! هرگز! در چه زمانی؟

شرح و تفسیر

قادر بر شکر او نیستیم

امام علیه‌السلام در بخش دیگری از این دعا که مجموعه‌ای از حمد و سپاس الهی است عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش برای خداوندی است که درهای نیاز را جز به سوی خود به روی ما بسته است»؛ (**وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ اِلَّا اِلَيْهِ**).

عدم نیاز به غیر او از بزر ترین نعمت‌های خداست. غیر او همه محتاج‌اند و دست حاجت به سوی محتاج دراز کردن در شأن انسانی که اشرف مخلوقات است نمی‌باشد.

درست است که نیاز در درون ذات ممکن الوجود نهفته است و به تعبیر دیگر، سر تا پای او نیاز است، ولی این نیازمند نباید دست نیاز به سوی نیازمند دیگری دراز کند، بلکه باید دستان نیاز خود را به درگاه بی‌نیاز دراز کند.

ممکن است گفته شود که ما در زندگی خود از یک سو نیازمند آب و هوا و غذا و اسباب معاش و انواع داروها و همچنین علم ودانش هستیم. ایـن‌ها نـیازهای طبیعی ماست.

از سویی دیگر، در زندگی اجتماعی نیاز انسان‌ها به یکدیگر قابل انکارنیست. بنابراین چگونه امام علیه السلام می‌فرماید: حمد و سپاس برای خداوندی که درهای نیاز را به روی ما از غیر خودش بسته و تنها به سوی خود گشوده است.

البته نیاز به عوامل و اسباب طبیعی در واقع نیاز به خداست، زیرا خداوند آن‌ها را آفریده، و اما نیاز انسان‌ها به یکدیگر در واقع یک نوع نیاز متقابل و به تعبیر دیگر، به صورت داد و ستد است که نیاز محسوب نمی‌شود. اگر چیزی می‌گیرد، چیزی در مقابل آن می‌دهد، بنابراین اگر انسان، سستی و تنبلی را از خود دور کند و سعی و تلاش را به کار گیرد و اگر از دیگران استفاده می‌کند فایده‌ای به آن‌ها برساند، او به غیر خدا محتاج نیست. امام علیه السلام در واقع انگشت روی این نعمت بزر که مهم‌ترین افتخار انسان است گذاشته و آن را قدر می‌شمارد.

و به تعبیر دیگر، اگر در وجود من از نظر زندگی اجتماعی نیاز به دیگـران آفریده شده، خداوند دیگران را هم همین‌گونه آفریده، یعنی آن‌ها را به دنبال من می‌فرستد و مرا به دنبال آن‌ها. بنابراین این هم از سوی خداست.

و این‌که در دعای سیزدهم آمده است که امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «**اللَّـهُمَّ یَـا مُنْتَهَی مَطْلَبِ الْحَاجَاتِ وَ یَا مَنْ عِنْدَهُ نَیْلُ الطَّلِبَاتِ**؛ ای خداوندی که همهٔ نیازها به تو ختم می‌شود و رسیدن به خواسته‌ها تنها نزد اوست» اشاره به همین مطلب است. البته نمی‌توان انکار کرد افرادی که بر اثر سستی و تنبلی و تن دادن بـه بـیکاری دست نیاز به سوی دیگران دراز می‌کنند از مسیر آفرینش الهی منحرف شده‌اند، زیرا خداوند آن‌ها را بی‌نیاز آفریده و همان‌گونه که گفتیم نیازهای مـتقابل نـیاز نیست؛ نوعی همکاری و داد و ستد است. البته در این‌گونه موارد نیز اگر درست

بنگریم کسی که دست نیاز به سوی دیگری دراز می‌کند و او وی را کمک می‌نماید، آن هم به لطف پروردگار و عنایات اوست.

سپس امام علیه السلام به عدم توانایی انسان نسبت به ادای شکر الهی اشاره کرده و در یک عبارت کوتاه و جذاب می‌فرماید: «(با این حال) چگونه می‌توانیم حمد او را به جا آوریم یا در چه زمانی شکر او را ادا کنیم؟ نه! هرگز! در چه زمانی؟»؛ (**فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا، مَتَى**).

نکته‌ها

۱. همه به او نیازمندند

علاوه بر این‌که براهین فلسفی به روشنی ثابت می‌کند که ذات پاک او واجب‌الوجود و غیر او همه ممکن الوجودند و همهٔ کائنات پیوسته فیض وجود را از او می‌گیرند، نه این‌که خداوند آن‌ها را ایجاد می‌کند و می‌توانند به‌طور مستقل مدتی به وجود خود ادامه دهند، بلکه هر لحظه وجود خود را از او می‌گیرند، همان‌گونه که لامپ‌ها به‌واسطهٔ اتصال به مبدأ مولد برق لحظه‌به‌لحظه روشنایی را از آن کسب می‌کنند، به‌گونه‌ای که اگر رابطهٔ آن‌ها یک لحظه بریده شود خاموش می‌شوند. به تعبیر دیگر، ممکن الوجود سر تا پا نیاز است و احتیاج.

اگر ممکنات بعضی به بعض دیگر نیازمند شوند هنگامی که سلسلهٔ مراتب را دنبال می‌کنیم می‌بینیم آن هم به ذات بی‌نیاز واجب الوجود بازمی‌گردد.

از نظر تجربیات عادی نیز همین است. هنگامی که به سر تا پای خود و تمام اطراف خود نگاه کنیم جز نیاز و حاجت چیزی به چشم نمی‌خورد و هنگامی که راه برطرف کردن نیازها را دنبال کنیم باز می‌بینیم به ذات خداوندی برمی‌گردد که از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق است.

قرآن مجید نیز در یک جملهٔ گویا می‌فرماید: ﴿**يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ اِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ**﴾؛ «ای مردم! شما همگی نیازمند خدایید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است».[1] این همان فقری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن حدیث معروف، به آن افتخار کرده است، می‌فرماید: «**اَلْفَقْرُ فَخْرِي**؛ نیاز من به ذات خداوند مایهٔ افتخار من است».[2]

البته فقر شاخه‌های زیادی دارد که از همه مهم‌تر فقر ذاتی است که انسان در اصل وجودش نیازمند واجب الوجود است و سپس فقر علمی و فرهنگی، فقر مادی و اقتصادی، فقر اخلاقی و روانی که با کمک اسبابی که خداوند آفریده می‌توان از آن‌ها کاست.

امیرمؤمنان علیه السلام درمناجات معروف خود به پیشگاه خداوند چنین عرضه می‌دارد: «**مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ اِلَّا الْغَنِيُّ**؛ مولای من، مولای من! تو بی‌نیازی و من فقیر. آیا به فقیر کسی جز غنی و بی‌نیاز رحم می‌کند؟».

امام حسین علیه السلام نیز در دعای معروف عرفه عرضه می‌دارد: «**اِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيراً فِي فَقْرِي**؛ خداوندا! من هنگامی که غنی باشم در واقع فقیر و نیازمندم، پس چگونه هنگامی که فقیرم، فقیر نباشم؟». احساس فقر الی الله و عدم نیاز به غیر او به انسان چنان شخصیت والایی می‌دهد که حاضر نیست سر در برابر مخلوقی خم کند و از خداوند غنی بی‌نیاز غافل شود.

این حقیقت را امام سجاد علیه السلام به زیباترین وجهی در دعای معروف ابو حمزه بیان کرده است؛ عرضه می‌دارد: «**اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَلَنِي اِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَ لَمْ يَكِلْنِي اِلَى النَّاسِ فَيُهِينُونِي**؛ حمد و سپاس برای خداوندی است که مرا به خودش واگذار کرد و گرامی داشت و به مردم واگذار نکرد که مرا خوار بشمارند».

---

۱. فاطر، آیهٔ ۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۲. چه زمانی می‌توانیم حق شکرش را ادا کنیم؟

از آن‌جا که امام علیه‌السلام در این بخش از دعا به نعمت بسیار مهمی که استغنا از غیر اوست اشاره کرده، به دنبال آن عرضه می‌دارد: چگونه می‌توانیم شکر این نعمت عظیم را به جا آوریم؟ چه زمانی؟ هرگز!

پیش از این دربارهٔ شکر نعمت در بخش‌های گذشتهٔ همین دعا سخن گفتیم. روایت دیگری در این زمینه از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «**فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى** علیه‌السلام: **يَا مُوسَى اُشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي فَقَالَ: يَا رَبِّ وَ كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَ أَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ قَالَ: يَا مُوسَى الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي**؛ خداوند متعال به موسی وحی کرد: ای موسی! حق شکر مرا به جای آور! عرض کرد: چگونه حق شکر تو را به جا آورم در حالی که هر شکری نعمت تازه‌ای است که به من داده‌ای؟ فرمود: ای موسی! اکنون شکر مرا به جای آوردی، چون می‌دانی همین توفیق نیز از من است!».[1] بنابراین همین اندازه که بدانیم از ادای حق شکر او عاجزیم نهایت کاری است که از ما در مقام ادای شکر او ممکن است برآید.

این سخن جای تعجب ندارد، زیرا ما غرق نعمت‌های خداوند هستیم و در هر لحظه هزاران هزار از نعمت‌های او ما را احاطه می‌کند. در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «**فِي كُلِّ نَفَسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَازِمٌ لَكَ بَلْ أَلْفٌ وَ أَكْثَرُ وَ أَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَةُ النِّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ وَ الرِّضَا بِمَا أَعْطَاهُ وَأَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ وَ تُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ وَ كُنْ لِلَّهِ عَبْداً شَاكِراً عَلَى كُلِّ حَالٍ تَجِدِ اللَّهَ رَبّاً كَرِيماً عَلَى كُلِّ حَالٍ**؛ در هر نفسی از نفس‌های تو شکری لازم است، بلکه هزار نعمت و بیشتر، وکمترین شکر این است که بدانی این نعمت‌ها از خداست، بی‌آنکه قلب تو مشغول غیر از خدا شود، و راضی به عطای

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۷.

او باشی و با استفاده از نعمتش او را معصیت نکنی و به مخالفت با امر و نهیی از اوامر و نواهی‌اش با استفاده از نعمت او نپردازی. در هر حالی بندهٔ شاکری برای خدا باش که او را پروردگاری کریم در هر حالی خواهی یافت».[۱]

این نکته نیز شایان دقت است که قدردانی از کسانی که وسیلهٔ نعمتی برای انسان هستند نیز شاخه‌ای از شکر خداوند است. همان‌گونه که در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است: «**أَشْكَرُكُمْ لِلّهِ، أَشْكَرُكُمْ لِلنّاسِ**؛ از همهٔ شما شکرگزارتر در پیشگاه خدا کسی است که بیشتر از خدمات مردم نسبت به خودش، قدردانی و شکرگزاری کند».[۲]

از تاریخ ائمهٔ هدی استفاده می‌شود که آن‌ها در ادای شکر خدا بسیار تعجیل می‌کردند؛ چنان‌که در روایت جالبی می‌خوانیم که یکی از یاران امام باقر علیه السلام می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام در مسیر مدینه بودم. ناگهان دیدم امام علیه السلام به سجده افتاد (و خدا را شکر و سپاس فراوان گفت) هنگامی که سر برداشت رو به من کرد و فرمود: شاید از این‌که دیدی من در میانهٔ راه ناگهان سجده کردم تعجب کردی؟ عرض کردم: آری! فرمود: «**ذَكَرْتُ نِعْمَةً أَنْعَمَهَا اللّهُ عَلَيَّ فَكَرِهْتُ أَنْ أَجُوزَ حَتّى أُؤَدِّيَ شُكْرَهَا**؛ به یاد یکی از نعمت‌های مهم پروردگار نسبت به خودم افتادم. خوش نداشتم که بگذرم و شکر آن نعمت را ادا نکنم».[۳]

بنابراین تشکر از معلم و استاد که نعمت علم را در اختیار انسان گذاشته و از پدر و مادر که او را با نعمت تربیت و پرورش متنعم ساخته و از تمام کسانی که امنیت را در محیط فراهم می‌کنند و نیازهای مردم را برطرف می‌سازند، و مانند این‌ها شاخه‌ای از شکر خداست و البته همهٔ این‌ها نیز به ذات پاک پروردگار برمی‌گردد.

---

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۵۲، ح ۷۷.
۲. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳۰.
۳. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۲۲۰، ح ۳۹.

بخش ششم

۲۰ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِينَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا أَدَوَاتِ الْقَبْضِ، وَمَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ، وَ أَثْبَتَ فِينَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ، وَ غَذَّانَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ، وَأَغْنَانَا بِفَضْلِهِ، وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ.

۲۱ ثُمَّ أَمَرَنَا لِيَخْتَبِرَ طَاعَتَنَا، وَ نَهَانَا لِيَبْتَلِيَ شُكْرَنَا، فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَ رَكِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ، فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، بَلْ تَأَنَّانَا بِرَحْمَتِهِ تَكَرُّماً، وَ انْتَظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْماً.

ترجمه

۲۰. حمد وشکر مخصوص خداوندی است که در ما ابزار گشودن ونیز ادوات وآلات جمع کردن را قرار داد وما را از ارواح زندگی برخوردار ساخت واعضا برای انجام اعمال مختلف را در وجود ما مستقر کرد واز ارزاق پاکیزه به ما غذا داد وبه فضلش ما را بی‌نیاز گردانید وبه منّ وکرمش ذخائری پرارزش به ما بخشید.

۲۱. سپس خداوند ما را امر کرد تا اطاعت ما را بیازماید ونهی کرد تا شکر ما را دربرابر نعمت‌هایش امتحان کند، هرچند ما از مسیر امر او منحرف شدیم وبا نواهی او به مخالفت برخاستیم وبا این حال که ما خلاف فرمان او عمل کرده‌ایم در عقوبت ما تسریع نکرد ودر مجازات ما عجله ننمود، بلکه به‌مقتضای رحمت وکرامتش آن را به تأخیر انداخت وبه‌سبب رأفت وحلمش در انتظار بازگشت ما بود (چه خدای رحیم وکریمی!).

شرح و تفسیر

هفت موهبت مهم الهی

امام علیه السلام در بخش ششم از این دعای پربار به هفت نعمت مهم دیگر اشاره کرده، خدا را برای آن شکر می‌گوید و سپس آن را مقدمه‌ای برای آزمایش‌های بزرگ الهی می‌شمارد. عرضه می‌دارد: «حمد و شکر مخصوص خداوندی است که در ما ابزار گشودن و نیز ادوات و آلات جمع کردن را قرار داد و ما را از ارواح زندگی برخوردار ساخت و اعضا برای انجام اعمال مختلف را در وجود ما مستقر کرد و از ارزاق پاکیزه به ما غذا داد و به فضلش ما را بی‌نیاز گردانید و به منّ و کرمش ذخائری پرارزش به ما بخشید»؛ (**وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی رَکَّبَ فِینَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا أَدَوَاتِ الْقَبْضِ، وَ مَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَیَاةِ، وَ أَثْبَتَ فِینَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ، وَغَذَّانَا بِطَیِّبَاتِ الرِّزْقِ، وَ أَغْنَانَا بِفَضْلِهِ، وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ**).

اکنون لازم است به شرح این نعمت‌های هفت‌گانه بپردازیم.

امام علیه السلام در نعمت اول و دوم به عوامل قبض و بسط جسمانی و روحانی اشاره می‌کند و خدا را به‌خاطر در اختیار داشتن این ابزار و آلات و عوامل مختلف سپاس می‌گوید.

هنگامی که ما نماز می‌خوانیم؛ رکوع و سجود و قیام و قعود به جا می‌آوریم، غالباً توجه نداریم که عوامل مختلفی در بدن ما از عضلات گرفته تا اعصاب و تاندوم‌ها هر کدام باید حرکت خاصی داشته باشند تا بتوان ایستاد و با حرکات پیچیدهٔ دیگری بتوان رکوع و سجود کرد.

و یا هنگامی که به سوی مقصدی با عجله می‌رویم پاهای ما مرتب حرکت می‌کند و دست‌ها به آن‌ها یاری می‌دهند، چشم و گوش مراقب مسیرند و همهٔ این‌ها با یکدیگر همکاری می‌کنند تا انسان بتواند مسیری را طی کند. ستایش مخصوص خداوندی است که این همه عوامل و ابزار را در انسان قرار داد بی‌آن‌که انسان، خود به آن توجه داشته باشد.

اضافه بر این، در روح ما نیز عوامل مختلف قبض و بسط وجود دارد. علوم و دانش‌های ما، تجربیات و صفات مختلف روحی، که در جای خود عامل بسط و گشایش است، مانند، شجاعت و شهامت، ابتکار، آینده‌نگری و ... و گاه همین عوامل سبب قبض می‌شود، در آن‌جایی که لازم است انسان خود را جمع و جور کند و از مسألهٔ کوچک یا بزرگی دور سازد. این ابزار و آلات و عوامل مختلف به صورت ناخودآگاه در جسم و روح ما فعال‌اند و غالباً ما از آن‌ها بی‌خبریم.

مثلاً هنگامی که می‌خواهیم به سوی مقصدی حرکت کنیم، توجه ما فقط به آن مقصد است در حالی که برای راه رفتن، تعداد زیادی از ماهیچه‌های پا و ران و بدن باید با نظم خاصی فعالیت کنند، ولی ما از آن‌ها بی‌خبریم. مغز ما تنها یک فرمان صادر می‌کند و آن این‌که به سوی فلان مقصد حرکت کنیم، ولی به‌طور ناآگاه تمام فرمان‌های لازم برای این حرکت صادر می‌شود.

از بعضی از منابع لغت استفاده می‌شود که آلات و ادوات، معنای واحدی دارند و به‌معنای ابزار و اسبابی هستند که انسان با کمک آن‌ها کاری را انجام می‌دهد و استفاده از دو لفظ متفاوت که معنای واحدی دارند، به‌خاطر رعایت بلاغت است.

در نعمت سوم، سخن از ارواح حیات است. ارواح جمع روح است و ظاهراً اشاره به ارواح سه‌گانه‌ای است که انسان دارد: روح نباتی که وسیلهٔ نمو و رشد و تغذیهٔ انسان است و روح حیوانی که وسیلهٔ حس و حرکت می‌باشد و روح انسانی که سرچشمهٔ تفکرات و تصمیم‌ها و علوم و دانش‌هاست. هریک از این‌ها نعمت بزرگی است که اگر از کار بیفتد آسیب سختی به انسان می‌رسد و قادر به ادامهٔ حیات و زندگی نخواهد بود.

امام علیه‌السلام خدا را برای این سرمایه‌های بزر حمد و سپاس می‌گوید.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌خوانیم که در جواب کمیل بن زیاد که

تقاضا کرد نفس را برای او معرفی کند، فرمود: کدام نفس را می‌خواهی معرفی کنم؟ عرض کرد: مولای من، مگر بیش از یک نفس (روح) وجود دارد؟ فرمود: «ای کمیل! **إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةٌ: النَّامِيَةُ النَّبَاتِيَّةُ وَ الْحِسِّيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ وَ النَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ وَالْكُلِّيَّةُ الْإِلَهِيَّة**؛ چهار روح داریم: روح نباتی که مایهٔ نمو است و روح حیوانی که مایهٔ احساس می‌باشد و روح ناطقهٔ قدسی (که مایهٔ فکر و ذکر و علم است) و روح کلیهٔ الهی (که اخلاق انسانی را در تمام جهات دربر می‌گیرد)».[1] سپس امام علیه السلام شرح مبسوطی برای هریک از آن‌ها بیان کرده که عصاره‌اش همان است که در بالا آمد.

امام علیه السلام درواقع برای روح انسانی دو بخش قائل شده است: بخش تفکر و بخش حافظ اخلاقیات.

در چهارمین نعمت، سخن از اعضای پیکر ماست که سرچشمهٔ حرکات مختلف می‌باشد. دانشمندان می‌گویند: بدن انسان دارای ۲۶۰ عضله است که بعضی بسیار قوی و محکم، مانند عضلات پا و ران و بعضی بسیار ظریف و لطیف‌اند، مانند عضلاتی که چشم ما را به هر سو حرکت می‌دهد.

اضافه بر این، هزاران رشتهٔ عصبی در لابه‌لا و اطراف عضلات وجود دارد که فرمان‌های لازم مغز را به آن‌ها منتقل می‌کند و همچنین رباط‌ها (تاندوم‌ها) که مفاصل اعضا را به هم پیوند می‌دهد و آن‌ها را برای حرکات منظم آماده می‌سازد و اگر ما بخواهیم برای هر کدام شکری به جا بیاوریم باید روزها و سال‌ها مشغول شکر همین نعمت‌ها باشیم و چه جالب است که امام علیه السلام در سیزده قرن پیش به آن‌ها اشاره کرده و ما را به شکر و سپاس برای آن دعوت می‌کند.

در قرآن مجید نیز به این معنا در آیهٔ ۲۸ سورهٔ انسان اشاره‌ای کرده، می‌فرماید: ﴿**نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلاً**﴾ «اسر» (بر وزن عصر) در

---

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۸۵.

اصل به‌معنای بستن چیزی با زنجیر است، و اسیران را به این علت «اسیر» نامیده‌اند که آن‌ها را می‌بندند، ولی «اسر» در این‌جا اشاره به استحکام پیوندهای وجودی انسان است که قدرت حرکت و توانایی فعالیت‌های مهم به او می‌دهد. به‌راستی قرآن در این‌جا انگشت روی نقطهٔ حساسی گذاشته، و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است؛ از عصب‌های کوچک و بزرگ که همچون طناب‌های آهنین عضلات را به یکدیگر مربوط می‌سازد گرفته، تا رباط‌ها و عضلات مختلف آن‌که چنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشت‌های اندام‌های انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آن‌ها یک واحد کاملاً منسجم ساخته شده که آمادهٔ انجام هرگونه فعالیتی است.

و در بیان پنجمین نعمت، اشاره به انواع و اقسام مواد غذایی پاکیزه به‌عنوان طیبات رزق فرموده که اگر بخواهیم آن‌ها را شمارش و احصا کنیم قطعاً به‌آسانی ممکن نیست و اگر بخواهیم برای هر کدام شکر و سپاسی گوییم باید عمری را صرف آن کنیم.

دربارهٔ طیبات در بخش قبلی دعا توضیحات کافی دادیم.

سرانجام در بیان ششمین و هفتمین نعمت، اشاره‌ای کلی به تمام اموری کرده که انسان را غنی و بی‌نیاز می‌سازد و یا می‌تواند آن را برای آیندهٔ خود ذخیره کند، و «نظر همگان» را به آن‌ها جلب می‌فرماید.

«أغنانا» اشاره به اموری است که انسان به آن‌ها احتیاج دارد و فعلاً از آن استفاده می‌کند و «أقنانا» اشاره به چیزهایی است که انسان آن را برای نیازهای آینده ذخیره می‌سازد.

سپس امام علیه‌السلام بعد از بیان این نعمت‌های هفت‌گانه به مسألهٔ امر و نهی الهی و آزمون پروردگار در برابر این همه نعمت پرداخته، عرضه می‌دارد: «آنگاه خداوند ما را امر کرد تا اطاعت ما را بیازماید و نهی کرد تا شکر ما را در برابر

نعمت‌هایش امتحان کند، هرچند ما از مسیر امر او منحرف شدیم و با نواهی او به مخالفت برخاستیم»؛ (**ثُمَّ أَمَرَنَا لِيَخْتَبِرَ طَاعَتَنَا، وَ نَهَانَا لِيَبْتَلِيَ شُكْرَنَا، فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَ رَكِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ**).

قابل توجه این‌که در مورد اوامر، اشاره به این می‌کند که هدف از آن آزمایش اطاعت است، ولی در مورد نواهی، سخن از آزمون شکر می‌باشد.

ممکن است این تفاوت به‌خاطر آن باشد که نواهی الهی به اموری تعلق می‌گیرد که موجب فساد و سلب نعمت است و به همین دلیل باید به آن نواهی عمل کرد تا شکر نعمت او انجام شده باشد، ولی در مورد اوامر، سخن از طاعت است، زیرا حقیقت اطاعت در انجام اوامر ظاهر می‌شود، بیش از آنچه در ترک نواهی وجود دارد.

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «**شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ**؛ شکر نعمت پرهیز از گناهان است».[1] این سخن با آنچه در کلام امام سجاد علیه‌السلام آمده کاملاً هماهنگ است. نکتهٔ دیگر این‌که امام علیه‌السلام در مورد اوامر، تعبیر به طریق به‌صورت مفرد می‌کند، در حالی که در مورد نواهی تعبیر به «متون» که جمع «متن» است فرموده، به این دلیل که طریق امر خدا یکی بیش نیست که همان صراط مستقیم است، آن‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: «**أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله خَطَّ خَطّاً ثُمَّ قالَ: هَذا سَبيلُ الرُّشْدِ، ثُمَّ خَطَّ عَنْ يَمينِهِ وَ شِمالِهِ خُطوطاً ثُمَّ قالَ: هٰذِهِ سُبُلٌ، عَلىٰ كُلِّ سَبيلٍ مِنْهٰا شَيْطانٌ يَدْعُو إِلَيْه ثُمَّ تَلا قَوْلَه تَعالى: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً﴾**...؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خط مستقیمی (بر زمین) کشید و فرمود: این راه نجات است. سپس از طرف راست و چپ آن خط، خطوط متعدد منحنی رسم کرد و بعد فرمود: این همان جاده‌های متعدد (انحرافی) است که بر سر هر کدام شیطانی نشسته، دعوت به آن می‌کند. سپس این آیه را تلاوت

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۰.

فرمود: ﴿وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذَلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ﴾؛ این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید؛ و از راه‌های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید، که شما را از راه او، دور می‌سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، تا پرهیزکاری پیشه کنید».[1] از همین رو درمورد نواهی تعبیر به «متون» شده که جمع متن است و آن در اصل به‌معنای دو عضلهٔ نیرومندی است که در دو طرف ستون فقرات قرار گرفته که پشت انسان را محکم می‌سازد و برای تحمل فشارهای سنگین آماده می‌کند و به همین مناسبت، «متین» به‌معنای قوی آمده است و به برآمدگی‌های روی زمین نیز گاهی متن اطلاق می‌شود و از آن‌جا که اطاعت اوامر الهی موافق طبیعت و روح پاک انسان است از واژهٔ «طریق» به معنای جاده‌ای که در زیر پای انسان قرار گرفته استفاده شده و درمورد نواهی و زواجر الهی «متون» به‌کار رفته که به معنای برآمدگی‌هاست و سوار شدن بر آن کار آسانی نیست.[2]

در واقع، نواهی همانند مرکب‌های سرکشی هستند که انسان بر پشت آن‌ها سوار شده، به بیراهه کشیده می‌شود.

سپس امام علیه‌السلام به یکی دیگر از عنایات پروردگار و نعمت‌های او که به دنبال ارتکاب گناهان، شامل حال انسان می‌شود اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «و با این حال که ما خلاف فرمان او عمل کرده‌ایم، در عقوبت ما تسریع نکرد و در مجازات ما عجله ننمود، بلکه به‌مقتضای رحمت و کرامتش آن را به تأخیر انداخت و به سبب رأفت و حلمش در انتظار بازگشت ما بود (چه خدای رحیم و کریمی!)»؛ (**فَلَمْ یَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ یُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، بَلْ تَأَنَّانَا بِرَحْمَتِهِ تَکَرُّماً، وَ انْتَظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْماً**).

---

۱. در تفسیر درّ المنثور، ج ۳، ص ۵۶ این حدیث از راویان متعددی نقل شده است.

۲. در ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۳۷۷، اجمالاً به این مطلب اشاره شده است.

«یبتدرنا» از مادهٔ «بِدار» به معنای سرعت به خرج دادن در انجام کاری است و «یعاجلنا» از مادهٔ «عجله» به معنای شتاب در انجام کارهاست.

ممکن است تفاوت این دو (بدار و عجله) این باشد که عجله در مواردی به کار می‌رود که خوف فوت و از دست رفتن چیزی باشد، ولی بدار الزاماً چنین مفهومی ندارد و در جایی گفته می‌شود که مقصود، از دست نمی‌رود، ولی سرعت به خرج دادن فایدهٔ بیشتری دارد.

تفاوت عقوبت و نقمت نیز ممکن است از این جهت باشد که عقوبت به مجازات‌های عملی گفته می‌شود، ولی نقمت مجازات‌هایی که ممکن است جنبهٔ عملی داشته باشد یا با زبان انجام شود.

«تَأَنَّانَا» از مادهٔ «تأنّی» به معنای شتاب نکردن در انجام کاری است؛ در آن‌جا که شتاب نکردن مطلوب باشد و «انْتَظَرَ» از مادهٔ «انتظار» به معنای توقف کردن و مراقب بودن برای انجام کاری است.

تفاوت رأفت و رحمت از این نظر است که رأفت مرحلهٔ بالاتری از رحمت است چراکه ممکن است انسان دربارهٔ کسی رحمت ورزد که از او خشنود نیست، ولی رأفت در مواردی است که از طرف خشنود است. بنابراین رأفت معنای خاص دارد و رحمت مفهوم عام، و لذا می‌بینیم در یک‌جا می‌فرماید: ﴿**وَاللهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ**﴾؛ «خداوند نسبت به بندگان (خاصش) رأفت دارد».[1] و دربارهٔ رحمت می‌فرماید: ﴿**وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْءٍ**﴾[2]؛ «و رحمتم همه چیز را فراگرفته است».[3]

---

۱. بقره، آیهٔ ۲۰۷؛ آل عمران، آیهٔ ۳۰.

۲. دربارهٔ تفاوت رأفت و رحمت شرح مبسوطی در تفسیر نمونه، ذیل آیهٔ ۱۲۸ سورهٔ توبه و آیهٔ ۲ سورهٔ نور آمده است.

۳. اعراف، آیهٔ ۱۵۶.

بعضی از بزرگان نیز گفته‌اند که رأفت درمورد محبت به بیچارگان به کار می‌رود، در حالی که رحمت، معنای عامی دارد.

بعضی دیگر فرموده‌اند که رأفت درمورد دفع شر، و رحمت درمورد جلب خیر به کار می‌رود.

راغب در مفردات معتقد است که اگر رحمت را به خدا نسبت دهند، به‌معنای بخشیدن نعمت است و اگر به بندگان نسبت دهند، به‌معنای رقت قلب می‌باشد. البته این سخن مربوط به بحثی است که دربارهٔ صفات خداوند إن‌شاءالله خواهد آمد.

نکته‌ها

۱. نکتهٔ مهمی دربارهٔ صفات خداوند

امام علیه‌السلام در این بخش از دعای مملو از حمد و شکر و سپاس خود، اشاره به صفاتی از خداوند می‌کند، از قبیل تأنّی، انتظار، ابتدار و امثال آن، که سؤالاتی را ترسیم می‌نماید که آیا این‌گونه صفات دربارهٔ خداوند تصور می‌شود یا نه؟

نکتهٔ مهم این است که بدانیم این صفات آن‌گونه که بر انسان‌ها و موجودات امکانی اطلاق می‌گردد دربارهٔ خداوند تصور نمی‌شود، بلکه باید این اوصاف را به‌اصطلاح، تصفیه و تجرید کرد تا ذات خداوند قابل توصیف به آن باشد.

توضیح این‌که درمورد صفات ثبوتی خداوند می‌گوییم: او عالم و قادر است، ولی آیا علم و قدرت او همانند علم و قدرت انسان‌هاست؟ علم درمورد انسان عبارت است از تصورات و تصدیق‌هایی که در ذهن انسان می‌گنجد و با او سروکار دارد، در حالی که خداوند نه ذهن دارد و نه روح؛ و قدرت در انسان‌ها و سایر موجودات امکانیه به‌معنای توان جسمانی و نیروی عضلانی یا قدرت روحانی است، در حالی که خداوند نه جسم دارد و نه روح.

یا هنگامی که وارد بحث صفات فعل می‌شویم، می‌گوییم: مادران نسبت به فرزندان محبت دارند و عشق می‌ورزند و محبت، آن حالتی است که در درون قلب و روح انسان تجلی می‌کند و به تعبیر معروف، شعله‌ای از عشق و جاذبه در آن ایجاد می‌کند، در حالی که می‌دانیم خداوند نه قلب دارد، نه جاذبه‌ای در وجود او ایجاد می‌شود. وجودی است از هر نظر بی‌نهایت، ازلی و ابدی و ما فوق جسم و ماده.

واقعیت این است که انسان این الفاظ را برای زندگانی خود وضع کرده، علم اشاره به علم اوست و همچنین قدرت و محبت و غضب و انتظار و تأنّی و حوصله و امثال آن‌ها. بنابراین هنگامی که می‌خواهیم این صفات را درمورد خداوند به کار بریم باید آن‌ها را از تمام عوارض مادی، تجرید و تصفیه کنیم و بگوییم: منظور از علم، احاطهٔ ذاتی خداوند به همهٔ موجودات است و حضور او در همه جا. و منظور از قدرت، انجام هر کاری است؛ ﴿**وَ اِذَا قَضَى أَمْراً فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**﴾؛ «و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: «موجود باش!» و آن چیز، بی‌درنگ موجود می‌شود».[1]

و یا این‌که این الفاظ را از معانی حقیقی به سوی معانی مجازی دعوت کنیم؛ البته مجاز ما فوق الحقیقة. توضیح این‌که: بسیار از معانی مجازیه کمتر از حقیقت است، مثلاً وقتی می‌گوییم: فلان شخص شیر است، به یقین شجاعت و قدرت او کمتر از شیر می‌باشد. یا می‌گوییم: وجود او خورشیدی است نورافشان، به یقین، بسیار پایین‌تر از خورشید است. ولی درمورد خداوند، مَجازات، برتر از حقایق است. وقتی می‌گوییم: خداوند خورشید عالم وجود است، بسیار فراتر از نور آفتاب می‌باشد.

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۱۷.

یا هنگامی که می‌گوییم: خداوند عالم است، علم او بالاتر و والاتر از علمی است که دربارهٔ انسان‌ها گفته می‌شود، به گونه‌ای که اگر نام حقیقت را بر علم خدا و نام مجاز را بر علم انسان‌ها بگذاریم مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به تعبیر دیگر، همان‌گونه که در علم اصول گفته‌ایم، الفاظ معمولاً ناظر به نتایج اشیا است، مثلاً هنگامی که گفته می‌شود: چراغ، اشاره به مبدائی است که نورافشانی می‌کند و الزاماً به معنای چراغ‌های روغنی و فتیله‌ای قدیم نیست، بلکه انواع چراغ‌های امروز را که هیچ شباهت و ارتباطی جز در نتیجه و اثر با چراغ‌های قدیم ندارد شامل می‌شود و هنگامی که صفت سمیع و علیم، شنوا و دانا بر خداوند اطلاق می‌شود، به این معنا نیست که او گوش و چشم دارد، مانند انسان‌ها، بلکه به معنای احاطه و آگاهی به شنیدنی‌ها و دیدنی‌هاست.

به هر حال، واژهٔ انتظار یا تأنّی (کاری را با آرامش انجام دادن) و امثال آن، نیز که در دعای امام علیه السلام به کار رفته، همین‌گونه است. یعنی او در عقوبت و مجازات بندگان شتاب نمی‌کند، بلکه به آن‌ها برای توبه فرصت می‌دهد و این بحث مهمی است دربارهٔ صفات خداوند که باید از آن غافل نشد، والا انسان در دام تشبیه و شرک می‌افتد.

قابل توجه این‌که امیرمؤمنان علیه السلام در خطبهٔ اول نهج‌البلاغه در یک عبارت کوتاه به این حقایق اشاره کرده، می‌فرماید: «**أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْه**؛ سرآغاز دین، معرفت و شناخت اوست وکمال معرفتش تصدیق ذات پاک اوست وکمال تصدیق او همان توحید اوست وکمال توحیدش، اخلاص برای اوست وکمال اخلاص برای او، نفی صفات ممکنات از اوست».[1]

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱.

۲. امتحانات الهی

امام علیه‌السلام در این دعای پربار خود اشاره به امتحان الهی کرده، می‌فرماید: خدا ما را به اموری مأمور ساخته است تا اطاعت ما را بیازماید و از اموری نهی فرموده تا شکر ما را امتحان کند.

می‌دانیم که امتحان در مورد انسان‌ها معمولاً برای کشف مجهولات است؛ مثلاً استاد نمی‌داند که شاگردش چه اندازه درس خوانده و چه اندازه شایستگی برای رفتن به کلاس‌های بالاتر دارد. از او امتحان می‌گیرد تا حقیقت برای او مشخص شود.

آیا امتحانات الهی همین‌گونه است، با این‌که او عالم به تمام اسرار و خفیّات می‌باشد و پیدا و نهان را می‌داند؟ اگر چنین نیست پس چگونه است؟

پاسخ این سؤال را از سه طریق می‌توان داد:

نخست این‌که پیش از وقوع امتحانات الهی، مدعیان لیاقت و ایمان و تقوا بسیارند؛ تا محک تجربه به میان نیاید و کورهٔ امتحان داغ نشود، سره از ناسره و مغشوش از خالص شناخته نمی‌شود و به تعبیر روشن‌تر، اتمام حجّت نخواهد شد. این‌جاست که خداوند انسان‌ها را با انواع نعمت‌ها و مشکلات می‌آزماید تا صفوف پاکان باایمان از فاسدان آلوده جدا گردد و به هرکدام آنچه شایستهٔ آن‌هاست داده شود. در آیهٔ ۲۵ سورهٔ حدید می‌خوانیم: ﴿**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَديدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ اِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ**﴾؛ «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آن‌ها کتاب آسمانی و میزان شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را آفریدیم که در آن نیروی شدید و منافعی برای مردم است، تا مشخص شود چه کسی خدا و پیامبرانش را یاری می‌کند بی‌آن‌که او را ببیند؛ خداوند توانا و شکست‌ناپذیر است».

البته همان‌گونه که روشن است، منظور این نیست که خداوند به باطن اشخاص عالم شود بلکه منظور، تحقق علم الهی و ظهور و بروز آن در افراد است.

و در آیهٔ ۹۴ سورهٔ مائده نیز آمده است: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِماحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ**﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خداوند شما را با شکارهایی که در حال احرام به شما نزدیک می‌شوند، به‌طوری که دست‌ها و نیزه‌هایتان به آن‌ها می‌رسد، می‌آزماید؛ تا مشخص کند چه کسی با ایمان به غیب از خدا می‌ترسد؛ و هرکس بعد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت».

منظور از ﴿**مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ**﴾ این است که آیا افراد به فرمانِ خداوندی که دیده نمی‌شود سر می‌نهند و از مخالفت با او بیمناک‌اند یا نه؟

دوم این‌که بسیاری از صفات نیک و بد، در درون انسان و در اعماق روح و جان او مخفی است، مانند ایمان و تقوا و عشق و ایثار و یا کبر و غرور و حسد و هوی پرستی. به یقین برای این صفات، قبل از ظهور و بروز در مقام عمل، نمی‌توان پاداش یا کیفر داد. هدف از امتحانات الهی این است که این صفات در مقام عمل ظهور و بروز پیدا کند تا راه برای پاداش و کیفر گشوده شود.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به روشنی در نهج‌البلاغه به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: «**أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّاخِطَ لِرِزْقِهِ، وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنْ لِتَظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ**؛ خدا مردم را با اموال و اولادشان آزمایش می‌کند تا آن‌کس که از روزی‌اش خشمگین است از آن‌کس که شاکر و راضی است شناخته شود، هرچند خدای سبحان به مردم از خودشان آگاه‌تر است؛ ولی این برای آن است که کارهایی که موجب استحقاق ثواب و عقاب می‌شود ظاهر گردد».[1]

---

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمهٔ ۹۳.

سوم این‌که امتحانات الهی وسیلهٔ پرورش و تربیت انسان‌های آماده است، همان‌گونه که طلای ناخالص را به کوره می‌برند تا زیر فشار آتش خالص شود و یا فولاد را در کوره زیر فشار آتش می‌گذارند تا آب‌دیده و مقاوم شود. انسان‌ها نیز چنین سرنوشتی دارند.

در داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام این معنا کاملاً متجلی است. خداوند هنگامی که می‌خواهد مقام والای امامت را به ابراهیم علیه‌السلام بدهد، او را با امتحانات سختی می‌پروراند، هنگامی که از هر نظر کامل شد آن مقام والا را به او عنایت می‌کند. ازجمله در مورد آزمون فرزندش اسماعیل علیه‌السلام در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿**اِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَآءُ الْمُبِينُ**﴾؛ «به یقین این همان امتحان آشکار است».[1]

و بعد از این امتحانات آشکار و پنهان، مشمول آن عنایت خاص شد: ﴿**وَ اِذِ ابْتَلَى اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَاماً**﴾؛ «و یاد کنید هنگامی را که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزمود؛ و او به‌طور کامل از عهدهٔ آن‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».[2]

قرآن مجید در داستان احد و حوادث تلخی که در آن واقع شد می‌فرماید: این حوادث به‌خاطر آن بود که خداوند مؤمنان را خالص کند و کافران را محو و نابود سازد: ﴿**وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ**﴾.[3]

و در جایی دیگر دربارهٔ همین جنگ احد و حوادثی که در آن واقع شد می‌فرماید: ﴿**وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِى صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِى قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**﴾؛ «هدف این بود که خداوند آنچه را در دل دارید بیازماید و دل‌های شما را خالص گرداند با این‌که خداوند به آنچه درون سینه‌هاست آگاه است».[4]

---

۱. صافات، آیهٔ ۱۰۶.
۲. بقره، آیهٔ ۱۲۴.
۳. آل‌عمران، آیهٔ ۱۴۱.
۴. آل‌عمران، آیهٔ ۱۵۴.

بخش هفتم

۲۲ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا اِلَّا مِنْ فَضْلِهِ، فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِدْ مِنْ فَضْلِهِ اِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا، وَ جَلَّ اِحْسَانُهُ اِلَيْنَا وَجَسُمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا.

۲۳ فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا اِلَّا وُسْعاً، وَ لَمْ يُجَشِّمْنَا اِلَّا يُسْراً، وَ لَمْ يَدَعْ لِأَحَدٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْراً.

۲۴ فَالْهَالِكُ مِنَّا مَنْ هَلَكَ عَلَيْهِ، وَ السَّعِيدُ مِنَّا مَنْ رَغِبَ اِلَيْهِ.

ترجمه

۲۲. حمد وسپاس برای خداوندی است که ما را به توبه (از گناه) راهنمایی کرد؛ توبه‌ای که جز با فضل وکرم او از آن بهره‌مند نشده‌ایم واگر از فضل او جز این نعمت نصیب ما نشده بود (همان) نعمت بزرگی بود که به ما بخشیده واحسان عظیمی بود که به ما ارزانی داشته وفضل وافری که به ما عنایت فرموده است.

۲۳. در حالی که سنت او دربارهٔ توبهٔ کسانی که پیش از ما بودند این‌گونه نبوده است (بلکه بر آن‌ها سخت می‌گرفت)؛ آری خداوند آنچه را که ما توان آن را نداشته‌ایم از دوش ما برداشته و ما را جز به‌مقداری که توان داریم مکلف نفرموده ومشکلات را از ما برگرفته وجز راه آسان برای ما قرار نداده است و(با این کار) هیچ حجّت وعذری (در ترک توبه) برای احدی از ما باقی نگذاشته است.

۲۴. با این حال، آن‌کس از ما که برخلاف دستورات او عمل کند سرانجام

شقاوتمند خواهد شد وسعادتمند از ما کسی خواهد بود که اشتیاق به طاعت او دارد.

شرح و تفسیر

مهم‌ترین نعمت الهی

می‌دانیم که سراسر این دعا شکر در برابر نعمت‌های گوناگون الهی است. امام علیه السلام در این بخش، به آخرین نعمت که از جهتی مهم‌ترین آن‌هاست اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی است که ما را به توبه (از گناه) راهنمایی کرد؛ توبه‌ای که جز با فضل و کرم او از آن بهره‌مند نشده‌ایم و اگر از فضل او جز این نعمت نصیب ما نشده بود (همان) نعمت بزرگی بود که به ما بخشیده و احسان عظیمی بود که به ما ارزانی داشته و فضل وافری که به ما عنایت فرموده است»؛ (**وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا اِلَّا مِنْ فَضْلِهِ، فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِدْ مِنْ فَضْلِهِ اِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا، وَ جَلَّ اِحْسَانُهُ اِلَيْنَا وَ جَسُمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا**).

اشاره به این‌که اگر تنها همین نعمت توبه باشد، مایهٔ نجات و سعادت ما خواهد بود، زیرا بدون توبه چه کسی می‌تواند اهل نجات باشد؟

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زیبد دعوی بی‌گناهی

چه کسی می‌تواند ادعای بی‌گناهی کند و با وجود گناه چگونه می‌تواند به جوار رحمت الهی راه یابد جز این‌که نخست در آب توبه شسته شود، سپس به بارگاه عظمتش و بهشتی که کانون نعمتش می‌باشد راه یابد؟

اگر توبه نبود چگونه آلودگی‌های گناه شستشو می‌شد؟ چرا که اگر کسی هر روز یا حتی هر هفته یک گناه کند در عمرش عدد بزرگی ایجاد می‌شود که سراسر وجود او را احاطه می‌کند. آری، این توبه است که بندگان را به خدا نزدیک می‌سازد و از شیطان و آتش دوزخ دور می‌کند.

به‌علاوه، اگر باب توبه بسته می‌شد و انسان یقین می‌کرد که اهل نجات نیست دیگر اعتنایی به آلودگی به گناهان بیشتر و بزر تر نمی‌کرد و پیوسته در باتلاق گناه فرو می‌رفت.

امام علیه السلام در دعای معروف تائبین (توبه کنندگان) تعبیر بسیار جالب و جامعی دارد: «**اِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً اِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تُوبُوا اِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِه**؛ خدایا! تو کسی هستی که برای بندگانت دری به سوی عفوت گشوده‌ای و نام آن را توبه نهادی. سپس همهٔ گنهکاران را ندا داده‌ای که بیایید و توبهٔ خالص کنید. حال که چنین است کسی که از این در باز غافل شود و ورود به عفو تو پیدا نکند، چه عذری خواهد داشت؟».

قرآن مجید نیز به پیامبرش دستور می‌دهد: ﴿**قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**﴾؛ «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همهٔ گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».[1]

بسیاری از بزرگان گفته‌اند که آیهٔ فوق، امیدبخش‌ترین آیهٔ قرآن است چراکه تمام بندگان را مخاطب ساخته و وعدهٔ آمرزش همهٔ گناهان را در سایهٔ توبه داده است.

البته این تعبیر با تعبیرات مشابهی که می‌گوید: فلان آیهٔ دیگر امیدبخش‌ترین آیات قرآن است منافات ندارد، زیرا هر کدام از یک زاویه به اسباب نجات نگاه می‌کنند.

عجیب این است که بعضی، شأن نزول این آیه را داستان وحشی، قاتل حمزه، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. هنگامی که آیهٔ فوق نازل شد، خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله

---

۱. زمر، آیهٔ ۵۳.

رسید و اسلام آورد. پیامبر اکرمﷺ از او پرسید: عمویم حمزه را چگونه به شهادت رساندی؟ وحشی ماجرا را شرح داد. پیامبرﷺ سخت گریه کرد، ولی با این حال توبهٔ او را پذیرفت، اما به او فرمود: برو و هرگز در مقابل چشمان من ظاهر نشو که نمی‌توانم تو را ببینم. وحشی به سوی شام رفت و سرانجام در همان جا چشم از دنیا فرو بست.

در آیهٔ ۷۰ سورهٔ فرقان بعد از ذکر چند گناه بسیار مهم و کبیره می‌فرماید: ﴿**إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً**﴾؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدّل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».

بعضی نیز گفته‌اند که این آیه امیدبخش‌ترین آیات قرآن است و همان‌گونه که گفتیم، هیچ منافاتی بین این تعبیرات نیست.

جالب این‌که مفتوح بودن باب توبه از آغاز خلقت آدمؑ بوده، که اگر نبود، آدمؑ بعد از ترک اولی گرفتار مصیبت بزرگی می‌شد، ولی قرآن می‌گوید: ﴿**فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ**﴾؛ «سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت و با آن‌ها توبه کرد و خداوند توبهٔ او را پذیرفت؛ زیرا او توبه‌پذیر و مهربان است».[1]

اگر باب توبه به روی گنهکاران باز نبود گرفتار آثار زیان‌بار فراوانی می‌شدند، از جمله:

۱. یأس و ناامیدی از رحمت خدا سراسر وجودشان را فرامی‌گرفت، همان چیزی که از بزرگ‌ترین گناهان شمرده شده است.

---

۱. بقره، آیهٔ ۳۷.

۲. آرامش را ـ اگر اهل ایمان بودند ـ به‌کلی از دست می‌دادند.

۳. رابطهٔ آن‌ها با خدا بسیار ضعیف و سست و یا به‌کلی قطع می‌شد و حتی عبادات را کنار می‌گذاشتند. همان‌گونه که اکنون در بعضی از افراد کم‌ظرفیت مشاهده می‌کنیم که به هنگام عدم استجابت دعاهایشان، حتی نمازهای روزانه را کنار می‌گذارند.

۴. به‌تدریج و به‌طور کامل در گناه فرو می‌رفتند، زیرا کسی که از نجات خود ناامید و مأیوس است دلیلی برای پرهیز از گناه نمی‌بیند.

۵. باب تعلیم و تربیت به‌کلی بسته می‌شد، زیرا کمتر کسی را می‌توان پیدا کرد که گناهی از او سر نزده باشد جز معصومین علیهم‌السلام و حتی در مورد آن‌ها مسألهٔ ترک اولی خود مسألهٔ مهمی است، و هنگامی که باب تعلیم و تربیت بسته شود کسی به سوی خوبی و اصلاح خویش گام برنمی‌دارد.

این‌جاست که می‌توانیم به عمق کلام امام علیه‌السلام پی ببریم که نعمت توبه را از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی می‌شمرد.

قابل توجه این‌که امام علیه‌السلام نعمت توبه را با سه تعبیر بیان کرده است: «بَلَاءٌ حَسَنٌ»، «إِحْسَانٌ جَلِيلٌ» و «فَضْلٌ جَسِيمٌ».

«بلاء» در اصل به‌معنای آزمودن است، ولی از آن‌جایی که آزمایش الهی گاه به‌وسیلهٔ نعمت و گاه به‌وسیلهٔ مصیبت انجام می‌شود، این واژه به‌معنای مصیبت و نعمت، هر دو به‌کار می‌رود و تعبیر بلاء حسن که در کلام امام علیه‌السلام آمده اشاره به نعمت است، یعنی توبه نعمت نیکویی است از سوی خداوند.

«جَلَّ» از مادهٔ «جلالت» به‌معنای عظمت ظاهری یا باطنی است و جلیل، به شخص مهم و برجسته گفته می‌شود و احسان جلیل به‌معنای نیکویی عظیم و بزرگ است.

«جَسُمَ» از مادهٔ «جِسم» به‌معنای بدن انسان است و جسیم، به‌معنای افراد چاق و فربه، و فضل جسیم به‌معنای نعمت بزرگ و پربار است.

جمله‌های سه‌گانهٔ «**حَسُنَ بَلَاؤُهُ**»، «**جَلَّ اِحْسَانُهُ**» و «**جَسُمَ فَضْلُهُ**» ممکن است هر سه یک معنا با تعبیرات مختلف باشد که در واقع تأکید بلیغی است بر اهمیت فوق‌العادهٔ نعمت توبه. و می‌تواند به سه معنا باشد: جملهٔ اول به معنای نعمت نیک الهی، جملهٔ دوم احسانی برتر و جملهٔ سوم به‌معنای فضلی مهم‌تر.

می‌دانیم که فضل به‌معنای هر چیزی است که بیش از مقدار لازم از مواهب و نعمت‌ها باشد و گاه به‌معنای مطلق احسان و نعمت اطلاق می‌شود، ولی در کلام بالا اشاره به چیزی افزون بر احسان الهی است.

سپس امام علیه السلام در جملهٔ بعد اشاره به نکتهٔ مهمی کرده و تفاوت توبه‌ای را که خداوند برای مسلمانان مقرر داشته با توبه‌های امم پیشین بیان می‌فرماید؛ عرضه می‌دارد: «در حالی که سنت او دربارهٔ توبهٔ کسانی که پیش از ما بودند این‌گونه نبوده است (بلکه بر آن‌ها سخت می‌گرفت)؛ آری، خداوند آنچه را که ما توان آن را نداشته‌ایم از دوش ما برداشته و ما را جز به‌مقداری که توان داریم مکلف نفرموده و مشکلات را از ما برگرفته و جز راه آسان برای ما قرار نداده است و (با این کار) هیچ حجّت و عذری (در ترک توبه) برای احدی از ما باقی نگذاشته است»؛ (**فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا اِلَّا وُسْعاً، وَ لَمْ يُجَشِّمْنَا اِلَّا يُسْراً، وَ لَمْ يَدَعْ لِأَحَدٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْراً**).

به این شکل، امام علیه السلام به بخش دیگری از اهمیت این نعمت الهی اشاره فرموده و آن این‌که خداوند توبه را برای این امت، آسان ساخته و شرایط سنگینی برای آن قرار نداده تا همه بدون عذر و بهانه بتوانند در آن ورود پیدا کنند و از آثار حیات‌بخش آن بهره‌مند شوند.

در این‌جا نیز با سه جمله در کلام امام علیه السلام روبرو می‌شویم:

نخست جملهٔ «**لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ**» که نشان می‌دهد تکلیف مالا یطاق را برداشته و در جملهٔ دوم می‌فرماید: «**لَمْ يُكَلِّفْنَا اِلَّا وُسْعاً**» که تأکیدی

است بر جملهٔ اول؛ خداوند تکالیف ما را در حد توان ما (به‌ویژه در باب توبه) قرار داده است.

سپس از آن فراتر می‌رود و می‌فرماید: «**لَمْ يُجَشِّمْنَا اِلَّا يُسْراً**» یعنی حتی تکالیف به‌اندازهٔ تمام طاقت ما نیست بلکه آسان‌تر و کمتر از آن است. این نهایت لطف پروردگار است که این چنین تکالیف خود را به‌ویژه در مسألهٔ توبه برای ما آسان ساخته است.

«يُجَشِّمْنَا» از مادهٔ «جَشم» (بر وزن خشم) به‌معنای سخت‌گیری کردن است و «لَمْ يُجَشِّمْنَا» یعنی خداوند بر ما سخت نگرفته است.

می‌دانیم که امت‌های گذشته در بعضی از مراحل توبه، تکالیف بسیار مشکل و سنگینی داشتند، ازجمله هنگامی که بنی‌اسرائیل تسلیم وسوسه‌های سامری شدند و به بت‌پرستی روی آوردند، بعداً که توبه کردند به آن‌ها گفته شد که باید عده‌ای یکدیگر را به قتل برسانند تا لکهٔ گناه شرک و بت‌پرستی با این خون‌ها شسته شود ﴿**وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ**﴾؛ «و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله برای پرستش، به خود ستم کردید؛ توبه کنید؛ و به سوی آفرینندهٔ خود بازگردید؛ و خود را [یکدیگر را] به قتل برسانید؛ این کار، برای شما در پیشگاه آفریدگارتان بهتر است». سپس خداوند توبهٔ شما را پذیرفت؛ زیرا اوست توبه‌پذیر مهربان».[1]

ولی در این امت نه‌تنها چنین دستوری نیست، کمتر از آن هم وجود ندارد و این نهایت لطف الهی بر این امت است.

و این‌که امام علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند آنچه را که از طاقت ما بیرون است بر ما

---

۱. بقره، آیهٔ ۵۴.

مقرر نکرده، به این معنا نیست که خدا را شکر می‌گوید که تکلیف مالایطاق نکرده، زیرا تکلیف مالایطاق، عقلاً محال و باطل است؛ بلکه منظور، مالایطاق عرفی است، یعنی چیزی که تحمل آن بسیار مشکل و شاقّ می‌باشد. این همان چیزی است که در آیهٔ ۲۸۶ سورهٔ بقره آمده است که از زبان مؤمنان می‌گوید: ﴿**وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ**﴾؛ «و چیزی که طاقت آن را نداریم بر ما تحمیل مفرما» که درحقیقت اشاره به کارها و شرایط سنگین است.

و با توجه به شرایط بسیار سهل توبه، امام علیه السلام در پایان این جمله می‌فرماید: خداوند برای هیچ کس عذر و بهانه‌ای در ترک توبه نگذاشت.

سپس امام علیه السلام در جملهٔ بعد نتیجهٔ روشن و واضحی از این سخنان گرفته، می‌فرماید: «با این حال آن‌کس از ما که برخلاف دستورات او عمل کند سرانجام شقاوتمند خواهد شد و سعادتمند از ما کسی خواهد بود که اشتیاق به طاعت او دارد»؛ «**فَالْهَالِكُ مِنَّا مَنْ هَلَكَ عَلَيْهِ، وَ السَّعِيدُ مِنَّا مَنْ رَغِبَ اِلَيْهِ**».

روشن است که هلاکت در جملهٔ بالا به‌معنای نابودی و مر نیست، بلکه به‌معنای محروم شدن از سعادت و نجات است و دربرابر آن، خسران به‌معنای بدبختی و گرفتار شدن در عذاب الهی است.

مفتوح بودن باب توبه، نعمت بزرگ الهی

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، اگر باب توبه مفتوح نبود انسان که غالباً لغزش‌هایی پیدا می‌کند غرق یأس و ناامیدی می‌شد و دیگر از گناه ابایی نداشت.

بسته شدن باب توبه مساوی است با بسته شدن باب تعلیم و تربیت و موعظه، به همین دلیل در عرف عقلا نیز در توبه باز است. هرگاه مجرمان از گناهانشان توبه کنند، گاه بخشوده می‌شوند و گاه تخفیف مجازات پیدا می‌کنند تا برنامه‌های تربیتی و موعظه و نصیحت درمورد آن‌ها کارساز باشد.

بنابراین توبه که با صراحت در آیات قرآن و روایات متواتر آمده است، یکی از مهم‌ترین نعمت‌های خداوند برای انسان‌هاست و سبب می‌شود که آلودگی‌های آن‌ها ادامه پیدا نکند و گهگاه بتوانند با آب توبه آن آلودگی‌ها را از وجود خود بشویند و در صراط بندگان صالح خدا قرار گیرند.

حقیقت توبه چیست؟

توبه در لغت به‌معنای «بازگشت و رجوع» است، ولی در لسان قرآن و روایات اسلامی به‌معنای «بازگشت از گناه» آمده است.

توبه غالباً به شخص گناهکار نسبت داده می‌شود که به‌معنای بازگشت به اطاعت و فرمان خداست، ولی گاه به خدا نسبت داده شده که در آن‌جا به‌معنای بازگشت به رحمت است، یعنی رحمتی را که خدا به‌خاطر ارتکاب گناه از بنده سلب کرده بود، بعد از بازگشت او به خط عبادت و بندگی، به او بازمی‌گرداند.

و به تعبیر دیگر، توبه لفظ مشترکی است میان خدا و بندگان، هر کدام به‌معنای خاص خود؛ درمورد بندگان، بازگشت به اطاعت است و درمورد خداوند، بازگشت به رحمت.

واژهٔ «تواب» درمورد بندگان به‌معنای بسیار توبه‌کننده و درمورد خداوند به‌معنای بسیار توبه‌پذیر و بازگشت‌کننده به رحمت است.

در قرآن مجید بارها واژهٔ تواب درمورد خداوند به کار رفته است، مانند سورهٔ بقره، آیات ۳۷، ۵۴، ۱۲۸، ۱۶۰؛ توبه، آیات ۱۰۴ و ۱۱۸، و درمورد بندگان به‌صورت جمع ذکر شده است، مانند سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۲ ﴿**إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**﴾؛ «خداوند دوست می‌دارد افرادی را که بسیار توبه می‌کنند و بسیار پاک و پاکیزه‌اند».

شرایط توبه

از آنچه در بالا آمد استفاده شد که حقیقت توبه، بازگشت به سوی اطاعت فرمان خداست و برای آن شرایطی ذکر کرده‌اند:

نخست این‌که از گناهانی که انجام داده است نادم و پشیمان باشد.

دوم: تصمیم بر عدم ارتکاب گناه در آینده داشته باشد.

سومین شرط این‌که آنچه قابل جبران است جبران کند، مانند این‌که حق‌الناسی را ضایع کرده، که باید آن را به صاحبش بازگرداند و یا اگر عبادتی ترک شده، قضای آن را به جا آورد.

چهارم: با اعمال نیک خود، اعمال بد گذشته را جبران کند، یعنی آن‌قدر عمل صالح انجام دهد که تمام زنگارهای گناه از دل و جان او شسته شود و روح او پاک گردد.

ولی در حقیقت این شرایط در دل همان شرط اول نهفته است، زیرا کسی که از گناه پشیمان شد، قطعاً تصمیم می‌گیرد که در آینده آن را انجام ندهد و چون از گناه خود پشیمان شده به فکر جبران گذشته و اصلاح خویشتن است. بنابراین همهٔ شرایط در دل ندامت از گناه نهفته است، هرچند برای روشن شدن حقیقت توبه آن‌ها را به‌صورت شرایط جداگانه ذکر کرده‌اند.

اضافه بر این‌ها توبه شرط کمال هم دارد، همان چیزی که در کلام امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آمده است، هنگامی که مشاهده می‌کند کسی در ظاهر استغفار می‌کند، بی‌آنکه حقیقت استغفار را بداند. به او فرمود: «**ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ أَ تَدْرِي مَا الْاِسْتِغْفَارُ الْاِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعِلِّيِّينَ وَ هُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ اِلَيْهِ أَبَداً وَ الثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ اِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ اِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَّعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ اِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ**

الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأُ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ مادرت به عزایت بنشیند، آیا می‌دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلندمرتبگان است و واژه‌ای است که بر شش معنا اطلاق می‌شود (مراحل شش‌گانه‌ای دارد): نخست، پشیمانی از اعمال گذشته. دوم، تصمیم بر ترک همیشگی آن‌ها در آینده. سوم، حقوقی را که از مردم ضایع کرده‌ای به آن‌ها بازگردانی تا به‌هنگام ملاقات پروردگار (به هنگام مر یا محشور شدن در قیامت) مدیون کسی نباشی. چهارم این‌که هر واجبی که از تو فوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به‌جای آوری). پنجم، گوشت‌هایی را که براثر حرام بر اندامت روییده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد وگوشت تازه در میان آن‌ها بروید. و ششم آن‌که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به خود چشانده‌ای. زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بچشانی. پس از انجام این مراحل می‌گویی: استغفر اللّه».[1]

در حقیقت، چهار شرط اول، که امام علیه السلام فرموده، ارکان توبه را تشکیل می‌دهد و دو شرط اخیر جزء شرایط کمال است و به یقین کسی که تمام شرایط شش‌گانه را انجام دهد توبهٔ او در حدّ اعلی است و تمام آثار گناه را از وجود او برمی‌چیند و مصداق روشن توبهٔ نصوح است که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا اِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً**﴾؛ «ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید! توبه کنید و به سوی خدا بازگردید، توبه‌ای خالص از هر جهت».[2]

---

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، کلمهٔ ۴۱۷.

۲. تحریم، آیهٔ ۸.

مرحوم امام خمینی‌ﷺ در کتاب مکاسب محرمهٔ خود تعبیر دیگری نسبت به مراحل شش‌گانهٔ بالا دارد، می‌گوید: دو مرحلهٔ اول حقیقت توبه است (پشیمانی از گناه و تصمیم بر ترک در آینده) و مراحل سوم و چهارم شرط پذیرش آن است (ادای حقوق الناس و حقوق الله) و مراحل پنجم و ششم شرط کمال می‌باشد.[1]

قابل توجه این‌که بزرگانی که در راه سیر و سلوک حرکت می‌کنند و دیگران را به این راه دعوت می‌نمایند نخستین گام را توبه می‌دانند، چراکه تا انسان از آثار گناهان پیشین پاک نشود نمی‌تواند در مسیری که به قرب پروردگار می‌انجامد گام بگذارد.

ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که شرایط توبه در اسلام آسان است، همان‌گونه که امام‌ﷺ در این دعا به آن اشاره فرموده است و مشکلاتی که برای امت‌های سابق در مورد توبه بوده در اسلام نیست و حتی آنچه مسیحیان خرافی رایج کرده‌اند که گنهکار باید نزد کشیش برود و پرده از کار خود بردارد و در نزد او به گناه خویش اعتراف کند نیز در اسلام وجود ندارد. کافی است در یک محیط خلوت به درگاه خدا برود و از گناهان اظهار ندامت کند و نسبت به آینده نیز تصمیمات لازم را بگیرد. هرچند هیچ‌کس از کار او و از توبهٔ او باخبر نشود.

سخن دربارهٔ توبه بسیار است، ان‌شاءالله باز هم در این مورد در شرح دعای سی و یکم بحث خواهیم کرد.

این سخن را با روایت پرمعنایی از امام باقرﷺ پایان می‌دهیم:

یکی از یاران خاص امام باقرﷺ به نام ابوعبیده حذاء می‌گوید: از آن حضرت چنین شنیدم: «**اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظَلْمَاءَ فَوَجَدَهَا فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا؛**

---

۱. امام خمینی، مکاسب محرمه، ج ۱، ص ۴۷۸.

خوشحالی خداوند متعال از توبهٔ بنده‌اش بیشتر است از خوشحالی کسی که مرکب و زاد و توشهٔ خود را در شب تاریک در بیابان گم کرده، ناگهان آن را پیدا می‌کند».[۱]

این در واقع شرح چیزی است که در قرآن مجید آمده است: ﴿**إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**﴾؛ «خداوند، هم توبه‌کنندگان را دوست دارد، و هم پاکان را».[۲]

□ ■ □

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۸.
۲. بقره، آیهٔ ۲۲۲.

بخش هشتم

۲۵ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمِدَهُ بِهِ أَدْنَى مَلَائِكَتِهِ اِلَيْهِ وَ أَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ وَأَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ

۲۶ حَمْداً يَفْضُلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبِّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ.

۲۷ ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً أَبَداً سَرْمَداً اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۲۸ حَمْداً لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ، وَ لَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَ لَا مَبْلَغَ لِغَايَتِهِ، وَ لَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ

۲۹ حَمْداً يَكُونُ وُصْلَةً اِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ، وَ سَبَباً اِلَى رِضْوَانِهِ، وَ ذَرِيعَةً اِلَى مَغْفِرَتِهِ، وَ طَرِيقاً اِلَى جَنَّتِهِ، وَ خَفِيراً مِنْ نَقِمَتِهِ، وَ أَمْناً مِنْ غَضَبِهِ، وَظَهِيراً عَلَى طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزاً عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَ عَوْناً عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَ وَظَائِفِهِ.

۳۰ حَمْداً نَسْعَدُ بِهِ فِي السُّعَدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ، اِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٌ.

ترجمه

۲۵. حمد وستایش مخصوص خداوند است، آن‌گونه که برترین فرشتگان او وگرامی‌ترین خلق او وپسندیده‌ترین حامدان آستانش، او را به آن حمد کردند وستودند.

۲۶. حمد وسپاسی به‌جا می‌آورم که از تمام حمد وسپاس‌ها برتر باشد، آن‌گونه که پروردگار ما بر تمام خلق خود برتری دارد.

۲۷. سپس او را حمد وسپاس می‌گویم دربرابر هر نعمتی که او به ما ارزانی

داشته یا بر جمیع بندگانش از گذشته وحال، بخشیده است؛ حمدی که عدد آن همانند احاطهٔ علمی او به جمیع اشیا ودربرابر هر نعمتی از آن‌ها به چندین برابر است، حمدی که همیشگی وتا روز قیامت باشد.

۲۸. حمد وستایشی که حد آن بی‌نهایت وحسابش بی‌شمار وعاقبتش نامحدود وزمانش بی‌پایان باشد.

۲۹. حمد وستایشی که وسیلهٔ وصول به طاعت وعفو او باشد وسبب خشنودی وموجب آمرزش وراهی به بهشت او گشاید ومرا از عذابش حفظ کند واز غضبش ایمن دارد وبر طاعتش کمک نماید واز عصیانش بازدارد وبرای ادای حق او وانجام وظایفش یاری دهد.

۳۰. خداوند را حمد وسپاسی می‌گوییم که ما را در زمرهٔ سعادتمندان از دوستانش جای دهد ودر صف شهیدانی درآورد که با شمشیر دشمنانش شربت شهادت نوشیدند. او سرپرستی است ستوده.

شرح و تفسیر

جامع‌ترین حمد

امام علیه‌السلام در آخرین بخش این دعا که سرتاسر حمد وثنا وستایش الهی است به جامع‌ترین حمدها اشاره می‌کند؛ حمدی که از نظر حمدکنندگان برترین باشد، حمدی که از نظر کیفیت، بالاترین باشد، حمدی که از نظر متعلق حمد، جامع‌ترین باشد، حمدی که هیچ‌گونه محدودیتی در آن راه نداشته باشد، وسرانجام، حمدی که نتیجه‌اش قرب به خداوند ورسیدن به عفو ومغفرت وبهشت جاویدان او باشد.

در قسمت اول عرضه می‌دارد: «حمد وستایش مخصوص خداوند است، آن‌گونه که برترین فرشتگان او وگرامی‌ترین خلق او وپسندیده‌ترین حامدان

آستانش، او را به آن حمد کردند و ستودند»؛ (**وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمِدَهُ بِهِ أَدْنَى مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ**).

روشن است که مقرب‌ترین فرشتگان به آستان خداوند، برترین حمدها را دارند و گرامی‌ترین خلق خدا (که می‌تواند در این‌جا اشاره به برترین انسان‌ها و شریف‌ترین انبیا و اولیا باشد) آن‌گونه او را حمد و سپاس می‌گویند که هیچ‌کس نتواند همانند آن را بگویند. همچنین خداوند از حمدی بیشتر رضایت دارد که از هر نظر خالص و کامل باشد.

هنگامی که امام علیه السلام خدا را این‌گونه حمد می‌کند، گویی همانند فرشتگان مقرب و صالح‌ترین بندگان خدا او را حمد و سپاس می‌گوید.

تعبیر به «**أَدْنَى مَلَائِكَتِهِ**» به‌معنای مقرب‌ترین فرشتگان اوست، همان‌گونه که «**أَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ**» به‌معنای گرامی‌ترین خلق خداوند است و «**وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ**» به‌معنای پسندیده‌ترین حمد کنندگان می‌باشد.

سپس امام علیه السلام به سراغ کیفیت حمد می‌رود و عرضه می‌دارد: «حمد و سپاسی به‌جا می‌آورم که از تمام حمد و سپاس‌ها برتر باشد؛ آن‌گونه که پروردگار ما بر تمام خلق خود برتری دارد»؛ (**حَمْداً يَفْضُلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبِّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ**).

می‌دانیم که عظمت خداوند نسبت به مخلوقاتش به‌قدری است که در فکر هیچ انسانی نمی‌گنجد و هیچ‌کس توان شرح و بیان آن را ندارد. حال فکر کنید که امام علیه السلام عرضه می‌دارد: حمدی می‌خواهم انجام دهم که نسبت به حمد دیگران همچون عظمت خداوند نسبت به بندگانش باشد!

و در بخش سوم، توجه به متعلق حمد کرده، عرضه می‌دارد: «سپس او را حمد و سپاس می‌گویم، دربرابر هر نعمتی که او به ما ارزانی داشته یا بر جمیع بندگانش از گذشته و حال، بخشیده است؛ حمدی که عدد آن همانند احاطهٔ علمی او به جمیع اشیا و دربرابر هر نعمتی از آن‌ها به چندین برابر است، حمدی که

همیشگی و تا روز قیامت باشد»؛ (**ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً أَبَداً سَرْمَداً اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**).

جالب توجه این‌که امام علیه السلام در این جمله‌های نورانی، نه تنها خدا را در برابر نعمت‌هایی که به او و خاندان او بخشیده است حمد و سپاس می‌گوید، بلکه در برابر تمام نعمت‌هایی که به تمام انسان‌های موجود و همهٔ انسان‌های پیشین داده شده، بدون استثنا خدا را حمد و سپاس می‌گوید؛ آن هم نه در برابر هر نعمتی یک حمد و سپاس، بلکه به اضعاف و مضاعف آن‌ها خدا را حمد می‌کند؛ آن هم نه حمدی که موقتی باشد و گذرا؛ بلکه حمدی بی‌پایان و تا دامنهٔ قیامت.

واژهٔ «**أَبَداً**» به‌معنای پیوسته و جاویدان است و جالب این‌که این واژه تثنیه و جمع ندارد، زیرا چیزی که ابدی و جاویدان است تعددی در زمان آن تصور نمی‌شود، ولی زمان، ممکن است به بخش‌های مختلفی گفته شود که تعدد و جمع دارد.

واژهٔ «**سَرْمَداً**» را که آن هم به‌معنای همیشگی و دائمی است، بعضی از ارباب لغت، مانند صاحب مقاییس اللغة[1] و فروق اللغة[2] در اصل از مادهٔ «**سَرَد**» به‌معنای پی‌درپی دانسته‌اند و میم آن را زائد می‌دانند و از این نظر تفاوتی با ابد دارد، هرچند دلیلی بر این معنا ندارند، و افرادی مانند فیروزآبادی در قاموس و الخلیل در العین میم آن را زائد ندانسته‌اند.[3]

این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از ارباب لغت گفته‌اند: «سرمدیّ» به موجودی گفته می‌شود که نه آغاز دارد و نه انجام، ولی ازلی به چیزی گفته

---

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲. معجم الفروق اللغویة، ص ۲۷۶.

۳. القاموس المحیط، ج ۱، ص ۳۰۱؛ العین، ج ۷، ص ۳۴۱.

می‌شود که آغاز ندارد، و ابدی چیزی است که پایان ندارد. ولی این معنا نه از کتب معروف لغت استفاده می‌شود و نه از موارد استعمال آن در قرآن مجید و غیر آن. ظاهر آیات شریفهٔ ۷۱ و ۷۲ سورهٔ قصص که دربارهٔ ابدیت شب و روز سخن می‌گوید، به‌روشنی ناظر به نامحدود بودن از نظر آینده است.

آنگاه امام علیه السلام به گسترش حمد در تمام جهات اشاره کرده، عرض می‌دارد: «حمدی و ستایشی که حد آن بی‌نهایت و حسابش بی‌شمار و عاقبتش نامحدود و زمانش بی‌پایان باشد»؛ (**حَمْداً لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ، وَ لَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَ لَا مَبْلَغَ لِغَايَتِهِ، وَ لَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ**).

چنین حمدی گسترده‌ترین حمدهاست، از نظر حد و حدود و تعداد و عدد و پایان و عاقبت، و به‌راستی طرز حمد و سپاس گفتن خدا را باید از امام بزرگواری همچون امام سجاد علیه السلام آموخت که تمام محدویت‌ها را از حمد و سپاس خود بر می‌دارد و آن را به تمام عوالم و ازمان تسری می‌دهد.

قابل توجه این‌که در جملهٔ قبل آمده بود که این حمد تا روز قیامت ادامه یابد، ولی در این‌جا می‌فرماید: این حمد هیچ پایانی از نظر زمان نداشته باشد. به‌گفتهٔ مرحوم سید علی خان در ریاض السالکین، این یکی از فنون بلاغت است که انسان گاهی سخنی می‌گوید وگاه آن را می‌شکند و فراتر از آن می‌برد.[1] مثلاً می‌گوییم: فلان کس بر دل‌ها حکومت دارد، بلکه بر تمام وجود انسان‌ها و همهٔ اشیا اعم از انسان و غیر انسان. بنابراین هیچ‌گونه تناقضی در میان این دو جمله نیست.

مرحوم علامه دارابی در ریاض العارفین در این‌جا اشاره به نکتهٔ قابل توجهی کرده و آن این‌که «حد» مفهوم عامی دارد و آنچه بعد از آن آمده، مانند عدد، غایت

---

۱. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۰۱.

و أمد، مصداق‌هایی از آن است و در واقع این جمله از قبیل ذکر خاص بعد از عام محسوب می‌شود.[۱]

و در پایان این سخن عرضه می‌دارد: «حمد و ستایشی که وسیلهٔ وصول بـه طاعت و عفو او باشد و سبب خشنودی و موجب آمرزش، و راهی به بهشت او گشاید و مرا از عذابش حفظ کند و از غضبش ایمن دارد و بر طاعتش کمک نماید و از عصیانش باز دارد و برای ادای حق او و انجام وظایفش یاری دهد»؛ (**حَمْداً يَكُونُ وُصْلَةً اِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ، وَ سَبَباً اِلَى رِضْوَانِهِ، وَ ذَرِيعَةً اِلَى مَغْفِرَتِهِ، وَ طَرِيقاً اِلَى جَنَّتِهِ، وَ خَفِيراً مِنْ نَقِمَتِهِ، وَ أَمْناً مِنْ غَضَبِهِ، وَ ظَهِيراً عَلَى طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزاً عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَ عَوْناً عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَ وَظَائِفِهِ**).

در واقع امام علیه‌السلام در این‌جا از حمد وسیع و گسترده‌ای که در فقرات قبل آمد نتیجه‌گیری کاملی فرموده و به ما تعلیم می‌دهد که چنین حمدی می‌تواند ما را به اطاعت و عفو الهی و رضایت و خشنودی او و بهشت جـاویدانش و نـجات از عذاب و غضبش برساند و در ادای حقش ما را یاری کند.

بدیهی است، هنگامی که انسان خود را غرق انواع نعمت‌های الهی بداند و به حکم عقل در مقام اطاعتش برآید این نتایج گران‌بها را در بر خواهد داشت.

«**ذَرِيعَةً**» از مادهٔ «ذَرع» به معنای گشادن ذراع برای انجام کار یا گرفتن چیزی است و از آن‌جایی که وسیله‌هایی که انسان انتخاب مـی‌کند، بـرای رسـیدن بـه اهدافی است، به هر وسیله‌ای ذریعه اطلاق شده است.

«**خَفِير**» از مادهٔ «خَفر» به دو معنا آمده است: یکی شدت حیا و دیگـری پـناه دادن. این واژه در کلام امام علیه‌السلام در معنای دوم به کار رفته و اشاره به حمدی است که ما را در برابر عذاب الهی پناه دهد.

---

۱. ریاض العارفین، ص ۴۶.

«نَقِمَة» از مادهٔ «نَقَم» (بر وزن قلم) در اصل به معنای انکار کردن چیزی یا عیب و ایراد گرفتن به کاری با زبان و عمل و گاه از طریق مجازات است، و لذا این واژه به‌معنای مجازات و عذاب به کار می‌رود و انتقام نیز از همین ماده است.

«ظَهِیر» به‌معنای پشتیبان و یاور است و در اصل از مادهٔ «ظَهر» به‌معنای پشت گرفته شده و چون یار و یاور، پشت انسان را محکم می‌دارد به او ظهیر می‌گویند.

«حَاجِز» از مادهٔ «حَجز» به‌معنای مانع شدن و حائل گشتن میان دو چیز است و «حاجز» معنای مانع را دارد که در این‌جا امام علیه السلام حمد کامل را مانع از معصیت می‌شمارد.

امام علیه السلام در این بخش از حمد و ثنای خود، ده اثر برای حمد و سپاس پروردگار شمرده است:

اول: سبب وصول به طاعت او می‌شود.

دوم: موجب عفو و بخشش او می‌گردد.

سوم: انسان را به رضا و خشنودی او می‌رساند.

چهارم: موجب مغفرت و آمرزش اوست.

پنجم: راهی به سوی بهشت به روی انسان می‌گشاید.

ششم: مانع از عذاب او می‌شود.

هفتم: از خشم خدا ایمن می‌گرداند.

هشتم: انسان را در مسیر اطاعت پشتیبانی می‌کند.

نهم: مانع از معصیت او می‌شود.

دهم: انسان را در طریق ادای حق خداوند و وظایفش یاری می‌دهد.

به راستی این حمد الهی چقدر پربرکت است! حمدی که در عمق روح انسان بنشیند، حمدی که سر تا پای انسان و تمام شئون زندگی او در آن غرق شود. آری، امام علیه السلام با این دعای خود این درس مهم را به ما می‌دهد که اگر انسان به‌طور

صحیح در مقام حمد و شکرگزاری پروردگار برآید تمام شئون زندگی‌اش را اصلاح خواهد کرد.

آنگاه امام علیه السلام در آخرین جملهٔ این دعای پربار و پرمعنا که کامل‌ترین صورت حمد و سپاس الهی را منعکس می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوند را حمد و سپاسی می‌گوییم که ما را در زمرهٔ سعادتمندان از دوستانش جای دهد و در صف شهیدانی درآورد که با شمشیر دشمنانش شربت شهادت نوشیدند. او سرپرستی است ستوده»؛ (**حَمْداً نَسْعَدُ بِهِ فِی السُّعَدَاءِ مِنْ أَوْلِیَائِهِ، وَ نَصِیرُ بِهِ فِی نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُیُوفِ أَعْدَائِهِ، إِنَّهُ وَلِی حَمِیدٌ**).

از این جمله معلوم می‌شود که ممکن است حمد و ستایش پروردگار سبب دو افتخار بزرگ شود، افتخار قرار گرفتن در صف سعادتمندان از اولیاء الله و افتخار قرار گرفتن در صف شهدایی که در میدان جهاد، با شمشیر دشمنان به افتخار شهادت رسیده‌اند.

البته بدیهی است که حمد لفظی نمی‌تواند سرچشمهٔ این افتخارات بزرگ شود، بلکه حمدی باید باشد که آثارش در تمام وجود انسان و زندگی فردی و اجتماعی او ظاهر گردد و نعمت‌های الهی را هر کدام در جای خود و در مسیر رضایت حق صرف کند. چنین کسی شایستگی این‌گونه افتخارات را دارد.

نکته‌ها

۱. گسترهٔ حمد در منابع اسلامی

حمد و ستایش و سپاس پروردگار در تعلیمات اسلامی بسیار گسترده است.

قرآن مجید می‌گوید: فرشتگان آسمان به‌ویژه حاملان عرش، همگی حمد و تسبیح خدا می‌گویند ﴿**وَ تَرَی الْمَلَائِکَةَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ**﴾؛

«در آن روز فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش حلقه زده‌اند و پروردگارشان را حمد و تسبیح می‌گویند».[۱]

پیامبران الهی نیز هر زمان مشمول نعمتی از نعمت‌های خداوند واقع می‌شدند حمد و سپاس خدا می‌گفتند. خداوند به حضرت نوح علیه‌السلام دستور می‌دهد: هنگامی که خودت و همراهانت سوار کشتی شدید و از آن غرقاب عظیم نجات یافتید، خدا را به‌خاطر نجات از شر قوم ظالم حمد و سپاس بگویید ﴿**فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**﴾؛ «و هنگامی که تو و همهٔ کسانی که با تو هستند در کشتی مستقر شدید، بگو: «ستایش مخصوص خدایی است که ما را از قوم ستمکار نجات بخشید».[۲]

همچنین ابراهیم خلیل علیه‌السلام هنگامی که از نعمت دو فرزند برومند به نام اسماعیل و اسحاق بهره‌مند شد، به حمد و سپاس الهی پرداخت: ﴿**اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى وَهَبَ لِى عَلَى الْكِبَرِ اِسْمَاعِيلَ وَاِسْحَاقَ اِنَّ رَبِّى لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ**﴾؛ «ستایش مخصوص خدایی است که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید؛ به یقین پروردگار من، شنونده و اجابت‌کنندهٔ دعاست».[۳]

و در مورد حضرت داود و سلیمان علیهماالسلام نیز می‌خوانیم: ﴿**وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْماً وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ**﴾؛ «و ما به داود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم؛ و آنان گفتند: ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید».[۴]

از سویی دیگر می‌بینیم قرآن به این حقیقت اشاره می‌کند که تمام موجودات

---

۱. زمر، آیهٔ ۷۵.
۲. مؤمنون، آیهٔ ۲۸.
۳. ابراهیم، آیهٔ ۳۹.
۴. نمل، آیهٔ ۱۵.

زمین و آسمان (بدون استثنا) حمد و ثنای الهی می‌گویند، هرچند ما متوجه نمی‌شویم: ﴿وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ﴾؛ «و هیچ موجودی نیست، جز آن‌که تسبیح و حمد او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید».[۱]

همچنین بهشتیان هنگامی که مشمول عنایات پروردگار در بهشت می‌شوند زبان به حمد و ثنای خدا می‌گشایند: ﴿وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ﴾؛ «آن‌ها می‌گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعدهٔ خویش دربارهٔ ما وفا کرد و این سرزمین را میراث ما قرار داد که هر جای بهشت را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم؛ و چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان!».[۲]

و در سورهٔ فاطر می‌فرماید: ﴿وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَکُورٌ﴾؛ «آن‌ها می‌گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت؛ پروردگار ما آمرزنده و شکرگزار و قدردان است».[۳]

ما هم در شبانه‌روز در نمازهایمان بیش از پنجاه بار حمد و سپاس خدا می‌گوییم.

و از همه برتر، خداوند نیز ـ برای تعلیم بندگان ـ حمد و ثنای خود می‌گوید، همان‌گونه که در آغاز چند سوره از سوره‌های قرآن آمده است: از جمله در آغاز سورهٔ انعام آمده است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾؛ «حمد و سپاس، مخصوص خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید، و ظلمت‌ها و نور را پدید آورد».[۴]

---

۱. اسراء، آیهٔ ۴۴.
۲. زمر، آیهٔ ۷۴.
۳. فاطر، آیهٔ ۳۴.
۴. انعام، آیهٔ ۱.

و همچنین در آغاز سوره‌های کهف، سبأ و فاطر.

در آغاز سورهٔ حمد نیز که در واقع از زبان بندگان خوانده می‌شود، حمد الهی آمده است و گویی تمام نماز حمد و ثنای خداست.

در روایات اسلامی نیز از اهمیت حمد و ثنای الهی سخن بسیار گفته شده است، از جمله در آغاز خطبهٔ ۱۵۷ نهج‌البلاغه می‌خوانیم: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ وَ سَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلاً عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ**؛ حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است» و به‌طور کلی بیست و هشت خطبه از خطبه‌های نهج‌البلاغه با جملهٔ «الحمد لله» آغاز می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز پیوسته در برابر هر نعمت و حتی مصیبتی حمد خدا می‌گفت، همان‌گونه که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «**كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسُرُّهُ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ، وَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتَمُّ بِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ**؛ هنگامی که حادثه‌ای واقع می‌شد که باعث مسرت پیغمبر می‌گشت عرضه می‌داشت: حمد و سپاس برای خدا در برابر این نعمت. و هنگامی که حادثهٔ غم‌انگیزی رخ می‌داد عرضه می‌داشت: حمد و سپاس برای خداوند در هر حال».[1]

و در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «**التَّسْبِيحُ نِصْفُ الْمِيزَانِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُ الْمِيزَانَ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ يَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ**؛ تسبیح، نصف سنگینی ترازوی اعمال است و حمد خداوند بقیهٔ آن را پر می‌کند و الله اکبر فاصلهٔ میان زمین و آسمان را پر می‌سازد».[2]

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۷، ح ۱۹.

۲. همان، ص ۵۰۶، ح ۳.

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم که فرمود: «**مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ مَنِ اسْتَبْطَأَ الرِّزْقَ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ وَ مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ فَلْيَقُلْ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ**؛ کسی که خداوند نعمتی به او بخشد باید حمد خدا گوید و کسی که روزی‌اش به تأخیر می‌افتد، استغفار کند و کسی که از حادثه‌ای غمگین می‌شود بگوید: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ».[1]

در حدیث دیگری آمده است که اصبغ بن نباته می‌گوید: من بر در خانهٔ علی علیه‌السلام بودم و در حال رکوع دعا می‌کردم. ناگهان امیرمؤمنان علیه‌السلام خارج شد و فرمود: ای اصبغ! عرض کردم: لبیک. فرمود: چه می‌کردی؟ عرض کردم: رکوع کردم و در آن حال دعا می‌نمودم. فرمود: آیا دعایی را که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم به تو بیاموزم؟ عرض کردم: آری. فرمود: بگو: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا كَانَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ**».[2]

و در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «کسی که هر روز هفت مرتبه این جمله را بگوید: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ كَانَتْ أَوْ هِيَ كَائِنَةٌ**؛ خدا را شکر برای هر نعمتی که در گذشته بوده یا در آینده نصیب ما می‌شود» شکر خدا را نسبت به گذشته و آینده انجام داده است».[3]

روایات در این زمینه فراوان است. این بحث را با روایتی دیگر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پایان می‌دهیم. فرمود: «**أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ فِي نُورِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ: مَنْ كَانَ عِصْمَةُ أَمْرِهِ شَهَادَةَ أَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ مَنْ اِذَا أَصَابَتْهُ مُصِيبَة قَالَ: اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ وَ مَنْ اِذَا أَصَابَ خَيْراً قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَنْ اِذَا أَصَابَ خَطِيئَةً**

---

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۱۰، ح ۵.
۲. همان، ص ۲۱۱، ح ۹.
۳. همان، ح ۱۰.

قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ اِلَيْهِ؛ چهار چیز است که در هر کسی باشد در نور اعظم خداوند غوطه‌ور است: کسی که استقامت کارش با شهادت «**أَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ**» باشد و هنگامی که مصیبتی بـه او مـی‌رسد ﴿**اِنَّـا لِـلَّهِ وَ اِنَّـا اِلَـيْهِ رَاجِعُونَ**﴾ بگوید و هنگامی که خیری به او می‌رسد «**اَلْحَمْدُ لِلَّهِ**» بگوید و هنگامی که خطا و گناهی دامن او را بگیرد «**أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ اِلَيْهِ**» بگوید».[1]

۲. فلسفهٔ حمد

حمد و سپاس الهی از یک‌سو انسان را متوجه اسما و صفات حسنای خـدا و کمالات بی‌پایان او می‌کند و از این طریق به یاد این صفات عظیم می‌افتد و این یادآوری، تخلق به اخلاق الهی را که بزر ترین وسیلهٔ قرب به خداست به او می‌آموزد و این بنده را دعوت می‌کند که قطره‌ای از دریای علم بی‌کرانهٔ خداوند را در خود جستجو کند و پرتوی هرچند به‌اندازهٔ شمع از آفتاب عالم‌تاب اسما و صفات او در خود بیفروزد و این بهترین راه سیر و سلوک الی‌الله است.

از سوی دیگر نگاه به نعمت‌های او سبب شکرگزاری است و این شکرگزاری پایهٔ اول معرفةالله است همان‌گونه که علمای علم کلام (عقاید) نخستین گام را در طریق معرفة الله، مسألهٔ شکر منعم می‌دانند.

بنابراین، حمد و سپاس الهی یکی از مهم‌ترین عوامل تعلیم و تربیت انسان است و روح حق‌شناسی را در برابر هر نعمتی در او زنده می‌کند.

۳. حمد اجمالی و تفصیلی

گاهی انسان نعمت‌های الهی را یک‌بـه‌یک بـرمی‌شمرد (هـرچـند قـادر بـه شمارش همهٔ آن‌ها نیست) و برای هر کدام شکر و سپاسی می‌گوید، مثلاً عرضه

---

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۱۳، ح ۱۶.

می‌دارد: خدا را شکر که تن سالم و روح بیدار و فرزندان خوب و توفیق فراوان به من مرحمت فرمودی؛ این را حمد تفصیلی می‌گویند.

و گاه به‌صورت اجمالی می‌گوید: الحمد لله علی کل نعمة؛ خدا را به‌خاطر تمام نعمت‌هایش حمد و سپاس می‌گویم.

و یا این‌که آن را با جمله‌ای هماهنگ می‌سازد که جامعیت فوق‌العاده‌ای دارد، آن‌گونه که در دعای بالا (دعای اول) امام علیه‌السلام بیان فرموده است: «**ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَ الْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ**».

در کتاب کشف الغمة، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: مرکبی از پدرم گم شد، فرمود: اگر خداوند آن را به من بازگرداند او را به تمام حمدهایی که مورد رضای اوست حمد می‌کنم. چیزی نگذشت که مرکب با زین و لجام پیدا شد. هنگامی که پدرم بر آن سوار شد و جامهٔ خود را به هم پیچید، سر به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: الحمد لله و چیزی بر آن نیفزود. سپس فرمود: هیچ چیز از حمد الهی را ترک نگفتم و تمام انواع حمد خداوند متعال را به جا آوردم؛ «**مَا تَرَكْتُ وَ لَا بَقَّيْتُ شَيْئاً جَعَلْتُ كُلَّ أَنْوَاعِ الْمَحَامِدِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا مِنْ حَمْدٍ إِلَّا هُوَ دَاخِلٌ فِيمَا قُلْتُ**؛ آری، هیچ حمدی نیست مگر این‌که در این جمله داخل است».[1]

البته حمد اجمالی جای حمد تفصیلی را نمی‌گیرد، ولی در عین حال آثار خاص خود را دارد.

□ ■ □

۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمّة، ج ۲، ص ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۰، ح ۱۵.

بَعدَ هَذَا التَّحميدِ فِي الصّلوةِ عَلَى رَسُولِاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ

از دعاهای امام علیه‌السلام است

که بعد از حمد خداوند (که در دعای گذشته آمد) به‌عنوان درود بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله انشاء شده است

دعا در یک نگاه

امام علیه‌السلام بعد از حمد و ثنای الهی و شمردن انواع نعمت‌ها که در دعای اول گذشت در این دعا به سراغ نعمت وجود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که بزرگ‌ترین نعمت‌ها برای جهان بشریت است می‌رود و بر آن حضرت درود و سلام می‌فرستد و خدمات مهم ایشان را برمی‌شمرد.

در واقع این دعا عصاره‌ای است از تمام تاریخ زندگی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که ایشان به صورت بسیار زیبا و جذاب بیان شده و شرح آن ما را به نعمت وجود آن حضرت آشناتر می‌کند و عشق و علاقهٔ ما را به آن حضرت افزون می‌سازد.

در آغاز این دعا، به سراغ صفات برجستهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رود که بی‌نظیر و بی‌مانند است و بعد از آن نگاهی اجمالی و پرمعنا به سراسر زندگی آن حضرت می‌اندازد که چگونه در دعوت خود گرفتار مشکلات بود، حتی جمع کثیری از

نزدیکان و بستگانش بر ضد او قیام کردند، ولی او هدفش را فدای پیوندهای خویشاوندی نکرد.

سپس اشاره به هجرت پیغمبرﷺ می‌کند که برای حفظ دعوتش ناچار شد از وطن خود، مکه که به آن سخت علاقه‌مند بود چشم بپوشد و به دیار غربت و دور از خویشاوندان موافق خود برود.

سپس به‌دنبال آن اشارهٔ کوتاه و پرمعنایی به جنگ‌های پیغمبر اکرمﷺ و پیروزی‌هایی که خداوند علی‌رغم تمام مشکلات، نصیب آن حضرت کرد فرموده، دعا را با دعای پرمعنایی نسبت به پیامبر اکرمﷺ و تقاضای درجات عالیه برای آن حضرت و تمنای شفاعتش پایان می‌دهد.

این دعا در واقع چند بخش دارد که هر بخشی هدفی را دنبال می‌کند.

بخش اول

۱ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ، بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجِزُ عَنْ شَيْءٍ وَ اِنْ عَظُمَ، وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَ اِنْ لَطُفَ.

۲ فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ ذَرَأَ، وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ، وَ كَثَّرَنَا بِمَنِّهِ عَلَى مَنْ قَلَّ.

ترجمه

۱. حمد وسپاس برای خداوندی است که بر ما منت نهاد به وجود محمد، پیغمبر گرامی‌اش ـ صلی الله علیه وآله ـ که امت‌های پیشین وقرن‌های گذشته از آن بی‌بهره بوده‌اند واین کار به قدرت او صورت گرفت، قدرتی که از انجام هیچ کاری عاجز وناتوان نیست، هرچند بزرگ باشد وچیزی از او فوت نمی‌شود، هرچند خُرد وکوچک باشد.

۲. پس به‌دنبال نعمت وجود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ما را خاتم همهٔ امت‌های پیشین وگواهان بر منکران قرار داد وما را به نعمت خود دربرابر گروه‌های کوچک فزونی بخشید».

شرح و تفسیر

شکر نعمت وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

امام علیه السلام در نخستین بخش از این دعا از حمد و سپاس الهی شروع می‌کند که نعمت بی‌نظیر وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر ما ارزانی داشته است، نعمتی که نصیب امت‌های پیشین نشد و به لطف الهی نصیب ما شد؛ عرضه می‌دارد: «حمد

و سپاس برای خداوندی است که بر ما منت نهاد منت نهاد بـه وجـود مـحمد، پیغمبر گرامی‌اش ـ صلی الله علیه وآله ـ که امت‌های پیشین و قرن‌های گذشته از آن بی‌بهره بوده‌اند و این کار به قدرت او صورت گرفت، قدرتی که از انجام هیچ کاری عاجز و ناتوان نیست، هرچند بزر باشد و چیزی از او فوت نمی‌شود، هرچند خُرد و کوچک باشد»؛ (**وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ، بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجِزُ عَنْ شَيْءٍ وَ اِنْ عَظُمَ، وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَ اِنْ لَطُفَ**).

بی‌شک خداوند برای همهٔ امت‌های پیشین پیامبرانی فرستاد که بعضی صاحب شریعت بودند و بعضی حامی شرایع پیشین و هر کدام به دعوت امت‌ها پرداختند و زحمات و مرارت‌هایی در این راه تحمل کردند و گروهی را به سوی خدا دعوت نمودند و از کجی‌ها و آلودگی‌ها رها ساختند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: ﴿**إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ اِن مِّنْ أُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ**﴾؛ «ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم و هر امتی در گذشته بیم‌دهنده‌ای داشته است».[1]

البته معنای این سخن این نیست که در هر شهر و دیاری پیامبری مبعوث شد، بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آن‌ها به گوش جمعیت‌های اطراف رسیده باشد کافی است، زیرا قرآن می‌گوید: ﴿**خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ**﴾؛ «در میان آن‌ها انذارکننده‌ای بود» و نمی‌گوید: «منها» یعنی از خود آن‌ها انذارکننده بود.

ولی خداوند برای این امت نعمت و منت خود را به تمام و کمال رسانید و پیامبری به سوی آن‌ها بود فرستاد که از تمام پیامبران پیشین برتر و دعوتش گسترده‌تر و از هر نظر جامع‌تر بود و سلسلهٔ انبیا را که با ظهور او به حد کمال رسیده بود با وجود او پایان داد و عنوان خاتم الانبیا به خود گرفت.

---

۱. فاطر، آیهٔ ۲۴.

واژهٔ «نبی» از مادهٔ «نَبوَه» (بر وزن نغمه) در اصل به‌معنای رفعت و بلندی مقام گرفته شده، البته ریشهٔ دیگری دارد که از «نبأ» به‌معنای خبر است و ممکن است این دو ریشه را به یکی بازگرداند، زیرا به‌گفتهٔ راغب «نبأ» به خبری گفته می‌شود که مهم است و دارای فایدهٔ مهمی می‌باشد و به هر حال به شخص عالی‌مقام و از آن برتر به شخص پیامبرﷺ اطلاق می‌شود، زیرا او، هم از سوی خدا خبر می‌دهد و هم مقامی بلند و عالی دارد و نبی کسی است که از غیب خبر می‌دهد و وحی و الهام الهی را دریافت می‌دارد و آنچه را که از طریق وحی دریافت می‌دارد هرگاه مردم از او بخواهند در اختیار آن‌ها می‌گذارد، ولی مأمور به تبلیغ نیست، درمقابل رسول که علاوه بر همهٔ این‌ها مأمور به تبلیغ نیز می‌باشد. اطلاق نبی بر رسول نیز فراوان است.

و به تعبیر دیگر، هر رسولی نبی است، ولی هر نبیّی رسول نیست.

این احتمال نیز وجود دارد این دو واژه هنگامی که در برابر هم قرار گیرند دو معنای متفاوت دارند که در بالا به آن اشاره شد، اما اگر به‌صورت جدا استعمال شوند هر یک می‌تواند معنای دیگری را نیز در بر داشته باشد.

در جملهٔ «**بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجِزُ عَنْ شَيْءٍ وَ اِنْ عَظُمَ، وَ لَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَ اِنْ لَطُفَ**» این نکته نهفته شده که قدرت خداوند آن‌چنان گسترده است که نه بزرگی کارها می‌تواند مانع آن شود و نه کوچک بودن آن ممکن است سبب خفای آن گردد، عظیم‌ترین کارها و کوچک‌ترین و لطیف‌ترین آن‌ها برای او یکسان است و اصولاً واژه‌های کوچک و بزرگ، کبیر و صغیر درمورد کسی مصداق دارد که قدرتش محدود باشد، اما در برابر قدرت نامحدود، همهٔ آن‌ها یکسان‌اند.

واژه «محمد» که از مادهٔ «حمد» گرفته شده به‌معنای کسی است که کاملاً ستوده شده است و به‌گفتهٔ ابن فارس در کتاب معجم مقائیس اللغة پیامبر ماﷺ

به این علت به نام محمد نامیده شد که صفات نیک و برجستهٔ او بسیار است.[۱]

و از بعضی روایات استفاده می‌شود که این نام قبل از پیغمبر اکرمﷺ بر هیچ کس نهاده نشده، درست مانند نام یحیی که قرآن دربارهٔ او می‌گوید: ﴿**لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيّاً**﴾؛ «قبل از او این نام را بر کسی ننهادیم».[۲]

از اشعار معروف حسان بن ثابت که ظاهراً از کلام پیغمبر اکرمﷺ استنباط کرده است و بعضی آن را به حضرت ابوطالب نسبت داده‌اند[۳] و بعید نیست که اصل شعر از حسان باشد و حضرت ابوطالب آن را انشاد فرموده باشد، چنین استفاده می‌شود که این نام را خداوند از نام خود برگرفت و بر پیغمبرﷺ گذاشت. اشعار چنین است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَرْسَلَ عَبْدَهُ ... بِبُرْهانِهِ وَاللهُ أَعْلىٰ وَأَمْجَدُ
فَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيُجِلَّهُ ... فَذُو الْعَرْشِ مَحْمودٌ وَهٰذا مُحَمَّدُ
نَبِيٌّ أَتانا بَعْدَ يَأْسٍ وَفَتْرَةٍ ... مِنَ الرُّسُلِ وَالْأَوْثانُ فِي الْأَرْضِ تُعْبَدُ
تَعالَيْتَ رَبَّ الْعَرْشِ مِنْ كُلِّ فٰاحِشٍ ... فَإِيّاكَ نَسْتَهْدِي وَإِيّٰاكَ نَعْبُدُ[۴]

آیا نمی‌بینی که خداوند پیامبرش را با برهان روشن فرستاد و خدا برتر و والاتر است.

سپس برای او نامی از نام خود جدا ساخت تا از او تجلیل کند و به این ترتیب خداوند صاحب عرش محمود است و او محمد است.

---

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۰۰، ذیل واژهٔ «حمد».
۲. مریم، آیهٔ ۷.
۳. مرحوم علامه مجلسی در ج ۱۶ بحارالانوار، ص ۱۲۰ این شعر را با کمی تفاوت به ابوطالب نسبت می‌دهد و در عین حال احتمال می‌دهد که اصل شعر از حسان باشد و ابوطالب از او اقتباس کرده است.
۴. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۵۲.

پیامبری که بعد از نومیدی و فترتی از انبیای پیشین به سراغ ما آمد، در حالی که مردم به پرستش بت‌ها مشغول بودند.

ای پروردگار عرش! از هر نقص و عیبی وارسته‌ای، از تو هدایت می‌طلبیم و تو را می‌پرستیم.

واژهٔ «امت» از مادهٔ «امّ» به‌معنای قصد کردن گرفته شده و گروهی که قصد می‌کنند با یکدیگر زندگی کنند امت نامیده شده‌اند. این واژه گاهی به پیروان یک پیامبر گفته می‌شود و گاه به یک جامعهٔ انسانی و گاه بر غیر انسان‌ها نیز اطلاق می‌شود، مانند آنچه در این آیهٔ شریفه آمده است: ﴿وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ اِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُکُمْ﴾؛ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه پرنده‌ای که با بال‌های خود پرواز می‌کند، مگر این‌که آن‌ها امتی همچون شما هستند».[1]

مرحوم عالم بزرگوار سید علی‌خان مدنی شیرازی، امت را به دو نوع تقسیم می‌کند: امت پذیراشونده و آن‌ها کسانی هستند که دعوت پیغمبر را پذیرفتند و به نبوتش ایمان آوردند و این‌ها همان‌هایی هستند که قرآن مجید دربارهٔ آن‌ها می‌گوید: ﴿کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾[2] نوع دوم امت دعوت است و آن‌ها کسانی هستند که پیغمبر آن‌ها را به سوی آیین حق دعوت کرد، گروهی پذیرا شدند و گروهی پذیرا نشدند، که در روایات گاه واژهٔ امت به آن‌ها اطلاق شده است. ﴿وَ لَوْ لَا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَیْهَا یَظْهَرُونَ﴾؛ «و اگر (بهرهٔ فراوان کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همهٔ مردم امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که کافر می‌شدند خانه‌هایی با سقف‌های نقره و نردبان‌هایی (نقره‌ای) که از آن بالا روند قرار می‌دادیم».[3]

---

۱. انعام، آیهٔ ۳۸.

۲. آل عمران، آیهٔ ۱۱۰.

۳. زخرف، آیهٔ ۳۳.

«قرون» از مادهٔ «قرن» به‌معنای نزدیکی گرفته شده و به هر گروهی که در یک زمان با هم و قرین یکدیگر زندگی می‌کنند گفته می‌شود، همان‌گونه که در حدیث آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «**خَيْرُ الْقُرُونِ الْقَرْنُ الَّذِي أَنَا فِيهِ**؛ بهترین قرن‌ها قرنی است که من در آن زندگی می‌کنم».[1]

این نیز قابل توجه است که از عبارت امام علیه السلام به خوبی استفاده می‌شود که این امت بر تمام امت‌های پیشین برتری و فضیلت دارد. حدیثی که مرحوم صدوق در کتاب أمالی از امام صادق علیه السلام آورده نیز گواه بر این مدعاست. خداوند به موسی خطاب کرد که ای موسی! من نماز هیچ‌کس را نمی‌پذیرم، مگر کسی که دربرابر عظمت من تواضع کند و خوف من در قلبش باشد و روزش را با نام من بگذراند و هیچ شب با گناه نخوابد و حق اولیا و دوستان مرا بشناسد.

موسی عرض کرد: پروردگارا! مقصود تو از دوستان و اولیایت ابراهیم واسحاق و یعقوب هستند؟ خطاب آمد: آن‌ها از دوستان من‌اند، ولی مقصود من کسان دیگری بود که آدم و حوا و بهشت و دوزخ به‌خاطر آن‌ها آفریده شد.

موسی عرض کرد: پروردگارا! آن‌ها کیان‌اند؟

فرمود: احمد است که نام او را از نام خودم برگرفتم، زیرا من محمودم (و او محمد).

موسی عرض کرد: خداوندا! مرا از امت او قرار بده.

خطاب آمد: تو از امت او هستی، هرگاه او را بشناسی و به مقام و منزلت او و خاندانش آشنا شوی.[2]

* * *

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۶؛ مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب الإفصاح، ص ۴۹ آن را نقل کرده است.
۲. أمالی صدوق، ص ۷۶۴، ح ۱۰۲۸.

آنگاه امام علیه‌السلام به مسألهٔ خاتمیت امت اسلامی اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «پس به‌دنبال نعمت وجود پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله ما را خاتم همهٔ امت‌های پیشین وگواهان بر منکران قرار داد و ما را به نعمت خود در برابر گروه‌های کوچک فزونی بخشید»؛ (**فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ ذَرَأَ، وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ، وَ كَثَّرَنَا بِمَنِّهِ عَلَى مَنْ قَلَّ**).

تعبیر به خاتمیت در جملهٔ بالا اشاره به خاتمیت امت اسلامی است که لازمهٔ آن خاتمیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. عرضه می‌دارد: «خداوند ما را خاتم جمیع امت‌های پیشین قرار داد» و جملهٔ «**وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ**» برگرفته از این آیهٔ شریفه است ﴿**مِلَّةَ أَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**﴾؛ «از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتاب‌های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم».[1]

و این افتخار بزرگی است که امت اسلامی گواهان امم دیگر در دنیا یا در آخرت باشند. خواه «گواه» به‌معنای شاهد بر اعمال باشد و یا به‌معنای الگو و معیار سنجش.

جملهٔ «**وَ كَثَّرَنَا بِمَنِّهِ عَلَى مَنْ قَلَّ**» می‌تواند اشاره به کثرت عددی باشد، که خداوند در مدت کوتاهی عدد مسلمین را بر کفار فزونی داد، چنان‌که در فتح مکه بعد از ایمان آوردن گروه مشرکان و به تعبیر قرآن ﴿**يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ أَفْوَاجاً**﴾[2] عدد امت اسلامی نسبت به عدد کفار که در گوشه وکنار بودند بسیار فزونی پیدا کرد و بعد از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امت اسلامی تقریباً سراسر جهان را فراگرفت وکشورهای بزرگی همچون ایران، روم، مصر، یمن و شمال آفریقا به اسلام

---

۱. حج، آیهٔ ۷۸.

۲. نصر، آیهٔ ۲.

پیوستند. و یا ممکن است فزونی از نظر قدرت و قوت و علم و دانش و پیروزی و موفقیت باشد و یا هر دو.

نیز می‌تواند اشاره به کثرت امت اسلام نسبت به امت‌های انبیای پیشین باشد که آن‌ها در برابر اسلام عدد قلیلی محسوب می‌شدند.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که امت اسلامی نه تنها در دنیا، بلکه در آخرت نیز از سایر امم بیشترند. در روایتی که مرحوم کلینی در کافی آورده است می‌خوانیم که امام باقر علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: قرآن را فراگیرید که قرآن در روز قیامت به بهترین صورت مجسم می‌شود. بعد فرمود: «**وَ النَّاسُ صُفُوفٌ عِشْرُونَ وَ مِائَةُ أَلْفِ صَفٍّ ثَمَانُونَ أَلْفَ صَفٍّ أُمَّةُ مُحَمَّدٍ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ صَفٍّ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ**؛ مردم در روز قیامت به صد و بیست گروه تقسیم می‌شوند، هشتاد گروه از امت محمد و چهل گروه از سایر امت‌ها هستند».[1] و در روایت دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: هنگامی که نام انبیا را نزد آن حضرت بردند فرمود: خداوند آنچه به من داده از طریق وحی بوده است، سپس افزود: «**فَأَرْجُو اَنْ أَكُونَ اَكْثَرَهُمْ تابِعاً**؛ امیدوارم پیروان من از همه بیشتر باشند».[2]

□ ■ □

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۹۶، ح ۱.

۲. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۹۷؛ مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۳۰ بابی دربارهٔ کثرت امت محمد در قیامت آورده است.

بخش دوم

۳ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ، وَ نَجِيبِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَصَفِيِّكَ مِنْ عِبَادِكَ، اِمَامِ الرَّحْمَةِ، وَ قَائِدِ الْخَيْرِ، وَ مِفْتَاحِ الْبَرَكَةِ.

ترجمه

۳. خداوندا! درود فرست بر محمد که امین وحی تو بود وبهترین خَلق تو وبرگزیدهٔ بندگانت. همان کس که پیشوای رحمت ورهبر خیرات وکلید برکات بود.

شرح و تفسیر

امام رحمت و کلید برکت

امام علیه‌السلام بعد از بیان نعمت بزر وجود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به بیان صفات او می‌پردازد تا روشن شود این نعمت چقدر گران‌بها و دارای آثار فراوان است و در این زمینه اوصاف شش‌گانه‌ای برای آن‌حضرت بیان می‌کند. بخشی از این اوصاف جنبهٔ ذاتی دارد وبخشی مربوط به آثار وجودی برای دیگران است.

سه وصف ذاتی که برای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شمرد عبارت است از: امین وحی بودن، داشتن برجستگی خاصی در میان مخلوقات خدا و برگزیدهٔ الهی بودن.

و سه وصف مؤثر برای دیگران، پیشوای رحمت، رهبر خیرات وکلید برکات بودن است.

عرضه می‌دارد: «خداوندا! درود فرست بر محمد که امین وحی تو بود وبهترین خلق تو و برگزیدهٔ بندگانت. همان کس که پیشوای رحمت و رهبر

خیرات و کلید برکات بود»؛ (**اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ، وَ نَجِيبِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ صَفِيِّكَ مِنْ عِبَادِكَ، اِمَامِ الرَّحْمَةِ، وَ قَائِدِ الْخَيْرِ، وَ مِفْتَاحِ الْبَرَكَةِ**).

اما امین وحی بودن پیغمبر اکرمﷺ به سبب آن است که آنچه را که از طریق وحی دریافت می‌داشت بدون هیچ خطا و اشتباه در اختیار بندگان خدا قرار می‌داد. این تعبیر ممکن است اشاره‌ای به مقام عصمت نیز باشد، چراکه امین وحی بودن بدون عصمت مشکل است.

«نجیب» که در اصل به اشیای گران‌بها و فاخر اطلاق می‌شود، در این‌جا به‌عنوان یکی از اوصاف پیغمبرﷺ ذکر شده است، امامؑ عرضه می‌دارد: این پیغمبر از تمام مخلوقات تو برتر بود. بنابراین این‌که به پیغمبرﷺ اشرف مخلوقات اطلاق می‌شود بیان یک واقعیت است.

و «صَفِيّ» به‌معنای برگزیده است و از میان تمام بندگان خدا پیغمبر اکرمﷺ برگزیده شد و لقب مصطفی را به خود گرفت.

امام رحمت بودن به‌خاطر آن است که پیغمبرﷺ کانونی از رحمت و محبت حتی نسبت به دشمنان خود بود، آن‌گونه که قرآن مجید دربارهٔ او می‌فرماید: ﴿**وَمَا أَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ**﴾[1] آنچه در تواریخ دربارهٔ رحمت و محبت پیغمبرﷺ آمده بیش از آن است که در وصف بگنجد. از آن جمله داستان معروفی است که در جنگ احد رخ داد: با این‌که پیشانی و دندان مبارکش را شکستند و خون، صورت او را فراگرفت، هرگز نفرین نکرد، بلکه برای هدایت آن‌ها دعا فرمود. چنان‌که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل می‌کند: «**أَنَّهُﷺ كَانَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**؛ آن حضرت خون را از صورت خود پاک می‌کرد و عرضه می‌داشت: خداوندا! قوم من را هدایت کن، آن‌ها نادان‌اند».[2]

---

۱. انبیاء، آیهٔ ۱۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰.

و در تعبیر دیگر آمده است که به آن حضرت عرضه داشتند: چرا آن‌ها را نفرین نمی‌کنی؟ و آن حضرت در پاسخ، جملهٔ بالا را بیان کرد.[۱]

تعبیر به «**قَائِدِ الْخَيْرِ**» اشاره به رهبری پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به امت خود و نسبت به جمیع بشر است، زیرا «قائد» در اصل به کسی گفته می‌شود که زمام مرکب را گرفته و آن را به جلو می‌برد، در مقابل «سائق» که از پشت سر، مرکب را حرکت می‌داده و در مورد لشکرها همین‌گونه بوده است و فرماندهانی از جلو و فرماندهانی از پشت سر، لشکر را به سوی مقصد هدایت می‌کردند و یا در میدان جنگ رهبری می‌نمودند.

واژهٔ «خیر» مفهوم وسیعی دارد که هرگونه خوبی و نعمتی را شامل می‌شود، بنابراین جملهٔ بالا اشاره به رهبری پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی تمامی نیکی‌ها و خوبی‌هاست، اعم از مادی و معنوی، و فردی و اجتماعی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی نسبت به دشمنانش قائد الخیر بود و رفتاری که با مکّیان جنایت‌کار و مشرک بعد از فتح مکه داشت و اجازه نداد آن روز را روز انتقام قرار دهند، بلکه روز محبت و عفو و گذشت قرار داد، شاهد گویای این مطلب است.

تعبیر به «**مِفْتَاحِ الْبَرَكَةِ**» با توجه به این‌که «مفتاح» به‌معنای کلید و «برکت» به‌معنای خیر پایدار است، وصف جالب دیگری برای آن حضرت محسوب می‌شود، زیرا «برکت» در اصل از «برک» (بر وزن بر) به‌معنای سینهٔ شتر است، و هنگامی که شتر سینهٔ خود را بر زمین می‌افکند، همین ماده در مورد او به کار می‌رود (**بَرَكَ الْبَعِيْرُ**) و به‌تدریج این ماده در معنای ثبوت و دوام چیزی به کار رفته است. برکهٔ آب را نیز به این علت «برکه» می‌گویند که آب در آن ثابت است، و مبارک را به این دلیل «مبارک» می‌گویند که خیر آن باقی و برقرار است.

---

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰.

می‌دانیم جمعیت عرب، پیش از ظهور پیغمبر اسلام ﷺ در نهایتِ فقر و جهل و اختلاف و پریشانی و ذلت زندگی می‌کردند، اما بعد از ظهور آن بزرگوار همه چیز دگرگون شد؛ فقر تبدیل به غنا، جهل تبدیل به علم، پریشانی و اختلاف تبدیل به وحدت، و ذلت مبدل به عزت و سربلندی شد و قوم عقب‌ماندهٔ دیروز به قومی پیشرو در سایهٔ تعلیمات پیغمبر اسلام ﷺ تبدیل گردید و این‌گونه، پیغمبر ﷺ مفتاح و کلید برکت برای آن‌ها بود و امروز نیز همچنان آن‌حضرت مفتاح برکات است که اگر مسلمین به تعلیمات او عمل کنند مشمول انواع برکات زمین و آسمان و مادی و معنوی خواهند شد و قرآن او نیز مفتاح برکات و سرچشمهٔ خیرات است.

□ ■ □

بخش سوم

۴ كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ.

۵ وَ عَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ.

۶ وَ كَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ اِلَيْكَ حَامَّتَهُ.

۷ وَ حَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسْرَتَهُ.

۸ وَ قَطَعَ فِي اِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ.

۹ وَ أَقْصَى الْأَدْنَيْنَ عَلَى جُحُودِهِمْ.

۱۰ وَ قَرَّبَ الْأَقْصَيْنَ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ.

۱۱ وَ وَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ.

۱۲ وَ عَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ.

ترجمه

۴. خداوندا! بر محمد درود فرست، آن‌گونه که جان خود را برای اجرای فرمان تو در کف نهاد.

۵. وبدن خویش را در معرض انواع ناملایمات وشداید قرار داد.

۶. خداوندا! آن‌حضرت حتی هنگام دعوت به‌سوی خود، با خویشاوندانش (که مشرک بودند) سخت درافتاد.

۷. وبرای جلب رضای تو حتی با بستگان وقبیلهٔ خویش پیکار نمود.

۸. وبرای احیای دین تو رابطهٔ خویش را با ارحام وبستگان خود قطع کرد.

۹. خداوندا! او نزدیکان خود را به‌خاطر انکارشان نسبت به تو از خود دور ساخت.

۱۰. وافراددوری‌را که دعوت او برای تو را اجابت کردند به خود نزدیک نمود.
۱۱. آن‌حضرت در راه رضای تو، به دورترین افراد دست دوستی داد.
۱۲. وبا نزدیک‌ترین نزدیکانش در راه تو به خصومت پرداخت.

شرح و تفسیر

درود به خاطر این همه فداکاری

در این بخش از دعا، امام علیه‌السلام علت درود و صلوات بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را چنین بیان می‌کند: «خداوندا! بر محمد درود فرست، آن‌گونه که جان خود را برای اجرای فرمان تو در کف نهاد و بدن خویش را در معرض انواع ناملایمات و شداید قرار داد»؛ (**كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ وَ عَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ**).

امام علیه‌السلام در این‌جا بخشی از مشکلات و فداکاری‌های مهم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را در راه نشر اسلام برمی‌شمارد.

نخست این‌که روح و جسم خود را برای هرگونه فداکاری آماده کرد. می‌دانیم که از یک‌سو او را با انواع نسبت‌های زشت و دروغ و تهمت‌ها می‌آزردند و او تحمل می‌کرد و حدیث معروف «**مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيتُ**؛ هیچ پیامبری مانند من مورد آزار قرار نگرفت»[1] گواه بر این معناست.

و گواه دیگر این، آیهٔ شریفه است: ﴿**وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِما يَقُولُونَ**﴾؛ «ما می‌دانیم سینه‌ات از آنچه آن‌ها می‌گویند تنگ می‌شود و تو را سخت ناراحت می‌کنند».[2]

و از نظر جسمانی آن‌قدر سنگ بر بدن او می‌زدند که در بسیاری از روزها پس از بازگشت به خانه، خدیجه به بستن زخم‌های او می‌پرداخت.

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۴۲؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۴۶.
۲. حجر، آیهٔ ۹۷.

داستان ریختن خاکستر گرم و شکمبهٔ گوسفند بر سر آن‌حضرت نیز معروف است.

ماجرای مشکلات عجیب شعب ابی‌طالب را نیز همه شنیده‌اید که چه‌اندازه پیغمبر اکرمﷺ و بستگان مؤمن او در آن سه سال در آن درّهٔ خشک و بی‌آب و علف در زحمت و مشقت بودند.

واژهٔ «نَصَبَ» به‌معنای آماده کردن خود برای انجام کاری است. این واژه گاه به‌معنای تعب و زحمت نیز آمده است. در این صورت مفهوم جمله این می‌شود که پیغمبرﷺ خود را برای انجام اوامر الهی به زحمت افکند؛ ولی معنای اول مناسب‌تر است و جمع هر دو معنا در عبارت نیز مانعی ندارد.

آنگاه به بخش دیگری از مشکلات پیغمبرﷺ در راه دعوت مردم به اسلام پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوندا! آن حضرت حتی به هنگام دعوت به سوی خود، با خویشاوندانش (که مشرک بودند) سخت در افتاد و برای جلب رضای تو حتی با بستگان و قبیلهٔ خویش پیکار نمود و برای احیای دین تو رابطهٔ خویش را با ارحام و بستگان خود قطع کرد»؛ (**وَ كَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ اِلَيْكَ حَامَّتَهُ وَ حَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسْرَتَهُ وَ قَطَعَ فِي اِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ**).

می‌دانیم که اولین دعوت پیغمبر اکرمﷺ، از خویشاوندان و بستگان خود بود، آن‌گونه که قرآن مجید به او دستور می‌دهد: ﴿**وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**﴾؛ «و نخست خویشاوندان نزدیکت را انذار کن».[1]

و انتظار می‌رفت که آن‌ها براساس شناختی که از پاکی و تقوای پیغمبر اکرمﷺ داشتند و اهمیتی که همه، به‌ویژه عرب برای حمایت از خویشاوندان خود قائل بودند، اولین گروهی باشند که به حمایت از پیغمبرﷺ برمی‌خیزند،

---

۱. شعراء، آیهٔ ۲۱۴.

ولی به‌عکس، آن‌ها نخستین گروهی بودند که به عداوت و دشمنی برخاستند و در داستان یوم‌الدّار، یعنی آن روز که پیغمبرﷺ خویشاوندان نزدیک خود را برای بیان دعوتش به خانهٔ خویش فراخواند، می‌خوانیم که آن‌ها به صراحت دست رد بر سینهٔ پیغمبرﷺ زدند و حتی به سخریه و استهزاء دست زدند و چه دردناک است که انسان از کسانی که بیشتر از همه انتظار حمایت دارد طرد شود و مورد بی‌مهری واقع گردد.

می‌دانیم که انسان پیوند نزدیکی با خویشاوندان خود دارد، به‌ویژه در میان قبایل عرب، وابستگی به خویشاوندان بسیار زیاد بوده و جدایی از آن‌ها مصیبتی بزر محسوب می‌شده است. لذا به هیچ قیمتی حاضر نبودند از آن‌ها جدا شوند، زیرا تکیه‌گاه آن‌ها در مشکلات، خویشاوندان و قوم و قبیلهٔ آن‌ها بودند.

ولی پیغمبر اکرمﷺ این فداکاری بزر را انجام داد و به‌خاطر رضای خدا و مبارزه با شرک و بت‌پرستی از آن‌ها جدا شد و در واقع در مقابل مشکلات تنها گشت.

البته همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم، نخست آن‌ها را به خانهٔ خود دعوت کرد تا در یک میهمانی شرکت کنند. با الفاظ محبت‌آمیز آن‌ها را به یکتاپرستی و ترک شرک و بت‌پرستی دعوت نمود، اما نه‌تنها نپذیرفتند، بلکه بر ضد او به پا خاستند و چون آن حضرت چنین دید، پیوند خود را از آن‌ها برید، به‌گونه‌ای که در تاریخ پیغمبر اکرمﷺ می‌بینیم لجوج‌ترین گروهی که با آن حضرت به پیکار برخاستند همان قوم و قبیلهٔ او از قریش بودند. آتش جنگ‌های اسلامی به‌وسیلهٔ آن‌ها برافروخته شد، محاصره در شعب ابوطالب از آن‌ها سرچشمه گرفت و حتی داستان لیلةالمبیت نیز که اطراف خانهٔ پیغمبر اکرمﷺ را محاصره کردند تا صبحگاهان او را به قتل برسانند عمدتاً از سوی قریش بود.

نه‌تنها خود آن حضرت این مسیر را پیمود، بلکه پیروانش را نیز دعوت

می‌کرد که اگر قوم و قبیلهٔ آن‌ها مشرک‌اند و مخالف توحیدند، آن‌ها را رها سازند و احساس تنهایی نکنند، همان‌گونه که در آیات شریفهٔ سورهٔ توبه آمده است: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ اِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ اِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ اِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ اِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ اِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ**﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آن‌ها را ولیّ و یار و یاور و تکیه‌گاه خداوند قرار ندهید. و کسانی از شما که آنان را ولیّ خود قرار دهند، آنان ستمکاران‌اند، بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفهٔ شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند! و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند».[1]

البته اگر آن‌ها تنها حق را نپذیرند و به مبارزه برنخیزند، قرآن اجازه می‌دهد که با آن‌ها مدارا شود، بی‌آن‌که از آن‌ها اطاعت گردد، آن‌گونه که در سورهٔ لقمان آمده است: ﴿**وَ اِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً**﴾؛ و هر گاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به‌طرز شایسته‌ای رفتار کن».[2]

این کار تنها شیوهٔ پیغمبر اسلام ﷺ و برنامهٔ آیین او نبود، بلکه انبیای پیشین نیز همین مسیر را می‌پیمودند، همان‌گونه که در داستان ابراهیم علیه‌السلام می‌خوانیم که

---

۱. توبه، آیات ۲۳ و ۲۴.
۲. لقمان، آیهٔ ۱۵.

او نخست با پدرش (عمویش) از در دوستی و محبت درآمد و حتی به او قول داد که اگر ترک بت‌پرستی کند آمرزش او را از درگاه خداوند بخواهد. ولی هنگامی که مشاهده کرد او به‌شدت بر بت‌پرستی اصرار دارد با او قطع رابطه کرد و حتی به مخالفت با او برخاست، همان‌گونه که قرآن می‌گوید: ﴿**وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا اِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ اِنَّ اِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ**﴾؛ «و استغفار ابراهیم برای پدرش [سرپرستش، که در آن زمان، عمویش آزر بود]، فقط به‌خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)؛ امّا هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست؛ به‌یقین، ابراهیم دلسوز و بردبار بود».[1]

«كَاشَفَ» از مادهٔ «کشف» گاه به‌معنای اظهار چیزی می‌آید و گاه به‌معنای ابراز عداوت و دشمنی است.

«حَامَّتَهُ» از مادهٔ «حمّ» در اصل به‌معنای آب داغ و سوزان است و به دوستان صمیمی و گرم، حمیم گفته می‌شود و به خویشاوندان نزدیک نیز «حامّة» اطلاق می‌گردد.

«أُسْرَه» از مادهٔ «أسر» (بر وزن عصر) در اصل به‌معنای بستن چیزی با زنجیر است و از آن‌جا که خانواده و بستگان و نزدیکان، به‌هم پیوند خاصی دارند، از آن‌ها تعبیر به أسره می‌شود.

امام علیه‌السلام بعد از بیان قطع رابطهٔ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از بستگانش، به‌خاطر شرک و کفرشان، به سراغ نزدیکان و دوران می‌رود و عرضه می‌دارد: «خداوندا! او نزدیکان خود را به‌خاطر انکارشان نسبت به تو از خود دور ساخت و افراد دوری را که دعوت او برای تو را اجابت کردند به خود نزدیک نمود»؛ (**وَ أَقْصَى الْأَدْنَيْنَ عَلَى جُحُودِهِمْ وَ قَرَّبَ الْأَقْصَيْنَ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ**).

---

۱. توبه، آیهٔ ۱۱۴.

و سپس در تأکید آن می‌افزاید: «آن حضرت در راه رضای تو به دورترین افراد دست دوستی داد و با نزدیک‌ترین نزدیکانش در راه تو به خصومت پرداخت»؛ (**وَ وَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ وَ عَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ**).

تا آن‌جا که سلمان فارسی، صهیب رومی، بلال حبشی و اویس قرنی را از دوستان خاص خود نامید و ابولهب‌ها و ابوسفیان‌ها را که بسیار به او نزدیک بودند از خود طرد نمود. همهٔ این‌ها به‌خاطر نشر آیین حق‌پرستی بود.

منظور از نزدیک و دور بودن ممکن است نزدیکی و دوری نسب و قبیله باشد و یا رتبهٔ اجتماعی و یا هر دو، و این سیرهٔ کسانی است که دارای اهداف والای الهی باشند؛ آن‌ها به هدفشان می‌اندیشند و وفاداران به هدف را نزد خود فرامی‌خوانند و مخالفان هدف را طرد می‌کنند.

قرآن مجید نیز به این مطلب اشاره کرده است. هنگامی که گروهی از ثروتمندان به آن حضرت پیشنهاد کردند که مؤمنان تنگدست را از خود براند تا آن‌ها نزدش بیایند، این آیهٔ شریفه نازل شد و به پیامبرﷺ خطاب کرد و گفت: ﴿**وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً**﴾؛ «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند؛ و هرگز به‌خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن‌ها برمگیر. و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن».[1]

امیرمؤمنان علی‌ؑ در نهج‌البلاغه اشارهٔ جالبی به این مسأله کرده و دربارهٔ پیغمبر اکرمﷺ چنین می‌فرماید: «**اِنَّ وَلِيِّيَ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَاِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ،**

---

۱. کهف، آیهٔ ۲۸.

وَاِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَاِنْ قَرُبَتْ قَرَابَتُه؛ به یقین دوست محمدﷺ کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی‌اش دور باشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند، هرچند قرابت او نزدیک باشد».[1]

بدیهی است که ذکر تمام این اوصاف برای پیغمبر اکرمﷺ پیام روشنی برای همهٔ پیروانش دارد و آن این‌که آن‌ها نیز پیوندهای خود را از دشمنان حق و ظالمان و ستمگران قطع کنند، هرچند از نزدیکان باشند و به عکس، پیوند خود را با کسانی که در مسیر حق، عدالت و تقوا گام برمی‌دارند محکم سازند هرچند افراد دوری باشند.

همان‌گونه که در حدیث شریف آمده است: روزی پیامبرﷺ به یارانش فرمود: «**أيُّ عُرَى الإيمانِ أوْثَقُ؟ فَقالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ اعْلَمُ وَ قالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَاةُ، وَقالَ بَعْضُهُمْ: الزَّكاةُ، وَ قالَ بَعْضُهُمْ: الصّيامُ، وَ قالَ بَعْضُهُمْ: الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ، وَ قالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهادُ، فَقالَ رَسُولُ اللَّهﷺ: لِكُلٍّ ما قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ، وَلَكِنْ أوْثَقُ عُرَى الإيمانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَلِّي أوْلِياءِ اللَّهِ وَ التَبَرِّي مِنْ أعْداءِ اللَّهِ**؛ کدام‌یک از دستگیره‌های ایمان محکم‌تر و مطمئن‌تر است؟ یاران عرض کردند: خدا و رسولش آگاه‌ترند، و بعضی گفتند: نماز، و بعضی گفتند: زکات و بعضی روزه، و بعضی حج و عمره، و بعضی جهاد! رسول خداﷺ فرمود: همهٔ آنچه گفتید دارای فضیلت است، ولی پاسخ سؤال من نیست؛ محکم‌ترین و مطمئن‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و دوست داشتن اولیاءاللّه و تبرّی از دشمنان خدا».[2]

«أَقْصَى» از مادهٔ «قصو» به‌معنای دور شدن و «أقصى» به‌معنای دور کردن

---

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، کلمهٔ ۹۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۶.

است. درمقابل «الْأَدْنَيْنَ» که از مادهٔ «دُنُو» به‌معنای نزدیکی گرفته شده است. آری! پیغمبر اکرمﷺ دوران با ایمان را نزدیک و نزدیکان مشرک و بی‌ایمان را از خود دور ساخت. درضمن باید توجه داشت که أدنَین و اقصَین در اصل ادنَیین و اقصَیین بوده است و یای اول که در اصل منقلب از واو بود به‌خاطر مفتوح بودن ماقبل تبدیل به الف شد و سپس الف به‌خاطر التقاء ساکنین حذف شد و فتحه به‌عنوان دلیل بر محذوف باقی ماند و تبدیل به ادنَین و اقصَین شد.

«عَادَی» از مادهٔ «عداوت» به‌معنای دشمنی کردن است.

□ ■ □

بخش چهارم

۱۳ وأَدْأَبَ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ.

۱۴ وَ أَتْعَبَهَا بِالدُّعَاءِ اِلَى مِلَّتِكَ.

۱۵ وَ شَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ.

ترجمه

۱۳. خداوندا! او برای تبلیغ رسالت تو خود را به زحمت ورنج افکند.

۱۴. وبرای دعوت به آیین تو خویش را به تعب انداخت.

۱۵. ونصیحت وخیرخواهی برای پذیرندگان دعوت تو، او را همواره به خود مشغول ساخت.

شرح و تفسیر

زحمات طاقت‌فرسای تبلیغ امت

در این بخش، امام علیه‌السلام به بخش دیگری از صفات وخدمات برجستهٔ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوندا! او برای تبلیغ رسالت تو خود را به زحمت ورنج افکند وبرای دعوت به آیین تو خویش را به تعب انداخت ونصیحت وخیرخواهی برای پذیرندگان دعوت تو، او را همواره به خود مشغول ساخت»؛ (**وأَدْأَبَ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ وَ أَتْعَبَهَا بِالدُّعَاءِ اِلَى مِلَّتِكَ وَ شَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ**).[1]

---

۱. دعوت در این‌جا اضافه شده به‌کاف خطاب به خداوند و منظور، دعوت به سوی اوست (و شبیه اضافه به مفعول است) و یا این‌که به‌معنای دعوت تو نسبت به مردم است (و از قبیل اضافه به فاعل می‌باشد).

تاریخ زندگی پیامبرﷺ پر است از شواهدی که این سخن امام علیه السلام را تـأیید می‌کند، تا آن‌جا که خداوند خطاب به پیامبرش فرمود: ﴿**فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَـلَى آثَارِهِمْ اِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً**﴾؛ «ای پیامبر! گویی می‌خواهی به‌سبب ایمان نیاوردن آن‌ها به قرآن، جان خود را از شدت تأسف از دست بدهی».[1]

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرمﷺ می‌خوانیم: «**مَا أُوْذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوْذِيْتُ**؛ هیچ پیامبری به‌اندازهٔ من مورد آزار قرار نگرفت».[2] در این سه جمله امام علیه السلام از اصل برنامهٔ پیامبر اکرمﷺ ابتدا تعبیر به رسالت و سپس دعوت به ملت و آنگاه نصح به اهل دعوت فرموده است.

«أدأب» از مادهٔ «دأب» و «دئوب» به‌معنای ادامهٔ کار با جدیت و مـطابق یک سنت و برنامهٔ ثابت است. و «أدأب» در دعای مورد بحث اشاره به این است که پیغمبر اکرمﷺ در تبلیغ رسالت پروردگار با جدیت تمام و به‌طور مسـتمر راه خود را ادامه می‌داد، به‌گونه‌ای که در جملهٔ بعد، از واژهٔ «أتعب» استفاده شـده، یعنی به‌قدری تلاش کرد که خود را به زحمت و تعب افکند.

ملت و دین و شریعت، هر سه به یک معناست که از سه زاویه به آن نگاه شده است.

«ملت» به‌گفتهٔ راغب در اصل از «أملَلتُ» گرفته شده که به‌معنای گفتن چیزی برای نوشتن طرف مقابل است و از آن‌جا که دین و آیین خـدا گـویی از سـوی پروردگار نوشته شده، به آن ملت اطلاق می‌شود.

«شریعت» در اصل به‌معنای راهی است که از ساحل به سوی نهرهای بزر گشوده می‌شود، و به آیین خداوند نیز که راهی به زندگی سعادت‌بخش انسان‌ها می‌گشاید اطلاق شده است.

---

۱. کهف، آیهٔ ۶.

۲. مناقب ابن شهرآشوب، ج۳، ص ۲۴۷.

«دین» که در اصل به‌معنای جزا دادن است به این علت به آیین خداوند اطلاق می‌شود که عمل به آن وسیلهٔ جزا و پاداش است.

تعبیر به «نُصح» که به‌معنای خیرخواهی است شامل تمام خوبی‌های دنیا و آخرت می‌شود و گفته‌اند که این واژه همچون واژهٔ فلاح است و آن هم چنین عمومیتی دارد.

□ ■ □

بخش پنجم

۱۶ وَ هَاجَرَ اِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ، وَ مَحَلِّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رِجْلِهِ، وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنَسِ نَفْسِهِ، اِرَادَةً مِنْهُ لِاِعْزَازِ دِينِكَ، وَ اسْتِنْصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ.

۱۷ حَتَّى اسْتَتَبَّ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ.

۱۸ وَ اسْتَتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ.

۱۹ فَنَهَدَ اِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ، وَ مُتَقَوِّياً عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ.

۲۰ فَغَزَاهُمْ فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ.

۲۱ وَ هَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ.

۲۲ حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ، وَ عَلَتْ كَلِمَتُكَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

ترجمه

۱۶. (خداوندا!) آن‌حضرت به بلاد غربت هجرت کرد ومحلی را که در آن رحل اقامت افکنده بود وجای پای او ومحل ولادت ومورد علاقه‌اش بود ترک نمود. همهٔ این‌ها به‌خاطر عزت دین تو وبرای به‌دست آوردن یاران دربرابر کافران برای (انجام فرمان) تو بود.

۱۷. واین حال ادامه یافت تا همهٔ آنچه او دربارهٔ دشمنانت انتظار داشت فراهم شد.

۱۸. وآنچه دربارهٔ دوستانت تدبیر کرده بود به وقوع پیوست.

۱۹. او قیام کرد ودرمقابل دشمنان ایستاد در حالی که از تو یاری می‌جست ودر عین ضعف، با یاری تو قوت می‌گرفت.

۲۰. وکار پیامبرت تا آن‌جا پیش رفت که با دشمن در درون خانه‌اش جنگید.

۲۱. وبر آن‌ها در وسط قرارگاهشان هجوم برد.
۲۲. این وضع همچنان ادامه یافت تا زمانی که فرمان تو آشکار شد وکلمهٔ توحید بالا گرفت وپیروز گشت (و پرچم اسلام در همهٔ جزیرة العرب برافراشته شد) هرچند مشرکان کراهت داشتند (و از این پیروزی‌ها به‌شدت ناراحت بودند).

شرح و تفسیر

طوفان‌های شدید مدینه

آنچه در بخش گذشته آمد ناظر به تلاش‌ها وکوشش‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران مکه است که دورانی بسیار سخت و دردناک برای آن حضرت و تمام مسلمینی که گرد آن حضرت را گرفته بودند محسوب می‌شد.

سپس در این بخش امام علیه السلام به دوران مدینه وطوفان‌های عظیمی که بعد از هجرت آن حضرت به آن‌جا رخ داد وغزوات پی‌درپی وزحمات طاقت‌فرسای آن حضرت اشاره کرده، به پیشگاه خدا چنین عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) آن حضرت به بلاد غربت هجرت کرد ومحلی را که در آن رحل اقامت افکنده بود وجای پای او ومحل ولادت ومورد علاقه‌اش بود ترک کرد. همهٔ این‌ها به‌خاطر عزت دین تو وبرای به دست آوردن یاران دربرابر کافران برای (انجام فرمان) تو بود»؛ (**وَ هَاجَرَ اِلَی بِلَادِ الْغُرْبَةِ، وَ مَحَلِّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رِجْلِهِ، وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنَسِ نَفْسِهِ، اِرَادَةً مِنْهُ لِاِعْزَازِ دِينِكَ، وَ اسْتِنْصَاراً عَلَی أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ**).[1]

بدون شک انسان به وطن خود علاقه‌مند است وبا آن انس دارد وجز به‌خاطر عوامل قهری که او را ناچار به هجرت کند حاضر به ترک وطن خود نیست.

---

۱. ضمیر «بِكَ» متعلق به کفر است، یعنی کسانی که به خداوند کافر بودند و این احتمال که متعلق به استنصار باشد کاملاً ضعیف است، زیرا استنصار و یاری طلبیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه از اهل مدینه بود.

جالب این‌که امام علیه‌السلام در این‌جا چهار وصف برای وطن آورده که هر کدام دلیلی است بر علاقهٔ انسان نسبت به آن:

نخست این‌که رحل او در آن‌جا افکنده شده و وسایل زندگی‌اش در آن‌جا فراهم است.

دوم این‌که گام‌های او براثر آشنایی به محل، در آن‌جا استوار است.

سوم: محل تولد اوست.

چهارم: به آن انس و علاقه دارد، به‌خاطر آشنایی به آن و کسانی که در آن‌جا زندگی می‌کنند.

خلاصه این‌که انسان از نظر جسمی و روحی به وطن خود وابستگی دارد و تا مجبور نشود حاضر نیست آن را ترک کند و حتی اگر ناچار به ترک آن شد علاقهٔ او به وطنش همچنان برقرار است.

در روایات آمده است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام ترک مکه رو به شهر کرد و چنین گفت: «**وَ اللَّهِ اِنَّكِ لَخَيْرُ أَرْضِ اللَّهِ وَ أَحَبُّ أَرْضِ اللَّهِ اِلَيَّ وَ لَوْ لَا أَنِّي أُخْرِجْتُ مِنْكِ مَا خَرَجْتُ**؛ به خدا سوگند ای مکه! تو بهترین سرزمین خدا هستی و بهترین سرزمین مورد علاقهٔ من و اگر مرا مجبور به بیرون رفتن از تو نمی‌کردند هرگز خارج نمی‌شدم».[1]

در روایت دیگری آمده است: هنگامی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سرزمین جحفه که فاصلهٔ زیادی از مکه ندارد رسید، به یاد وطنش مکه افتاد، آثار تأثر و اندوه و اشتیاق به مکه در چهرهٔ مبارکش نمایان گشت، جبرئیل نازل شد و پرسید: آیا به‌راستی به زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاده است: ﴿**اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ**

---

۱. سنن الکبری نسائی، ج ۲، ص ۴۷۹، ح ۴۲۵۲-۴۲۵۴.

اِلَی مَعَادٍ»؛ «آن کسی که این قرآن را بر تو فرض کرده است تو را به سرزمین اصلی‌ات بازمی‌گرداند».[1] به هر حال، پیغمبر اکرمﷺ در راه اعزاز دین حق و برای به دست آوردن یارانی که او را در برابر دشمن یاری دهند وطن مألوف خود را با تمام علاقه‌ای که به آن داشت رها کرد و دیار غربت را بر آن ترجیح داد.

تعبیر به «**بِلَادِ الْغُرْبَةِ**» که معنای جمعی دارد با این‌که پیغمبرﷺ تنها به شهر مدینه هجرت کرد به‌خاطر آن است که آن حضرت، از مدینه برای غزوات به مناطق مختلفی هجرت فرمود و یا این‌که جمع، گاهی بر فرد هم اطلاق می‌شود، همان‌گونه که در آیهٔ شریفهٔ ﴿**اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ**﴾[2] اطلاق شده، زیرا قطعاً منظور از آن علی بن ابی‌طالبؑ است که در حال رکوع، با دادن انگشترش ادای زکات کرد.

«مسقط رأس» کنایه از زادگاه است، زیرا انسان هنگامی که به‌طور طبیعی متولد می‌شود با سر خود از رحم مادر خارج می‌گردد (مسقط، به‌معنای محل سقوط و رأس به‌معنای سر است).

جملهٔ «**اسْتِنْصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ**» اشاره به یاران وفاداری است که پیغمبر اکرمﷺ با هجرت به مدینه از اهل آن‌جا به‌دست آورد و به کمک آن‌ها و مهاجرین توانست بر همهٔ دشمنان پیروز شود و می‌دانیم که قبل از هجرت، جمعی از سران مردم مدینه، در نزدیکی مکه «عَقَبه» خدمت پیغمبرﷺ رسیدند و از آن حضرت، به مدینه دعوت نمودند و با وی بیعت کردند و به گفتهٔ خود وفادار ماندند، و در واقع روز ورود پیغمبر اکرمﷺ به مدینه، آغاز روشنی برای پیروزی آن حضرت بود.

---

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۶۳؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۵۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۳۲۱؛ تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۸۸ ذیل سورهٔ قصص، آیهٔ ۸۵.

۲. مائده، آیهٔ ۵۵.

و به تعبیر دیگر، هجرت، تحول مهمی در تاریخ اسلام به وجود آورد و سرآغازی برای همهٔ پیروزی‌ها بود و به همین دلیل، مسلمین مبدأ تاریخ اسلام را سال هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار دادند، نه سال تولد یا رحلت آن‌حضرت.

و از آثار و برکات هجرت این بود که پایهٔ حکومت اسلامی بعد از آن نهاده شد و مسلمانان دارای لشکر و عسکر و نیروی جهادی و تشکیلات حکومتی شدند، در حالی که هیچ‌یک از این امور در مکه امکان‌پذیر نبود.

می‌دانیم که بعد از آن، تمام کسانی که در مکه یا در جایی دیگر مسلمان شدند به‌تدریج به مدینه هجرت کردند و بر نیروی مسلمانان افزوده شد و تا فتح مکه هجرت همچنان ادامه داشت.

امام علیه السلام در جمله‌های بعد، نتیجهٔ این هجرت را بیان کرده، نخست عرضه می‌دارد: «و این حال ادامه یافت تا همهٔ آنچه او دربارهٔ دشمنانت انتظار داشت فراهم شد و آنچه دربارهٔ دوستانت تدبیر کرده بود به وقوع پیوست»؛ (**حَتَّى اسْتَتَبَّ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ وَ اسْتَتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ**).

«اسْتَتَبَّ» از مادهٔ «تباب» است. این ماده در اصل به‌معنای هلاکت و نقصان می‌باشد، ولی هنگامی که به باب استفعال می‌رود معنای آمادگی و مهیا بودن و برپا شدن را می‌رساند.

جملهٔ «**حَتَّى اسْتَتَبَّ...**» اشاره به شکست‌های پی‌درپی است که نصیب دشمنان اسلام شد و جملهٔ بعد از آن «**وَ اسْتَتَمَّ لَهُ...**» اشاره به پیروزی‌هایی است که درمقابل آن به مسلمانان رسید که در غزوات اسلامی کاملاً مشهود است.

آنگاه امام علیه السلام به غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله و زحمات طاقت‌فرسایی که در این جنگ‌ها متحمل شد و پیروزی‌هایی که به یاری خداوند برای آن حضرت فراهم گشت اشاره می‌کند و عرضه می‌دارد: «او قیام کرد و درمقابل دشمنان ایستاد در حالی که از تو یاری می‌جست و در عین ضعف، با یاری تو قوت می‌گرفت»؛ (**فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ، وَ مُتَقَوِّياً عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ**).

این یک اشارهٔ اجمالی به غزوات و سرایای پیغمبر اکرمﷺ است که غالباً در آن‌ها لشکر اسلام از نظر ظاهر، ضعیف‌تر و از نظر تعداد کمتر بود، اما به یاری خداوند، به کمک همان‌ها بر دشمن غلبه کرد. مثلاً در جنگ بدر عدد لشکر اسلام سیصد و سیزده نفر بود، در حالی که تعداد لشکر کفار بیش از هزار نفر بود و ادوات جنگی مسلمین نیز ضعیف‌تر به نظر می‌رسید.

تعبیر به «عون» و «نصر» ممکن است اشاره به آیاتی باشد که مربوط به جنگ بدر است:

﴿وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ * بَلَى اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾؛ «خداوند شما را در «بدر» یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک، پیروز ساخت)؛ در حالی که شما (نسبت به آن‌ها) ناتوان بودید. پس، از خدا بپرهیزید (و دربرابر دشمن، با فرمان پیامبر مخالفت نکنید)، تا شکر نعمت او را به‌جا آورده باشید! در آن هنگام که تو به مؤمنان می‌گفتی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که از آسمان فرود می‌آیند، یاری کند؟! آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به‌سراغ شما بیاید، خداوند شما را با پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه‌هایی با خود دارند، مدد خواهد داد!».[1]

و نیز می‌تواند اشاره به جنگ احزاب باشد، همان‌گونه که قرآن مجید در سورهٔ احزاب پرده از آن برداشته، می‌فرماید: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً﴾**؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که

---

۱. آل عمران، آیات ۱۳۲-۱۳۴.

لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آن‌ها را درهم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا بوده است».[۱]

«نَهَدَ» از مادهٔ «نهد» (بر وزن عهد) و «نهود» (بر وزن عهود) به‌معنای قیام و ظهور و بروز درمقابل چیزی است و هر چیز برجسته‌ای را نیز ناهد می‌گویند و به دخترانی که تازه سینه‌های آن‌ها برآمده شده نیز ناهد یا ناهده گفته می‌شود.

آنگاه بعد از این اشارهٔ اجمالی، به توضیح بیشتری پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوندا! کار پیامبرت تا آن‌جا پیش رفت که با دشمن در درون خانه‌اش جنگید و بر آن‌ها در وسط قرارگاهشان هجوم برد»؛ (**فَغَزَاهُمْ فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ وَ هَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ**).

این دو جمله ممکن است به یک معنا باشد و آن، هجوم بر دشمن در درون خانه و قرارگاهش می‌باشد و می‌دانیم که این کار تأثیر مهمی در شکستن روحیهٔ دشمن دارد، همان‌گونه که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در خطبهٔ معروف جهاد می‌فرماید: «**وَقُلْتُ لَكُمُ اغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزُوكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا**؛ من به شما (بارها) گفتم با آن‌ها بجنگید، پیش از آن‌که آن‌ها به سراغ شما بیایند. به خدا سوگند! هر گروهی که در خانهٔ خود مورد تهاجم واقع شود و با دشمن بجنگد، ذلیل می‌شود».[۲]

این احتمال نیز وجود دارد که جملهٔ اول اشاره به جنگ‌هایی است که مسلمین در خانهٔ دشمن با او کردند، مانند جنگ خیبر، حنین و جنگ با بنی‌قریظه و بنی‌النضیر و مانند آن‌ها. و جملهٔ دوم اشاره به جنگ‌هایی که دشمن از خانه

---

۱. احزاب، آیهٔ ۹.

۲. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۷.

و دیار خود بیرون آمد و با مسلمین روبرو شد، مانند جنگ بدر و جنگ احزاب، و بنابراین تمام غزوات پیغمبر اکرمﷺ را شامل می‌شود.

می‌دانیم که پیغمبر اکرمﷺ در تعداد زیادی از جنگ‌ها حضور داشت، که بر آن‌ها نام غزوه می‌گذارند و در تعدادی شخصاً حضور نداشت و فرماندهان را به‌سراغ دشمن فرستاد، که به آن‌ها سریّه می‌گویند.

در این‌که تعداد غزوات و سرایا چقدر بود؟ میان مورخان اختلاف است. بعضی مانند مرحوم سید علی خان در ریاض السّالکین عدد بیست و شش را برای غزوات و سی و شش را برای سرایا ترجیح داده‌اند. مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان تعداد غزوات و سرایا را همین مقدار ذکر کرده است.[1]

بعضی نیز تعداد غزوات را بیست و هفت و تعداد سرایا را پنجاه و پنج عدد دانسته‌اند که مجموعاً هشتاد و دو می‌شود (مانند آنچه در فروغ ابدیت آمده است).

هنگامی که انسان شرح غزوات و سرایای پیغمبر اکرمﷺ را می‌خواند متوجه می‌شود که چه رنج‌ها و سختی‌ها و تلاش‌های طاقت‌فرسایی صورت گرفت و چه مردان بزرگی شربت شهادت نوشیدند و چه زخم‌هایی بر پیکر پیغمبر اکرمﷺ و جانشینش علی‌علیه‌السلام نشست تا به پیروزی اسلام منتهی شد.

«عُقْرِ» در اصل به‌معنای اساس و ریشهٔ چیزی است. این واژه گاه در مورد شتر به کار می‌رود که به‌معنای کشتن و نحر کردن و پی کردن است، مثلاً گفته می‌شود: عقرت البعیر، یعنی شتر را پی کردم و نحر نمودم، زیرا با کشتن شتر گویی اصل و ریشهٔ وجودش برچیده می‌شود. این واژه گاه به‌معنای حبس کردن آمده است و به زنان نازا عاقر می‌گویند، به‌خاطر این‌که گویی رحمشان دربرابر تولد فرزند محبوس است. در دعای مورد بحث، «عُقر دیار» به‌معنای درون و کانون و ریشهٔ خانهٔ آن‌هاست.

---

۱. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۸۵؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۳، ذیل آیهٔ ۱۲۶ سورهٔ آل عمران.

«بُحْبُوحَةِ» به‌معنای وسط چیزی است و «**بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ**» در دعای فوق به‌معنای مقرّ و کانون اصلی آن‌هاست و می‌دانیم که حمله به کانون اصلی چیزی، برای از میان بردن آن مؤثرتر است.

این واژه گاه به‌معنای گرفتگی و ناهنجاری صداست و شعر معروف عمرو بن عبدود در جنگ خندق نیز به همین معنا اشاره می‌کند، آن‌جا که می‌گوید:

وَ لَقَدْ بَحَحْتُ مِنَ النِّدَاءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِز[1]

بس که مبارز طلبیدم و کسی پاسخ نگفت، صدای من گرفت. و می‌دانیم که در این‌جا امیرمؤمنان علی علیه‌السلام با اشعار معروفش به او پاسخ گفت و به میدان او آمد و او را بر زمین کوبید و کشت.

آنگاه امام علیه‌السلام به نتیجهٔ این همه تلاش‌ها و کوشش‌های طاقت‌فرسای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنان اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! این وضع همچنان ادامه یافت تا زمانی که فرمان تو آشکار شد و کلمهٔ توحید بالا گرفت و پیروز گشت (و پرچم اسلام در همهٔ جزیرة العرب برافراشته شد)، هرچند مشرکان کراهت داشتند (و از این پیروزی‌ها به شدت ناراحت بودند)»؛ (**حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ، وَعَلَتْ كَلِمَتُكَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**).

این جمله در واقع اشاره به آیهٔ شریفهٔ چهل و هشتم سورهٔ توبه است که می‌فرماید: ﴿**لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ**﴾؛ «آن‌ها پیش از این نیز در پی فتنه‌انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون و آشفته ساختند؛ تا آن‌که حق فرارسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آن‌ها ناخشنود بودند».[2]

---

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰۳.

۲. توبه، آیهٔ ۴۸.

همچنین آیهٔ شریفهٔ ۳۳ سورهٔ توبه: ﴿**هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ**﴾؛ «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همهٔ آیین‌ها پیروز گرداند، هرچند مشرکان ناخشنود باشند».

و نیز اشاره به آیهٔ چهل سورهٔ توبه است: ﴿**وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلَی وَ کَلِمَةَ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیَا**﴾؛ «وگفتار و خواستهٔ کافران را پایین‌تر قرار داد، و آن‌ها را با شکست مواجه ساخت؛ و تنها سخن خدا (و آیین او)، برتر و پیروز است».

این آیه قبل از پیروزی کامل پیامبرﷺ بر دشمنان نازل شد و در واقع یک وعدهٔ الهی بود که سرانجام تحقق یافت و پیش از آن‌که پیغمبر اسلامﷺ چشم از جهان فرو بندد آیین او تمام آن منطقه را فراگرفت و مخالفان یا تسلیم شدند و ایمان آوردند و یا مهر سکوت بر دهان زدند، و وعدهٔ الهی تحقق یافت.

«امر» در جملهٔ «**ظَهَرَ أَمْرُكَ**» به‌معنای آیین اسلام است که همان فرمان تشریعی خداست. و «کلمه» در «**عَلَتْ کَلِمَتُكَ**» یا اشاره به کلمهٔ توحید است، به قرینهٔ «**وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ**» و یا مجموعهٔ تعلیمات اسلام.

□ ■ □

بخش ششم

۲۳ اللَّهُمَّ فَارْفَعْهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ اِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ.

۲۴ حَتَّى لَا يُسَاوَى فِي مَنْزِلَةٍ، وَ لَا يُكَافَأَ فِي مَرْتَبَةٍ، وَ لَا يُوَازِيَهُ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.

۲۵ وَ عَرِّفْهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلَّ مَا وَعَدْتَهُ.

۲۶ يَا نَافِذَ الْعِدَةِ، يَا وَافِيَ الْقَوْلِ، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

ترجمه

۲۳. پروردگارا! به‌خاطر این جان‌فشانی‌ها وفداکاری‌ها وزحمات طاقت‌فرسایی که در راه تو تحمل کرد، او را به درجات عالی از بهشتت رفعت بخش.

۲۴. (مقامی به او عطا کن) که هیچ‌کس در مقام ومنزلت برابر او نباشد ودر مقام ومرتبهٔ او قرار نگیرد وهیچ فرشتهٔ مقرب ونبی مرسلی با او برابری نکند.

۲۵. (خداوندا!) دربارهٔ خاندان پاکش وامت باایمانش، از نظر حسن شفاعت، برترین چیزی را که وعده داده‌ای به او بنما وآشکار کن.

۲۶. ای خدایی که به وعده‌هایت وفادار وبه قول‌هایی که داده‌ای پایبندی. ای کسی که می‌توانی سیئات را به چندین برابر از حسنات مبدل کنی، چرا که تو صاحب فضل وکرم عظیمی هستی.

شرح و تفسیر

پاداش‌های عظیم الهی

در بخش ششم که در واقع نتیجهٔ بخش‌های پیشین است، امام علیه‌السلام به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: «پروردگارا! به‌خاطر این جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌ها و زحمات طاقت‌فرسایی که در راه تو تحمل کرد، او را به درجات عالی از بهشتت رفعت بخش»؛ (**اللَّهُمَّ فَارْفَعْهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ**).

«(مقامی به او عطا کن) که هیچ‌کس در مقام و منزلت برابر او نباشد و در مقام و مرتبهٔ او قرار نگیرد و هیچ فرشتهٔ مقرب و نبی مرسلی با او برابری نکند»؛ (**حَتَّى لَا يُسَاوَى فِي مَنْزِلَةٍ، وَ لَا يُكَافَأَ فِي مَرْتَبَةٍ، وَ لَا يُوَازِيَهُ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ**).

در واقع دعای امام علیه‌السلام دعایی مستدل است؛ نخست زحمات طاقت‌فرسای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تحمل آزار دشمن و مشکلات هجرت و دوری از وطن و تحمل رنج‌های غزوات و جنگ‌های مختلف برمی‌شمرد، سپس عرضه می‌دارد: خداوندا! به‌خاطر این همه درد و رنج طاقت‌فرسا، برترین مقام‌ها را در بهشت جاویدانت به او عنایت فرما؛ مقامی که هیچ فرشتهٔ مقرب و پیامبر مرسلی به آن نرسیده باشد.

به یقین چنین دعایی در پیشگاه خدا مستجاب است و از آن روشن می‌شود که مقام پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به تمام انبیا و فرشتگان برتر است.

با توجه به این‌که «مَنْزِلَةٍ» و «مَرْتَبَةٍ» نکره‌ای است که در سیاق نفی واقع شده، هرگونه مرتبه و مقامی را شامل می‌شود و تفاوت منزلت و مرتبت در این است که «مَنْزِلَةٍ» از مادهٔ «نزول» به معنای جایگاه است و «مَرْتَبَةٍ» از مادهٔ «رُتوب» به‌معنای رتبه‌ای است که کسی آن را به دست می‌آورد.

بنابراین هر دو واژه قریب المعنی هستند، هرچند یکی اشاره به جایگاه مهمی است که شخص در آن قرار دارد و دیگری اشاره به سلسله مراتب اوست.

همچنین «**لَا يُسَاوَى**» و «**وَ لَا يُكَافَأُ**» قریب المعنی هستند و عدم مساوات دو چیز را به یکدیگر می‌رساند.

همچنین «**يُوَازِى**» از مادهٔ «**وَزْى**» به‌معنای اجتماع چیزی با چیزی است، بنابراین جملهٔ «**وَ لَا يُوَازِيَهُ**» به این معناست که چیزی در مقام او با او اجتماع و همسانی نداشته باشد.

و به هر حال، این بالاترین مقامی است که امام علیه‌السلام در این دعای خود از پیشگاه خدا برای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تقاضا کرده است، آن هم درمقابل زحمات طاقت‌فرسایی که او برای هدایت انسان‌ها کشید.

آنگاه امام علیه‌السلام در آخرین دعایش برای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به مسألهٔ مقام شفاعت آن حضرت که مقامی بسیار والا و وسیع و گسترده است اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! دربارهٔ خاندان پاکش و امت باایمانش، از نظر حسن شفاعت، برترین چیزی را که وعده داده‌ای به او بنما و آشکار کن»؛ (**وَ عَرِّفْهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلَّ مَا وَعَدْتَهُ**).

امام علیه‌السلام در این‌جا بهترین شفاعت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را هم برای اهل‌بیت آن‌حضرت علیهم‌السلام تقاضا کرده و هم برای امت باایمانش، والبته شفاعت برای اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام، شفاعت نسبت به گناهان و ذنوب نیست، بلکه شفاعت برای ترفیع مقام و فزونی مرتبهٔ الهی است، ولی شفاعت نسبت به امت، هم این معنا را شامل می‌شود و هم شفاعت برای عفو و گذشت از گناهان.

تعبیر به «**وَ أُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ**» اشاره به تعبیر لطیفی است و آن این‌که شخص شفاعت‌شونده باید رابطهٔ خود را ـ هرچند رابطهٔ ضعیف ـ با شفاعت‌کننده حفظ کرده و از دایرهٔ ایمان به‌کلی بیرون نرفته باشد و تمام پل‌های پشت سر را ویران نساخته باشد.

این مقام، همان مقام محمود است که در آیهٔ شریفهٔ ﴿**عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً**

مَحْمُوداً[1] به آن اشاره شده، زیرا در بسیاری از روایات اهل بیت علیهم‌السلام و اهل سنت، مقام محمود به مقام شفاعت کبری تفسیر شده است.

منظور از شفاعت کبری شفاعتی است گسترده و بسیار وسیع که شامل گروه‌های زیادی از مؤمنان خطاکار می‌شود.

دربارهٔ فلسفهٔ شفاعت و اهمیت آن سخن بسیار است. ان‌شاءالله در جای مناسب به سراغ آن خواهیم رفت. در این‌جا تنها اشاره به کلامی از شارح معروف صحیفهٔ سجادیه (صاحب ریاض السالکین) می‌کنیم. او از بعضی از علما (با استفاده از روایات شفاعت) پنج مقام و مرحله برای شفاعت نقل می‌کند:

اول: آسوده ساختن از وحشت صحنهٔ قیامت که تمام امت‌ها در آن شریک‌اند؛

دوم: فرستادن گروهی از گنهکاران به بهشت؛

سوم: تقاضای رفع عذاب از گروهی که پس از حساب اعمال، مستحق عذاب شده‌اند؛

چهارم: خارج کردن گروهی از گنهکاران از دوزخ؛

پنجم: برتری بخشیدن مقامات گروهی از اولیاءالله.[2]

البته شفاعت امر ساده‌ای نیست و شرایطی دارد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

با توجه به این‌که در جملهٔ آخر، امام علیه‌السلام از وعدهٔ الهی دربارهٔ شفاعت کبرای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن گفت، در پایان، خدا را به وفای به وعده‌ها و پایداری به قول‌ها توصیف کرده، عرضه می‌دارد: «ای خدایی که به وعده‌هایت وفادار و به قول‌هایی که داده‌ای پایبندی! ای کسی که می‌توانی سیئات را به چندین برابر از

---

۱. اسراء، آیهٔ ۷۹.

۲. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۹۹.

حسنات مبدل کنی! چراکه تو صاحب فضل و کرم عظیم هستی»؛ (**یَا نَافِذَ الْعِدَةِ، یَا وَافِیَ الْقَوْلِ، یَا مُبَدِّلَ السَّیِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ اِنَّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ**).

در آیات قرآن، نسبت به مقام شفاعت به پیغمبرﷺ قول داده شده است:

همان‌گونه که گفتیم در آیهٔ شریفهٔ ﴿**عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً**﴾[1] مقام محمود به مقام شفاعت تفسیر شده است.

در آیهٔ دیگر می‌خوانیم: ﴿**وَ لَوْ أَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً**﴾؛ «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیرپا می‌گذاشتند)، به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».[2]

و این درواقع شفاعتی است در دنیا در پیشگاه خدا برای آمرزش گناهان و مقدمه‌ای است برای شفاعت در آخرت.

در حدیثی از امام باقرؑ در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿**وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى**﴾ می‌خوانیم که آن‌حضرت فرمود: «**الشَّفَاعَةُ وَ اللَّهِ الشَّفَاعَةُ وَ اللَّهِ الشَّفَاعَةُ**؛ این همان شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است».[3]

در صدر همین حدیث آمده است که این آیه امیدبخش‌ترین آیهٔ قرآن است.

در حدیث دیگری از امام علیؑ می‌خوانیم که پیغمبر اکرمﷺ فرمود: حال که خداوند به من وعده داده است که آن‌قدر به من ببخشد تا راضی شوم، **إِذَنْ لاٰ أَرْضىٰ وَ وٰاحِدٌ مِنْ أُمَّتِي فِي النّٰارِ**؛ در این صورت من راضی نمی‌شوم تا زمانی که یک فرد از امت من در آتش دوزخ باشد.[4]

---

۱. اسراء، آیهٔ ۷۹.

۲. نساء، آیهٔ ۶۴.

۳. بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۷، ح ۷۲.

۴. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۹۹.

البته همان‌گونه که گفتیم، شفاعت هم شرایطی دارد که تا حاصل نشود شفیعان در راه خدا شفاعت نخواهند کرد.

جملهٔ «**یَا مُبَدِّلَ السَّیِّئَاتِ...**» اشاره به آیهٔ شریفهٔ هفتادم سورهٔ فرقان است که می‌فرماید: ﴿**اِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**﴾؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیّئات آنان را به حسنات مبدّل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».[1]

دربارهٔ این‌که تبدیل سیّئات به حسنات چگونه است؟ تفسیرهای متعددی وجود دارد. نخست این‌که انسان وقتی توبهٔ حقیقی کند دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می‌شود و به‌سبب آن سیّئات اعمالش در آینده مبدل به حسنات می‌شود. اگر در گذشته مردم را آزار می‌داد در آینده از مظلومان دفاع می‌کند و اگر در گذشته دروغ می‌گفت، در آینده جز راست چیزی نمی‌گوید.

در تفسیر دیگر، گفته شده که این یک عطیهٔ الهی است؛ نه‌تنها با توبهٔ خالصانه و حقیقی گناهان او را می‌بخشد، بلکه از نامهٔ اعمال او پاک می‌کند و به‌جای آن حسناتی قرار می‌دهد.

اما این‌که امام علیه‌السلام خدا را به «**نَافِذَ الْعِدَةِ**» و «**وَافِيَ الْقَوْلِ**» (کسی که به وعده‌هایش وفادار است) توصیف کرده، در واقع اقتباس از آیات شریفهٔ قرآن است، مانند:

﴿**رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ**﴾؛ «پروردگارا! آنچه را که به‌وسیلهٔ پیامبرانت به ما وعده فرمودی، به ما عطا کن؛ و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان؛ زیرا تو هیچ‌گاه از وعدهٔ خود، تخلّف نمی‌کنی».[2] و در آیهٔ دیگری از همین سوره آمده است: ﴿**رَبَّنَا اِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ**

---

۱. فرقان، آیهٔ ۷۰.

۲. آل عمران، آیهٔ ۱۹۴.

﴿لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعادَ﴾؛ «پروردگارا! تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند از وعدهٔ خود تخلّف نمی‌کند (ما به تو و رحمت بی‌پایانت و به وعدهٔ رستاخیز و قیامت ایمان داریم)».[1]

و همهٔ این‌ها از فضل عظیم پروردگار سرچشمه می‌گیرد، همان‌گونه که امام علیه‌السلام در پایان عرضه می‌دارد: ﴿إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

فضل عظیم پروردگار به معنای احسان فوق‌العادهٔ اوست که علاوه بر استحقاق، پاداش می‌بخشد و در برابر یک عمل نیک، ده برابر و گاه صد برابر اجر و پاداش می‌دهد.

اوصاف «نَافِذَ الْعِدَةِ» و «وَافِيَ الْقَوْلِ» قریب‌المعنی هستند، ولی با دو تعبیر مختلف. در توصیف اول نظر به وعده‌های الهی است، خواه از طریق قول باشد یا غیر آن؛ ولی توصیف دوم، ناظر به وعده‌هایی است که از طریق قول داده شده است و هیچ کدام، تخلف نمی‌پذیرد.

* * *

از آنچه در تفسیر این دعای پرمحتوا گفته شد روشن می‌شود که این کامل‌ترین درود بر پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان اوست که تمام ابعاد و زوایای آن را امام علیه‌السلام در دعای خود روشن ساخته و با دلیل و برهان منطقی همراه کرده است.

---

۱. آل عمران، آیهٔ ۹.

فِي الصَّلَاةِ عَلَى حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَكُلِّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ

از دعاهای امام علیه‌السلام است

که‌درآن‌برحاملان‌عرش‌وتمام‌فرشتگان‌مقرب الهی درود می‌فرستد.

دعا در یک نگاه

امام علیه‌السلام بعد از درود بر پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌خاطر صفات برجسته و خدمات فراوان و فداکاری‌های بی‌نظیر او و بعد از تقاضای عالی‌ترین مقامات قرب برای آن‌حضرت، به سراغ درود بر فرشتگان الهی می‌رود که حاملان عرش و پیام آوران وحی و فعالان صحنهٔ عالم هستی و کارگزاران پروردگارند.

امام علیه‌السلام در این دعا اصناف فراوانی از فرشتگان را برمی‌شمرد که هر کدام در ادارهٔ عالم هستی به فرمان خداوند نقش مهمی دارند. از فرشتگان حاملان عرش الهی گرفته تا پیام‌آوران وحی و ناظران بر اعمال و مدیران ارزاق و... بر همهٔ آن‌ها درود می‌فرستد که این درود سه پیام روشن دارد:

نخست این‌که همه چیز این عالم حساب و کتاب دارد و نظم و مدیریت دقیقی بر آن حاکم است و هر بخش مأموران خاصی دارد که حقیقت رب العالمین بودن خداوند در آن جلوه می‌کند.

دوم: از زحمات این خادمان جهان هستی و برکاتی که از سوی آن‌ها بـه مـا می‌رسد قدردانی کنیم.

سوم این‌که ما هم تا می‌توانیم و تا آن‌جا که ممکن است باید گامی در جای گام‌های آن‌ها بنهیم و فرشته‌خو شویم.

بخش اول

۱ اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةُ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيسِكَ، وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَ لَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ، وَ لَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَهِ اِلَيْكَ.

۲ وَ اِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ، الشَّاخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ، وَ حُلُولَ الْأَمْرِ فَيُنَبِّهُ بِالنَّفْخَةِ صَرْعَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ.

۳ وَ مِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ، وَ الْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ.

۴ وَجِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ، الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ، الْمَكِينُ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ.

ترجمه

۱. خداوندا! بر حاملان عرشت درود فرست؛ همان‌ها که لحظه‌ای از تسبیح تو سست نمی‌شوند واز تقدیست ملالت نمی‌یابند واز عبادت تو خسته وناتوان نمی‌شوند وکوتاهی را بر جدیت در اطاعت فرمان تو مقدم نمی‌دارند واز عشق تو لحظه‌ای غافل نیستند.

۲. خداوندا! بر اسرافیل که مأمور نفخهٔ صور است وآماده ومنتظر اذن وفرمان تو وورود امر توست درود فرست؛ همان فرشته‌ای که با دمیدن در صور به خاک افتادگان وگروگان‌های گور را بیدار وزنده می‌کند.

۳. خدایا! بر میکائیل نیز درود فرست؛ همان فرشته‌ای که نزد تو دارای مقام والایی است وموقعیت برجسته‌ای در طاعتت دارد.

۴. خداوندا! بر جبرئیل که امین وحی توست ودر میان اهل آسمان‌ها مورد اطاعت است ودر حضور حضرتت می‌باشد ومقرب نزد توست درود فرست.

شرح و تفسیر

درود بر حاملان عرش الهی

امام علیه السلام در بخش اول این دعا از درود بر حاملان عرش الهی آغاز می‌کند و عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر حاملان عرشت درود فرست؛ همان‌ها که لحظه‌ای از تسبیح تو سست نمی‌شوند و از تقدیست ملالت نمی‌یابند و از عبادت تو خسته و ناتوان نمی‌شوند وکوتاهی را بر جدیت در اطاعت فرمان تو مقدم نمی‌دارند و از عشق تو لحظه‌ای غافل نیستند»؛ (**اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةُ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيسِكَ، وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَلَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ، وَ لَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَهِ اِلَيْكَ**).

«**لَا يَفْتُرُونَ**» از مادهٔ «فُتور» به‌معنای سستی است.

«**لَا يَسْأَمُونَ**» از مادهٔ «سَآمَة» به‌معنای ملالت و ملول شدن گرفته شده است.

«**لَا يَسْتَحْسِرُونَ**» از مادهٔ «حَسْر» به‌معنای خستگی گرفته شده و در اصل به‌معنای برگرفتن پوشش از چیزی و ظاهر شدن باطن آن است و از آن‌جا که هنگام خستگی، گویی انسان تمام نیروی درونی خود را بیرون می‌ریزد و ناتوان می‌شود، این واژه به‌معنای خستگی به کار رفته است.

«الْوَلَهِ» به‌معنای حیران شدن از شدت خوشحالی یا غم است و از آن‌جایی که عشق و علاقهٔ شدید به چیزی، انسان را حیران می‌کند این واژه به‌معنای عشق نیز به کار رفته است.

امام علیه السلام در این‌جا از میان اصناف فرشتگان، نخست از حاملان عرش سخن گفته و درود بر آن‌ها فرستاده است، به این دلیل که آن‌ها از مقرب‌ترین فرشتگان‌اند.

دربارهٔ این‌که عرش به چه معناست و حاملان عرش کیان‌اند؟ بحث‌های زیادی در میان دانشمندان و مفسران قرآن وجود دارد.

«عرش» در لغت به‌معنای چیزی است که دارای سقف باشد وگاه بـه خـود سقف نیز گفته می‌شود و نیز به‌معنای تخت‌های پایه بلند است وگـاه کـنایه از قدرت می‌باشد، چنان‌که می‌گوییم: فلان کس بر تخت نشست یا پایه‌های تختش فرو ریخت یا او را از تخت به زیر آوردند. همهٔ این‌ها کنایه از قدرت یافتن یا از دست دادن قدرت است.

«عرش» در موارد بسیاری درمقابل «کرسی» قرار گرفته که به‌معنای تخت‌های پایه‌کوتاه است.

پادشاهان، در گذشته دارای دو نوع تخت بودند: تخت پایه‌کوتاه که در ایام عادی بر آن می‌نشستند و عرب آن را کرسی می‌نامد و تخت‌های پایه‌بلند برای روزهای خاص که در آن مراسم مهمی بود و عرش نامیده می‌شد. از آن‌جا کـه خداوند مالک و مَلِک جهان هستی است، او نیز عرش و کرسی دارد، اما نه بسان شاهان. کرسی او مجموعهٔ جهان ماده است، همان‌گونه که در آیةالکرسی آمده است: ﴿**وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ**﴾ و عرش او عالم مـاوراء طـبیعت و ارواح است که خداوند بر هر دو حاکمیت دارد.

بنابراین حاملان عرش، فرشتگانی هستند که بر جهان ماوراء طبیعت نظارت دارند و آن را به اذن خداوند تدبیر می‌کنند.

آنچه در بالا آمد یکی از معانی عـرش است و در روایـات اسـلامی مـعنای دیگری برای آن ذکر شده و آن علم است:

«**أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: حَمَلَةُ الْعَرْشِ ـ وَ الْعَرْشُ: الْعِلْمُ ـ ثَمَانِيَةٌ: أَرْبَعَةٌ مِنَّا وَ أَرْبَـعَةٌ مِمَّنْ شَاءَ اللَّهُ**؛ امام صادق عليه‌السلام فرمود: حاملان عرش ـ منظور از عرش همان علم است ـ هشت نفرند؛ چهار نفر از ما و چهار نفر از کسانی که خدا خواسته است».[1]

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۶.

و در همان کتاب شریف کافی در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است: «**إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كَانَ عَلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ هُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ فَنُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى عليهم السلام وَ أَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْآخِرِينَ فَمُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِم**؛ هنگامی که روز قیامت برپا شود، چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین بر عرش خدا خواهند بود. اما چهار نفر اولین، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستند و چهار نفر از آخرین، محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم می‌باشند. (منظور، آگاهان بر علم الهی هستند)».[1] مرحوم مجلسی در بحار الانوار، از عقائد صدوق نقل می‌کند که می‌فرماید: «**وَ أَمَّا الْعَرْشُ الَّذِي هُوَ الْعِلْمُ فَحَمَلَتْهُ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْأَوَّلِينَ فَنُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْآخِرِينَ فَمُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَكَذَا رُوِيَ بِالْأَسَانِيدِ الصَّحِيحَةِ عَنِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام**؛ اما عرش که به‌معنای علم است، حاملان آن چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین هستند. چهار نفر از اولین، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار نفر از آخرین، محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم هستند. سپس می‌افزاید: این‌گونه روایت شده است به سندهای صحیح و معتبر از ائمه علیهم السلام».[2] در حدیث دیگری معنای سومی برای عرش ذکر شده و آن مجموعهٔ عالم هستی است و حاملان عرش را علما معرفی کرده که آگاهان از جهان هستی هستند.[3]

ممکن است منظور از علما همان هشت نفر یا همهٔ ائمهٔ هدی علیهم السلام باشند و یا مجموع دانشمندانی که آگاه بر جهان هستی‌اند.

---

۱. کافی، ج ۴، ص ۵۸۵، ح ۴.
۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹۱، ح ۱۱.
۳. به جلد اول اصول کافی، ص ۱۳۰ مراجعه شود.

در قرآن مجید نیز آمده است: ﴿**الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى**﴾.[۱] «اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ» کنایه از تسلط پروردگار و احاطهٔ کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است.

ولی در کلام امام سجاد علیه السلام حاملان عرش همان فرشتگانی هستند که آن‌حضرت سه وصف مهم دربارهٔ آن‌ها بیان کرده است: عبادت و تسبیح و تقدیس پروردگار، اضافه بر آن، عشق به ذات او و سپس، انجام اوامر او.

در قرآن مجید نیز می‌خوانیم: ﴿**الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ**﴾؛ «فرشتگانی که حاملان عرش‌اند و آن‌ها که گرداگرد آن طواف می‌کنند، تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌طلبند و می‌گویند: پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار».[۲]

آنگاه امام علیه السلام سخن از اسرافیل، یکی دیگر از فرشتگان مقرب خدا می‌گوید، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر اسرافیل که مأمور نفخهٔ صور است و آماده و منتظر اذن و فرمان تو و ورود امر توست درود فرست»؛ (**وَ إِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ، الشَّاخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ، وَ حُلُولَ الْأَمْرِ**).

«همان فرشته‌ای که با دمیدن در صور، به خاک افتادگان و گروگان‌های گور را بیدار و زنده می‌کند»؛ (**فَيُنَبِّهُ بِالنَّفْخَةِ صَرْعَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ**).

«شاخص» از مادهٔ «شُخوص» (بر وزن خلوص) به‌معنای خیره شدن چشم به

---

۱. طه، آیهٔ ۵.

۲. غافر، آیهٔ ۷.

یک نقطه است، بنابراین شاخص به کسی گفته می‌شود که چشم خود را به نقطه‌ای دوخته و به‌طور جدی مراقب آن است و هنگامی که چشم انسان از ترس و وحشت یا از تعجب و حیرت به نقطه‌ای دوخته می‌شود و از حرکت بازمی‌ایستد به آن نیز «شُخوص» گفته می‌شود و در جملهٔ بالا وصف اسرافیل را بیان می‌کند که دائماً چشم خود را به فرمان خدا دوخته و منتظر اذن و اجازهٔ اوست تا در صور بدمد و عالم را دگرگون سازد.

«صَرْعیٰ» از مادهٔ «صَرْع» به‌معنای به زمین افکندن یا به زمین افتادن است و «صَرْعیٰ» جمع «صَریع» به‌معنای گروهی است که به زمین افتاده‌اند و به مردگان نیز اطلاق می‌شود.

«رَهٰائِن» جمع «رَهینَه» از مادهٔ «رهن» به‌معنای گروگان است و تعبیر «رَهٰائِنُ الْقُبُور» (گروگان‌های قبرها) اشاره به اموات و مردگان است. گویی همچون گروگان که در دست گروگان‌گیر ثابت است و از او جدا نمی‌شود، مردگان در قبرها نیز چنین‌اند.

و جملهٔ «**صَرْعیٰ رَهٰائِنُ الْقُبُورِ**» از قبیل اضافهٔ صفت به موصوف است.

در این‌جا تذکر چند نکته لازم است:

۱. در ریاض السالکین آمده است که اسرافیل، نامی است عبری که مرکب از اسراف و ایل است که درمجموع به‌معنای عبدالله و بندهٔ خداست.

۲. اسرافیل از فرشتگان بسیار مقرب پروردگار است و علاوه بر این‌که او را جزء حاملان عرش شمرده‌اند، وظیفهٔ خاصی نیز بر عهدهٔ او گذاشته شده و آن نفخهٔ صور است. یک بار در صور می‌دمد و تمام موجودات زنده از جهان چشم می‌پوشند و بار دیگر به هنگام قیام قیامت در صور می‌دمد و همهٔ مردگان زنده می‌شوند و از قبرها برمی‌خیزند. این‌که در کلام امام سجاد علیه‌السلام تنها نفخهٔ دوم آمده است شاید به اعتبار اهمیت فوق‌العادهٔ آن باشد.

۳. «صور» در اصل به‌معنای شیپور یا شاخ میان‌تهی است که در آن می‌دمند و صدایی از آن برمی‌خیزد و معمولاً برای حرکت لشکر یا قافله و یا برای توقف آن‌ها به صدا درمی‌آورند و البته آهنگ این دو با هم متفاوت است.

از قرآن مجید استفاده می‌شود که فرشته‌ای دو بار در صور می‌دمد: در مرتبهٔ اول همهٔ اهل آسمانها و زمین می‌میرند و در مرتبهٔ دوم همگی به‌پا می‌خیزند: **﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾**؛ «در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند مدهوش می‌شوند و می‌میرند، مگر آن‌ها که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود، ناگهان همه به پا می‌خیزند و در انتظار حساب‌اند».[۱]

در روایتی از امام علی بن‌الحسین زین العابدین علیه‌السلام آمده است: «**إِنَّ الصُّورَ قَرْنٌ عَظِيمٌ لَهُ رَأْسٌ وٰاحِدٌ وَطَرَفَانِ، وَبَيْنَ الطَّرَفِ الْأَسْفَلِ الَّذي يَلِي الْأَرْضَ إِلَى الطَّرَفِ الْأَعْلَى الَّذِي يَلِي السَّمٰاءَ مِثْلُ تُخُومِ الْأَرَضينِ إِلىٰ فَوْقِ السَّمٰاءِ السّٰابِعَةِ، فيهِ أَثْقٰابٌ بِعَدَدِ أَرْوٰاحِ الْخَلاٰئِقِ!**؛ صور، شاخ بزرگی که یک سر و دو طرف دارد و فاصلهٔ میان طرف پایین که در سمت زمین است تا طرف بالا که در سمت آسمان است به‌اندازهٔ فاصلهٔ اعماق زمین تا فراز آسمان هفتم است و در آن روزنه‌هایی به عدد ارواح خلایق می‌باشد».[۲]

البته تصور صور اسرافیل و آغاز و انجامش برای ما آسان نیست، ولی همین اندازه می‌دانیم که در ابتدا صیحه‌ای از آن برمی‌خیزد (احتمالاً از آن امواج عظیمی خارج می‌شود) که تمام آن‌هایی که در زمین و آسمان‌اند براثر آن می‌میرند و آن صیحهٔ مر است و بعد از مدتی به فرمان خدا بار دیگر اسرافیل در آن می‌دمد

---

۱. زمر، آیهٔ ۶۸.

۲. نقل از لئالی الاخبار، ص ۴۵۳.

و صیحهٔ دیگری از آن برمی‌خیزد که صیحهٔ حیات است و انسان‌ها زنده می‌شوند و از قبرها برمی‌خیزند و وارد عرصهٔ محشر می‌گردند.[۱]

آنگاه امام علیه السلام نام میکائیل را بر زبان می‌راند و از خداوند درود بر او را می‌طلبد، عرضه می‌دارد: «خدایا! بر میکائیل نیز درود فرست؛ همان فرشته‌ای که نزد تو دارای مقام والایی است و موقعیت برجسته‌ای در طاعتت دارد»؛ (**وَمِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ، وَ الْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ**).

میکائیل یا میکال از فرشتگان مقرب الهی است که نام او یک بار در قرآن مجید آیهٔ ۹۸ سورهٔ بقره آمده است و تعبیر آیه نشان می‌دهد که او از فرشتگان مقرب خداست.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار (جلد ۵۹، صفحهٔ ۲۲۱) می‌گوید: میکائیل از فرشتگان بزر خداست و در روایت آمده که او رئیس فرشتگانی است که مأمور ارزاق خلق هستند، مانند فرشتگان بادها و باران‌ها و امثال آن و نام او به‌صورت‌های مختلفی نقل شده است.

امام سجاد علیه السلام در این دعا دو وصف مهم برای میکائیل بیان فرموده است: نخست: «**ذُوالْجٰاهِ عِنْدَكَ**؛ او دارای مقام والایی در نزد توست»، دوم: «**وَالْمَكٰانِ الرَّفِيعِ مِنْ طٰاعَتِكَ**؛ او دارای موقعیت برجسته‌ای در طریق اطاعت فرمان توست».

آنگاه امام علیه السلام به جبرئیل امین اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر جبرئیل که امین وحی توست و در میان اهل آسمان‌ها مورد اطاعت است و در حضور حضرتت می‌باشد و مقرب نزد توست درود فرست»؛ (**وَجِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ، الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ، الْمَكِينُ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ**).

«مَکِینُ» به‌معنای صاحب منزلت و مکانت است و «مُقَرَّبُ» به‌معنای کسی

---

۱. ﴿**وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ اِلَی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ**﴾، (یس، آیهٔ ۵۱).

است که به دیگری نزدیک باشد و هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند، هرچند تعبیر دو گونه است.

از این دعای امام علیه السلام استفاده می‌شود که جبرئیل، علاوه بر این‌که امین وحی خداست و رابط میان خداوند و پیامبران بوده، مدیریتی بر آسمان‌ها دارد و اهل آسمان‌ها همگی از او اطاعت می‌کنند و مقام قربش در پیشگاه پروردگار از آن‌ها برتر است.

در قرآن مجید نیز گاهی از او با نام «جبریل» یاد شده، مانند آیات ۹۷ و ۹۸ سورهٔ بقره و آیهٔ ۴ سورهٔ تحریم و گاه از او به «روح الامین» تعبیر شده، مانند آیهٔ ۱۹۳ سورهٔ شعراء که می‌فرماید: ﴿**نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ**﴾؛ «روح‌الامین آن را بر قلب پاک تو نازل کرده، تا از بیم‌دهندگان باشی». و گاه با عنوان «رسول کریم» مانند آیهٔ ۱۹ سورهٔ تکویر: ﴿**إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ**﴾؛ «که این قرآن کلام فرستادهٔ بزرگواری است که صاحب قدرت است و نزد خداوند صاحب عرش، مقام والایی دارد، در آن‌جا فرمانروا و امین است!».

در دعای مورد بحث نیز «جبریل» (بدون همزه) ذکر شده است در حالی که در روایات اسلامی به‌طور گسترده «جبرئیل» (با همزه) آمده است و هر دو اسم یکی است، ولی در نسخه‌های دیگری مانند نسخهٔ بحارالانوار[1] جبرئیل (با همزه) آمده است و به نظر می‌رسد که جبریل، مخفف جبرئیل است و همان‌گونه که در بالا گفتیم، ئیل در لغت عبری به‌معنای خداست.

در بعضی از روایات نیز به‌صورت «جبرائیل» آمده است، مانند آنچه در روایات مربوط به فضیلت ماه رمضان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که وقتی

---

۱. بحار الانوار، ج ۵۶، ص۲۱۷ و ۲۲۱.

بر منبر بود آمین گفت. مردم از دلیل آن سؤال کـردند. فـرمود: «**أَيُّـهَا النَّـاسُ إِنَّ جَبْرَائِيلَ اسْتَقْبَلَنِي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَدْرَكَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَلَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِيهِ فَمَاتَ فَأَبْـعَدَهُ اللَّهُ قُلْ: آمِينَ، فَقُلْتُ: آمِينَ**؛ ای مردم! جبرائیل نزد من آمد وگفت: ای محمد! هر کس ماه رمضان را درک کند و آمرزیده نشود و در آن حال از دنیا برود، از رحمت خدا دور باشد. من هم آمین گفتم».[1]

□ ■ □

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۳۷، ح ۲۵.

بخش دوم

۵ وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ.

۶ وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ، فَصَلِّ عَلَيْهِمْ، وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ، وَ أَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ.

۷ وَ الَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأْمَةٌ مِنْ دُءُوبٍ، وَ لَا اِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا فُتُورٌ، وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ، وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُ الْغَفَلَاتِ.

۸ الْخُشَّعُ الْأَبْصَارِ فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ اِلَيْكَ، النَّوَاكِسُ الْأَذْقَانِ، الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ، الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلَائِكَ، وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبْرِيَائِكَ.

۹ وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ اِذَا نَظَرُوا اِلَى جَهَنَّمَ تَزْفِرُ عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ: سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.

۱۰ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى الرَّوْحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَ أَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ، وَ حُمَّالِ الْغَيْبِ اِلَى رُسُلِكَ، وَ الْمُؤْتَمَنِينَ عَلَى وَحْيِكَ.

۱۱ وَ قَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ، وَ أَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ بِتَقْدِيسِكَ، وَ أَسْكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ.

۱۲ وَ الَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا اِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِكَ.

۱۳ وَ خُزَّانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ.

۱۴ وَ الَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُودِ، وَ اِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ الْتَمَعَتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ.

ترجمه

۵. خداوندا! درود فرست بر فرشتهٔ روح که بر فرشتگان حجاب‌های آسمان گمارده شده است.

۶. وبر فرشتهٔ مقربی که از امر توست و بر آنان فرشتگانی (که تا این‌جا به آن‌ها اشاره شد) وبر گروه دیگری از فرشتگان که ساکن آسمان‌ها هستند حاکمیت دارد وامانت‌داران رسالت تو به پیامبران تو می‌باشند درود بفرست.

۷. همان‌گونه که در طریق اطاعت فرمان تو، نه از تلاش وکوشش خسته می‌شوند ونه ناتوانی وملالت وسستی به خود راه می‌دهند، نه از تسبیح وتنزیه تو شهوات وهوی‌وهوس‌ها آن‌ها را به خود مشغول می‌دارد ونه از تعظیم تو سهو وغفلت‌ها.

۸. همان فرشتگانی که آثار خشوع وخضوع در چشمانشان نمایان است. نمی‌توانند به جلال وکبریای تو بنگرند وسرها را به زیر افکنده‌اند، همان‌ها که شوق ورغبتشان به آنچه نزد توست فراوان است. دلباختهٔ ذکر نعمت‌های تو هستند ودربرابر عظمت وجلال کبریای تو سر تعظیم فرود می‌آورند.

۹. وبر گروه دیگری درود فرست که هرگاه به جهنم می‌نگرند که بر اهل معصیت تو می‌خروشد می‌گویند: منزهی تو، ما هرگز حق عبادتت را به‌جا نیاوردیم (و عذابت به تو پناه می‌بریم).

۱۰. بر همهٔ آن‌ها درود فرست وبر روحانیون فرشتگانت وصاحبان مقامات نزد تو وحاملان غیب به پیامبرانت وامینان وحیت.

۱۱. همچنین بر گروه‌هایی از فرشتگان که آن‌ها را مخصوص ذات خود گردانیدی وبا عبادت وتقدیس خود، آن‌ها را از هرگونه طعام ونوشیدنی بی‌نیاز ساخته‌ای ودر طبقات آسمانت ساکن کرده‌ای.

۱۲. ونیز درود فرست بر آن‌ها که در جوانب آسمان برای انجام مأموریت‌ها هنگامی که فرمانت فرارسد گماشته‌ای وبرای اتمام وعده‌هایت مأمور ساخته‌ای.

۱۳. ودرود فرست بر فرشتگانی که خزانه‌داران باران وحرکت‌دهندگان سریع ابرها هستند.

۱۴. و (درود فرست) بر فرشته‌ای که با فریادش غرّش رعدها شنیده می‌شود وهنگامی که به‌سبب خروش آن فرشته، ابرهای پرصدا به حرکت درمی‌آید صاعقه‌ها وبرق‌ها می‌درخشد.

شرح و تفسیر

مأموریت‌های فرشتگان

آنگاه امام علیه السلام سخن از فرشته‌ای به نام «روح» می‌گوید، عرضه می‌دارد: «خداوندا! درود فرست بر فرشتهٔ روح که بر فرشتگان حجاب‌های آسمان گمارده شده است»؛ (**وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ**).

ظاهر این است که «روح» نام فرشتهٔ بسیار عظیم الشّأنی است که بر فرشتگان حجاب‌ها فرمانروایی دارد و در قرآن مجید چند بار از وی یاد شده است، ازجمله: ﴿**تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ**﴾؛ «فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای تقدیر هر امری نازل می‌شوند».[1]

﴿**يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوابـاً**﴾؛ «روزی که «روح» و «ملائکه» به صف می‌ایستند و هیچ‌یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند، و آنگاه که می‌گویند درست می‌گویند».[2]

﴿**تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ**﴾؛ «فرشتگان و روح (آن فرشتهٔ مقرّب خداوند) به‌سوی او عروج می‌کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است».[3]

---

۱. قدر، آیهٔ ۴.

۲. نبأ، آیهٔ ۳۸.

۳. معارج/۴.

گرچه ممکن است ذکر روح قبل یا بعد از ملائکه در آیات فوق، از قبیل ذکر خاص قبل یا بعد از عام باشد، ولی ظاهر این است که روح، موجودی برتر از فرشتگان است که بر فرشتگان حجب حاکمیت دارد.

حُجُب چیست؟

در عبارت بالا امام علیه السلام اشاره‌ای به فرشتگان حُجُب (حجاب‌ها) کرده است. دربارهٔ این‌که منظور از این حجاب‌ها چیست؟ در میان بزرگان گفتگوست.

بی‌شک ـ همان‌گونه که مرحوم صدوق[1] فرموده است ـ منظور این نیست که ذات پاک خداوند دارای حجابی است و پشت این حجاب‌ها پوشیده شده است و یا این‌که مکان و جای خاصی دارد که این حجاب‌ها اطراف آن را گرفته‌اند. بدون شک او همه‌جا حاضر و ناظر است و مکان و زمانی از او خالی نیست و گاه گفته می‌شود که خفای او از شدت ظهور اوست.

حجاب روی تو هم روی توست در همه حال
نهانی از همه عالم ز بس که پیدایی

همین مضمون در شعر مرحوم سبزواری آمده است:

یا مَنْ هو اخْتَفی لِفَرطِ نورِه الظاهِرُ الباطِنُ فِي ظُهورِه

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام که مرحوم صدوق در کتاب توحید آورده می‌خوانیم: «**لَیْسَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَیْرُ خَلْقِهِ احْتَجَبَ بِغَیْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بِغَیْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْکَبِیرُ الْمُتَعالِ**؛ در میان او و خلقش جز مخلوقات او حجابی نیست که مانع ظهور او شود و به غیر پوششی از دیده‌ها پوشیده است، معبودی جز خداوند بزر متعال نیست».[2]

---

۱. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۴۰، ذیل حدیث ۱؛ به نقل از خصال، ج ۲، ص ۴۰۱، ذیل حدیث ۱۰۹.
۲. التوحید، ص ۱۷۹، ح ۱۲.

ناگفته پیداست که اگر در محیطی نور بیش از حد باشد اشیایی که در آن محیط هستند دیده نمی‌شوند.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در خطبهٔ ۱۹۵ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «**فَما قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ، وَ لَاأُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ، وَ اِنَّهُ لَبِكُلِّ مَكَانٍ، وَ فِي كُلِّ حِينٍ وَ أَوَانٍ، وَ مَعَ كُلِّ اِنْسٍ وَ جَانٍّ**؛ میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است. او در همه‌جا و در هر لحظه و با هرکس از انس و جنّ همراه است».[1]

منظور از این حجاب‌ها، حجاب‌هایی است که در برابر عوالم عظیمی از این عالم قرار دارد که کسی دسترسی به آن نخواهد داشت.

در حدیث معتبری که در تفسیر قمی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده می‌خوانیم: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «**قَالَ جَبْرَئِيلُ فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ: اِنَّ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ تِسْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ**؛ جبرئیل در شب معراج گفت: همانا بین خدا و بین خلقش نود هزار حجاب است».

سپس افزود: «**وَ أَقْرَبُ الْخَلْقِ اِلَى اللَّهِ أَنَا وَ اِسْرَافِيلُ وَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ أَرْبَعَةُ حُجُبٍ: حِجَابٌ مِنْ نُورٍ وَ حِجَابٌ مِنْ ظُلْمَةٍ وَ حِجَابٌ مِنَ الْغَمَامِ وَ حِجَابٌ مِنْ مَاءٍ...**؛ نزدیک‌ترین مخلوقات به خدا من و اسرافیل هستیم و بین ما و بین او چهار حجاب است: حجابی از نور، حجابی از ظلمت، حجابی از ابرها و حجابی از آب...».[2]

و در روایت دیگری آمده است: «**فَلَمَّا بَلَغَ اِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى فَانْتَهَى اِلَى الْحُجُبِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: تَقَدَّمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ وَ لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ**؛ هنگامی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب معراج به سدرة المنتهی رسید، بعد از آن به حجاب‌ها نزدیک شد. جبرئیل گفت: یا رسول الله! پیش بروید، ولی برای

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۹۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۴۲، ح ۳، به نقل از تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰.

من امکان ندارد که از این‌جا بالاتر روم و اگر به‌اندازهٔ یک بند انگشت نزدیک‌تر شوم می‌سوزم».[1]

بنابراین منظور از ملائکهٔ حجب، فرشتگانی هستند که بر این حجاب‌ها مأموریت دارند و به کسی اجازه نمی‌دهند از آن‌ها بگذرد و به تعبیر دیگر، اعلام می‌دارند که عبور از آن حجاب‌ها غیر ممکن است.

گاه حجاب را به اعمال انسان‌ها تفسیر کرده‌اند که مانع از مشاهدهٔ معنوی ذات پروردگار می‌شود، همان‌گونه که در دعای ابوحمزه آمده است: «**وَ أَنَّكَ لَا تَحْجُبُ عَنْ خَلْقِكَ وَ لَكِنْ تَحْجُبُهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ**؛ تو از خَلقت محجوب و پنهان نیستی، مگر این‌که اعمال (زشت) آن‌ها تو را از نظر آنان محجوب دارد».

بدون شک هوی و هوس‌ها، آرزوهای دور و دراز و خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها هر کدام حجابی هستند که چشم بصیرت انسان را از مشاهدهٔ جمال و جلال خدا محجوب می‌دارند.

به گفتهٔ حافظ:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی　　غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

و در جایی دیگر می‌گوید:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ، از میان برخیز

بنابراین فرشتگان حجب، فرشتگان اعمال انسان‌ها هستند.

بعضی دیگر، حجاب‌ها را به معانی کنایی تفسیر کرده‌اند، ازجمله مرحوم سید علی خان در ریاض السّالکین از جمعی از علما دربارهٔ حجاب‌ها چنین نقل می‌کند: حجاب در حق خداوند متعال محال است و اگر حجابی باشد از ناحیهٔ

---

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۸۳، ح ۲.

بندگان است. توضیح: طالبان حق، مقاماتی دارند که هر کدام از آن مقامات، حجاب است قبل از آن‌که به او واصل شوند و مراتب مقامات غیر متناهی است، بنابراین مراتب حجب نیز غیر متناهی است و منحصر ساختن آن به هفتاد هزار، تنها از طریق نور نبوت درک می‌شود یا این‌که منظور از این عدد، عدد کثرت است.[۱]

* * *

البته از تعبیری که در این دعای شریف آمده و تعبیراتی که در آیات و روایات ذکر شده استفاده می‌شود که روح، اسم خاص، یعنی فرشتهٔ معینی نیست، بلکه اسم عامی است و به‌معنای فرشتگان مقرب پروردگار است که بر گروهی عظیمی از فرشتگان حاکمیت دارند و تکرار واژهٔ روح در جملهٔ پنجم و ششم این دعا گواه بر این است، زیرا نخست می‌فرماید: درود فرست بر فرشتهٔ روح که بر فرشتهٔ حجاب‌های آسمان گمارده شده، سپس عرضه می‌دارد:

«و بر فرشتهٔ مقربی که از امر توست و بر آنان (و فرشتگانی که تا این‌جا به آن‌ها اشاره شد) و بر گروه دیگری از فرشتگان که ساکن آسمان‌ها هستند حاکمیت دارد و امانت‌داران رسالت تو به پیامبران تو می‌باشند درود فرست»؛ (**وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ، فَصَلِّ عَلَيْهِمْ، وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ، وَ أَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ**).

از این تعبیر امام علیه‌السلام چند نکته استفاده می‌شود:

۱. فرشتگان سلسله مراتب دارند و مأموریت‌ها و مقاماتشان مختلف است. بعضی آن‌قدر مقرب‌اند که حاکمیت گروهی از فرشتگان به آن‌ها سپرده شده و بعضی دیگر تحت فرمان امرند.

---

۱. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۳۱.

بنابراین تعبیر به «**مِنْ دُونِهِمْ**» اشاره به همین تفاوت درجات و مأموریت و مسئولیت‌هاست. در قرآن مجید نیز از قول فرشتگان چنین آمده است: ﴿**وَ مَا مِنَّا اِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ**﴾؛ «و هیچ یک از ما فرشتگان نیست جز آن‌که مقام معلومی دارد».[۱]

۲. فرشتهٔ وحی تنها جبرئیل نیست، بلکه گروهی از فرشتگان هستند که پیام‌هایی برای انبیا می‌بردند. از قرآن مجید در داستان ابراهیم و لوط علیهما السلام استفاده می‌شود که جمعی از فرشتگان الهی نزد آن‌ها آمدند و پیام خداوند را دربارهٔ بشارت به ابراهیم و عذاب قوم لوط به آن‌ها عرضه داشتند.

در آیهٔ اول می‌خوانیم: ﴿**وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْراهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَاماً قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ**﴾؛ «فرستادگان ما [فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» او نیز گفت: «سلام!» و چندان درنگ نکرد که گوسالهٔ بریانی برای آن‌ها آورد».[۲]

و در جایی دیگر دربارهٔ حضرت لوط علیه السلام چنین آمده است: ﴿**وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ**﴾؛ «و هنگامی که فرستادگان ما [فرشتگان عذاب] به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد؛ و قلبش پریشان گشت؛ و گفت: «امروز روز سختی است!» زیرا آن‌ها را نشناخت؛ و ترسید قوم تبهکار مزاحم آن‌ها شوند».[۳]

سپس فرشتگان عذاب به او گفتند: ﴿**يَا لُوطُ اِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا اِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ اِلَّا امْرَأَتَكَ اِنَّهُ مُصِيبُها مَا أَصابَهُمْ اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ**﴾؛ «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توایم؛ آن‌ها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد؛ در تاریکی شب، خانواده‌ات را از این شهر

---

۱. صافات، آیهٔ ۱۶۴.
۲. هود، آیهٔ ۶۹.
۳. هود، آیهٔ ۷۷.

حرکت ده ـ و هیچ‌یک از شما پشت سرش را نگاه نکند ـ مگر همسرت، که او هم به همان بلایی که آن‌ها گرفتار می‌شوند، گرفتار خواهد شد. موعد آن‌ها صبح است؛ آیا صبح نزدیک نیست؟!».[۱]

۳. جملهٔ «**الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ**» اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده است: ﴿**وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي**﴾؛ «و از تو دربارهٔ «روح» سؤال می‌کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است».[۲] در روایات متعددی که در کتاب شریف کافی آمده تصریح شده است که روح، خلقی از خلق خداست که از فرشتگان حتی جبرئیل و میکائیل نیز بالاتر است و با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و حقایق را به او می‌رسانده و او را تقویت می‌کرده و بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با امامان معصوم علیهم السلام است: «**خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ**».[۳]

و منظور از «أَمْر» همان‌گونه که از روایات استفاده می‌شود، عالم ملکوت (جهان ماوراء ماده) است.

از جملهٔ «**فَصَلِّ عَلَيْهِمْ...**» به‌خوبی استفاده می‌شود که علاوه بر فرشتگان مقرب الهی که در بخش پیشین به آن‌ها اشاره شده، گروه‌های دیگری از فرشتگان هستند که در مراحل پایین‌تر قرار دارند که ساکن آسمان‌ها و یا امانت‌داران رسالت‌های الهی (پیام‌آورانی به سوی پیامبران) هستند.

آنگاه امام علیه السلام به اوصاف آن‌ها اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «همان‌گونه که در طریق اطاعت فرمان تو، نه از تلاش و کوشش خسته می‌شوند و نه ناتوانی و ملالت و سستی به خود راه می‌دهند، نه از تسبیح و تنزیه تو شهوات

---

۱. هود، آیهٔ ۸۱.
۲. اسراء، آیهٔ ۸۵.
۳. کافی، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۳.

و هوی و هوس‌ها آن‌ها را بـه خـود مشـغول مـی‌دارد و نـه از تـعظیم تـو سـهو و غفلت‌ها»؛ (**وَ الَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأْمَةٌ مِنْ دُءُوبٍ، وَ لَا اِعْيَاءٌ مِنْ لُـغُوبٍ وَ لَا فُـتُورٌ، وَلَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ، وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُ الْغَفَلَاتِ**).

«سَأْمَة» و «سَآمَة» هر دو مصدر است و به‌معنای خسته شدن و گـاه بـه‌معنای سستی و ملالت و افسردگی از ادامهٔ کاری آمده است.

«دُءُوبٍ» نیز مصدر است و به‌معنای کوشش و تلاشی است خسته کننده و در عبارت امام علیه السلام اشاره به این است که آن فرشتگان از تلاش و کوشش‌های خود هرگز خسته نمی‌شوند.

«اِعْيَاءٌ» به‌معنای ناتوانی و واماندگی از سنگینی انجام کاری است.

«لُغُوبٍ» به‌معنای تعب و خسـتگی است و بـعضی آن را بـه‌معنای خسـتگی روحانی دانسته‌اند.

از مجموع این تعبیرات امام علیه السلام به خوبی استفاده می‌شود که این فرشتگان در انجام اوامـر الهـی و عـبادت و اطـاعت هـیچ‌گاه خسـتگی و مـلالت و نـاتوانـی و درماندگی پیدا نمی‌کنند و همواره با نشاط فراوان به کار خود که همان اطاعت فرمان خداست ادامه می‌دهند.

جملهٔ «**وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ...**» اشاره به این است که آن‌ها چنان در عبادت و حمد و تسبیح خدا غرق هستند که هیچ چیز مانع آن‌ها نمی‌شود؛ نه شهوتی، نه غفلتی و نه سهو و نسیانی.

این سخن در واقع برگرفته از آیهٔ شریفهٔ ۳۸ سورهٔ فصلت است که می‌فرماید: ﴿**فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُمْ لَا يَسْأَمُونَ**﴾؛ «و اگر آن‌ها از عبادت پروردگار تکبّر کنند، کسانی [فرشتگانی] که نزد پروردگار تو هستند شب و روز برای او تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند».

امیرمؤمنان عـلی علیه السلام نـیز در نـهج‌البـلاغه در وصـف ایـن گـروه از فـرشتگان

می‌فرماید: «**مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَ رُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ وَ صَافُّونَ لَا يَتَزَايَلُونَ وَمُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ وَ لَا سَهْوُ الْعُقُولِ وَ لَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَلَا غَفْلَةُ النِّسْيَانِ**؛ گروهی در رکوع‌اند و قیام نمی‌کنند و گروهی در صفوفی که هرگز از هم جدا نمی‌شود قرار دارند و همواره تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند. هیچ‌گاه خواب، چشمان آن‌ها را فرو نمی‌گیرد و عقلشان گرفتار سهو و خطا نمی‌شود، بدن آن‌ها به سستی نمی‌گراید و غفلت نسیان، بر آنان عارض نمی‌شود».[1]

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که آیا فرشتگان هیچ‌گونه تمایلات نفسانی که از آن تعبیر به شهوات شده است ندارند؟ اگر چنین باشد اطاعت آن‌ها مایهٔ افتخارشان نیست و سبب قرب آن‌ها به درگاه خداوند نمی‌شود، چون راهی غیر از آن ندارند.

مرحوم سید مرتضی، آن عالم بزرگ شیعه در قرن پنجم که مدافعاتش از اصول و فروع اسلام معروف است در پاسخ این سؤال چنین می‌گوید: ما اجمالاً می‌دانیم که فرشتگان اگر مکلف به تکالیفی باشند باید انجام آن برای آن‌ها مشکلاتی داشته باشد، چراکه اگر مشکلاتی نداشته باشد ثواب و پاداشی برای اطاعت آن‌ها نخواهد بود، بنابراین برای آن‌ها نیز تمایلات نفسانی وجود دارد که می‌تواند آن‌ها را از مسیر اطاعت منحرف سازد، ولی آن‌ها دربرابر آن مقاومت می‌کنند و منحرف نمی‌شوند.[2]

و این‌که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «**اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بِلَا شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلٍ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلْتَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ**؛ خداوند متعال در فرشتگان عقل بدون شهوت قرار داده است و در

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱.

۲. رسائل شریف مرتضی، ج ۲، ص ۱۵۸؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۸۸.

چهارپایان شهوت بدون عقل، ولی در فرزندان آدم هـر دو را قـرار داده است. بنابراین کسی که عقلش بر شهوتش غلبه کند برتر از فرشتگان است وکسی که شهوتش بر عقلش غلبه کند بدتر از حیوانـات است»[1] بـدین مـعنا نـیست کـه فرشتگان هیچ‌گونه تمایلات نفسانی ندارند، بلکه مـانند حـیوانـات و انسـان‌ها نیستند که تمایلات نفسانی سرکش و قوی داشته باشند.

داستان معروف فُطرُس ملک که ترک اولایی از او سرزد و راندهٔ درگاه خدا شد و سپس با پناه بردن به گاهوارهٔ امام حسین علیه‌السلام خداوند او را مشمول عفو قرار داد گواه بر این معناست.

* * *

سپس امام علیه‌السلام در ادامهٔ توصیف این گروه از فـرشتگان مـی‌افـزایـد: «هـمان فرشتگانی که آثار خشوع و خضوع در چشمانشان نمایان است. نمی‌توانند بـه جلال وکبریای تو بنگرند و سـرها را بـه زیـر افکـنده‌انـد، هـمان‌ها کـه شـوق و رغبتشان به آنچه نزد توست فراوان است. دلباختهٔ ذکر نعمت‌های تو هستند و دربرابر عظمت و جلال کبریای تو سر تعظیم فرود می‌آورند»؛ (**اَلْخُشَّعُ الْأَبْصَارِ فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ اِلَيْكَ، النَّوَاكِسُ الْأَذْقَـانِ، الَّـذِينَ قَـدْ طَـالَتْ رَغْـبَتُهُمْ فِـيمَا لَـدَيْكَ، الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلَائِكَ، وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبْرِيَائِكَ**).

«اَلْخُشَّعُ» جمع «خاشع» از مادهٔ «خشوع» گرفته شده که به‌معنای حالت تواضع وادب جسمی وروحی است که دربرابر شخص بزر یـا حـقیقت مـهمی در انسان پیدا می‌شود و آثارش در جسم او نیز ظاهر می‌گردد. به تعبیر دیگر، خشوع یک حالت تواضع درونی است که در برون نیز اثر می‌گذارد و به ما گفته‌اند که خشوع، روح نماز است و آمیخته با حضور قلب است و چشم خاشع به چشمی می‌گویند که نگاهش به زیر افتاده است.

---

۱. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۹۹، ح ۵.

«یَـرُومُونَ» از مـادهٔ «رَوْم» بـه‌معنای طـلب کـردن چـیزی است. بـنابرایـن «**فَلَا یَرُومُونَ**» یعنی آن‌ها هرگز طلب نمی‌کنند که به‌سوی عظمت تو نگاه کنند، چون برای آن‌ها مقدور نیست.

«النَّوَاکِسُ» جمع «ناکِس» در اصل به‌معنای واژگون ساخت و وارونه کـردن چیزی است و در این‌جا به‌معنای سر به زیر انداختن است.

«الْأَذْقَـانِ» جـمع «ذَقَـن» (بـر وزن دهـن) در اصـل بـه‌معنای چـانه است و فروافکندن ذَقَن در این‌جا به‌معنای فرو افکندن سر به پایین است.

«الْمُسْتَهْتَرُونَ» از مادهٔ «استهتار» به‌معنای دلباختگی به چیزی است و این گروه از فرشتگان دلباختهٔ ذکر نعمت‌های خداوندند.

در این‌جا چند سؤال مطرح است:

۱. تعبیر به «ابصار؛ چشم‌ها»، «اذقان؛ چانه‌ها» که در این عبارات آمـده، آیـا محمول بر معنای واقـعی آن‌هـاست، یـعنی فـرشتگان دارای جسـم و اعـضای مختلفی هستند و یا همهٔ این‌ها معانی کنایی دارد؟

البته در آیات و روایات آمده که آن‌ها گاه به‌صورت انسان‌هایی درمی‌آمدند، مانند آنچه در داستان مریم و ابراهیم و قوم لوط در قرآن ذکر شده که فرشتگان به‌صورت انسان‌های زیبایی نزد آن‌ها آمدند. یا آنچه در روایات آمده که جبرئیل به‌صورت دحیهٔ کلبی که مرد محترمی از نـژاد عـرب بـود درمـی‌آمد و خـدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رسید. ولی به‌یقین فرشتگان همیشه به این حال نیستند.

ممکن است گاهی به‌صورت جسم مثالی درآیند، همان جسم لطیفی کـه بـا چشم دیده نمی‌شود، ولی واقعاً جسم لطیف‌اند و ممکن است حتی به‌صورت جسم مثالی نیز نباشند، بلکه روحانی محض باشند.

۲. این گروه از فرشتگان چه برنامه‌ای دارند؟ ظاهر این است که آن‌ها نیز جزء عبادت کنندگان پروردگارند که دائماً در حال خشوع و خضوع و نیایش و ذکر او هستند.

۳. سؤال دیگر این‌که فلسفهٔ وجودی خیل عظیم فرشتگانی که دائماً به عبادت خدا مشغول‌اند در حالی که خدا نیازی به عبادت آن‌ها ندارد چیست؟

به نظر می‌رسد که احتمالاً فلسفهٔ عبادت آن‌ها این است که انسان‌ها به عبادت خویش مغرور نشوند و بدانند که اگر به فرض محال، خدا نیازی به عبادت می‌داشت، فرشتگان عالم بالا از ازل تا ابد مشغول عبادت‌اند، تا بندگان زمینی تصور نکنند عبادت کردن یا عبادت نکردن آن‌ها اثری در کبریایی او می‌گذارد و یا اگر جملگی کافر شوند گَردی بر دامن کبریای او می‌نشیند.

اضافه بر این، هنگامی که انسان‌ها ببینند فرشتگان این همه عبادت می‌کنند و به‌سوی او تقرب می‌جویند، از آن‌ها الگو و سرمشق بگیرند و به عبادت پروردگار بپردازند و از این راه به او تقرب جویند.

آنگاه امام علیه‌السلام بر گروه دیگری از فرشتگان درود می‌فرستد، عرضه می‌دارد: «و بر گروه دیگری درود فرست که هرگاه به جهنم می‌نگرند که بر اهل معصیت تو می‌خروشد می‌گویند: منزهی تو! ما هرگز حق عبادتت را به‌جا نیاوردیم (و از عذابت به تو پناه می‌بریم)»؛ (**وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ اِذَا نَظَرُوا اِلَى جَهَنَّمَ تَزْفِرُ عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ: سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ**).

«تَزْفِرُ» از مادهٔ «زفیر» به معنای فریادی است که با بیرون فرستادن نفس همراه باشد، در مقابل «شفیق» که نالهٔ توأم با فرو بردن نفس است. بعضی گفته‌اند که زفیر در اصل به‌معنای آغاز صدای الاغ و شهیق به‌معنای بخش آخر آن است.

به هر حال، هنگامی که آتش، زیاد و فراوان باشد صدای عظیمی از آن برمی‌خیزد که تشبیه به ناله‌ها و فریادهای حیوانات شده است.

این سخن برگرفته از آیات قرآن است که برای دوزخ زفیر و شهیق قائل است، ازجمله در سورهٔ فرقان می‌خوانیم: ﴿**اِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً وَزَفِيراً**﴾؛

«هنگامی که دوزخ، آن‌ها (گنهکاران) را از دور مشاهده می‌کند، صدای خشم‌آلودش را که با نفس زدن شدید همراه است می‌شنوند».[۱]

در این‌جا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که چه رابطه‌ای است در میان نگاه کردن این گروه از فرشتگان و فریادهای آتش دوزخ و اعتراف به این‌که ما حق عبادت تو را انجام نداده‌ایم؟

بعید نیست که این تعبیر امام علیه السلام برگرفته از آیهٔ شریفهٔ قرآن باشد که می‌فرماید: **﴿اِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ﴾**؛ «به یقین کسانی که از عبادت من تکبّر ورزند به‌زودی با ذلّت وارد دوزخ می‌شوند».[۲] و این گروه از فرشتگان، بیم از آن دارند که نکند لحظه‌ای از عبادت پروردگار تکبر ورزیده باشند، و لذا زبان به اعتراف می‌گشایند که خداوندا! ما حق عبادت تو را به‌جا نیاورده‌ایم (با فضل و رحمتت با ما رفتار کن).

امام علیه السلام در بخش بعد عرضه می‌دارد: «بر همهٔ آن‌ها درود فرست و بر روحانیون فرشتگانت و صاحبان مقامات نزد تو و حاملان غیب به پیامبرانت و امینان وحیت»؛ (**فَصَلِّ عَلَیْهِمْ وَ عَلَی الرَّوْحَانِیِّینَ مِنْ مَلَائِکَتِكَ، وَ أَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ، وَحُمَّالِ الْغَیْبِ اِلَی رُسُلِكَ، وَ الْمُؤْتَمَنِینَ عَلَی وَحْیِكَ**).

«الرَّوْحَانِیِّینَ» (با فتح راء) در اصل به‌معنای رحمت است و گاه به‌معنای نجات از آتش دوزخ تفسیر شده است که هر دو به یک معنا بازمی‌گردد و گاه به‌معنای برطرف ساختن ناراحتی‌ها آمده که آن هم به معانی قبل برمی‌گردد.

«الزُّلْفَةِ» و زلفی به‌معنای قرب و نزدیکی است. اشاره به این‌که آن‌ها از فرشتگان مقرب خدا هستند.

---

۱. فرقان، آیهٔ ۱۲.

۲. غافر، آیهٔ ۶۰.

در پاسخ به این‌که روحانیون از فرشتگان چه کسانی هستند؟ گفته می‌شود که رَوح (به فتح راء) در این‌جا اشاره به رحمت است، یعنی گروهی از فرشتگان که مظهر رحمت الهی هستند و برای بندگان دعا و طلب آمرزش می‌کنند.

گواه این مطلب حدیثی است که از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده است، فرمود: «**إنَّ فِي السَّمَاءِ السّابِعَةِ حَظِيرَةً يُقالُ لَها حَظِيرَةُ القُدُسِ فِيها مَلائِكَةٌ يُقالُ لَهُمُ الرُّوحُ ـ وَفِي لَفْظٍ: الروحانيّون ـ فَإذا كانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ اسْتَأْذَنُوا رَبَّهُمْ فِي النُّزولِ إلَىٰ الدُّنْيا فَيَأْذَنُ لَهُمْ فَلا يَمُرُّونَ عَلىٰ مَسْجِدٍ يُصَلّىٰ فِيهِ وَلَا يَسْتَقْبِلُونَ أَحَداً فِي طَرِيقٍ إلّا دَعَوا لَهُ فَأَصَابَهُ مِنْهُمْ بَرَكَةٌ**؛ در آسمان هفتم محدوده‌ای است که به آن حظیرة القدس گفته می‌شود و در آن‌جا فرشتگانی هستند که به آن‌ها رَوح می‌گویند (و در نسخهٔ دیگری روحانیون آمده است). هنگامی که شب قدر می‌شود، از خداوند اجازه می‌خواهند که به آسمان دنیا نازل شوند. به آن‌ها اذن داده می‌شود. آن‌ها از هیچ مسجدی که در آن نماز خوانده می‌شود عبور نمی‌کنند و با کسی در راه روبه‌رو نمی‌شوند، مگر این‌که برای او دعا می‌کنند و از ناحیهٔ آن‌ها به او برکتی می‌رسد».[1]

درضمن باید توجه داشت که روحانیون، به ضم راء خوانده نمی‌شود، زیرا این صفتِ تمام فرشتگان است، بلکه رَوحانیون به فتح راء خوانده می‌شود که فرشتگان ویژهٔ رحمت‌اند.

در ضمن، از تعبیر به «**حُمَّالِ الْغَيْبِ إلَى رُسُلِكَ...**» استفاده می‌شود که حاملان وحی برای پیامبران، فرد معینی از فرشتگان نیست، بلکه گروهی این مأموریت را دارند.

آنگاه امام علیه‌السلام عرضه می‌دارد: «همچنین بر گروه‌هایی از فرشتگان که آن‌ها را مخصوص ذات خود گردانیدی و با عبادت و تقدیس خود آن‌ها را از هرگونه

---

۱. تفسیر در المنثور، ج ۶؛ ص ۳۷۶ ذیل تفسیر سورهٔ قدر.

طعام و نوشیدنی بی‌نیاز ساخته‌ای و در طبقات آسمانت ساکن کرده‌ای»؛ (**وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ، وَ أَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيسِكَ، وَ أَسْكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ**).

تعبیر به «قَبَائِلِ» با توجه به این‌که جمع قبیله است و به‌معنای تمام فرزندانی است که از یک پدر متولد می‌شوند، خواه بلاواسطه یا بالواسطه، اشاره به گروه‌هایی از فرشتگان است.

و تعبیر به «**اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ**» اشاره به این است که آن‌ها پیوسته مشغول عبادت و حمد و ثنای پروردگارند و همان‌گونه که از جمله‌های بعد استفاده می‌شود آن‌ها درطبقات مختلف آسمان ساکن‌اند.

و جمله «**أَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ**؛ آن‌ها را از طعام و نوشیدنی بی‌نیاز ساخته‌ای» کنایه از آن است که آن‌ها هیچ مشغله‌ای جز توجه به عبادت پروردگار ندارند، و الا می‌دانیم که ملائکه اهل طعام و شراب نیستند.

در جمله بعد به گروه‌هایی از ملائکه اشاره می‌کند که مأمور انجام وعدهٔ الهی نسبت به پایان دنیا یا آغاز حشر و نشر قیامت‌اند، عرضه می‌دارد: «و نیز درود فرست بر آن‌ها که در جوانب آسمان برای انجام مأموریت‌ها هنگامی که فرمانت فرارسد گماشته‌ای و برای اتمام وعده‌هایت مأمور ساخته‌ای»؛ (**وَ الَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِكَ**).

«ارجاء» جمع «رجا» به‌معنای محل و اطراف چیزی است، بنابراین گروه مزبور در گرداگرد آسمان قرار دارند و منتظر اجرای فرمان الهی برای پایان جهان یا قیام قیامت هستند.

به همین دلیل بعضی از شارحان معتقدند که این گروه از فرشتگان جزء کسانی هستند که در آیهٔ شریفهٔ ۶۸ سورهٔ زمر استثنا شده‌اند؛ می‌فرماید: ﴿**وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ**

قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾؛ «و در صور دمیده می‌شود، پس تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند می‌میرند، مگر آن‌ها که خدا بخواهد (زنده بمانند)، سپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود، ناگهان همگی به‌پا می‌خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند».

البته از بعضی روایات استفاده می‌شود که این گروه نیز بعد از لحظاتی می‌میرند و جز ذات پاک خدا که «حی لا یموت» است کسی باقی نمی‌ماند.

* * *

آنگاه به گروه‌های دیگری از فرشتگان اشاره می‌کند که جزء مدبرات امر و تدبیرکنندگان امور مختلفهٔ جهان هستند، عرضه می‌دارد: «و درود فرست بر فرشتگانی که خزانه‌داران باران و حرکت دهندگان سریع ابرها هستند»؛ (**وَ خُزَّانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ**).

«خُزَّانِ» جمع «خازن» به‌معنای کسی است که اموال ذی‌قیمتی را در محلی به‌نام خزانه نگهداری می‌کند.

«السَّحَاب» به گفتهٔ لسان‌العرب، جمع «سحابة» است و جمع الجمع آن، «سُحُب» می‌باشد.[1] ولی بعضی آن را مفرد دانسته‌اند و سحابه را به‌معنای قطعه‌ای از ابر می‌دانند. در قرآن مجید گاه وصف سحاب به‌صورت جمع آمده است، مانند: ﴿**وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ**﴾[2] و گاه به‌صورت مفرد، مانند: ﴿**وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ**﴾.[3]

«زَوَاجِرِ» جمع «زاجرة» در اصل به‌معنای راندن چیزی با صدا و فریاد است، سپس در معنای گسترده‌تری به کار رفته که هرگونه طرد و منع را شامل می‌شود.

---

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۴۶۱.
۲. رعد، آیهٔ ۱۲.
۳. بقره، آیهٔ ۱۶۴.

بنابراین «زاجرات» به‌معنای گروه‌هایی است که به منع و طرد و زجر دیگران می‌پردازند و بعضی گفته‌اند: زجر در اصل به‌معنای منع است و به‌سرعت راندن شتر را زجر می‌گویند، به اعتبار این‌که آن را از کند رفتن بازمی‌دارد.

می‌دانیم که وقتی آفتاب به دریاها می‌تابد، آب دریاها بخار می‌شود و از آن‌جا که بخار آب، از هوا سبک‌تر است به بالا حرکت می‌کند تا جایی که هوا رقیق‌تر شده و هم‌وزن آن می‌شود. در آن‌جا متوقف می‌گردد و آن‌ها در واقع باران‌هایی هستند که در آسمان ذخیره شده‌اند و هنگامی که درجهٔ هوا سرد می‌شود بخارها تبدیل به قطرات باران شده فرود می‌آید. این مسیر طبیعی بارش باران است.

و اما حرکت ابرها بر اثر بادهاست و می‌دانیم که باد بر اثر تفاوت درجهٔ حرارت دو نقطه از زمین به جریان درمی‌آید؛ به این صورت که هوا در قسمتی بر اثر تابش آفتاب یا علت دیگری گرم می‌شود و چون گرم شد به بالا حرکت می‌کند و جای آن کم‌کم خالی می‌شود و هوای مجاور، برای پر کردن جای آن به‌سرعت حرکت می‌کند و باد پیدا می‌شود و همین بادهاست که ابرها را از فراز دریاها حرکت داده، به سوی زمین‌های خشک و تشنه می‌برد و آن‌ها را آبیاری می‌کند. نظام خلقت بسیار حساب‌شده و منظّم و پربار است.

آیا فرشتگانی که خزّان مطر و زواجر سحاب هستند همین قوای عالم طبیعت است که خداوند آفریده و فرشته، به‌معنای وسیعی بر آن هم اطلاق شده است؟ یا این‌که همراه تمام این نیروهای طبیعی فرشتگانی از عالم بالا مأموریت دارند که برنامهٔ آن‌ها را نظارت و اجرا کنند؛ همراه بادها حرکت می‌کنند و ابرها را می‌رانند و باران را در آسمان ذخیره می‌کنند و سپس به سوی زمین می‌فرستند؟

ظاهر کلام، معنای دوم است.

* * *

«و (درود فرست) بر فرشته‌ای که با فریادش غرّش رعدها شنیده می‌شود

و هنگامی که به سبب خروش آن فرشته، ابرهای پر صدا بـه حـرکت درمـی‌آید صاعقه‌ها و برق‌ها می‌درخشد»؛ (**وَ الَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَـلُ الرُّعُـودِ، وَ إِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ الْتَمَعَتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ**).[1]

«زَجَلُ» صدای شدید و غرش شخص یا چیزی است.

«سَبَحَتْ» از مادهٔ «سَبْح» در اصل به معنای حرکت و رفت و آمد است و به شنا کردن نیز اطلاق می‌شود، چراکه حرکت مداومی در آب دارد و به حرکت اسب نیز که دست‌های خود را کاملاً به جلو بیاورد اطلاق می‌شود، چون در واقع شبیه شناگران است و هر حرکت تند و منظمی را نیز سبح می‌گویند، مـانند آنـچه در این‌آیهٔ شریفه آمده است: ﴿**وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ**﴾؛ «هر کدام از آن‌ها (خورشید و ماه) در مسیر خود شناورند».[2]

«حَفِيفَةُ» به‌معنای سر و صدایـی است کـه هـنگام حـرکت بـال پـرندگان، یـا بر های درختان یا امثال آن به گوش می‌رسد و در این‌جا اشاره به صدایی است که از حرکت سریع ابرها در فضا برمی‌خیزد که شبیه صدای بادهاست.

«الْتَمَعَتْ» از مادهٔ «لَمع» به‌معنای درخشیدن است.

می‌دانیم که درخشش برق در آسمان از میان ابرها به سبب آن است که ابرهایی دارای الکتریسیتهٔ مثبت و بعضی دارای الکتریسیتهٔ منفی هسـتند و هـنگامی کـه به هم نزدیک می‌شوند از اتصال آن دو به یکدیگر برقی می‌جهد و صـدای آن همان غرش رعد است. درست مانند دو سر سیم برق که اگر به یکدیگر نزدیک شوند جرقه‌ای برمی‌خیزد که صدایی دارد و با توجه به این‌که تبادل الکتریسیته در

---

۱. فاعل «سَبَحَتْ»، «حَفِيفَةُ السَّحَابِ» است و ضمیر «بِهِ» به صوت فرشتهٔ مأمور این کار بـازمی‌گردد و بـاء در آن برای سببیت است و «حَفِيفَةُ السَّحَابِ» از قـبیل اضـافهٔ صـفت بـه مـوصوف است و در اصـل، «السحاب ذات حفيفة» بوده است.

۲. یس، آیهٔ ۴۰.

میان ابرها وسیع و گسترده است، هم صدای آن شدید است و هم برق آن وسیع و گسترده.

و نیز می‌دانیم که صاعقه‌ها این‌گونه به‌وجود می‌آیند که ابری با داشتن الکتریسیتهٔ مثبت به زمین که دارای الکتریسیتهٔ منفی است نزدیک می‌شود و جرقهٔ عظیمی در سطح زمین ظاهر می‌گردد که درجهٔ حرارت آن فوق‌العاده زیاد است و به همین دلیل به هر چیزی اصابت کند آن را خاکستر می‌نماید و نیز به همین دلیل هنگامی که برق در آسمان می‌درخشد، حرکت در بیابان‌ها بسیار خطرناک است، مگر آن‌که در کنار بلندی قرار گیرند که صاعقه به آن نقطهٔ بلند می‌زند.

* * *

«و بر فرشتگانی که برف و تگر را بدرقه می‌کنند و هنگام نزول باران، با آن فرود می‌آیند و بر فرشتگانی که سرپرست خزائن بادها هستند و آن‌ها که مأمور حفظ کوه‌ها می‌باشند تا از جای خود متزلزل نشود»؛ (**وَ مُشَيِّعِي الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ، وَالْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ، وَ الْقُوَّامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيَاحِ، وَ الْمُوَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ**).

«ثَلْجِ» به‌معنای برف و «بَرَدِ» به‌معنای تگر است.

در حدیثی در کتاب شریف من لا یحضر، آمده است که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «**مَا مِنْ قَطْرَةٍ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا وَ مَعَهَا مَلَكٌ يَضَعُهَا الْمَوْضِعَ الَّذِي قُدِّرَتْ لَهُ**؛ هیچ قطرهٔ بارانی از آسمان نازل نمی‌شود، مگر این‌که همراه آن فرشته‌ای است که آن را در محلی که مقرر شده است قرار می‌دهد».[1]

«و بر فرشتگانی که مقدار سنگینی آب‌ها و کیل و وزن باران‌های شدید

---

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱۴۹۲.

و پرپشت را به آن‌ها آموخته‌ای»؛ (**وَ الَّذِينَ عَرَّفْتَهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ، وَ كَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَ عَوَالِجُهَا**).

«لَوَاعِجُ» جمع «لاعج» از مادهٔ «لَعْج» به معنای شدت گرفتن است و «عَوَالِجُ» جمع «عالج» از مادهٔ «عَلَج» به‌معنای متراکم شدن است. بنابراین «**لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ**» به باران‌های شدید گفته می‌شود و «عَوَالِجُ» همان باران‌های پرپشت است و از قبیل اضافهٔ صفت به موصوف است.

به هر حال، این گروه از فرشتگان همان‌هایی هستند که در قرآن مجید به‌عنوان «مدبرات امرا»، «ذاریات ذروا» و «ناشرات نشرا» از آن‌ها یاد شده است.

در آیات سوم تا پنجم سورهٔ نازعات می‌خوانیم: ﴿**وَالسَّابِحَاتِ سَبْحاً * فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً * فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً**﴾؛ «و سوگند به فرشتگانی که (در اجرای فرمان الهی) با سرعت حرکت می‌کنند، و سپس بر یکدیگر سبقت می‌گیرند، و آن‌ها که امور را تدبیر می‌کنند!».

و در آغاز سورهٔ صافات نیز آمده است: ﴿**وَ الصَّافَّاتِ صَفّاً * فَالزَّاجِرَاتِ زَجْراً**﴾؛ «سوگند به (فرشتگان) صف‌کشیده (و منظّم)، و به نهی کنندگان (و بازدارندگان)».[1]

از تعبیری که در روایت من لا یحضر آمده بود و تعبیری که در دعای امام علیه‌السلام آمده است که می‌فرماید: مقدار وزن باران‌هایی را که از آسمان نازل می‌شود خداوند به گروهی از فرشتگان آموخته و بر تمام جزئیات آن احاطه دارند؛ استفاده می‌شود که جهان آفرینش بسیار حساب‌شده است و همه‌چیز آن تحت برنامه و حساب و کتاب است.

از آیات قرآن و تعبیرات امام سجاد علیه‌السلام در این دعا استفاده می‌شود که در کنار عوامل طبیعی حاکم بر این جهان، فرشتگانی هستند که آن‌ها را پشتیبانی می‌کنند

---

۱. صافات، آیات ۱ و ۲.

و به اهداف مورد نظر می‌رسانند. بنابراین تنها عوامل طبیعی نیستند که حاکم بر این جهان‌اند، بلکه پشتیبانی فرشتگان نقش اصلی را دارد و اگر با این دید بـه جهان بنگریم چهرهٔ دیگری از عالم در نظر ما مجسم خواهد شد که مدیریت آن بردوش فرشتگان است، هرچند عوامل طبیعی در صحنه حضور دارند.

□ ■ □

بخش سوم

۱۷ وَ رُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ اِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَمَحْبُوبِ وَالرَّخَاءِ.

۱۸ وَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ، وَ الْحَفَظَةِ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، وَ مَلَكِ الْمَوْتِ وَأَعْوَانِهِ، وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ، وَ رُومَانَ فَتَّانِ الْقُبُورِ، وَ الطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَ مَالِكٍ، وَ الْخَزَنَةِ، وَ رِضْوَانَ، وَ سَدَنَةِ الْجِنَانِ.

۱۹ وَ الَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.

۲۰ وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.

۲۱ وَ الزَّبَانِيَةِ الَّذِينَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً، وَ لَمْ يُنْظِرُوهُ.

ترجمه

۱۷. خداوندا! درود فرست بر فرشتگانی که رسولان تو به‌سوی اهل زمین هستند وگاه پیام‌آور عذاب وگاه پیام‌آور نعمت مطلوب ومحبوب تواند.

۱۸. ودرود فرست بر فرشتگان بزرگوار نیکوکار (که رسولان تو به‌سوی پیامبران هستند) وحافظان بزرگواری که نامهٔ اعمال را می‌نویسند وفرشتهٔ مرگ واعوان ویارانش ومنکر و نکیر و«رومان» فرشتهٔ آزمایش کننده وپرسشگر شب اول قبر و(همچنین فرشتگان) طواف کننده به دور بیت المعمور ومالک (فرشتهٔ مأمور دوزخ) وخازنان (دربانان بهشت) ورضوان وخادمان باغ‌های بهشتی (خداوندا! بر همهٔ این‌ها درود فرست).

۱۹. (و همچنین درود فرست) بر فرشتگانی که هرگز دربرابر اوامر خدا نافرمانی نمی‌کنند وآنچه را که به آن‌ها دستور داده شده دقیقاً انجام می‌دهند.

۲۰. وبر کسانی که (دربرابر درهای بهشت ایستاده‌اند و) به بهشتیان هنگام ورود سلام می‌کنند ومی‌گویند: سلام وتحیت بر شما باد دربرابر شکیبایی وصبری که داشتید؛ چه پایان خوبی در این سرا دارید!

۲۱. وبر فرشتگان عذاب که هرگاه به آن‌ها گفته شود: آن فرد (دوزخی) را بگیرید وبه زنجیر کشید، سپس به آتش بیفکنید، به‌سرعت به‌سراغ او می‌روند ولحظه‌ای به او مهلت نمی‌دهند.

شرح و تفسیر

بر مأموران بادها و ابرها و باران‌ها درود فرست

در این بخش امام علیه السلام به گروه دیگری از فرشتگان اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! درود فرست بر فرشتگانی که رسولان تو به‌سوی اهل زمین هستند وگاه پیام‌آور عذاب وگاه پیام‌آور نعمت مطلوب ومحبوب تواند»؛ (**وَ رُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ اِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَحْبُوبِ الرَّخَاءِ**).

«بلاء» و«رخاء» دو واژه هستند که مفهومی بر ضد یکدیگر دارند. «بلاء» به حوادث دردناک گفته می‌شود و «رخاء» به حوادث محبوب ومطلوب.

در قرآن مجید به این گروه اشاره شده است، مانند رسولانی که نزد ابراهیم علیه السلام آمدند وبه او وهمسرش بشارت تولد فرزند دادند: ﴿**وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَاماً... وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِاِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ اِسْحَاقَ يَعْقُوبَ**﴾؛ «فرستادگان ما [فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» وهمسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را بشارت به اسحاق، وبعد از او یعقوب دادیم».[1]

سپس نزد حضرت لوط علیه السلام رفتند: ﴿**وَ لَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ**

---

۱. هود، آیات ۶۹ و ۷۱.

ذَرْعاً وَ قَالُوا لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ اِنَّا مُنَجُّوكَ وَ أَهْلَكَ اِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ * اِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ «هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از دیدن آن‌ها بدحال و دلتنگ شد؛ گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان قوم باقی می‌ماند، ما بر اهل این شهر و آبادی به‌خاطر گناهانشان، عذابی از آسمان فرو خواهیم ریخت!».[1]

و نیز فرشتگانی که به‌فرمودهٔ قرآن، در جنگ بدر و احزاب به یاری مسلمین آمدند، نمونهٔ دیگری از این فرشتگانی هستند که امام سجاد علیه السلام به آن‌ها اشاره کرده است: «**اِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ**»؛ «(به‌خاطر بیاورید) زمانی را که (از شدت ناراحتی در میدان بدر،) از پروردگارتان کمک می‌خواستید؛ و او خواستهٔ شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یک‌هزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می‌آیند، یاری می‌کنم».[2]

و درمورد جنگ احزاب آمده است: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً**»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آن‌ها را درهم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا بوده است».[3]

آنچه در بالا آمد درمورد پیامبران الهی بود، ولی حمایت و یاری فرشتگان منحصر به آن‌ها نیست؛ تمام مؤمنان ثابت‌قدم را نیز دربر می‌گیرد، همان‌گونه که

---

۱. عنکبوت، آیات ۳۳ و ۳۴.
۲. انفال، آیهٔ ۹.
۳. احزاب، آیهٔ ۹.

در آیهٔ ۳۰ سورهٔ فصلت می‌خوانیم: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ**﴾؛ «به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!».

سپس امام علیه‌السلام به سراغ ده گروه دیگر از فرشتگان و ملائکهٔ مقربین که کارهای مهمی را برعهده دارند رفته، عرضه می‌دارد: «و درود فرست بر فرشتگان بزرگوار نیکوکار (که رسولان تو به‌سوی پیامبران هستند) و حافظان بزرگواری که نامهٔ اعمال را می‌نویسند و فرشتهٔ مر واعوان و یارانش و نکیر و منکر و رومان، فرشتهٔ آزمایش‌کننده و پرسشگر شب اول قبر و (همچنین فرشتگان) طواف‌کننده به‌دور بیت المعمور و مالک (فرشتهٔ مأمور دوزخ) و خازنان (دربانان بهشت) و رضوان و خدمهٔ جنّت (بر همهٔ اینها درود بفرست)»؛ (**وَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ، وَالْحَفَظَةِ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، وَ مَلَكِ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانِهِ، وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ، وَ رُومَانَ فَتَّانِ الْقُبُورِ، وَ الطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَ مَالِكٍ، وَ الْخَزَنَةِ، وَ رِضْوَانَ، وَ سَدَنَةِ الْجِنَانِ**).

گروه اول برگرفته از آیهٔ شریفهٔ ﴿**بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ**﴾؛ «به دست سفیرانی والامقام و فرمانبردار و نیکوکار!» است.[1]

«سَفَرَة» جمع «سافر» و سفیر است و در این‌جا به فرشتگان الهی که سفیران الهی یا کاتبان فرمان او هستند اطلاق شده است.

«کرام» جمع «کریم» به‌معنای شخص بزرگوار است.

و «بَرَرَة» جمع «بَارّ» (مانند طلبه و طالب) از مادهٔ «بِرّ» به‌معنای نیکوکاری گرفته شده است. بنابراین بررة به‌معنای نیکوکاران است و در این‌جا بر فرشتگانی که حافظان وحی هستند و در کار خود کمترین خلافی ندارند اطلاق شده است.

---

۱. عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

و گروه دوم از آیهٔ شریفهٔ ﴿وَ اِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِراماً كاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾؛ «و بی‌شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده والامقام و نویسنده (ی اعمال نیک و بد شما)، که می‌دانند شما چه می‌کنید!» گرفته شده است.[۱]

و «حفظة» جمع «حافظ» است.

و گروه سوم، ملک الموت، برگرفته از این آیهٔ شریفه است: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ اِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾؛ «بگو: «فرشتهٔ مر که بر شما مأمور شده، روح شما را می‌گیرد؛ سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید».[۲]

و تعبیر به «اعوانه» از آیهٔ شریفهٔ ﴿اِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾؛ «تا زمانی که مر یکی از شما فرارسد؛ در این هنگام، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند؛ و آن‌ها در نگاه‌داری حساب عمر و اعمال بندگان، کوتاهی نمی‌کنند»[۳]، گرفته شده است.

و تعبیر به «منکر» و «نکیر» برگرفته از حدیث پیغمبر گرامی اسلام ﷺ است که مرحوم صدوق در مجالس از ابن عباس نقل کرده است که وقتی فاطمهٔ بنت اسد، مادر امیرمؤمنان علی ؑ را در قبرش نهادند پیغمبر ﷺ بالای سر او رفت و چنین فرمود: «يَا فَاطِمَةُ اِنْ أَتَاكِ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ فَسَأَلَاكِ: مَنْ رَبُّكِ؟ فَقُولِي: اللَّهُ رَبِّي وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَ الْاِسْلَامُ دِينِي وَ الْقُرْآنُ كِتَابِي وَ ابْنِي اِمَامِي وَ وَلِيِّي ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ ثَبِّتْ فَاطِمَةَ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ؛ ای فاطمه! اگر منکر و نکیر (دو فرشتهٔ مأمور سؤال) نزد تو آمدند و از تو سؤال کردند، دربارهٔ پروردگارت بگو: الله پروردگار من است و محمد ﷺ پیامبر من و اسلام دین من و قرآن کتاب من و فرزندم (علی بن ابی‌طالب) امام و ولیّ من است. سپس عرضه داشت: خداوندا! فاطمه را بر ایمان ثابت نگه‌دار».[۴]

---

۱. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

۲. سجده، آیهٔ ۱۱.

۳. انعام، آیهٔ ۶۱.

۴. امالی صدوق، ص ۳۹۱، ح ۵۰۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۴۴، باب ۲۰ از ابواب دفن، ح ۹.

در روایات دیگر هم از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این دو ملک، یعنی منکر و نکیر بیاناتی دیده می‌شود.[۱]

اما نام‌گذاری این دو فرشته به منکر و نکیر، یا به این دلیل است که وقتی دربرابر کافران و عاصیان قرار می‌گیرند چهره‌ای نازیبا و وحشتناک دارند و این نام به سبب غالب برخوردهای آن‌ها که با کفار و عاصیان است بر آن‌ها نهاده شده، و یا به این علت است که مطابق بعضی از روایات، هنگامی که وارد قبر می‌شوند صدایی وحشتناک، مانند رعد کوبنده (کالرعد القاصف) و چشمانی درخشنده، مانند برق خیره‌کنندهٔ آسمان (کالبرق الخاطف) دارند که در لحظهٔ اول، مؤمنان هم به وحشت می‌افتند، هرچند چیزی نمی‌گذرد که وحشت آن‌ها فرو می‌نشیند.[۲]

مرحوم علامه مجلسی در جلد پنجاه و شش بحار الانوار، در کتاب السماء و العالم دراین‌باره چنین می‌گوید: در بعضی از روایات، به دنبال منکر و نکیر، تعبیر مبشر و بشیر آمده است[۳]، ولی در اکثر این روایات فقط منکر و نکیر است. سپس می‌افزاید: آن‌ها از میّت در قبر از عقاید یا از بعضی اعمالش نیز سؤال می‌کنند. اگر مؤمن باشد به زیباترین صورت با او برخورد می‌کنند که نام آن‌ها در این صورت مبشر و بشیر است و اگر کافر یا مخالف باشد به زشت‌ترین صورت با او برخورد می‌کنند که نامشان منکر و نکیر است.[۴]

و اما «رومان» طبق بعضی از روایات اولین فرشته‌ای است که وارد قبر می‌شود

---

۱. رجوع شود به کافی، ج ۳، ص ۲۳۶ کتاب الجنائز، باب المسألة في القبر.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۳۶، ح ۷.

۳. در یکی از دعاهای ماه رجب که از ناحیهٔ مقدسهٔ حضرت ولی عصر علیه السلام نقل شده است چنین می‌خوانیم: «**وَادْرَأْ عَنِّي مُنْكَراً وَ نَكِيراً وَ أَرِ عَيْنِي مُبَشِّراً وَ بَشِيراً**؛ خداوندا! منکر و نکیر را از من دور کن و مبشر و بشیر را به من نشان بده» (بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۹۲).

۴. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۴.

و میّت را مورد بازخواست قرار می‌دهد و وادار می‌کند که تمام اعمالش را با دست خود بنویسد و بر آن مهر نهد و سپس این نامهٔ اعمال همراه میّت تا قیامت خواهد بود و روز قیامت براساس همین نامه حسابرسی می‌گردد و جزا داده می‌شود.[۱]

در بعضی از روایات از رومان به‌عنوان ایجاد کنندهٔ جزر و مد دریاها نام برده شده است.[۲]

و اما «**فتّان القبور**» یا اشاره به شکنجه کردن کفار و عاصیان است، چون یکی از معانی فتنه شکنجه می‌باشد و یا اشاره به آزمودن و امتحان کردن است که یکی دیگر از معانی فتنه است.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که رومان همان منکر و نکیر است و به‌صورت عطف تفسیری در این‌جا بیان شده، ولی این احتمال برخلاف ظاهر عبارت امام علیه‌السلام است.

این سخن را با کلامی از مرحوم علامه مجلسی پایان می‌دهیم. او در جلد ۵۶ بحار الانوار می‌گوید: رومان فتّان القبور به‌معنای امتحان کننده در قبر است و من نام این فرشته را در اخبار معتبرهٔ خودمان جز همین دعا (دعای امام سجاد علیه‌السلام) ندیدم، ولی در اخبار اهل سنت آمده است.[۳]

اما طواف‌کنندگان به دور بیت المعمور گروهی از فرشتگان هستند که گرد آن می‌گردند و این‌که بیت المعمور کجاست؟ در روایات متعددی تصریح شده است که خانه‌ای به محاذات خانهٔ کعبه در آسمان‌هاست که عبادتگاه فرشتگان است و هر روز هفتاد هزار فرشته به زیارت آن می‌روند و تا قیامت به سوی آن بازنمی‌گردند.

---

۱. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۴.
۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۸۴، ح ۴.
۳. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۴.

و دربارهٔ این‌که بیت المعمور در کدام آسمان است؟ روایات مختلف است. در بسیاری از آن‌ها آسمان چهارم و در بعضی آسمان نخست (آسمان دنیا) و در بعضی آسمان هفتم آمده است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر سورهٔ طور از علی علیه‌السلام نقل کرده است: «**هُوَ بَيْتٌ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ بِحِيَالِ الْكَعْبَةِ مُعَمَّرَةٍ الْمَلَائِكَةِ بِمَا يَكُونُ مِنْهَا فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ، وَ يَدْخُلُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ ثُمَّ لا يَعُودُونَ اِلَيْهِ اَبَداً**؛ آن خانه‌ای است در آسمان چهارم درمقابل کعبه که فرشتگان با عبادت خود آن را معمور و آباد می‌کنند، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شوند و تا ابد به سوی آن بازنمی‌گردند».[1]

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۵۵ بحار الانوار، صفحهٔ ۵۵، بحث مفصلی در چندین صفحه دربارهٔ بیت المعمور دارد و روایات مختلفی در این زمینه نقل کرده است.

در قرآن مجید نیز در سورهٔ طور، آیهٔ ۴، به آن اشاره و سوگند یاد شده است.

به هر حال، امام علیه‌السلام بر این گروه عظیم طواف کنندگان بیت‌المعمور درود می‌فرستد.

و «مالک»، فرشتهٔ عذاب است که قرآن مجید دربارهٔ او می‌فرماید: ﴿**وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ اِنَّكُمْ مَاكِثُونَ**﴾؛ «آن‌ها فریاد می‌کشند: ای مالک دوزخ! ای کاش پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)! می‌گوید: شما در این‌جا ماندگار هستید».[2]

تعبیر به مالک، اشاره به حاکمیت او بر دوزخ است.

---

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۳.

۲. زخرف، آیهٔ ۷۷.

«خزنه»، جمع «خازن» در این‌جا اشاره به مأموران دوزخ، و برگرفته از آیهٔ شریفهٔ ۴۹ سورهٔ غافر است: ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذَابِ﴾؛ «و آن‌ها که در آتش‌اند به مأموران دوزخ می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد».[1]

البته این واژه در بسیاری از موارد به خازنان و نگاهبانان بهشت نیز اطلاق می‌شود، و لذا در آیهٔ ۷۱ سورهٔ زمر به خازنان جهنم و در آیهٔ ۷۳ همین سوره به خازنان بهشت اطلاق شده است.

«رضوان» در اصل معنای مصدری دارد و به‌معنای رضایت است، همان‌گونه که در سورهٔ توبه می‌خوانیم: ﴿وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾؛ «خشنودی خداوند و رضای او از همهٔ نعمت‌های بهشتی برتر است».[2] سپس این واژه به‌عنوان عَلَم و نام مخصوص برای رئیس خازنان بهشت انتخاب شده و در روایات متعددی از او تعبیر به «رضوان، خازن الجنة» شده است، در برابر مالک که خازن جهنم است و در واقع رضوان، مظهر رضایت و خشنودی پروردگار در بهشت است.

«سَدَنة» جمع «سادِن» به‌معنای خادمان و دربانان مراکز مهم است، مانند خادمان و دربانان کعبه و امثال آن و به همین دلیل به فرشتگانی که خادم و دربان بهشت‌اند اطلاق شده است.

بنابراین تفاوت آن با خزنه این است که آن‌ها فرشتگان مأمور بهشت‌اند و «سدنة» دربانان بهشت. و در لسان العرب آمده است: تفاوت سادن و حاجب این است که حاجب دربانی است که دستور از غیر می‌گیرد، ولی سادن دربانی است که خود دستور می‌دهد.

و «جنان» جمع «جنة» از مادهٔ «جَنّ» (بر وزن فن) در اصل به‌معنای پوشاندن

---

۱. غافر، آیهٔ ۴۹.

۲. توبه، آیهٔ ۷۲.

است، همان‌گونه که در آیهٔ شریفهٔ ﴿**فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَباً**﴾ آمده است.[1] و به باغ‌ها و همچنین بهشت، جنت گفته می‌شود، زیرا زمینش با درختان پوشیده شده است. و جنین به نطفه و کودکی گفته می‌شود که در رحم مادر پوشیده است. مجنون نیز به کسی گفته می‌شود که گویی پرده‌ای بر عقل او افتاده و جَنان (بر وزن زمان) به قلب گفته می‌شود که در سینه پنهان است.

جمع بودن جنان که معنای آن، بهشت‌هاست، اشاره به این است که خداوند در قیامت، بهشت‌های متعددی دارد که بر حسب مقامات اشخاص به آن‌ها می‌بخشد.

در واقع امام علیه السلام در این بند هجدهم از دعا به گروه‌های ده‌گانه‌ای از فرشتگان اشاره می‌کند که اعمال انسان‌ها را تحت نظارت قرار می‌دهند و سرنوشت آن‌ها را نسبت به بهشت و دوزخ روشن می‌سازند. نخست از فرشتگان وحی که پیام‌آور تکالیف‌اند آغاز می‌کند، سپس به کاتبان نامه‌های اعمال و بعد به فرشتهٔ مر و سؤال‌کننده در قبر می‌پردازد و سپس به قیامت و راهی شدن دوزخیان و بهشتیان به بهشت و دوزخ اشاره می‌فرماید.

همهٔ این‌ها مأموران الهی و صاحبان مناصب عالیه و وظایف سنگینی هستند و به انسان‌ها خدمت می‌کنند و به همین دلیل بر آن‌ها درود فرستاده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به مجموعه‌ای از فرشتگان اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «و (خداوندا! درود فرست) بر فرشتگانی که هرگز در برابر اوامر خدا نافرمانی نمی‌کنند و آنچه را که به آن‌ها دستور داده شده دقیقاً انجام می‌دهند»؛ (**وَ الَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ**).

گرچه ظاهر این جمله عام است، ولی با توجه به جمله‌هایی که قبل و بعد از آن آمده، به نظر می‌رسد که برگرفته از آیهٔ شریفهٔ ششم سورهٔ تحریم باشد که

---

۱. سوره انعام، آیه ۷۶.

دربارهٔ فرشتگان سخت‌گیر و خشن دوزخ می‌فرماید: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾؛ «و هرگز با فرمان خدا مخالفت نمی‌کنند و آنچه را که به آن فرمان داده شده‌اند (به‌طور کامل) اجرا می‌نمایند».[1]

به هر حال، جملهٔ مزبور هرچند به‌عنوان توصیفی برای فرشتگان نگهبان دوزخ ذکر شده، ولی می‌دانیم که منحصر به آن‌ها نیست، بلکه همهٔ فرشتگان الهی معصوم و فرمانبردارند و هیچ‌گونه تخلفی در اجرای اوامر الهی ندارند. شاهد این سخن آیات شریفهٔ سورهٔ انبیاء است که می‌فرماید: ﴿بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾؛ «آن‌ها [فرشتگان] بندگان شایستهٔ اویند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می‌کنند».[2] و اگر می‌بینیم شیطان در مسألهٔ سجده بر آدم علیه‌السلام عصیان و طغیان کرد، به سبب آن است که او از طایفهٔ جن بود، هرچند در میان فرشتگان قرار گرفته بود.

سپس امام علیه‌السلام بار دیگر بر خازنان بهشت و نگهبانان دوزخ درود می‌فرستد، عرضه می‌دارد: «(خداوندا! درود فرست) بر کسانی که (در برابر درهای بهشت ایستاده‌اند و) به بهشتیان هنگام ورود سلام می‌کنند و می‌گویند: سلام و تحیت بر شما باد در برابر شکیبایی و صبری که داشتید؛ چه پایان خوبی در این سرا دارید»؛ (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ).

«و بر فرشتگان عذاب که هرگاه به آن‌ها گفته شود: آن فرد (دوزخی) را بگیرید و به زنجیر کشید، سپس به آتش بیفکنید، به‌سرعت به سراغ او می‌روند و لحظه‌ای به او مهلت نمی‌دهند»؛ (وَ الزَّبَانِيَةِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً، وَ لَمْ يُنْظِرُوهُ).

هر دو تعبیر برگرفته از آیات قرآن است. درمورد خازنان بهشت در سورهٔ

---

۱. تحریم، آیهٔ ۶.

۲. انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

رعد می‌خوانیم: ﴿**وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ**﴾؛ «و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌شوند (و به آنان می‌گویند): سلام بر شما به‌خاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا (ی جاویدان)!».[1]

و تعبیر دوم، برگرفته از آیات ۳۰ و ۳۱ سورهٔ الحاقه است که می‌فرماید: ﴿**خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ**﴾؛ «او را بگیرید و دربند و زنجیرش کنید، سپس او را در دوزخ بیفکنید!».[2]

«زَبانِیَة» جمع «زِبنیه» (به کسر زاء) در اصل به‌معنای مأمورین انتظامی، از مادّهٔ «زَبْن» (بر وزن متن) به‌معنای دفع کردن، صدمه زدن و دور ساختن است و در این‌جا به‌معنای فرشتگان عذاب و مأموران دوزخ است.

سؤال در قبر و عذاب و نعمت در آن

از تعبیرات امام علیه‌السلام به‌خوبی استفاده می‌شود که سؤال قبر و فرشتگانی که مأمور آن‌اند یک واقعیت است که در همان شب اول، از اعتقادات افراد پرسش می‌کنند و حتی طبق بعضی از روایات، از فروع دین نیز سؤال می‌نمایند؛ آن‌هایی که با ایمان و با تقوا هستند به خوبی از عهدهٔ پاسخ به سؤالات بر می‌آیند و سپس درهای رحمت و روح و ریحان به روی آن‌ها گشوده می‌شود و کسانی که چنین نباشند در پاسخگویی فرو می‌مانند و درهای عذاب به روی آن‌ها گشوده می‌شود.[3]

در این‌جا سؤالاتی مطرح است:

نخست این که آیا این سؤال و جواب و این رحمت و عذاب نسبت به جسم

---

۱. رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲. الحاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۳. به حدیث مشروحی که از امام علی بن الحسین علیهماالسلام در این زمینه نقل شده است رجوع شود (بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۳، ح ۲۴). و روایات دیگری نیز در همان جلد در این باره از معصومین علیهم‌السلام نقل شده است.

عنصری مادی است، به این معنا که انسان در قبر بار دیگر زنده می‌شود و در برابر سؤالات آن فرشتگان قرار می‌گیرد؟ یا مخاطب آن‌ها جسم برزخی است که در باطن این جسم مادی قرار دارد و طبعاً رحمت و عذاب نیز جنبهٔ برزخی و روحانی (یا نیمه روحانی) دارد؟

آیات قرآن گواهی می‌دهد که در قبر، بازگشت به حیات مادی نخواهد بود؛ در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۸ می‌خوانیم: ﴿**كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**﴾؛ «چگونه به خداوند کفر می‌ورزید، در حالی‌که شما مردگان و اجسام بی‌روحی بودید، و او به شما زندگی بخشید؛ سپس شما را می‌میراند؛ و بار دیگر شما را زنده می‌کند؛ سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید؟!».[1]

همان‌گونه که از آیات مربوط به زندگی شهدا پس از مر و یا زندگی آل فرعون و چشیدن عذاب و مجازات نیز استفاده می‌شود که همهٔ آن‌ها مربوط به حیات برزخی است.

لذا مرحوم علامه مجلسی در تحقیقی که دربارهٔ احادیث برزخ دارد می‌گوید: «**فالمرادُ بِالقبرِ في أكثرِ الأخبارِ ما يكون الروح فيه في عالم البرزخ**؛ مراد از قبر در اکثر اخبار، چیزی است که روح در آن در عالم برزخ قرار دارد».[2]

مشاهدات خارجی نیز نشان می‌دهد در مواردی که قبری را بعد از چندین روز به دلیل مشکوک بودن علت مر شکافته‌اند و بدن را با کفن بیرون آورده‌اند، هیچ آثاری از عذاب و رحمت ـ که در روایات آمده است ـ مشاهده نمی‌شود.

بنابراین نباید تردید کرد که سؤال در قبر یا رحمت و عذاب آن، جنبهٔ برزخی دارد.

---

۱. بقره، آیهٔ ۲۸.

۲. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۷۱، ذیل ح ۲۸.

سؤال دیگری که در این‌جا مطرح است این است که هدف از این سؤال و جواب چیست و چه مشکلی با این سؤال و جواب حل می‌شود؟

پاسخ آن این است که قبر، نخستین مرحلهٔ جزا و پاداش است، زیرا انسان تا در دنیاست در عالم عَمل قرار دارد و به هنگام پایان عمر و انتقال به قبر، در آستانهٔ قیامت قرار می‌گیرد که عالم حساب و جزاست، نه عالم اعمال.

در واقع، این سؤال و جواب شبیه محاکمهٔ افراد مجرم و غیر مجرم در عالم دنیاست که به‌دنبال آن حکم قطعی صادر می‌شود. این سؤال و جواب و رحمت و عذاب جنبهٔ برزخی و غیر مادی دارد و مربوط به جهان برزخ است، اما سؤال و جواب نهایی در قیامت است که جنبهٔ مادی و روحانی هر دو را دارد.

آیات مربوط به زنده بودن شهدا و بهره‌مند شدن از نعمت‌های مهم الهی در جهان برزخ و همچنین آیات مربوط به عذاب فرعونیان که صبح و شام بر آتش دوزخ عرضه می‌شوند نیز بر این مطلب دلالت دارند: ﴿**النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ**﴾؛ «عذاب آن‌ها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود می‌فرماید: «فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید».[1] ولی در واقع همهٔ این‌ها برای زندگانی این عالم پیام صریح و روشن دارد تا انسان‌ها بدانند که چنین آینده‌ای را در پیش دارند و مراقب اعمال خود باشند و پیش از آن‌که به سرنوشت شوم بدکاران در برزخ گرفتار شوند، همین امروز توبه کنند و به درگاه خدا بازگردند و اعمال خویش را اصلاح کنند.

□ ■ □

---

۱. غافر، آیهٔ ۴۶.

بخش چهارم

۲۲ وَ مَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ، وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ، وبِأَيِّ أَمْرٍ وَكَّلْتَهُ.

۲۳ وَ سُكَّانِ الْهَوَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ.

۲۴ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَومَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ.

۲۵ وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ.

۲۶ اللَّهُمَّ وَ اِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صَلَاتَنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، اِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

ترجمه

۲۲. (خداوندا! درود فرست) بر فرشتگان دیگری که ذکرشان نکردیم وما نه از مقام ومنزلتشان آگاهیم ونه از مأموریتشان.

۲۳. (خداوندا! درود فرست) بر ساکنان هوا وزمین وآب، وآن‌هایی که بر خلق گماشته شده‌اند (و کار آن‌ها تدبیر امور مخلوقات واوضاع هوا وزمین وآب‌هاست).

۲۴. «(خداوندا!) درود فرست بر آن‌ها در آن روز که هر انسانی (در عرصهٔ محشر) وارد می‌شود با او فرشته‌ای است که او را (به‌سوی محشر) سوق می‌دهد وفرشته‌ای که گواه اعمال اوست».

۲۵. خداوندا! آنچنان درود ورحمتی بر آن‌ها بفرست که مقامی بر مقامات آن‌ها بیفزاید وپاکی آن‌ها را افزون کند.

۲۶. خداوندا! چون درود ورحمت بر فرشتگان ورسولانت فرستادی ودرود ما را به آن‌ها رساندی، بر ما نیز درود ورحمتی بفرست به‌سبب توفیقی که نصیب ما کردی که از آن‌ها به‌نیکویی یاد کنیم. تو بخشنده وکریمی.

شرح و تفسیر

مأمورانی که از مأموریتشان بی‌خبریم

سپس امام در یک بیان کلی و جامع، بر فرشتگانی درود می‌فرستد که ذکر آن‌ها در عبارات گذشته نیامده و انسان‌ها از آن‌ها و مأموریتشان خبر ندارند؛ عرضه می‌دارد: «(خداوندا! درود فرست) بر فرشتگان دیگری که ذکرشان نکردیم و ما نه از مقام و منزلتشان آگاهیم و نه از مأموریتشان»؛ (**وَ مَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ، وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ، وَ بِأَيِّ أَمْرٍ وَكَّلْتَهُ**).

«أَوْهَمْنَا» به‌معنای ساقط کردن و ترک نمودن است. مثلاً گفته می‌شود: «اوهم من صلاته رکعة» یعنی رکعتی از نمازش را ترک کرد. در لسان العرب آمده است: أَوْهَم من الحساب: أَسقط، چیزی را از حساب ساقط کرد. بنابراین تمام فرشتگانی را که امام علیه السلام نام نبرده است شامل می‌شود.

و جملهٔ «**وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ...**» اشاره به این است که ما از وجود آن‌ها بی‌خبر نیستیم، ولی خصوصیات آن‌ها را نمی‌دانیم و مانعی ندارد که امام علیه السلام اموری را بداند و در عین حال نخواهد از جزئیات آن باخبر شود، زیرا علم آن‌ها علم ارادی و تابع مصالح و مفاسدی است که در نظر می‌گیرند.

و به این ترتیب آن گروه از فرشتگان خدا را که کسی جز ذات پاکش از آن‌ها آگاه نیست شامل می‌شود و در حقیقت این جمله برگرفته از آیهٔ ۳۱ سورهٔ مدثر است که می‌فرماید: ﴿**وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ**﴾؛ «از لشکریان پروردگارت کسی جز او خبر ندارد».[1]

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «**أَنَّهُ سُئِلَ هَلِ الْمَلَائِكَةُ أَكْثَرُ أَمْ بَنُو آدَمَ؟ فَقَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَمَلَائِكَةُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ التُّرَابِ فِي الْأَرْضِ وَ مَا فِي السَّمَاءِ مَوْضِعُ قَدَمٍ إِلَّا وَ فِيهَا مَلَكٌ**

---

۱. مدثر، آیهٔ ۳۱.

يُسَبِّحُهُ وَ يُقَدِّسُهُ وَ لَا فِي الْأَرْضِ شَجَرَة وَ لَا مَدَرٌ اِلَّا وَ فِيهَا مَلَكٌ مُوَكَّل بِهَا يَأْتِي اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ بِعَمَلِهَا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِهَا؛ از آن حضرت سؤال کردند: فرشتگان بیشترند یا انسان‌ها؟ امام علیه‌السلام فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست! فرشتگان خداوند در آسمان‌ها بیشتر از عدد ذرات خاک‌های زمین هستند و در آسمان به‌اندازهٔ جای پایی نیست، مگر این‌که در آن‌جا فرشته‌ای تسبیح و تقدیس خدا می‌کند و در زمین درخت یا کلوخی نیست، مگر این‌که فرشته‌ای مأمور است که هر روز کار آن را به پیشگاه خدا عرضه دارد، در حالی که خداوند از آن آگاه‌تر است».[1]

در نهج‌البلاغه خطبهٔ ۹۱ نیز آمده است: «**وَ لَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعُ اِهَابٍ اِلَّا وَ عَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ أَوْ سَاعٍ حَافِدٌ**؛ و در طبقات آسمان محلی به اندازهٔ پوست (یک گوسفند) وجود ندارد مگر این‌که بر آن فرشته‌ای در حال سجود است یا فرشته‌ای تلاشگر و سریع و چابک (در انجام مأموریت‌های الهی) است».

و در حدیث دیگری از ابوذر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که فرمود: «**اِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ وَ أَسْمَعُ مَا لَا تَسْمَعُونَ أَطَّتِ السَّمَاءُ وَ حَقَّ لَهَا أَنْ تَئِطَّ، مَا فِيهَا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعَ اِلَّا وَ مَلَكٌ وَاضِعٌ جَبْهَتَهُ لِلَّهِ سَاجِداً**؛ من می‌بینم آنچه شما نمی‌بینید و می‌شنوم آنچه شما نمی‌شنوید، آسمان ناله کرد و حق داشت که ناله کند. در این آسمان‌ها جایی به‌اندازهٔ چهار انگشت وجود ندارد، مگر این‌که فرشته‌ای پیشانی خود را برای خدا در آن‌جا گذاشته و در حال سجده است».[2]

سپس امام علیه‌السلام به این مقدار نیز قناعت نکرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! درود فرست بر ساکنان هوا و زمین و آب، و آن‌هایی که بر خلق گماشته شده‌اند (و کار آن‌ها تدبیر امور مخلوقات و اوضاع هوا و زمین و آب‌هاست)»؛ (**وَ سُكَّانِ الْهَوَاءِ وَالْأَرْضِ وَ الْمَاءِ وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ**).

---

۱. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۰، ح ۷.
۲. همان، ج ۵۶، ص ۱۹۹، ح ۶۹.

و از این‌جا روشن می‌شود که در تمام جهان آفرینش و سراسر این عالم، چه در جهان ماده و چه در ماوراء ماده فرشتگان الهی دست‌به‌کارند و قطعاً عدد آن‌ها از همهٔ انسان‌ها و موجودات زنده بیشتر است و حقیقت رب العالمین در این‌جا روشن می‌شود.

و نیز عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) درود فرست بر آن‌ها در آن روز که هر انسانی (در عرصهٔ محشر) وارد می‌شود با او فرشته‌ای است که او را (به سوی محشر) سوق می‌دهد و فرشته‌ای که گواه اعمال اوست»؛ (**فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَومَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ**).

این قسمت نیز برگرفته از آیهٔ شریفهٔ ۲۱ سورهٔ ق است که می‌فرماید: ﴿**وَجاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ**﴾.

و از این‌جا روشن می‌شود که قلمرو تدبیر فرشتگان، تنها مربوط به این عالم نیست، در جهان دیگر نیز آن‌ها تدبیر امور می‌کنند و برای رسیدگی به اعمال بندگان و رساندن پاداش و کیفر به آن‌ها در تلاش و کوشش‌اند.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «در آب جاری بول نکنید، زیرا آب هم ساکنانی دارد»؛ (**اِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلاً**).[1]

و در وصیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام آمده است که فرمود: «**كَرِهَ اللَّهُ لِأُمَّتِيَ الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ اِلَّا بِمِئْزَرٍ وَ كَرِهَ دُخُولَ الْأَنْهَارِ اِلَّا بِمِئْزَرٍ فَاِنَّ فِيهَا سُكَّاناً مِنَ الْمَلَائِكَةِ**؛ خداوند دوست ندارد که امت من زیر آسمان غسل کنند، مگر این‌که لنگ داشته باشند و نیز دوست ندارد که داخل نهرها شوند، مگر این‌که با لنگ، خود را بپوشانند، زیرا در آن‌جا ساکنانی از فرشتگان‌اند».[2]

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۹.

۲. همان.

و منظور از هوا همان جو است، نه مجموع آسمان‌ها، زیرا دربارهٔ سکان آسمان‌ها قبلاً امام علیه السلام جملاتی بیان فرموده است.

بعضی از محققان در این‌جا این سؤال را مطرح کرده‌اند که چرا امام علیه السلام از ساکنان آتش سخنی نگفته تا عناصر اربعهٔ طبیعت (هوا و زمین و آب و آتش) تکمیل شود؟ در پاسخ گفته‌اند که ذکر آتش تناسبی با رحمت ندارد.

در این‌جا پاسخ دیگری می‌توان گفت و آن این است که آنچه در روی زمین مشاهده می‌شود معمولاً آب و هوا و خاک است و آتش به‌صورت استثنایی در بعضی از مناطق دیده می‌شود.

و جملهٔ «**وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْق**» اشاره به فرشتگانی است که به‌صورت‌های مختلف و در شرایط گوناگون با بندگان‌اند. گروهی مأمور اعمال آن‌ها هستند، گروهی مأمور حفظ بندگان‌اند، گروهی عیادت‌کنندگان مریض‌اند و زائران مؤمن را بدرقه می‌کنند، گروهی مأمور دعا برای روزه‌داران‌اند، وگروهی ساکن حرم‌های امامان علیهم السلام می‌باشند و امثال آن‌ها.[1]

و در ادامه امام علیه السلام درود خود را این‌گونه تکمیل می‌کند: «خداوندا! آن چنان درود و رحمتی بر آن‌ها بفرست که مقامی بر مقامات آن‌ها بیفزاید و پاکی آن‌ها را افزون کند»؛ (**وَصَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ**).

و از این‌جا روشن می‌شود که ممکن است بر مقام ملائکه افزوده شود و آن‌ها نیز در عالم خود ارتقا پیدا کنند و درود ما در این راه اثرگذار خواهد بود.

در پایان، امام علیه السلام علاوه بر درود بر فرشتگان، درود و رحمتی برای ما انسان‌ها می‌طلبد، به پاداش آن‌که بر آن‌ها درود فرستادیم و از آن‌ها قدردانی کردیم؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! چون درود و رحمت بر فرشتگان و رسولانت

---

۱. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، ج ۵۶، در همان صفحه به این‌ها اشاره کرده است.

فرستادی و درود ما را به آن‌ها رساندی، بر ما نیز درود و رحمتی بفرست به سبب توفیقی که نصیب ما کردی که از آن‌ها به نیکویی یاد کنیم. تو بخشنده و کریمی»؛ (**اللَّهُمَّ وَ اِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صَلَاتَنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، اِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ**).

چه زیبا و جالب است که امام علیه السلام برای تمام اصناف و گروه‌های فرشتگان زمین و آسمان و آب و هوا و دریا و فضا و دنیا و آخرت، همگی رحمت الهی را می‌طلبد و درواقع از خدمات آن‌ها قدردانی کرده و حق نعمت را از این طریق ادا می‌کند و در پایان از خدا می‌خواهد: به پاس این وظیفه‌شناسی کوچک، رحمت بی‌کرانت را شامل حال ما نیز بگردان، چراکه تو جواد و کریمی و رحمتت شامل همگان می‌شود.

بعضی گفته‌اند: «جواد» کسی است که انعام و احسانش فراوان است و «کریم» جامع‌تر از آن است، و لذا بعضی از فضلا در تفسیر «کریم» چنین گفته‌اند: «او کسی است که هنگام توانایی بر دشمن، عفو می‌کند و هنگامی که وعده می‌دهد به وعدهٔ خود وفا می‌کند و هنگامی که چیزی می‌بخشد بیش از انتظار طرف عطا می‌کند و اعتنایی به آنچه بخشیده ندارد و بر کسی که به او بخشیده منت نمی‌گذارد».[1]

بعضی دیگر گفته‌اند: کریم کسی است که هم آنچه بر اوست و هم آنچه را که بر او لازم نیست می‌بخشد، و بعضی دیگر گفته‌اند: کریم کسی است که متاع کم را می‌پذیرد و بهای زیاد دربرابر آن می‌دهد و بعضی دیگر گفته‌اند که کریم کسی است که با بخشش خود در پی کسب سود یا دفع زیانی نیست.[2]

مرحوم علامه مجلسی بعد از ذکر این دعا در جلد ۵۹ بحارالانوار می‌گوید: «من

---

۱. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۷۸.

۲. لغات در تفسیر نمونه، واژهٔ کریم.

این دعای شریف را در این‌جا ذکر کردم و مقداری در شرح آن کوشیدم، زیرا عصارهٔ سایر اخبار و آیاتی است که دربارهٔ فرشتگان و درجات و مراتب آن‌ها وارد شده است، اضافه بر این‌که سند دعا متواتر و از نظر لفظ و معنا کاملاً متین است».[1]

پیام‌های این دعا

این دعای شریف و بسیار جامع و پرمحتوا پیام‌های زیادی برای ما دارد، ازجمله:

۱. باید بدانیم که مخلوقات خدا گسترده‌تر از آن است که ما فکر می‌کنیم و هرگز مغرور نشویم که تنها ما بندگان او هستیم و مخلوقی جز ما ندارد و یا اگر دارد در برابر ما ناچیز است.

۲. گمان نکنیم تنها ما برای او عبادت می‌کنیم و یا نیازی به عبادت ما دارد. فرشتگان خدا در تمام اطراف عالم هستی در زمین و آسمان پیوسته او را تسبیح و حمد می‌گویند و عبادت می‌کنند.

۳. ما باید از همهٔ کسانی که به ما خدمت می‌کنند قدردانی کنیم و رحمت خدا را برای آن‌ها بفرستیم. این فرشتگان بزرگ پروردگار غالباً به نوعی در خدمت انسان‌ها هستند و انسان‌ها باید قدر این نعمت را بشناسند.

۴. باید توجه داشته باشیم که همه جا و در همه حال علاوه بر نظارت الهی، تحت مراقبت فرشتگان خدا هستیم و نمی توانیم به جایی برویم که از تحت نظارت آن‌ها بیرون باشیم.

۵. هنگامی که از این همه مخلوقات والامقام که سرتاسر جهان را پر کرده‌اند آگاه می‌شویم، به عظمت خدا بیشتر می‌اندیشیم، چون مِلک او این همه وسعت دارد و خلقت او این همه گسترده است.

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۲۴۱.

۶. درضمن از خدا می‌طلبیم که ما هم مشمول لطف و مرحمت او باشیم، به‌خاطر این قدردانی ناچیزی که از فرشتگان بزرگوار او کرده‌ایم.

ملائکه در قرآن مجید

در قرآن مجید بیش از ۸۰ بار به ملائکه و فرشتگان اشاره شده است و قرآن ایمان به وجود ملائکه را لازم می‌شمرد.

در سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۳۶ می‌خوانیم: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً**﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش، وکتابی که بر او نازل کرده، وکتب آسمانی‌ای که پیش از آن فرستاده است، ایمان واقعی بیاورید. کسی که خدا و فرشتگان او وکتاب‌ها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دوری افتاده است».

در این آیه انکار وجود ملائکه ضلالت عمیقی شمرده شده است.

در سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸۵ آمده است: ﴿**آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ**﴾؛ «پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است؛ و همهٔ مؤمنان نیز، به خدا و فرشتگانش وکتاب‌های او و فرستادگانش ایمان آورده‌اند؛ وگفتند: «ما در میان هیچ‌یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم)». وگفتند: «شنیدیم واطاعت کردیم. پروردگارا! به آمرزشِ تو امیدواریم؛ و بازگشت ما به سوی توست».

در این آیه ایمان به وجود ملائکه، هم‌ردیف ایمان به خدا وکتب آسمانی و پیامبران ذکر شده است، بنابراین مؤمنان واقعی کسانی هستند که به وجود فرشتگان، هرچند به‌صورت اجمالی، ایمان دارند.

اوصاف فرشتگان در قرآن مجید

قرآن برای فرشتگان اوصاف فراوانی بیان کرده است، از جمله:

۱. آن‌ها قبل از آفرینش آدم علیه‌السلام وجود داشته‌اند و سال‌های سال خدا را تسبیح و حمد می‌گفتند و هنگامی که خداوند به آن‌ها فرمود: می‌خواهم چنین مخلوقی را بیافرینم، گفتگوهایی داشتند که معروف و مشهور است.[۱]

۲. آن‌ها پیغمبران را همراهی می‌کردند و وحی الهی را به آن‌ها می‌رساندند.[۲]

۳. گاه به صورت انسان درمی‌آمدند و با پیامبران و یا غیر آن‌ها سخن می‌گفتند، مانند آنچه در داستان حضرت ابراهیم[۳] و حضرت لوط علیهماالسلام[۴] آمده است. و همچنین آمدن جبرئیل به صورت انسانی موزون دربرابر مریم علیهاالسلام.[۵]

۴. وگاه با انسان‌ها سخن می‌گفتند، بی‌آن‌که مشاهده شوند، مانند آنچه دربارهٔ سخن گفتن فرشتگان با مادر مریم آمده است.[۶] و ندایی که زکریا از فرشتگان به‌صورت بشارت دربارهٔ تولد یحیی شنید.[۷]

۵. گاه در جنگ‌ها به یاری مؤمنان می‌آمدند، مانند آنچه دربارهٔ جنگ بدر در قرآن مجید آمده است.[۸]

۶. آن‌ها به یاری همهٔ مؤمنان ثابت‌قدم در حالات مختلف می‌آیند.[۹]

---

۱. به آیات ۳۰-۳۴ سورهٔ بقره مراجعه شود.
۲. شعراء، آیهٔ ۱۹۳.
۳. حجر، آیهٔ ۵۱.
۴. عنکبوت، آیهٔ ۳۳.
۵. مریم، آیهٔ ۱۷.
۶. آل عمران، آیهٔ ۴۲.
۷. آل عمران، آیهٔ ۳۹.
۸. آل عمران، آیات ۱۲۴ و ۱۲۵.
۹. فصلت، آیهٔ ۳۰.

۷. آن‌ها حافظان اعمال و نویسندگان نامهٔ اعمال‌اند.[۱]

۸. حافظان خود انسان در برابر خطرات‌اند.[۲]

۹. مأموران عذاب اقوام سرکش‌اند.[۳]

۱۰. مأمور قبض ارواح به هنگام فرارسیدن مر هستند.[۴]

۱۱. از طرف خدا مأموریت تدبیر امور این جهان را دارند، همان‌گونه که در شرح کلمات امام علیه‌السلام در دعای بالا آمد.[۵]

۱۲. بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله[۶] و مؤمنان[۷] درود می‌فرستند.

۱۳. برای مؤمنان استغفار می‌کنند.[۸]

۱۴. اوصاف دیگری که امام علیه‌السلام در دعای بالا به آن اشاره فرموده‌اند و همان‌گونه که درکلام آن‌حضرت آمده است، در قیامت هم مأموریت‌های دیگری دارند که در قرآن نیز به آن اشاره شده است.

اوصاف فرشتگان در نهج‌البلاغه

«**ثُمَ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ وَ صَافُّونَ لَا يَتَزَايَلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ**؛ سپس آسمان‌های بلند را از هم گشود و آن‌ها را مملو از فرشتگان مختلف ساخت. گروهی از آنان همیشه در سجودند و رکوع ندارند وگروهی در رکوع‌اند و قیام نمی‌کنند

---

۱. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

۲. رعد، آیهٔ ۱۱.

۳. ذاریات، آیات ۳۱-۳۴.

۴. سجده، آیهٔ ۱۱.

۵. نازعات، آیهٔ ۵.

۶. احزاب، آیهٔ ۵۶.

۷. احزاب، آیهٔ ۴۳.

۸. غافر، آیهٔ ۷.

وگروهی در صفوفی که هرگز از هم جدا نمی‌شود قرار دارند و همواره تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند».

«**لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ وَ لَا سَهْوُ الْعُقُولِ وَ لَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَ لَا غَفْلَةُ النِّسْيَانِ**؛ هیچ‌گاه خواب چشمان آن‌ها را فرو نمی‌گیرد و عقلشان گرفتار سهو و خطا نمی‌شود، بدن آن‌ها به سستی نمی‌گراید و غفلت نسیان، بر آنان عارض نمی‌شود».

«**وَ مِنْهُمْ أُمَنَاءُ عَلَى وَحْيِهِ وَ أَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ وَ مُخْتَلِفُونَ [مُتَرَدِّدُونَ] بِقَضَائِهِ وَ أَمْرِهِ**؛ گروهی از آنان امنای وحی او و زبان او به سوی پیامبران‌اند و پیوسته برای رساندن حکم و فرمانش در رفت و آمدند».

«**وَ مِنْهُمُ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ وَ السَّدَنَةُ [السَّنَدَةُ] لِأَبْوَابِ جِنَانِهِ**؛ و جمعی دیگر حافظان بندگان اویند و دربانان بهشتش».

«**وَ مِنْهُمُ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرَضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ وَ الْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ وَ الْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ مُتَلَفِّعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ مَضْرُوبَة بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ وَ أَسْتَارُ الْقُدْرَةِ لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ وَ لَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ [الْمَخْلُوقِينَ] وَلَا يَحُدُّونَهُ بِالْأَمَاكِنِ وَ لَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ**؛ بعضی از آن‌ها پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت و گردن‌هایشان از آسمانِ بالا گذشته و ارکان وجودشان از اقطار جهان، بیرون رفته و شانه‌های آن‌ها برای حفظ پایه‌های عرش خدا آماده است و در برابر عرش او چشم‌های خود را پایین افکنده، در زیر آن بال‌های خود را به خود پیچیده‌اند. در میان آن‌ها و کسانی که در مراتب پایین‌تر قرار دارند، حجاب‌های عزّت و پرده‌های قدرت فاصله افکنده است. (آن‌ها چنان در معرفت الهی پیش رفته‌اند که) هرگز پروردگار خود را در وهم و ذهن خود تصویر نمی‌کنند و صفات مخلوقات را برای او قائل نمی‌شوند. هرگز او را در مکانی محدود نمی‌سازند و با نظایر و امثال به او اشاره نمی‌کنند).[1]

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱ (رجوع شود به پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۵۱ به بعد).

حقیقت ملائکه

دربارهٔ این‌که فرشتگان الهی موجودات مجردی از ماده هستند یا اجسام لطیف و نورانی؟ در میان علما و دانشمندان اسلامی گفتگوست.

مرحوم علامه مجلسی می‌گوید: امامیه، بلکه جمیع مسلمین، مگر گروه کمی از فلاسفه ... معتقدند که ملائکه اجسام لطیفهٔ نورانی هستند و می‌توانند به اشکال مختلف درآیند ... و پیامبران و اوصیای معصوم، آن‌ها را می‌دیدند و به عبارت دیگر، ملائکه اجسام نورانی‌اند و جن، جسم ناری و از آتش است و انسان‌ها اجسام عنصری مادی هستند.[1]

البته این در صورتی است که آن‌ها به‌صورت انسان‌ها درنیایند، والا جسم مادی عنصری خواهند داشت و یا به تعبیر دیگر، آن‌ها جسم مادی عنصری انسانی ایجاد می‌کنند و با آن رابطه برقرار می‌سازند.

به عبارت دیگر، آیا فرشتگان موجوداتی مجرد و ماوراء جهان ماده‌اند، مانند روح که نه جسم است و نه جسمانی، نه دارای زمان است و نه مکان، یا این‌که ماده‌ای نورانی‌اند و زمان و مکان دارند.

از تعبیراتی که در روایات آمده است استفاده می‌شود که آن‌ها دارای مکان هستند، مثلاً فرشتگانی که مراقب انسان‌اند و اعمال او را ثبت می‌کنند یا او را از خطرات حفظ می‌نمایند همگی در کنار انسان یا در پیش رو یا پشت سر او قرار دارند .

تعبیر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در خطبهٔ اول نهج‌البلاغه که می‌فرماید: «**ثُمَ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ**؛ سپس آسمان‌های بلند را از هم گشود و آن‌ها را مملو از فرشتگان گوناگون ساخت» و نیز تعبیرات روشن امام سجاد علیه‌السلام در این دعا که جمعی از ملائکه را ساکنان هوا و زمین و آب معرفی فرمود، همگی

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۲۵۲.

دلیل بر این است که آن‌ها جسم مادی نورانی هستند، مکان دارند و طبعاً دارای زمان‌اند.

همچنین آیاتی که می‌گوید: ملائکه در بعضی از غزوات برای یاری مسلمین آمدند و روایتی که می‌گوید: پیغمبر اکرم ﷺ در تشییع پیکر سعد بن معاذ فرمود: گروه زیادی از فرشتگان در اطراف ما به تشییع او آمده بودند.[۱]

کوتاه سخن این‌که اگرچه این بحث که ماهیت ملائکه مجرد از جسم است یا غیر مجرد، اثر چندانی در فهم معارف دینی ندارد، ولی ظاهر آیات و روایات ـ اگر توجیه و تفسیر خاصی برای آن‌ها در نظر نگیریم ـ آن است که آن‌ها از مادهٔ خشن عنصری نیستند، ولی مجرد مطلق نیز نمی‌باشند، زیرا زمان و مکان و اوصاف دیگری دارند که لازمهٔ جسم و جسمانیت است.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیهٔ اول سورهٔ فاطر می‌گوید: از آنچه گفتیم ظاهر می‌شود که فرشتگان موجوداتی هستند که در وجودشان مادهٔ جسمانی وجود ندارد که در معرض زوال و فساد و تغییر است، و لازمه‌اش تکامل تدریجی است که به سوی هدفی پیش می‌رود و چه‌بسا موانع و آفات، مانع از رسیدن آن به هدف شود ... و آنچه در زبان‌ها شایع شده که «**المَلَكُ جِسمٌ لَطيفٌ يتشكّلُ بأشكالٍ مختلفةٍ إلّا الكلبَ والخِنزيرَ، والجنّ جسمٌ لطيفٌ يتشكّل بأشكالٍ مختلفةٍ حتّى الكلبَ والخِنزيرَ**» دلیل و مدرکی از عقل و نقل معتبر ندارد.[۲]

البته منظور علامه این است که با این عبارت نمی‌توانیم وضع وجودی ملائکه را روشن کنیم، ولی ممکن است بتوان راجع به جسم لطیف بودن فرشتگان، از ادلهٔ دیگر کمک گرفت که در بالا اشاره شد.

ولی فلاسفه دربارهٔ فرشتگان نظرات دیگری دارند که گاه با هم متفاوت است.

---

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۰، ح ۱۴.

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۳.

صدرالمتألهین در مفاتیح الغیب چنین می‌گوید: اوصافی همچون زمان‌مند بودن، مکان‌مند بودن و قابل رؤیت بودن را از فرشتگان باید سلب کرد[۱]، یعنی او به تجرد فرشتگان قائل است، اما به‌طور روشن از تجرد تام و یا تجرد مثالی ملائکه سخن نمی‌گوید، آنچه از گفتهٔ او به دست می‌آید این است که گروهی از ملائکه را مجرد تام می‌داند که همان ملائکهٔ مقرب هستند و گروهی را در مراحل پایین‌تر که تجرد آن‌ها تجرد تام نیست.

در جای دیگر می‌گوید: آفرینش فرشتگان غیر از آفرینش انسان است. آن‌ها دارای وجود بسیط و مجرد و بعد عقلانی‌اند، بی‌آن‌که ترکیب‌یافته از عقل و شهوت باشند، و تزاحم و تضادی در کارها و صفاتشان نیست.[۲]

به هر حال، اثبات تجرد مطلق برای فرشتگان، حتی از زمان و مکان، کار آسانی نیست و تحقیق در این مسأله نیز اهمیتی ندارد، مهم آن است که ما فرشتگان را به اوصافی که قرآن و روایات مسلّم اسلامی توصیف کرده است بشناسیم و آن‌ها را اصنافی از موجودات والا و برجستهٔ خداوند و صاحب مقامات و وظایف سنگین بدانیم.

البته آنچه در آغاز سورهٔ فاطر آمده که می‌فرماید: ﴿**الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلاً أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**﴾.[۳] مفهوم آن این است که آن‌ها دارای بال و پرهای متعدد هستند. منظور از بال و پر در این‌جا قدرت جولان و توانایی فعالیت‌های مختلف است که بعضی از فرشتگان نسبت به بعضی دیگر توانایی‌های بیشتری دارند، و لذا تعبیر شده است که بعضی دارای بال بیشترند.[۴]

---

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۵۴۵.

۲. الحکمة المتعالیة (تصحیح غلامرضا اعوانی)، ج ۷، ص ۱۷۵.

۳. فاطر، آیهٔ ۱.

۴. شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیهٔ اول سورهٔ فاطر مطالعه کنید.

فِي الصَّلاةِ عَلَىٰ أَتْبَاعِ الرُّسُلِ وَمُصَدِّقِيهِمْ
از دعاهای امام علیه‌السلام است

دعا در یک نگاه

بعد از آنچه در دعای پیشین گذشت که امام علیه‌السلام اصناف فرشتگان را گروه‌به‌گروه نام می‌بَرَد و بر آن‌ها درود می‌فرستد و از خدمات وکارهای ویژهٔ آن‌ها سخن می‌گوید، به سراغ پیروان انبیا و رسولان می‌رود و از چهار گروه نام می‌برد:

نخست، بر پیروان انبیای پیشین، از زمان آدم علیه‌السلام تا خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله سلام و درود می‌فرستد که دربرابر منکران ایستادند و جان‌فشانی کردند تا آیین آن‌ها گسترش پیدا کرد.

سپس اصحاب و یاران خاص پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را یاد می‌کند که با جان‌فشانی‌ها و تحمل شداید و سختی‌ها و دوری از خانه و خانواده و پیکار با نزدیک‌ترین خویشاوندان کافر، به پیشرفت آیین او کمک نمودند و درنتیجه

درخت برومند اسلام شاخ و بر خود را بر تمام جزیرة العرب گسترانید.

در مرحلهٔ سوم، به سراغ گروه تابعین می‌رود، یعنی کسانی که بعد از دوران صحابه روی کار آمدند و برنامه‌های آن‌ها را با تحمل زحمت فراوان ادامه دادند و از این‌که منافقان و دشمنان بتوانند ضربه‌ای بر این درخت برومند وارد کنند ممانعت کردند (که دوران امام سجاد علیه السلام در واقع همان دوران بود).

و در مرحلهٔ چهارم به تمام کسانی که تا دامنهٔ قیامت از برنامه‌های حیات‌بخش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی کرده و می‌کنند و به هنگام لزوم، این درخت برومند را با خون خود آبیاری می‌نمایند درود و سلام می‌فرستد.

این دعا از یک‌سو قدردانی از زحمات انسان‌هایی است که در طول تاریخ، چراغ پرفروغ توحید و نبوت را روشن نگه داشته‌اند، و از سوی دیگری یادآور می‌شود که آنچه امروز در دست ماست ارزان به دست نیامده، بلکه نتیجهٔ جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌های زیادی است که در طول تاریخ انجام شده است.

بخش اول

۱ اللَّهُمَّ وَ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ وَ مُصَدِّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضَةِ الْمُعَانِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَ الْإِشْتِيَاقِ اِلَى الْمُرْسَلِينَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولاً وَ أَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلاً مِنْ لَدُنْ آدَمَ اِلَى مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى، وَ قَادَةِ أَهْلِ التُّقَى، عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامُ، فَاذْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَ رِضْوَانٍ.

ترجمه

۱. خداوندا! (سلام وصلوات تو) بر پیروان پیامبران ورسولان وتصدیق‌کنندگان آن‌ها از تمام اهل زمین، با این‌که آن‌ها را ندیده بودند (ویاوران آن‌ها) به هنگام معارضهٔ معاندین تکذیب‌کنندهٔ آنان وآن‌ها که به پیامبران از طریق حقیقت ایمان عشق وعلاقه داشتند ودر هر عصر وزمانی که رسولی فرستادی ودلیلی برای اهل آن زمان (از معجزات وکتب آسمانی) قرار دادی از زمان آدم تا زمان محمد ـ درود بر او وآلش باد ـ که امامان هدایت بودند ورهبران اهل تقوا. (خداوندا!) بر جمیع آن‌ها سلام بفرست وهمهٔ آنان را از مغفرت ورضای خود بهره‌مند ساز.

شرح و تفسیر

پیروان انبیای پیشین

امام علیه‌السلام در بخش اول از این دعا درود و رحمت الهی را برای تمام پیروان انبیا و ایمان آورندگان به آن‌ها از زمان آدم علیه‌السلام تا خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله تقاضا می‌کند؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! (سلام و صلوات تو) بر پیروان پیامبران و رسولان

و تصدیق کنندگان آن‌ها از تمام اهل زمین، با این‌که آن‌ها را ندیده بودند (و یاوران آن‌ها) به هنگام معارضهٔ معاندین تکذیب‌کنندهٔ آنان و آن‌ها که به پیامبران از طریق حقیقت ایمان عشق و علاقه داشتند و در هر عصر و زمانی که رسولی فرستادی و دلیلی برای اهل آن زمان (از معجزات و کتب آسمانی) قرار دادی از زمان آدم تا زمان محمد ـ درود بر او و آلش باد ـ که امامان هدایت بودند و رهبران اهل تقوا. (خداوندا!) بر جمیع آن‌ها سلام بفرست و همهٔ آنان را از مغفرت و رضای خود بهره‌مند ساز»؛ (**اللَّهُمَّ وَ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ وَ مُصَدِّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضَةِ الْمُعَانِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَ الْاِشْتِيَاقِ اِلَى الْمُرْسَلِينَ[1] بِحَقَائِقِ الْاِيمَانِ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولاً وَ أَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلاً مِنْ لَدُنْ آدَمَ اِلَى مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ـ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى، وَ قَادَةِ أَهْلِ التُّقَى، عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامُ، فَاذْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَرِضْوَانٍ**).[2]

قابل توجه این‌که امام علیه‌السلام نخست بر عنوان پیروان رسل تکیه می‌کند و با جمله‌هایی که بر آن عطف شده اوصاف آن‌ها را بیان می‌فرماید که تنها تبعیت ظاهری نداشتند، بلکه آن‌ها را تصدیق می‌کردند، نه‌تنها کسانی که پیغمبران را مشاهده کردند و از اصحاب آن‌ها بودند، بلکه تمام کسانی که آن‌ها را ندیدند، ولی از اوصاف و حجت‌ها و معجزات آن‌ها باخبر شدند و به آن‌ها ایمان آوردند.

---

۱. جملهٔ «وَ الْاِشْتِيَاقِ اِلَى الْمُرْسَلِينَ» در واقع عطف بر «مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ» است. یعنی «من اهل الاشتیاق الی المرسلین».

۲. مطابق آنچه در بالا گفتیم «اتباع الرسل» مبتداست و «علی جمیعهم السلام» خبر آن است در حالی که بسیاری از شارحان صحیفه، مانند نویسندهٔ ریاض السالکین و ریاض العارفین و بعضی دیگر جمله «فاذکرهم منک..». را خبر دانسته‌اند و معلوم است که خبر به‌وسیلهٔ «فاء» نمی‌تواند عطف بر مبتدا گردد، مگر این‌که «امّا» در آغاز در تقدیر گرفته شود، به این صورت: «اللهم وأما اتباع الرسل فاذکرهم منك بمغفرة ورضوان» تقدیر گرفتن «اما» خلاف ظاهر است. اضافه بر این باید «اتباع الرسل» به‌صورت منصوب باشد در حالی که در بسیاری از نسخ به‌صورت مرفوع آمده است.

اضافه بر این در برابر معاندین که به تکذیب پیغمبران می‌پرداختند قد علم کردند؛ گاه در جبهه‌های جنگ با آن‌ها روبه‌رو شدند و گاه به هنگام استدلال و دفاع منطقی.

سپس می‌افزاید که رابطهٔ آن‌ها با پیغمبران، رابطهٔ عاشقانه بود، چراکه حقیقت ایمان را دریافته بودند و به‌دنبال آن شوق زائدالوصفی به پیامبران داشتند.

و این‌گونه، منافقان و افراد بی‌تفاوت را از گروه آن‌ها خارج می‌سازد و مخلصین از مؤمنان را مشمول این درود و رحمت قرار می‌دهد.

امام علیه‌السلام یک نگاه گسترده به تمام تاریخ انبیا کرده و همهٔ پیروان آن‌ها را در هر عصر و زمان، از زمان آدم علیه‌السلام گرفته تا زمان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و همچنین امامان هدایت از اهل بیت علیهم‌السلام همهٔ آن‌ها را در یک نگاه عام دیده و سلام و رحمت و آمرزش و خشنودی خدا را برای همه می‌طلبد.[1]

آیا «دهر» و «زمان» که در این کلام نورانی آمده هر دو به یک معنا هستند و به اصطلاح، مترادف‌اند، آن‌چنان‌که بعضی پنداشته‌اند، یا با هم تفاوت دارند؟

راغب در مفردات می‌گوید: مفهوم «دهر» برخلاف «زمان» است، زیرا واژهٔ زمان بر مدت کم و زیاد هر دو اطلاق می‌شود، ولی دهر بر معنای مجموعهٔ زمان‌ها از آغاز تا پایان اطلاق می‌گردد، ولی در بعضی از تعبیرات، دهر به‌معنای ابنای روزگار و مردم زمانه به کار رفته است.

البته نمی‌توان انکار کرد که دهر به‌معنای زمان محدود نیز احیاناً می‌آید و در محل بحث نیز به همین معناست.

گاه نیز دهر، به موجود عاقلی اطلاق می‌شود که امور این جهان را تدبیر

---

۱. جملهٔ «من أئمّة الهدی وقادة أهل التقی» ممکن است تفسیر و بیانی برای آل پیغمبر علیهم‌السلام باشد و در این صورت، کلام امام علیه‌السلام، زمان امامان اهل بیت علیهم‌السلام را نیز شامل می‌شود و ممکن است بیان برای «رسل» باشد که آن‌ها امامان هدایت و رهبران اهل تقوا بودند.

می‌کند، و لذا گاه افرادی که از مشکلاتی رنج می‌برند لعنت بر دهر می‌فرستند، ولی در بعضی از احادیث اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «**لاٰ تَسُبُّوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ**».[1]

به هر حال معنای دهر در کلام مورد بحث آشکار است.

«قَادَةِ» جمع «قائد» به‌معنای رهبر و پیشواست و در این دعا بر پیغمبران یا امامان معصوم علیهم السلام اطلاق شده است.

تعبیر به «بِالْغَيْبِ» که به‌معنای هر چیز پنهان از نظر است، در این‌جا دو معنا می‌تواند داشته باشد. نخست این‌که آن‌ها بدون این‌که پیغمبران را دیده باشند به آن‌ها ایمان آوردند و دیگر این‌که آن‌ها به غیب که ذات پاک خداوند و روز رستاخیز است ایمان داشتند.

در ریاض السّالکین این معنا نیز به‌صورت یک احتمال ذکر شده که مراد از ایمان بالغیب، ایمان به قلب است، در برابر ایمان به زبان که کار منافقین و کافران است.[2]

بخش اول از این دعای نورانی چندین پیام برای همهٔ ما دارد:

۱. تصور نکنیم تنها ما هستیم که به انبیا و معصومین علیهم السلام ایمان آورده‌ایم؛ پیش از ما هزاران هزار نفر بوده‌اند که به آن‌ها ایمان آورده‌اند و چراغ پرفروغ توحید را برافروخته و آیین خدا را منتشر ساخته‌اند و برای نشر و حفظ آن جان‌فشانی‌ها کرده‌اند، همان‌گونه که قرآن به‌عنوان یک درس آموزنده می‌گوید: ﴿**وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ**﴾؛ «چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگیدند. آن‌ها هیچ‌گاه دربرابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سستی نکردند

---

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۷۸.

۲. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۸۷.

و ناتوان نشدند و تن به تسلیم ندادند؛ و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد».[۱]

یعنی گمان نکنید تنها شما هستید که با دشمنان حق پیکار می‌کنید؛ بسیاری از پیامبران و پیروان راستین آن‌ها همین راه را پیمودند و هرگز در این مسیر سستی به خود راه ندادند.

۲. خداوند در هیچ عصر و زمانی انسان‌ها را بدون راهنما و سرپرست رها نساخته، بلکه پیغمبران را یکی پس از دیگری برای هدایت بشر فرستاده است، زیرا هدف از آفرینش انسان همین بوده است. چگونه ممکن است خداوند هدف خود را رها سازد.

قرآن مجید نیز می‌گوید: ﴿وَ اِنْ مِنْ أُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾؛ «هیچ امتی نبودند مگر این‌که پیامبر بیم‌دهنده‌ای داشته‌اند».[۲]

و این همان چیزی است که در علم کلام از آن به «قاعدهٔ لطف» تعبیر می‌شود. قاعدهٔ لطف می‌گوید: هرگاه شخص حکیمی هدفی داشت، باید مقدمات وصول به آن هدف را فراهم سازد، والا نقض غرض محسوب می‌شود که با حکمت او سازگار نیست.

۳. ما وظیفه داریم در برابر خدماتی که پیروان انبیای پیشین برای نشر توحید و آیین خداوند انجام داده‌اند از آن‌ها یاد و قدردانی کنیم و بر آن‌ها درود بفرستیم و از این طریق مراتب تشکر خود را در برابر آن‌ها ادا کنیم، همان‌گونه که انتظار داریم آیندگان نیز خدمات ما را فراموش نکنند و با دعا و درود و تقاضای رحمت الهی، بر آن ارج نهند.

□ ■ □

---

۱. آل عمران، آیهٔ ۱۴۶.
۲. فاطر، آیهٔ ۲۴.

بخش دوم

۲ اللَّهُمَّ وَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَ الَّذِينَ أَبْلَوُا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ، وَ كَانَفُوهُ، وَ أَسْرَعُوا اِلَى وِفَادَتِهِ، وَ سَابَقُوا اِلَى دَعْوَتِهِ، وَاسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالاتِهِ.

۳ وَ فَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَ الْأَوْلَادَ فِي اِظْهَارِ كَلِمَتِهِ، وَ قَاتَلُوا الْآبَاءَ وَ الْأَبْنَاءَ فِي تَثْبِيتِ نُبُوَّتِهِ، وَ انْتَصَرُوا بِهِ.

۴ وَ مَنْ كَانُوا مُنْطَوِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تِجارَةً لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ.

۵ وَ الَّذِينَ هَجَرَتْهُمُ الْعَشَائِرُ اِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ، وَ انْتَفَتْ مِنْهُمُ الْقَرَابَاتُ اِذْ سَكَنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ.

۶ فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَ فِيكَ، وَ أَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَ بِمَا حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَيْكَ، وَ كَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاةً لَكَ اِلَيْكَ.

۷ وَ اشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَ خُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ اِلَى ضِيقِهِ، وَ مَنْ كَثَّرْتَ فِي اِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ.

ترجمه

۲. خداوندا! یاران محمد را به‌طور ویژه یاد می‌کنم، همان‌ها که حق دوستی پیامبر را به‌خوبی ادا کردند، وخویش را به‌خوبی در یاری او آزمودند، واو را در کَنَف حمایت خود قرار دادند، ودر پذیرا شدن او سرعت به خرج دادند، ودر پذیرش دعوت او از یکدیگر پیشی گرفتند، وهنگامی که دلیل رسالت خود را به گوش آن‌ها رسانید، لبیک گفتند واجابت کردند.

۳. واز همسران وفرزندان خود برای نشر آثار او جدا شدند، وبا پدران وفرزندان (مشرک ومعاند) خود برای تثبیت وتحکیم نبوت او پیکار کردند، وبه‌برکت وجود او پیروز شدند.

۴. وآن‌ها که عشق ومحبت او در عمق جانشان بود و به امید تجارتی بزرگ وبی‌زیان او را دوست می‌داشتند.
۵. وآن‌ها که به مهر او دل بسته بودند؛ در نتیجه عشیره‌هایشان از آنان دوری جستند، وخویشاوندانشان به‌خاطر آن‌که در سایهٔ قرابت او ساکن بودند از آن‌ها بریدند.
۶. خداوندا! آنچه را که آن‌ها برای رضای تو ودر راه احیای دین تو از آن صرف نظر کردند فراموش مکن وآن‌ها را از بهشت خود راضی فرما ونیز این‌که مردم را گرد آیین تو جمع کردند وهمراه رسول تو بندگانت را به‌سوی تو دعوت نمودند (و به آن‌ها پاداش نیکو وشایسته عطا فرما).
۷. (بارالها!)به‌آن‌هابه‌خاطرهجرت کردن از دیار قوم خویش برای رضای تو وخارج شدن از زندگی مرفه به زندگی سخت وپرمشقت پاداش فراوان ده ومظلومان زیادی که در راه عزّت و سربلندی دین تو، ظلم‌های فراوانی را تحمّل‌کردند(خداوندا!همهٔ‌آن‌ها را مشمول رحمت و محبت خویش قرار ده).

شرح و تفسیر

یاران ویژهٔ پیامبر ﷺ

در بخش دوم امام علیه‌السلام به‌طور ویژه از یاران پیامبر اسلام (اصحاب محمد) ﷺ یاد می‌کند با این‌که بخش نخست دعا شامل حال آن‌ها نیز می‌شود.

این نگاه ویژه به‌خاطر امتیازات فوق‌العاده‌ای است که یاران پیغمبر اسلام ﷺ داشتند. اضافه بر این، آثار خدمات آن‌ها در زندگانی معنوی و دینی ما آشکار است.

در این بخش که باز با «اللّهم» شروع می‌شود دوازده صفت برجسته برای یاران پیامبر اسلام ﷺ ذکر فرموده، سپس رضا و رضوان خدا را برای آن‌ها

می‌طلبد و شکر زحمات آنان را تقاضا می‌کند؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! یاران محمد را به‌طور ویژه یاد می‌کنم»؛ (**اللَّهُمَّ وَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً**).

«همان‌ها که حق دوستی پیامبر را به خوبی ادا کردند»؛ (**الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ**).

«و خویش را به خوبی در یاری او آزمودند»؛ (**وَ الَّذِينَ أَبْلَوُا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ**).[1]

«و او را در کَنَف حمایت خود قرار دادند»؛ (**وَ كَانَفُوهُ**).

«و در پذیرا شدن او سرعت به خرج دادند»؛ (**وَ أَسْرَعُوا إِلَى وِفَادَتِهِ**).

«و در پذیرش دعوت او از یکدیگر پیشی گرفتند»؛ (**وَ سَابَقُوا إِلَى دَعْوَتِهِ**).

«و هنگامی که دلیل رسالت خود را به گوش آن‌ها رسانید، لبیک گفتند و اجابت کردند»؛ (**وَ اسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَاتِهِ**).

«و از همسران و فرزندان خود برای نشر آثار او جدا شدند»؛ (**وَ فَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَ الْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ**).

«و با پدران و فرزندان (مشرک و معاند) خود برای تثبیت و تحکیم نبوت او پیکار کردند»؛ (**وَ قَاتَلُوا الْآبَاءَ وَ الْأَبْنَاءَ فِي تَثْبِيتِ نُبُوَّتِهِ**).

«و به برکت وجود او پیروز شدند»؛ (**وَ انْتَصَرُوا بِهِ**).

«و آن‌ها که عشق و محبت او در عمق جانشان بود و به امید تجارتی بزر و بی‌زیان او را دوست می‌داشتند»؛ (**وَ مَنْ كَانُوا مُنْطَوِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ**).

«و آن‌ها که به مهر او دل بسته بودند؛ درنتیجه عشیره‌هایشان از آنان دوری جستند»؛ (**وَ الَّذِينَ هَجَرَتْهُمُ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ**).

---

۱. فعل «ابلاء» به‌معنای آزمودن و متعدی است و مفعول آن محذوف است و در اصل چنین بوده: «أبلوا أنفسهم بلاء» آن‌ها خویشتن را در یاری پیامبر صلی الله علیه و آله آزمودند.

«و خویشاوندانشان به‌خاطر آن‌که در سایهٔ قرابت او ساکن بودند از آن‌ها بریدند»؛ (**وَ انْتَفَتْ مِنْهُمُ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَكَنُوا فِي ظِلٍّ قَرَابَتِهِ**).

هر کدام از این اوصاف دوازده‌گانه شرح مبسوطی در تاریخ اسلام و روایات اسلامی و حتی اشاراتی در قرآن مجید دارد.

در نخستین توصیف، امام علیه‌السلام انگشت روی یارانی می‌گذارد که حق مصاحبت و دوستی خود را با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ادا کردند، و به این صورت، منافقان و کسانی که آن حضرت را به تعبیر قرآن، ایذاء کردند و آن‌هایی که بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دین اسلام برون رفتند که نام جمعی از آن‌ها در تاریخ مورد قبول شیعه و اهل سنت آمده است از این عموم و شمول خارج می‌شوند.

آن‌ها کسانی بودند که قرآن مجید از آن‌ها چنین یاد کرده است: ﴿**لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَاناً وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**﴾؛ «این اموال (انفال) برای مهاجران نیازمندی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند؛ و آن‌ها راستگویان‌اند و برای نیازمندان از کسانی است که در این سرا [سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به‌سویشان هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خود بسیار نیازمند باشند؛ و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند رستگاران‌اند».[1]

---

۱. حشر، آیات ۸ و ۹.

البته دربارهٔ این‌که صحابه کیان‌اند و همچنین در مورد عدالت صحابه در پایان این بحث به‌طور مشروح سخن خواهیم گفت.

«کَانَفَ» از مادهٔ «کَنَف» به‌معنای جانب هر چیزی است و هرگاه کسی چیزی را در کنار خود قرار دهد حمایتش کرده است، و لذا «کَانَفُوهُ» به‌معنای حمایت کردن یاران پیغمبر ﷺ از آن‌حضرت است.

«وِفَادَة» و «وُفود» مصدر است و به‌معنای شرفیاب شدن نزد شخص بزرگی است. بنابراین جملهٔ «**وَأَسْرَعُوا اِلَی وِفَادَتِهِ**» اشاره به این است که اصحاب و یاران پیامبر ﷺ از هر گوشه و کنار برای ایمان آوردن و اعلام وفاداری به او خدمتش شرفیاب می‌شدند.

در تاریخ اسلام سالی به نام «عام الوفود» معروف است ـ سال نهم هجری ـ که آوازهٔ اسلام بعد از فتح مکه در نقاط مختلف جزیرهٔ العرب پیچیده بود و گروه‌هایی به نمایندگی از قبایل مختلف یکی پس از دیگری خدمت پیغمبر ﷺ می‌رسیدند و اعلام ایمان و وفاداری می‌کردند.[1]

البته قبل از آن سال نیز گروه‌هایی از مؤمنان به پیامبر ﷺ خدمت او رسیدند و اعلام ایمان کردند، که جملهٔ «أَسْرَعُوا» می‌تواند اشاره به این باشد.

و جملهٔ «سَابَقُوا» اشاره به پیشگامان در اسلام است که دعوت پیامبر ﷺ را قبل از دیگران پذیرفتند و در رأس آن‌ها امیرمؤمنان علی ؑ بود که به اتفاق فریقین نخستین کسی بود که به آن‌حضرت ایمان آورد و حضرت ایمان او را پذیرفت.

مرحوم علامه امینی از بهترین کسانی است که احادیث مربوط به ایمان علی بن ابی‌طالب ؑ قبل از دیگران را در کتاب شریف «الغدیر» آورده است.[2] او

---

۱. سیرهٔ ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲. الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۰ به بعد.

حدود یک‌صد حدیث در این باره از منابع اهل سنت نقل کرده که بعضی از این احادیث به شخص پیغمبر اکرمﷺ منتهی می‌شود و بعضی از آن‌ها به اصحاب آن حضرت.

از جمله در حدیثی که حاکم در مستدرک و حکیم بغدادی در تاریخ خود و جمعی دیگر نقل کرده‌اند، می‌خوانیم: پیغمبر اکرمﷺ فرمود: «**أوَّلُكُمْ وارِداً عَلَيَّ الْحَوْضَ أوَّلُكُمْ إسْلاماً عَلِيُّ بْنُ أبي طالِبٍ**؛ نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود، نخستین کسی است که اسلام آورده، و او علی بن ابی‌طالبؑ است».[1]

حاکم نیشابوری در کتاب معرفة علوم الحدیث در صفحهٔ ۲۲ چنین می‌گوید: «لا اعلم خلافا بین اصحاب التواریخ ان علی بن ابی طالب رضی اللّه عنه اولهم اسلاما و انما اختلفوا فی بلوغه؛ هیچ مخالفتی در میان تاریخ‌نویسان در این مسأله وجود ندارد که علی بن ابی‌طالبؑ نخستین کسی است که اسلام آورده، تنها در بلوغ او هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند».

به فرض که امیرمؤمنانؑ در آن سن و سال بالغ نشده بود، ولی پذیرش اسلامش توسط پیغمبر اکرمﷺ بهترین دلیل برای معتبر بودن ایمان و اسلام آن حضرت در آن سن و سال بود.[2]

و جملهٔ «**وَ فَارَقُوا الْأَزْوَاجَ...**» اشاره‌ای است به مشکلات هجرت از یک‌سو و مشکلات جدایی از بستگان نزدیکی که اسلام را نپذیرفته بودند و همچنان بر شرک باقی بودند از سوی دیگر. می‌فرماید: آن‌ها برای تحکیم پایه‌های نبوت پیغمبرﷺ حتی با نزدیک‌ترین بستگان خود نه‌تنها قطع رابطه کردند، بلکه در میدان نبرد دربرابر آن‌ها ایستادند.

---

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۱.

۲. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۷۰-۱۷۴.

از آیهٔ ۱۰ سورهٔ ممتحنه نیز این معنا به‌خوبی استفاده می‌شود. آن‌جا که می‌فرماید: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ اِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ**﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که زنان با ایمان به‌عنوان هجرت نزد شما آیند، آن‌ها را بیازمایید ـ خداوند به ایمانشان آگاه‌تر است ـ اگر آنان را مؤمن یافتید، آن‌ها را به سوی کفّار بازنگردانید؛ نه آن‌ها برای کفّار حلال‌اند و نه کفّار برای آن‌ها».

از این آیه به‌خوبی استفاده می‌شود که گروهی از زنان با ایمان همسران مشرک خود را در مکه رها می‌کردند و در مدینه به پیامبر اکرمﷺ و مسلمانان می‌پیوستند و از زندگی خانوادهٔ خود با تمام علاقه‌ای که داشتند چشم می‌پوشیدند. امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام نیز در نهج‌البلاغه در خطبهٔ ۵۶ می‌فرماید: «**فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ ٱللّٰهِ ﷺ، وَ إِنَّ ٱلْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَىٰ ٱلْآبَاءِ وَ ٱلْأَبْنَاءِ وَ ٱلْإِخْوَانِ وَ ٱلْقَرَابَاتِ فَمَا نَزْدَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَ شِدَّةٍ إِلَّا إِيمَاناً، وَ مُضِيّاً عَلَىٰ ٱلحَقِّ، وَ تَسْلِيماً لِلْأَمْرِ، وَ صَبْراً عَلَىٰ مَضَضِ ٱلجِرَاحِ. وَ لٰكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي ٱلْإِسْلَامِ عَلَىٰ مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ ٱلزَّيْغِ وَ ٱلاِعْوِجَاجِ، وَ ٱلشُّبْهَةِ وَ ٱلتَّأْوِيلِ. فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ ٱللّٰهُ بِهَا شَعَثَنَا، وَنَتَدَانَىٰ بِهَا إِلَىٰ ٱلْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا، رَغِبْنَا فِيهَا، وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا**؛ ما همراه رسول خداﷺ بودیم، و قتل و کشتار (حتی) در میان پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان (که بر ضد اسلام قیام کرده بودند) دور می‌زد، و هر مصیبت و سختی‌ای در این راه پیش می‌آمد، سبب افزایش ایمان ما و حرکت در راه حق و تسلیم دربرابر فرمان (خدا) و شکیبایی بر درد و سوزش جراحت‌ها می‌شد (و در یک جمله، ما از هیچ مشکلی هراس نداشتیم)، ولی هم‌اکنون با جماعتی که (ظاهراً) برادران اسلامی ما هستند، به‌خاطر انحرافات و کجی‌ها و شبهات و تأویلات ناروا که در اسلام دارند، پیکار می‌کنیم، بنابراین هرگاه احساس کنیم

چیزی باعث جمع‌شدن پراکندگی ما می‌گردد و به‌وسیلهٔ آن به هم نزدیک می‌شویم و باقی‌ماندهٔ پیوندها را در میان خود محکم می‌سازیم، به آن علاقه نشان می‌دهیم و از غیر آن خودداری می‌کنیم!».[1]

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغهٔ خود در تفسیر همین خطبه از گروهی نام می‌برد که نزدیکان مشرک خود را در میدان‌های نبرد به قتل رسانده‌اند، ازجمله علی علیه‌السلام گروهی از بنی‌عبد مناف و بنی‌عبدالدار را در روز بدر واحد به قتل رساند، در حالی که آن‌ها از خویشاوندان او و پسرعموهای او بودند و حمزه، شیبة بن ابی‌ربیعه را که پسرعمویش بود به قتل رساند و همچنین گروهی دیگر.[2]

همهٔ این‌ها به‌خاطر محبت داغ و عمیقی بود که نسبت به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشتند و به تعبیر قرآن، به دنبال تجارتی بودند که هرگز خسرانی در آن نیست؛ تجارت با ذات پاک پروردگار.

«منطوین» از مادهٔ «انطواء» از ریشهٔ «طیّ» در اصل به‌معنای «به هم پیچیدن» است و هنگامی که با «علی» متعدی می‌شود، به‌معنای «پنهان داشتن و پروراندن چیزی در سینه» است و جملهٔ امام علیه‌السلام اشاره به محبتی است که مؤمنان نسبت به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در درون جان داشتند و پیوسته آن را پرورش می‌دادند.

«تبور» از مادهٔ «بَور» و «بَوار» در اصل به‌معنای «شدت کساد بودن» چیزی است و از آن‌جا که شدت کسادی باعث فساد و هلاکت می‌شود این واژه غالباً به‌معنای «هلاکت» به کار می‌رود و تعبیر «**تِجارَةً لَنْ تَبُورَ**» یعنی تجارتی که در آن هرگز کسادی و ضرر و زیانی نیست.

جملهٔ «تجارة لن تبور» برگرفته از آیهٔ ۲۹ سورهٔ فاطر است که دربارهٔ گروهی از مؤمنان می‌فرماید: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ**

---

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۵، ص ۲۳۸.

۲. شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۳۴.

سِرّاً وَ عَلانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ»؛ «آن‌ها که کتاب خدا را تلاوت کرده و نماز بپا می‌دارند و از آنچه خدا روزیشان فرموده پنهان و آشکار به فقیران انفاق می‌کنند امید تجارتی دارند که هرگز زیان و زوال نخواهد یافت (بلکه سود ابدی در بهشت خواهد داشت)».

جملهٔ «**وَالَّذِينَ هَجَرَتْهُمْ الْعَشَائِرُ**» اشارهٔ دیگری به گروهی است که خویشاوندان و قبیلهٔ آن‌ها به آنان پشت می‌کردند و به تعبیر دیگر، آن‌ها را به‌خاطر ایمان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دست زدن به دامان او و قرار گرفتن در سایهٔ او طرد می‌کردند، کاری که تحملش برای مؤمنان آسان نبود، به‌خصوص که پیوستگی به قبیله و عشیره در میان عرب نقش بسیار مهمی داشت.

ابن عبدالبر در استیعاب از واقدی در حالات مُصعب بن‌عمیر نقل می‌کند که او جوانی بسیار زیبا و رشید و مورد احترام و علاقهٔ فوق‌العادهٔ پدر و مادرش بود و آن‌ها بهترین لباس را بر او می‌پوشاندند. هنگامی که مُصعب باخبر شد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را به اسلام دعوت می‌کند خدمت حضرت رسید و مسلمان شد، ولی اسلام خود را از پدر و مادر پنهان می‌داشت و مخفیانه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رسید. روزی عثمان بن طلحه او را دید که نماز می‌خواند و به قوم و مادرش خبر داد. آن‌ها او را از این کار برحذر داشتند و محبوس نمودند و رابطهٔ او را با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قطع کردند و همچنان محبوس بود تا زمانی که هجرت به حبشه در میان مسلمانان شروع شد، و او هم توانست (مخفیانه) به حبشه برود.

او مردی باهوش و پراستعداد بود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را برای تعلیم قرآن به افرادی که ناآگاه بودند مأموریت داد و سرانجام در جنگ احد شربت شهادت نوشید.[1]

---

۱. استیعاب، ج ۴، ص ۱۴۷۴ (شرح حال مُصعب بن عمیر).

سپس امام علیه السلام در جملهٔ دیگر این یاران وفادار را در سایهٔ قرابت و خویشاوندی معنوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده، می‌فرماید: اگر آن‌ها از خویشاوندان کافر و بت‌پرست خود جدا شدند خویشاوندی برتری نصیبشان شد و آن، خویشاوندی معنوی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پیوند مادی خود را به پیوند معنوی پرارزشی تبدیل کردند.

در کلمات قصار امیرمؤمنان علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌خوانیم: «**اِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِالْأَنْبِیَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ، ثُمَّ تَلَا: ﴿اِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِاِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُوا ...﴾ الْآیَةَ، ثُمَّ قَالَ: اِنَّ وَلِیَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَاِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ، وَاِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَی اللَّهَ وَاِنْ قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ**؛ نزدیک‌ترین و شایسته‌ترین مردم به پیامبران، آن‌هایی هستند که از همه به تعلیماتشان آگاه‌ترند (و در سایهٔ این آگاهی به آن جامهٔ عمل می‌پوشانند) سپس امام علیه السلام این آیه (آل‌عمران/۶۸) را تلاوت کرد: «شایسته‌ترین و نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم آن‌هایی هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر و مؤمنان به این پیامبر».[1] به یقین دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی‌اش دور باشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند، هرچند قرابت او نزدیک باشد».[2]

در واقع امیرمؤمنان و امام سجاد علیهما السلام می‌فرمایند: اگر مؤمنان نخستین چیزی را از دست دادند، به مهم‌تر از آن رسیدند. خویشاوندی خویشاوندانشان به خویشاوندی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تبدیل شد، همان‌گونه که در مورد سلمان فارسی نیز تعبیری شبیه این آمده است: «**وان سلمان منا أهل البیت**».[3]

امام علیه السلام بعد از بیان این اوصاف دوازده‌گانهٔ برجستهٔ اصحاب و یاران

---

۱. آل‌عمران، آیهٔ ۶۸.

۲. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، کلمهٔ ۹۶.

۳. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۳.

پیامبرﷺ از خدا تقاضای پاداش‌های مهمی برای آن‌ها می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوندا! آنچه را که آن‌ها برای رضای تو و در راه احیای دین تو از آن صرف نظر کردند فراموش مکن و آن‌ها را از بهشت خود راضی فرما و نیز این‌که مردم را گرد آیین تو جمع کردند و همراه رسول تو بندگانت را به سوی تو دعوت نمودند (و به آن‌ها پاداش نیکو و شایسته عطا فرما)»؛ (**فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَفِيكَ، وَ أَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَ بِمَا حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَيْكَ، وَ كَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاةً لَكَ اِلَيْكَ**).

درواقع در این‌جا دو وصف دیگری بر اوصاف آن‌ها افزوده و به‌خاطر آن برای یاران پیغمبر تقاضای پاداش‌های بیشتری دارد.

قابل توجه این‌که نسیان در اصل به‌معنای فراموش‌کاری است، ولی گاه در معنای مجازی به کار می‌رود و آن این‌که انسان چیزی را فراموش نکرده است، ولی با این حال نسبت به آن بی‌اعتنایی کند، چنان‌که گویی آن را فراموش کرده است و اگر نسیان در کلام امام‌ؑ یا در آیات قرآن به خدا نسبت داده می‌شود به همین معنای اخیر است، یعنی خداوند چنان با آن‌ها رفتار می‌کند که فراموش‌کاران رفتار می‌کنند و در نتیجه آن‌ها را از رحمت خود به‌طور کامل دور می‌کند.

«حاشوا» از مادهٔ «حوش» به‌گفتهٔ قاموس اللغة به‌معنای جمع کردن است و در کلام امام‌ؑ اشاره به این است که یاران پیامبر مردم را گرد آیین تو جمع کردند.

در این‌جا امام‌ؑ تقاضا دارد: خدایا به آن‌ها رحمت و پاداش‌های شایسته عطا فرما.

سپس می‌افزاید: «(بارالها!) به آن‌ها به‌خاطر هجرت کردن از دیار قوم خویش برای رضای تو و خارج شدن از زندگی مرفه به زندگی سخت و پرمشقت پاداش فراوان ده»؛ (**وَاشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَ خُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ اِلَى ضِيقِهِ**).

«و مظلومان زیادی که در راه عزت و سربلندی دین تو ظلم‌های فراوان تحمل کردند (خداوندا! همهٔ آن‌ها را مشمول رحمت و محبت خویش قرار ده)»؛ (**وَ مَنْ كَثَّرْتَ فِي اِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ**).[1]

و تعبیر به شکرکردن خداوند نسبت به این فداکاران و حامیان دین خدا، اشاره به قدردانی از آن‌ها به‌وسیلهٔ بخشیدن انواع نعمت‌هاست.

صحابه و یاران پیامبر ﷺ چه کسانی بودند؟

شکی نیست که افراد زیادی اعم از مهاجران که خانه و زندگی خود را رها کردند و از مکه به سوی مدینه برای یاری پیامبر ﷺ شتافتند و انصار که همان مؤمنان مدینه بودند، نقش بسیار مهمی در پیشرفت اسلام و پیروزی پیامبر ﷺ و آیین خدا بر دشمنان داشتند.

اگر آن‌ها نبودند، اسلام با این سرعت پیش نمی‌رفت و در برابر دشمنان متعصب خونخوار و لجوج پیروز نمی‌شد. به همین دلیل امام سجاد ؑ در این دعای نورانی از آن‌ها یاد می‌کند و بر آنان درود می‌فرستد و خدمات آن‌ها را یک به یک بر می‌شمرد و از خداوند تقاضای قدردانی از زحمات آن‌ها را می‌کند.

در دعای روز سه‌شنبه که آن نیز از امام سجاد ؑ نقل شده است، آن حضرت بعد از درود بر پیغمبر و آل او، بر صحابه درود می‌فرستد، عرضه می‌دارد: «**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ تَمَامِ عِدَّةِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَأَصْحَابِهِ الْمُنْتَجَبِينَ**».

---

۱. در تفسیر جملهٔ بالا بسیاری از شارحین گرفتار مشکلات فراوان شده‌اند و وجوه مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند. احتمال بسیار می‌رود که اعراب «كَثَّرْتَ» به‌صورت فعل معلوم از باب تفعیل از ناحیهٔ اعراب‌گذارندگان اشتباه بوده و صحیح «كَثُرَت» به‌صورت فعل مجهول و ثلاثی مجرد است. و جملهٔ «من کثرت» عطف به ضمیر «هم» در «واشکرهم» است.

و قبل از آن قرآن مجید دربارهٔ آن‌ها می‌گوید: ﴿**وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**﴾؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها نیز از او خشنود شدند؛ و باغ‌های بهشتی برای آنان آماده ساخته، که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است رستگاری و پیروزی بزرگ!».[1]

و در سورهٔ انفال آیهٔ ۷۴ می‌خوانیم: ﴿**وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ**﴾؛ «و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و کسانی که به آن‌ها پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آن‌ها آمرزش و رحمت خدا و روزیِ باارزشی است».

و همچنین اشاراتی در آیات دیگر دربارهٔ مقامات صحابه آمده است.

ولی آیا این تعریف و تمجید و این پاداش، شامل حال تمام کسانی می‌شود که روزی در خدمت پیغمبر اکرم ﷺ بودند، آن‌گونه که بعضی از کسانی که راه غلوّ را در این باره پیموده‌اند قائل هستند یا صحابه نیز به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند و آیات مزبور و توصیف‌هایی که امام سجاد ؑ در این دعا کرده مربوط به گروهی از آنان است؟

گروهی از تندروان تنزیه صحابه چنان تند رفته‌اند که هرکس لب به نقد یکی از آنان بگشاید او را فاسق و ملحد و زندیق می‌نامند و گاه خون او را مباح می‌شمرند.

---

۱. توبه، آیهٔ ۱۰۰.

از جمله در کتاب الاصابة از ابوزرعه چنین نقل شده است: «هـرگاه کسـی را دیدی که به یکی از اصحاب پیغمبرﷺ خرده‌گیری می‌کند بدان که او زنـدیق است».[۱]

عبدالله موصلی در کتاب حتی لاننخدع می‌گوید: «صحابه گروهی بودند که خدا آنان را برای هم‌نشینی پیغمبرش و اقامهٔ دین و آیین او برگزید. آن‌ها را وزیـران پیامبرش قرار داده و محبت آن‌ها را دین و ایمان، و بغض آن‌هـا را کـفر و نـفاق شمرده و بر امت واجب است همهٔ آن‌ها را دوست بدارند».[۲]

غزالی در کتاب المستصفی می‌نویسد: «آنچه علمای گذشته و پس از آن، دیگر عالمان معتقدند، این است که عدالت صحابه امری روشن است، چراکه خداوند در کتابش آن‌ها را ستایش کرده، و همین اعتقاد ما دربارهٔ آنان است، مگر کسی که به دلیل قطعی فسقش ثابت شده باشد و این نیز هرگز دربارهٔ کسی از آن‌ها ثابت نشده است. بنابراین هیچ‌یک از آن‌ها نیاز به تعدیل و توثیق ندارند (بلکه همگی عادل‌اند)».[۳]

ابن حجر عسقلانی در کتاب معروفش الاصابة ادعا می‌کند که همهٔ اهل سنت اتفاق نظر دارند که صحابه همگی عادل‌اند.[۴]

ولی برخلاف آنچه در بالا آمد جمعی از علمای اهل سنت این حکم را به‌طور عموم نپذیرفته‌اند و بسیاری از صحابه را از آن استثنا کرده‌اند.

سعد الدین تفتازانی، که از علمای معروف اهل سنت در قرن هشتم است در کتاب شرح المقاصد چنین می‌گوید: جنگ‌ها و مشاجراتی که در میان صحابه واقع

---

۱. الإصابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۱۰.
۲. حقيقة الشيعة (حتى لاننخدع)، ج ۱، ص ۶.
۳. المستصفى، ص ۱۲۰.
۴. الإصابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۹و۱۰.

شد و در کتب تاریخ ضبط است و افراد معتبر آن را نقل کرده‌اند ظاهرش دلالت می‌کند که بعضی از صحابه از طریق حق منصرف شده‌اند و به حد ظلم و فسق رسیده‌اند و انگیزهٔ آن حسد و عناد و دشمنی و عشق به ریاست بود.

سپس می‌افزاید: هر کسی که پیغمبر اکرم ﷺ را ملاقات کرد نمی‌توان او را فرد خوبی شمرد، ولی چون علما حُسن ظنّ به اصحاب رسول خدا ﷺ داشتند برای اعمال آن‌ها توجیهات و تعبیراتی درست کرده‌اند و معتقدند که کار آن‌ها به ضلالت و فسق نینجامیده است و این سخن را به‌خاطر آن می‌گویند که اعتقاد مسلمین را از لغزش و گمراهی در حق بزرگان صحابه، به‌ویژه مهاجران و انصار و کسانی که بشارت به ثواب و نجات آن‌ها در قیامت داده شده حفظ کنند.[1]

دکتر طه حسین، دانشمند معاصر معروف مصری در کتاب الفتنة الکبری می‌گوید: ما دربارهٔ اصحاب پیغمبر اکرم ﷺ چیزی نمی‌گوییم که آن‌ها دربارهٔ خود قائل نبودند. آن‌ها خود را بشری می‌دانستند که در معرض حوادثی از قبیل خطاها و گناهان است که دامان غیرشان را نیز می‌گیرد. آن‌ها (متأسفانه) تهمت‌های سختی به یکدیگر زدند و گروهی از آنان یکدیگر را به کفر و فسق متهم ساختند ... کسانی از اصحاب پیغمبر ﷺ که عثمان را یاری کردند معتقد بودند که مخالفینشان از دین خارج شده و مخالف امر پیغمبرند و به همین دلیل، جنگ با یکدیگر را حلال شمردند و عملاً در روز جمل و روز صفین درمقابل هم قرار گرفتند ... هنگامی که صحابه، خود چنین اختلافاتی داشتند و یکدیگر را به انجام گناهان کبیره متهم می‌ساختند و بعضی به عنوان جهاد فی سبیل الله با دیگری پیکار کردند، سزاوار نیست که رأی ما دربارهٔ آن‌ها بهتر از رأی آن‌ها دربارهٔ خود باشد و سزاوار نیست که ما راه کسانی را بپیماییم که اکثر اخباری را که

---

۱. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۳۱۰.

در تواریخ برای ما نقل شده، از فتنه‌ها و اختلافات، منکر شـویم (و چشـم بـر واقعیت‌های آشکار ببندیم).[1]

سخن طه حسین سخنی است کاملاً مستدل و منطقی که هر کسی آن را بگوید باید از او پذیرفت، هرچند بیان واقعیت تلخی باشد.

در این‌جا لازم است چند موضوع جداگانه بحث شود تـا حـقیقت عـدالت صحابه روشن گردد:

۱. صحابه کیان‌اند؟

۲. دلیل عدالت صحابه چیست؟

۳. انگیزهٔ اصرار بر عدالت صحابه چیست؟

۴. آیات و روایات معارض کدام‌اند؟

آیات و روایات و نقل‌های تاریخی‌ای که نشان می‌دهد صحابه همه یکسان نبوده‌اند، بعضی در مسیر عدالت و بعضی در برخلاف مسـیر عـدالت حـرکت کرده‌اند.

۱. صحابه کیان‌اند؟

دراین‌باره میان علمای اهل سنت اختلاف شدیدی است و اقوال متعددی در این زمینه نقل شده است، ازجمله:

۱. سیوطی، دانشمند معروف اهل سنت، از نووی، عالم و فقیه معروف آن‌ها نقل می‌کند که می‌گوید: «المعروف عند المحدّثین أنّه کلّ مسلم رأی النبیّ؛ نزد ارباب اهل حدیث، معروف این است که هر مسلمانی که پیامبرﷺ را دیده باشد به او صحابی گفته می‌شود».

---

۱. الفتنة الکبری، ص ۱۷۰.

۲. سیوطی از جمع دیگری از دانشمندان اهل سنت نقل می‌کند که صحابی کسی است که برای مدتی طولانی مصاحب پیامبر ﷺ ـ به طریق تبعیت ـ بوده باشد.

۳. از سعید بن مسیب (تابعی معروف) نقل می‌کند که نمی‌توان مسلمانی را صحابی شمرد، جز این‌که به مدت یک یا دو سال را با پیامبر ﷺ بوده و یا در یک یا دو جنگ همراه پیغمبر اکرم ﷺ جنگیده باشد.

۴. سیوطی بعد از نقل این اقوال، خود چنین می‌گوید: «بهتر است که در تعریف صحابی گفته شود: من لقی النبی مسلماً و مات علی اسلامه؛ آن‌کس که در حال اسلام، پیامبر ﷺ را ملاقات کرده باشد و مسلمان هم از دنیا رفته باشد صحابی محسوب می‌شود». و در ادامه تصریح می‌کند که مصاحبت طولانی شرط نیست.[۱]

آن‌ها دربارهٔ تعداد صحابه نیز سخن واحدی ندارند. نووی که از فقها و عالمان حدیث‌شناس معروف اهل سنت است از ابوزرعهٔ رازی نقل می‌کند: پیامبر ﷺ در حالی از دنیا رفت که یک‌صد و چهارده هزار صحابی از او حدیث شنیده و از آن‌حضرت روایت نقل کرده‌اند.

جلال الدین سیوطی بعد از نقل این سخن از نووی می‌گوید: رافعی تعداد صحابی را شصت هزار تن می‌داند که سی هزار تن در مدینه و سی هزار تن دیگر در قبایل عرب و غیر عرب بوده‌اند.

سپس می‌افزاید: با این حال تمام کسانی که دربارهٔ صحابه کتاب نوشته‌اند مجموع صحابه‌ای که از آن‌ها یاد کرده‌اند ـ چه کسانی که در زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ از دنیا رفته‌اند و چه کسانی که معاصر آن حضرت بوده‌اند و بعد از ایشان زنده ماندند و چه کسانی که کودک بودند و آن حضرت را درک کردند ـ به ده هزار تن نمی‌رسد.[۲]

---

۱. رجوع کنید به: تدریب الراوی، ص ۳۷۴-۳۷۶.

۲. تدریب الراوی، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

بنابراین آن‌ها دربارهٔ معیار در شناخت صحابه و همچنین تعداد آن‌ها قول واحدی ندارند.

پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معتقدند که صحابهٔ رسول‌الله، هرچند امتیاز و افتخار مصاحبت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را داشته‌اند و ما به نیکی از آن‌ها یاد می‌کنیم، ولی همهٔ آن‌ها یکسان نبودند. در میان آن‌ها شخصیت‌های والامقام پیدا می‌شوند و از نظر عدالت، همانند افراد دیگرند که جمعی عادل و گروهی غیر عادل بودند، به گواهی شواهد قرآنی و حدیث و تاریخ که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

بسیار شگفت‌انگیز است که بعضی دربارهٔ عدالت صحابه آن‌قدر پیش رفته‌اند که منکر آن را کافر و زندیق و خارج از اسلام دانسته‌اند، که قبلاً به آن اشاره شد.

۲. دلیل عدالت صحابه

طرفداران عدالت صحابه به آیاتی از قرآن مجید و روایات نبوی استدلال می‌کنند.

مهم‌ترین آیه‌ای که به آن تمسک جسته‌اند آیهٔ ۱۰۰ سورهٔ توبه است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿**وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**﴾؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها نیز از او خشنود شدند؛ و باغ‌های بهشتی برای آنان آماده ساخته، که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است رستگاری و پیروزی بزرگ!».

در حالی که آیه تنها دربارهٔ گروه سابقین در ایمان و هجرت و کسانی است که از آن‌ها با نیکوکاری پیروی کردند، (نه به‌طور مطلق) بنابراین همهٔ صحابه را شامل نمی‌شود.

جالب این است که فخر رازی در ذیل این آیه نتیجهٔ معکوس گرفته، می‌گوید: کسانی که دربارهٔ مهاجرین و انصار سخن ناروایی می‌گویند جزء تابعین به احسان نیستند و داخل در آیهٔ شریفه نمی‌شوند.[1] در حالی که گروهی از صحابه، طبق تاریخ متواتر، درمقابل هم ایستادند و نسبت‌های ناروایی، همچون کفر و فسق به یکدیگر دادند.

و گاه به آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ آل‌عمران استدلال کرده‌اند که می‌فرماید: ﴿**كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**﴾؛ «شما بهترین امّتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید؛ چراکه امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

در صورتی که این آیه اولاً خطاب به تمام امت است، نه اصحاب رسول‌الله ﷺ و ثانیاً مشروط به شرایطی کرده که در بعضی از آن‌ها نبوده است، ازجمله امر به معروف و نهی از منکر و ایمان خالص بدون لغزش و تزلزل.

و نیز به آیهٔ شریفهٔ ۱۸ سورهٔ فتح تمسک جسته‌اند، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿**لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً**﴾؛ «خداوند از مؤمنان ـ هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند ـ خشنود شد؛ خدا آنچه را که درون دل‌هایشان، از ایمان و صداقت نهفته بود می‌دانست؛ ازاین‌رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی را پاداش آن‌ها قرار داد».

این در حالی است که در آیهٔ ۲۹ سورهٔ فتح صفاتی برای آن‌ها بیان کرده، می‌فرماید: ﴿**مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ**

---

۱. تفسیر فخر رازی، ذیل آیهٔ ۱۰۰ سورهٔ توبه، ج ۱۶، ص ۱۳۰.

لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً»؛ «محمد فرستادهٔ خداست؛ وکسانی که با او هستند، دربرابر کفّار، سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان‌اند؛ پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، در حالی که همواره فضل و رضای خدا را می‌طلبند؛ نشانهٔ آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات است و توصیف آنان در انجیل، همانند زراعتی است که جوانه‌اش را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به‌قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد! و خداوند به کسانی از آن‌ها که ایمان آورده وکارهای شایسته انجام داده‌اند، وعدهٔ آمرزش و پاداش عظیمی داده است».

آیا آن‌هایی که در جنگ جمل و صفین به جان هم افتادند و هزاران نفر از یکدیگر را کشتند «رحماء بینهم» بودند و به یکدیگر رحم کردند؟ به یقین چنین نبود، پس آن‌ها داخل در آیهٔ فوق نیستند.

اضافه بر این، خدا وعدهٔ پاداش عظیم به همهٔ آن‌ها نداده، به آن‌هایی داده است که ایمان و عمل صالح داشتند **﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً﴾**.

آیا شکستن پیمان بیعت امام مسلمین، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در جنگ جمل و جنگ صفین و روشن کردن آتش جنگی که هزاران نفر در آن سوختند، جزء عمل صالح بود که وعدهٔ الهی نسبت به مغفرت و اجر عظیم، شامل حالشان شود؟![1]

---

۱. ابن حجر در کتاب الاصابه، ج ۱، در مقدمه و غزالی در المستصفی، ص ۱۳ و آمدی در الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲، ص ۹۱ به این آیات استدلال کرده‌اند. البته دیگران هم به این آیات برای عدالت صحابه استدلال نموده‌اند که پاسخ همهٔ آن‌ها روشن است.

مهم‌ترین روایتی که به آن برای عدالت صحابه تمسک جسته‌اند، این روایت معروف نبوی است: «**أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ**؛ اصحاب من همچون ستارگان آسمان‌اند، به هرکدام اقتدا کنید هدایت می‌شوید».

این روایت در کتاب‌های متعددی نقل شده است. ازجمله در کتاب مسند جامع، سند روایت چنین نقل شده است: عبد بن حُمید عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله ﷺ.[۱]

و در کتاب جامع العلم[۲] تألیف ابن عبدالبر و جامع الاصول[۳] نوشتهٔ ابن اثیر که از کتب معروف آن‌هاست به سند دیگری این حدیث از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده و سند چنین است: عبدالله بن روح عن سلّام بن سَلم، قال: حدّثنا الحارث بن غُصَين، عن الأعمش، عن أبي سفيان، عن جابر، مرفوعاً أنّ النبيّ ﷺ قال: «**أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ**».

سند این حدیث مخدوش و ضعیف است، زیرا خود ابن عبدالبرّ در کتاب العلم تصریح کرده که حارث بن غصین شخص مجهول الحالی است.[۴]

همان‌گونه که سلام بن سلم نیز از ضعفاست. گروه دیگری از بزرگان اهل سنت نیز او را تضعیف کرده‌اند.

این حدیث از طریق دیگری که در آن عبدالرحیم بن زید و پدر عبدالرحیم هستند نقل شده که هر دو از افرادی می‌باشند که به نقل آن‌ها اعتمادی نمی‌شود.[۵] حمزة الجزری نیز که در سند این حدیث واقع شده مجهول الحال است.

---

۱. مسند جامع، ج ۱۰، ص۷۸۲، شمارهٔ ۸۲۱۹، به نقل از مسند عبد بن حُمید.
۲. جامع بیان العلم وفضله، ج ۲، ص ۹۱.
۳. جامع الاصول، ج ۸، ص ۵۵۶، ح ۶۳۶۹.
۴. لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۶.
۵. سیر أعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۵۸.

به هر حال، سند این حدیث به اعتراف بسیاری از بزرگان اهل سنت ضعیف و غیر قابل اعتماد است.

جالب این است که ابن حزم (علی بن احمد بن سعید) از علمای قرن پنجم که از معاریف آن‌هاست بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: این حدیث چیزی را نمی‌تواند برای ما ثابت کند، زیرا محال است که پیغمبر اکرمﷺ ما را دعوت به پیروی از همهٔ صحابه کند، در حالی که در میان آن‌ها کسانی بوده‌اند که چیزی را حرام و کسانی بوده‌اند که همان را حلال می‌شمردند.[۱]

شوکانی، که از دانشمندان معروف قرن سیزدهم اهل سنت است در کتاب ارشاد الفحول عبارت جالبی در این زمینه دارد، می‌گوید: بعضی از قائلین به حجیت قول صحابی، به حدیث «**أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ**...» تمسک جسته‌اند، در حالی که این حدیث هرگز ثابت نیست و اشکال آن نزد دانشمندان روشن است، به‌طوری که نمی‌توان در کمترین حکمی از احکام شرع به آن عمل کرد.[۲]

اضافه بر این، محتوای این روایت اگر به‌صورت عام باشد و همهٔ اصحاب را شامل شود، مخالف کتاب‌الله است، زیرا آن‌گونه که خواهیم گفت در قرآن مجید گروهی از صحابه مذمت شده یا منافق شمرده شده‌اند ویا مرتکب خطاهای دیگری گردیده‌اند و روایتی که برخلاف قرآن باشد قابل قبول نیست.

می‌دانیم که در جنگ جمل بعضی از صحابه درمقابل بعضی دیگر ایستادند. امیرمؤمنان علی‌ؑ و جمعی از صحابه در یک طرف و طلحه و زبیر و بعضی دیگر درمقابل آن‌ها. آیا مفهوم حدیث این است که در چنین صحنه‌ای ما به هر کدام از این دو گروه بپیوندیم هدایت یافته‌ایم، چه لشکر علی‌ؑ، چه لشکر طلحه و زبیر؟

---

۱. الإحکام، ج ۵، ص ۲۴۴.

۲. ارشاد الفحول، ص ۲۱۴.

یا در جنگ صفین که باز بعضی از صحابه را درمقابل بعضی دیگر می‌بینیم که شمشیر به روی هم کشیده‌اند، هر دو همچون ستارگان آسمان‌اند، ما هم شمشیر بکشیم و هر کدام از دو گروه را که میل داشتیم انتخاب کنیم و به کشتن گروه دیگر بپردازیم؟ آیا هیچ عاقلی می‌تواند چنین نسبتی به پیغمبر گرامی اسلام ﷺ بدهد؟!

ممکن است گفته شود: این روایت در منابع شیعه نیز وارد شده است، زیرا در معانی الاخبار صدوق چنین آمده است که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «**وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ سُنَّةٌ مِنِّي فَمَا قَالَ أَصْحَابِي فَقُولُوا بِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ بِأَيِّهَا أُخِذَ اهْتُدِيَ وَ بِأَيِّ أَقَاوِيلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ وَ اخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ**؛ هرگاه (در کتاب خدا و) در سنت من حکمی را نیافتید، آنچه اصحاب من می‌گویند همان را بگویید، زیرا مَثَل اصحاب من در شما مَثَل ستارگان آسمان است که به هر کدام تمسک جویید هدایت در آن خواهد بود و به هر کدام از سخنان یاران من متمسک شوید هدایت می‌یابید و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است».[1]

ولی این حدیث علاوه بر این‌که ضعف سند دارد، زیرا در سند آن غیاث بن کلّوب است که از نظر علمای رجال ضعیف می‌باشد (گرچه بعضی کوشش کردند که او را از ثقات بدانند، ولی گفتار آن‌ها قابل تردید است) در ذیل حدیث آمده است: «**فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي**؛ عرض کردند: ای رسول خدا! اصحاب تو کیان‌اند؟ فرمود: منظورم اهل‌بیت من هستند».

بنابراین، حدیث مذکور از نظر سند و متن قابل استناد نیست.

و نیز ممکن است گفته شود که در عیون اخبار الرضا ﷺ از آن حضرت نقل شده که از ایشان دربارهٔ کلام پیغمبر ﷺ که فرمود: «**أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ**

---

۱. معانی الاخبار، ص ۱۵۶، ح ۱؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۷، ح ۸.

اهْتَدَيْتُمْ» فرمود: «**هَذَا صَحِيحٌ، يُرِيدُ مَنْ لَمْ يُغَيِّرْ بَعْدَهُ وَ لَمْ يُبَدِّلْ**؛ این سخن صحیح است، ولی دربارهٔ کسانی است که بعد از پیغمبر اکرمﷺ دین یا روش خود را تغییر ندادند و مبدل نساختند».[1]

سند این روایت نیز به‌خاطر این‌که مشتمل بر عده‌ای از مجاهیل است اعتباری ندارد. به‌علاوه ذیل آن افرادی از صحابه را که تغییر مسیر دادند استثنا کرده است.

۳. انگیزهٔ اصرار بر عدالت صحابه

اصرار بسیاری از علمای اهل سنت بر این‌که همهٔ صحابه عادل هستند ظاهراً به‌خاطر دو چیز است:

نخست این‌که اگر عدالت صحابه متزلزل شود خلافت خلفای نخستین نیز متزلزل خواهد شد، زیرا عمدهٔ چیزی که دلالت بر صحت انتخاب آن‌ها برای خلافت می‌کند حمایت گروهی از صحابه از آن‌هاست. هرگاه عدالت صحابه نفی شود خلافت خلفای نخستین نیز زیر سؤال خواهد رفت، بنابراین به عدالت صحابه محکم چسبیده‌اند تا مبادا خلافت متزلزل شود.

دیگر این‌که آن‌ها در مسائل مختلف فقهی، روایات کمی از پیغمبر اکرمﷺ دارند، تا جایی که بعضی از علمای اهل سنت[2] نقل کرده‌اند احادیث فقهی‌ای که نزد ابوحنیفه صحت آن ثابت شده بود فقط ۱۷ حدیث بود که ناچار بود فقه را براساس آن بسازد. بنابراین آن‌ها ناچارند از یک‌سو با قبول عدالت صحابه فتاوای آن‌ها و نظرات آن‌ها را در مسائل مختلف فقهی مدرک قرار دهند و از سوی دیگر به مسألهٔ قیاس و استحسان پناه ببرند تا بتوانند نسبت به احکام پاسخگو باشند.

---

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۷، ح ۳۳؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۸، ح ۲۶.

۲. مقدمهٔ ابن خلدون، ص ۴۴۴.

ولی همان‌گونه که خواهیم دید بنایی که این دو هدف را بر آن نهادند بنایی سست و متزلزل است که سستی آن به آن دو هدف نیز بازمی‌گردد.

۴. احادیث و آیات معارض با عدالت همهٔ صحابه

الف) احادیث معارض در کتب اهل سنت

در متون معروف اهل سنت احادیثی وارد شده است که با صراحت، عدالت گروهی از صحابه را زیر سؤال می‌برد و تعبیرات تندی دربارهٔ آن‌ها دارد.

در صحیح بخاری آمده است. سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که روزی پیغمبر اکرمﷺ خطبه‌ای خواند و دربارهٔ مشکلات محشر و عرصهٔ قیامت سخنانی فرمود. سپس اضافه کرد: «**اِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيُقَالُ: اِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ ﴿وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾**[1] **فَيُقَالُ اِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ**؛ گروهی از مردان امت مرا در آن صحنه حاضر می‌کنند و آن‌ها را به سمت چپ می‌برند (اشاره به سرنوشت بدکاران است). من عرضه می‌دارم: پروردگار من! این‌ها اصحاب من‌اند. گفته می‌شود: نمی‌دانی بعد از تو چه کردند! عرضه می‌دارم: همان‌گونه که عبد صالح (حضرت مسیح) عرضه داشت: «من مادامی که در میان آن‌ها بودم مراقبشان بودم و بعد از من تو مراقب آن‌ها بودی» گفته می‌شود: این گروه از زمانی که تو از آن‌ها جدا شدی پیوسته به عقب بازگشتند».[2]

این حدیث بارها در صحیح بخاری که معتبرترین کتاب اهل سنت است تکرار

---

۱. مائده، آیهٔ ۱۱۷.

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰.

شده، از جمله در کتاب تفسیرالقرآن (ج ۵، ص ۱۹۱) وکتاب الرقاق (ج ۷، ص ۱۹۵ و ۲۰۷) وکتاب الفتن (ج ۸، ص ۸۶، با کمی تفاوت).

قریب به این مضمون در صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۵۷ نیز دیده می‌شود.

در کتب دیگر نیز به‌طور گسترده آمده است.

هر فرد باانصافی این حدیث را ملاحظه کند می‌پذیرد که اصحاب و یاران پیغمبرﷺ همه یکسان نبودند و دادن حکم کلی به عدالت و سلامت اعتقاد و اعمال آن‌ها ممکن نیست.

ب) نقد برخی از صحابه در آیات

شکی نیست که در میان صحابه افرادی با ایمان، صالح و درستکار و بسیار پرارزش بودند. کسانی که نه در عصر پیامبرﷺ و نه بعد از آن هرگز از مسیر صحیح منحرف نشدند و در روایات امامان معصوم شیعه‌علیهم‌السلام و ازجمله در دعای چهارم صحیفهٔ سجادیه که از آن گذشتیم وصف آن‌ها آمده است و قرآن مجید نیز از آن‌ها به خوبی یاد کرده، که آیات آن گذشت.

ولی درمقابل این‌ها در میان صحابه ـ یعنی کسانی که در عصر پیامبرﷺ می‌زیستند و با آن‌حضرت محشور بودند ـ گروه‌های دیگری پیدا می‌شوند که بعضی به‌طور کامل از اسلام و عقاید و اخلاق اسلامی انحراف داشتند و بعضی کمتر، ازجمله:

۱. منافقان گروهی بودند که با پیامبرﷺ حشر و نشر داشتند و در میان اصحاب او می‌زیستند و جزء صحابه به‌معنای عام بودند، ولی قرآن دربارهٔ آن‌ها می‌گوید: ﴿**اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكَاذِبُونَ**﴾؛ «هنگامی‌که منافقان نزد تو آیند می‌گویند: «ما شهادت می‌دهیم که به یقین تو پیامبر خدا هستی!» خداوند می‌داند که تو پیامبر او هستی،

ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغ‌گو هستند (زیرا به‌گفتهٔ خود ایمان ندارند)».[۱]

این گروه هیچ بهره‌ای از ایمان نداشتند، ولی تظاهر به ایمان می‌کردند.

البته ممکن است بعضی بگویند که منافقان از آنچه دربارهٔ صحابه گفته شده مستثنا هستند، ولی عبارت بسیاری از دانشمندان اهل سنت این است که هرکس محضر پیغمبر اکرمﷺ را درک کرده، به‌خصوص اگر مدتی با او بوده، مشمول حکم عدالت صحابه است و این تناقضی است آشکار، به‌ویژه این‌که بسیاری از منافقان، منافقان پنهانی بودند نه آشکار.

۲. گروه دیگری از منافقین بودند که ایمان ضعیفی داشتند و جنبهٔ منفی آن‌ها قوی‌تر بود: ﴿**إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلاً**﴾؛ «منافقان به گمان خود می‌خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آن‌ها را فریب می‌دهد؛ و هنگامی که به نماز برمی‌خیزند، با کسالت برمی‌خیزند؛ و در برابر مردم ریا می‌کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند».[۲]

۳. بعضی از آن‌ها پیغمبرﷺ را به‌شدت آزار دادند و حتی متهم به خیانت کردند: ﴿**وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ**﴾؛ «ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هرکس خیانت کند، روز رستاخیز، آنچه را که در آن خیانت کرده، با خود به صحنهٔ محشر می‌آورد؛ سپس نتیجهٔ اعمال هرکس، به‌طور کامل به او داده می‌شود؛ و به آن‌ها ستم نخواهد شد».[۳]

---

۱. منافقون، آیهٔ ۱.

۲. نساء، آیهٔ ۱۴۲.

۳. آل عمران، آیهٔ ۱۶۱.

در شأن نزول این آیهٔ شریفه در کتب حدیث و تفاسیر اهل سنت و ازجمله الدّرّالمنثور مطالبی نقل شده که نشان می‌دهد بعضی از اصحاب، پیغمبر اکرمﷺ را متهم به خیانت در غنائم جنگی کردند، ازجمله ابن عباس می‌گوید: این آیه دربارهٔ پارچه‌ای قیمتی نازل شد که در روز جنگ بدر در میان غنائم بود. هنگامی که پارچه را نیافتند بعضی از صحابه گفتند: شاید پیغمبر اکرمﷺ آن را برداشته باشد و در نقل دیگری گفتند: پیغمبرﷺ دربارهٔ آن خیانت کرده است. آیه نازل شد و با صراحت سخنان آن‌ها را نفی کرد.[1]

آیا کسانی که پیغمبر اکرمﷺ را ـ نعوذ بالله ـ متهم به خیانت در غنائم می‌کنند عادل و صادق و درستکارند؟!

۴. گروه دیگری بودند که هرگاه پیغمبر اکرمﷺ از غنائم یا اموال دیگر بیت‌المال به مقدار فراوان به آن‌ها می‌داد خوشحال بودند و اگر نمی‌داد خشمگین و غضبناک می‌شدند. همان‌گونه که در این آیه آمده است: ﴿**وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ**﴾؛ «و در میان آن‌ها کسانی هستند که در تقسیم غنایم به تو خرده می‌گیرند؛ اگر سهمی از آن غنائم، به آن‌ها داده شود، راضی می‌شوند و اگر چیزی به آن‌ها داده نشود، خشمگین می‌گردند؛ هرچند حقی نداشته باشند».[2]

۵. از آیهٔ ۲ سورهٔ حجرات ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ**﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید، و در برابر او بلند سخن مگویید و او را بلند صدا نزنید، آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند. مبادا اعمال شما نابود شود، در حالی که نمی‌دانید»

---

۱. تفسیر الدرّالمنثور، ج ۲، ص ۱۶۱، ذیل آیهٔ ۱۶۱ سورهٔ آل عمران.

۲. توبه، آیهٔ ۵۸.

و شأن نزولی که برای آن ذکر کرده‌اند بی‌ادبی و اذیت استفاده می‌شود، که جمعی از صحابهٔ معروف پیغمبرﷺ در حضور ایشان صدای خود را بلند کردند و حرمت آن‌حضرت را شکستند. آیهٔ شریفه نازل شد و به آن‌ها دستور داد که این عمل را ترک کنند،[1] در حالی که بدون نزول آیه نیز باید رعایت می‌کردند.

و از آیهٔ ۵۳ سورهٔ احزاب استفاده می‌شود که جمعی از آن‌ها وقتی به خانهٔ پیامبرﷺ برای اطعام دعوت می‌شدند، بعد از آن می‌نشستند و از هر در سخن می‌گفتند و موجب آزار و اذیت آن‌حضرت می‌شدند. آیهٔ شریفه نازل شد: ﴿**فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيماً**﴾؛ «و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و بعد از صرف غذا به بحث و صحبت ننشینید؛ زیرا این عمل، پیامبر را ناراحت می‌کند، ولی او از شما شرم می‌نماید (و چیزی نمی‌گوید)؛ امّا خداوند از بیان حق شرم نمی‌کند. و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را به‌عنوان عاریت از آنان [همسران پیامبر] می‌خواهید، از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دل‌های شما و آن‌ها بهتر است. و شما حق ندارید پیامبر خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که گناه این کار نزد خدا بزرگ است!».

۶. در جنگ احزاب مسلمانان به چند گروه تقسیم شدند، گروهی مؤمنان راستین و ثابت‌قدم بودند که شک و تردیدی به خود راه ندادند و در برابر دشمن پایدار ماندند، ولی گروه‌های دیگری راه‌های خلافی پیمودند، ازجمله گروه معوّقین (بازدارندگان) که افراد را از شرکت در میدان جنگ نهی می‌کردند. در آیهٔ ۱۸ سورهٔ احزاب آمده است: ﴿**قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا**

---

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۴۶؛ تفسیر درالمنثور، ج ۶، ص ۸۴.

وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ اِلَّا قَلِيلاً؛ «خداوند کسانی را که مردم را از جنگ بازمی‌داشتند وکسانی را که به برادران خود می‌گفتند: «به سوی ما بیایید و خود را از معرکه بیرون بکشید» به خوبی می‌شناسد؛ و آن‌ها مردمی ضعیف‌اند و جز اندکی پیکار نمی‌کنند».

در روایتی که در کتب اهل سنت آمده می‌خوانیم: یکی از یاران پیامبرﷺ از میدان احزاب برای حاجتی به درون شهر آمده بود. برادرش را دید که نان وگوشت بریان و شراب پیش روی خود نهاده است، گفت: تو این‌جا به خوشگذرانی مشغولی و پیامبر خدا در میان شمشیرها و نیزه‌ها مشغول پیکار است. در جوابش گفت: ای ابله! تو نیز بیا با ما بنشین و خوش باش، به خدایی که محمد به او قسم یاد می‌کند! او هرگز از این میدان بازنخواهد گشت و این لشکر عظیمی که جمع شده‌اند او و یارانش را زنده نخواهند گذاشت.[1]

۷. گروه دیگری در جنگ احد، چنان از پیروزی پیامبرﷺ مأیوس شدند که افکار جاهلیت در مغز آن‌ها خلجان پیدا کرد. قرآن مجید در آیهٔ ۱۵۴ سورهٔ آل‌عمران می‌فرماید: **﴿وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾**؛ «امّاگروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ و خواب به چشمانشان نرفت. آن‌ها گمان‌های نادرستی ـ همچون گمان‌های دوران جاهلیّت ـ دربارهٔ خدا داشتند».

در حدیث دیگری که در کتب شیعه و اهل سنت به‌طور گسترده نقل شده می‌خوانیم: «در میان مسلمان‌ها شخصی به نام قزمان بود و پیامبر اکرمﷺ می‌فرمود: این اهل دوزخ است. او در روز احد جنگ سختی با دشمنان کرد و هشت یا نه نفر از مشرکان را به قتل رساند، سپس مجروح شد (شاید بعضی از مسلمین هنگامی که این دلاوری و مجروح شدن در میدان جنگ را دیدند از سخن پیغمبر دربارهٔ او تعجب کردند).

---

۱. درالمنثور، ج ۵، ص ۱۸۸.

سپس او را به خانه‌اش بردند. جمعی از مسلمانان به او گفتند: بشارت باد بر تو ای قزمان. گفت: مرا به چه بشارت می‌دهید؟ من تنها برای حفظ شرافت قوم و قبیله‌ام جنگیدم و هنگامی که زخم به او فشار آورد، تیری گرفت و رها‌ی خود را پاره کرد؛ خون زیادی از بدن او خارج شد و از دنیا رفت. جریان را به پیغمبر اکرمﷺ خبر دادند، فرمود: «شهادت بدهید که من رسول خدایم».[1]

۸. گروهی از جنگجویان احد، طبق صریح آیهٔ قرآن، فرمان پیغمبرﷺ را نادیده گرفته و عصیان کردند. قرآن در آیهٔ ۱۵۲ آل‌عمران می‌فرماید: ﴿**وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ اِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِاِذْنِهِ حَتَّى اِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِى الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ**﴾؛ «خداوند وعدهٔ خود را به شما دربارهٔ پیروزی بر دشمن در اُحُد، تحقّق بخشید؛ در آن هنگام که دشمنان را به فرمان او به قتل می‌رساندید؛ تا این‌که سست شدید و در کار حفظ سنگرها به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن‌که خداوند آنچه را دوست می‌داشتید از غلبه بر دشمن، به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از غلبه بر آنان بازگرداند و پیروزی شما به شکست انجامید؛ تا شما را بیازماید. و او شما را بخشید؛ و خداوند نسبت به مؤمنان، دارای احسان و بخشش است».

۹. داستان ولید بن‌عقبه معروف است که ذیل آیهٔ شریفهٔ ۶ سورهٔ حجرات ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ جاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، دربارهٔ آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی ناآگاهی آسیب برسانید

---

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۲؛ بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۹۸.

واز کردهٔ خود پشیمان شوید» سیوطی در درالمنثور از طبرانی روایات متعددی نقل می‌کند که این آیه دربارهٔ ولید بن عقبه نازل شده است که پیغمبر اکرمﷺ او را به سوی طایفهٔ بنی‌المصطلق فرستاد تا زکات آن‌ها را جمع‌آوری کند. آن‌ها به استقبال او آمدند، ولی ولید خدمت پیغمبر برگشت وگفت: بنی‌المصطلق حاضر به پرداختن زکات نشدند. پیغمبر اکرمﷺ خشمگین شد (و نزدیک بود فرمان جنگ با آن‌ها را صادر کند)، ولی خبر به بنی‌المصطلق رسید وآن‌ها خدمت رسول خداﷺ آمدند وعرضه داشتند: پناه بر خدا که ما مخالفت تو را جایز بدانیم! در این‌جا آیهٔ شریفه نازل شد وبه مسلمانان دستور داد که به حرف فاسق گوش نکنند.[۱]

نزول این آیه دربارهٔ ولید به‌گفتهٔ بعضی از بزرگان مفسرین (و علمای رجال) مورد اتفاق است. در کتاب اسدالغابة فی معرفة الصحابة آمده است که در میان آگاهان از تفسیر اختلافی نیست که آیهٔ ﴿**اِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ**﴾ در مورد ولید بن عقبه نازل شده است.[۲]

مرحوم علامه امینی در کتاب شریف الغدیر می‌گوید: «در میان آگاهان از تفسیر قرآن این مسأله مورد اتفاق است که آیهٔ فوق دربارهٔ ولید نازل شده است».[۳]

جالب این است که ولید با این‌که به حکم قرآن فاسق بود، در دورهٔ خلافت عثمان از طرف او والی کوفه شد وداستان شراب خوردن او واجرای حدّ شراب‌خوار بر وی به‌وسیلهٔ امیرمؤمنان علیؑ در تواریخ معروف است.

شرح این مطلب را نسائی در سنن کبری آورده است.[۴]

---

۱. درّالمنثور، ج ۶، ص ۹۲، ذیل آیهٔ مورد بحث.

۲. اسدالغابة، ج ۴، ص ۶۷۵، شرح حال ولید؛ استیعاب، ج ۴، ص ۱۵۵۳.

۳. الغدیر، ج ۸، ص ۲۷۴.

۴. سنن کبری، ج ۳، ص ۲۴۸.

علامه امینی از بلاذری در کتاب انساب الاشراف از ابواسحاق همدانی نقل می‌کند که ولید بن‌عقبه (هنگامی که والی کوفه بود) شراب خورد و مست شد و با مردم نماز صبح را دو رکعت به جا آورد، (ولی در بسیاری از منابع آمده است که چهار رکعت به جا آورد) سپس رو به مأمومین کرد و گفت: اگر مایل باشید بیش از این بخوانم. گفتند: کافی است، ما نماز خود را خواندیم. سپس ابوزینب و جندب بن زهیر نزد او آمدند و در حالی که مست بود، انگشتر او را از دستش بیرون آوردند، ولی وی بر اثر شدت مستی متوجه نشد.[1]

علامه امینی مدارک دیگری نیز ذیل آن دراین باره نقل کرده است.

داستان شراب خوردن ولید و در همان حال، به جا آوردن نماز صبح و این‌که به مردم گفت اگر می‌خواهید، بر آن بیفزایم را مسلم در کتاب صحیح خود که از معتبرترین کتب حدیث نزد علمای اهل سنت است، نقل کرده است.[2]

۱۰. جریان ثعلبة بن حاطب انصاری که در تفاسیر، ذیل آیهٔ ۷۵ سورهٔ توبه آمده است شاهد دیگری بر این مدعاست؛ می‌فرماید: ﴿**وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ**﴾؛ «از آن‌ها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته بودند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعاً صدقه و زکات خواهیم داد و از صالحان و شاکران خواهیم بود».

مفسران شیعه و اهل سنت[3] نوشته‌اند که این آیه دربارهٔ مردی به نام ثعلبة بن حاطب انصاری وارد شده که در آغاز بسیار فقیر بود و پی‌درپی به پیغمبر اسلام ﷺ عرضه می‌داشت دعایی کند که او غنی شود و پیغمبر ﷺ قبول

---

۱. الغدیر، ج ۸، ص ۱۲۰.

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۳۱ (کتاب الحدود، باب حد الخمر).

۳. رجوع کنید به: مجمع البیان، ج ۵، ص ۸۱؛ جامع البیان طبری، ج ۱۰، ص ۱۳۰؛ درالمنثور، ج ۳، ص ۲۶۰-۲۶۱.

نمی‌کرد. سرانجام به اصرار او در حقش دعا کرد. چیزی نگذشت که طبق روایتی پسرعموی ثروتمندش از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید. روز به روز ثروت او افزایش پیدا می‌کرد، تا این‌که پیغمبر اکرم ﷺ مأمور جمع‌آوری زکات را نزد او فرستاد، ولی آن مرد بخیل و تنگ‌نظر از ادای زکات خودداری کرد و آن را چیزی مانند جزیهٔ اهل کتاب شمرد. هنگامی که پیغمبر اکرم ﷺ گفتار بی‌اساس او را شنید فرمود: «**یا وَیْحَ ثَعْلَبَة، یا وَیْحَ ثَعْلَبَة**؛ وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه». در این هنگام آیهٔ فوق نازل شد و او را به‌شدت مذمت کرد و بعد از آن پیغمبر اکرم ﷺ زکاتی از او نگرفت و حتی در زمان خلفا که خواست زکات بپردازد، آن‌ها هم نگرفتند و به این شکل، فسق او ثابت و مسلم شد، هرچند دلیلی بر کفر او نیست، و جالب این‌که او جزء بدریون بود و این نشان می‌دهد که ما باید استثنائاتی در صحابهٔ پیغمبر ﷺ قائل شویم.

۱۱. نمونهٔ دیگر، متخلفان جنگ تبوک است. آن سه نفر معروفی که در آیهٔ ۱۱۸ سورهٔ توبه به آن‌ها اشاره شده است: ﴿**وَعَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى اِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ اِلَّا اِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا اِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ**﴾؛ «و همچنین آن سه نفر که از شرکت در جنگ تبوک تخلّف جستند، و مسلمانان با آنان قطع رابطه کردند، تا آن‌جا که زمین با همهٔ وسعتش بر آن‌ها تنگ شد؛ حتّی در وجود خویش، جایی برای خود نمی‌یافتند؛ و دانستند که پناهگاهی در برابر عذاب خدا جز رفتن به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آن‌ها کرد، و به آنان توفیق داد که توبه کنند؛ زیرا خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است».

آن‌ها کعب بن مالک، مرارة بن ربیع و هلال بن امیه[1] بودند که براثر قصور

---

۱. استیعاب، ج ۳، ص ۱۳۲۴، شرح حال کعب بن مالک.

وکوتاهی، در جنگ تبوک شرکت نکردند و بعداً سخت پشیمان شدند و خدمت پیغمبر اکرمﷺ آمدند و توبه نمودند، اما پیغمبر اکرمﷺ به آسانی توبهٔ آن‌ها را نپذیرفت و فرمود: منتظرم آیه‌ای دربارهٔ شما نازل شود. مردم مدینه و حتی بستگان و خانوادهٔ آن‌ها نیز از آن‌ها بریدند و دوری کردند و چنان در محاصرهٔ اجتماعی واقع شدند که خود را از هر نظر درمانده و بیچاره دیدند.

هنگامی که توبهٔ آن‌ها کامل شد آیهٔ شریفهٔ مزبور نازل گردید و خداوند توبهٔ آن‌ها را پذیرفت و درس عبرتی برای همهٔ مسلمین شد.

این جریان نشان می‌دهد که در میان صحابه نیز افرادی بودند که مرتکب گناه می‌شدند، بعضی توبه کردند و بعضی هم شاید بدون توبه از دنیا رفتند و چه بسا اگر آن محاصرهٔ اجتماعی برای بعضی واقع نمی‌شد به آسانی حاضر به توبه نبودند.

۱۲. نمونهٔ دیگر، داستان افک است که در سورهٔ نور آمده و از این آیه شروع می‌شود: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرّاً لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ**﴾؛ «به یقین کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی متشکّل و توطئه‌گر از شما بودند؛ امّا گمان نکنید این ماجرا به زیان شماست، بلکه خیر شما در آن است؛ هر یک از آن‌ها سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و آن‌کس از آنان که بخش مهمّ آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست!».[1]

این آیه و تعدادی از آیات بعد از آن، داستان کسانی است که ظاهراً جزء صحابه بودند و یکی از همسران پیغمبر اکرمﷺ را متهم به خارج شدن از جادهٔ عفت کردند و این مسأله به‌صورت شایعه‌ای در تمام مدینه پیچید. آیات فوق

---

۱. نور، آیهٔ ۱۱.

نازل شد و آن‌ها را به‌شدت ملامت کرد. هم کسانی که بنیان‌گذار این شایعه بودند که ظاهراً از منافقان بودند و هم گروهی از غیر منافقان که تحت تأثیر این شایعه قرار گرفتند و آن را دهان به دهان پخش کردند.

در این پانزده آیه که حادثهٔ افک را از جهات مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد سرزنش‌های شدیدی نسبت به تمام کسانی که در این ماجرا درگیر شدند مشاهده می‌شود که نشان می‌دهد آن‌ها از جادهٔ عدالت خارج شدند، هرچند گروهی از آن‌ها بعداً توبه کردند.

بنابراین، صحابی بودن، الزاماً دلیلی بر عدالت نیست، بلکه باید میان صحابه تفاوت گذاشت، گروهی عادل بودند و گروهی از جادهٔ عدالت منحرف شدند.

سرنوشت برخی از صحابه پس از رسول خدا ﷺ

آنچه تا این‌جا مورد بررسی قرار گرفت افراد یا گروه‌هایی از صحابه بودند که در زمان پیغمبر ﷺ از راه عدالت منحرف شدند. اکنون به سراغ کسانی می‌رویم که از صحابه بودند و در زمان پیغمبر ﷺ مسیر صحیح و مناسبی داشتند، ولی بعد از رحلت رسول‌الله ﷺ مسیر خود را عوض کردند و در راه خطا و گناه گام نهادند، ازجمله:

۱. اصحاب الردّة

داستان اصحاب الردة یکی دیگر از اسناد روشنی است که نشان می‌دهد نمی‌توان همهٔ اصحاب پیغمبر اکرم ﷺ را یکسان دانست. گروهی بعد از رحلت آن حضرت بر ضدّ اسلام و احکام اسلامی قیام کردند که به نام اصحاب الردّة معروف شدند و در میان آن‌ها بعضی از صحابه نیز بودند.

آن‌گونه که از صحیح بخاری و نوشته‌های مورخین معروف اهل سنت و ارباب

حدیث استفاده می‌شود، بعد از رسول خداﷺ جمع کثیری از مسلمین از پرداختن زکات سر باز زدند و گفتند: نماز می‌خوانیم، اما زکات نمی‌دهیم و طبق روایتی به ابوبکر گفتند: به تو زکات نمی‌دهیم.

خلیفهٔ اول تصمیم گرفت با آن‌ها بجنگد، بسیاری از زعمای مسلمان‌ها او را از این کار نهی کردند، ولی او با صراحت گفت: حتی اگر کمترین چیزی از زکات را نپردازند من با آن‌ها می‌جنگم. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که تنها مردم مدینه یا مردم مدینه و یکی دو نقطهٔ دیگر جزء این گروه نبودند. سرانجام لشکری که ابوبکر آماده کرده بود و عدد آن‌ها حدود چهار هزار نفر بود بر مخالفین تاختند، عده‌ای را به قتل رساندند و عده‌ای را اسیر کردند و عده‌ای را نیز محبوس نمودند که تا پایان خلافت ابوبکر در زندان بودند، هنگامی که عمر به خلافت رسید آن‌ها را آزاد کرد.[1]

به یقین بسیاری از این افراد از صحابهٔ پیغمبرﷺ بودند، یعنی آن حضرت را دیده، و مدتی در خدمتش بودند، زیرا می‌دانیم که در حجة الوداع و در فتح مکه و در جنگ حنین، گروه‌های زیادی از مسلمین شرکت داشتند که بسیاری از آن‌ها محضر پیغمبر اکرمﷺ را درک کرده بودند.

اگر همهٔ صحابه عادل و اهل بهشت باشند و صحابه را به آن معنای وسیعی که بسیاری از علمای اهل سنت تفسیر کرده‌اند بدانیم، جمع کثیری از این گروهِ مرتدین، جزء صحابه بودند و چگونه عدالت آن‌ها با ارتداد آن‌ها سازگار است و چگونه کشتن آن‌ها به‌وسیلهٔ لشکری که ابوبکر فرستاد جایز شد؟ البته ممکن است ما ارتداد آن‌ها را قبول نکنیم، ولی حکومت آن زمان آنان را مرتد شمرد و علمای اهل سنت آن حکومت را به رسمیت می‌شناسند.

---

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۰؛ کتاب فتوح ابن اعثم کوفی، ج ۱، ص ۴۹-۶۰؛ تاریخ ذهبی، ج ۳، ص ۳۴؛ مغنی ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۵۰۲ و کتب دیگر.

به هر حال مسألهٔ اصحاب رِدّه مشکل مهمی برای طرفداران عدالت همهٔ صحابه محسوب می‌شود که هرقدر برای توجیه آن دست و پا می‌زنند به جایی نمی‌رسد و عقل و منطق می‌گوید که ما اصحاب رسول‌الله ﷺ را به دو گروه تقسیم کنیم: گروهی صالح و گروهی غیر صالح.

از احادیثی که در صحیح بخاری آمده و پیش‌تر به بعضی از آن‌ها اشاره کردیم نیز استفاده می‌شود که پیغمبر اکرم ﷺ پیش‌بینی این موضوع را فرموده و خبر داده بود که بعد از او گروهی از اصحابش راه ارتداد را می‌پیمایند. ازجمله در حدیثی آمده است: «**عن أبي هريرة، عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قال: بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ عَلَى الْحَوْضِ اِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى اِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُل مِنْ بَيْنِى وَ بَيْنَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ: هَلُمَّ قُلْتُ: اِلَى أَيْنَ؟ قَالَ: اِلَى النَّارِ وَ اللَّهِ، فَقُلْتُ: وَ مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: اِنَّهُمْ قَدِ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ اِذَا زُمْرَةٌ أُخْرَى حَتَّى اِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُل مِنْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ: هَلُمَّ فَقُلْتُ: اِلَى أَيْنَ؟ قَالَ: اِلَى النَّارِ وَ اللَّهِ. قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: اِنَّهُمْ قَدِ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ اِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ**؛ ابوهریره از پیغمبر اکرم ﷺ نقل می‌کند: هنگامی که من در کنار حوض کوثر بایستم گروهی به سوی من می‌آیند. وقتی آن‌ها را شناختم مردی میان من و آن‌ها (به آن گروه) می‌گوید: بیایید، من می‌گویم به کجا باید بروند، به سوی آتش دوزخ به خدا سوگند!؛ می‌گویم: مگر چه کرده‌اند؟ می‌گوید: آن‌ها بعد از تو مرتد شدند و به عقب بازگشتند. سپس گروه دیگری می‌آید و نزدیک می‌شود و من آن‌ها را می‌شناسم، دگربار مردی از میان من و آن‌ها خارج می‌شود و می‌گوید: بیایید، من می‌گویم به کجا بروند، به سوی آتش دوزخ به خدا سوگند! می‌گویم: مگر چه کرده‌اند؟ می‌گوید: آن‌ها مرتد شدند و به عقب برگشتند و نمی‌بینم کسی از آن‌ها نجات یابد مگر گروهی اندک».[1]

---

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۷، ح ۱۶۶، باب الحوض کتاب الرقاق.

۲. شورش بر ضدّ عثمان

طبری در تاریخ خود آورده که عثمان حوادث تازه‌ای در اسلام به وجود آورد که باعث خشم مسلمین شد؛ ازجمله سپردن مقام‌های حکومتی به دست بنی‌امیه به‌ویژه فاسقان و سفیهان و افراد بی‌دین، و بخشیدن غنائم به آنان و آزار و ستم‌هایی که در حق عمار یاسر و ابوذر و عبدالله بن‌مسعود روا داشت و کارهای دیگری از این قبیل که در آخر خلافت خویش انجام داد.

ازجمله ولید بن‌عقبه را والی کوفه کرد که گروهی به شراب نوشیدن او گواهی دادند (و حدّ بر او جاری شد) و نیز سعید بن عاص را پس از ولید فرماندار کوفه ساخت. سعید اعتقاد داشت که عراق باغ قریش و بنی‌امیه است. مالک اشتر در پاسخ او گفت: عراق به‌وسیلهٔ شمشیر ما مسلمانان فتح شده و مربوط به تو و اقوام تو نیست. این اختلاف باعث شد درگیری‌هایی میان مالک اشتر و قبیلهٔ نخع از یک‌سو و رئیس شرطه از سوی دیگر صورت گرفت، و به این ترتیب صدای مردم بر ضد سعید و سپس عثمان بلند شد.

در سال یازدهم خلافت او عده‌ای از یاران پیامبرﷺ گرد هم آمدند و ایرادهای مختلفی را که به عثمان داشتند به‌وسیلهٔ مرد عابد و خداشناسی به نام عامر بن عبد قیس به او رساندند. عثمان نه تنها نپذیرفت، بلکه پاسخ اهانت‌آمیزی به او داد.

چیزی نگذشت که یک گروه عظیم دو هزار نفری از مصر به‌عنوان اعتراض به عثمان به مدینه آمدند، گروه دیگری از بزرگان کوفه و گروه سومی از بصره با آن‌ها هماهنگ شدند و قصدشان عزل عثمان و استاندارانش بود.

عثمان هنگامی که در تنگنا قرار گرفت گفت: خلافت لباسی است که خداوند به تنم کرده، آن را بیرون نخواهم آورد، ولی حاضرم توبه کنم.

در این‌جا حوادث دردناکی واقع شد که سرانجامش قتل عثمان بود.

آنچه در بالا آمد بیان بسیار فشرده‌ای بود که ابن ابی‌الحدید از تاریخ طبری نقل کرده است.[۱]

در تاریخ یعقوبی آمده است که عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله با عثمان بسیار مخالف بود تا آن‌جا که روزی گفت: «اُقتُلوا نَعْثَلاً قَتَلَ اللهُ نَعْثلاً»[۲] ابن اثیر در النهایه می‌گوید: «نعثل به‌معنای پیر خرفت است و منظور عایشه عثمان بوده است».[۳]

و نیز در تاریخ یعقوبی آمده است: کسانی که بیش از دیگران مردم را بر ضد عثمان می‌شوراندند طلحه و زبیر و عایشه بودند.[۴]

و جالب این‌که وقتی مردم با علی علیه السلام بیعت کردند یکی از بهانه‌های طلحه و زبیر برای شورش بر ضدّ آن حضرت خون‌خواهی عثمان بود.

طبری در تاریخ خود از واقدی نقل می‌کند: هنگامی که عثمان کشته شد دربارهٔ دفن او سخن به میان آمد. طلحه گفت: او را در «دیر سلع» یعنی قبرستان یهود، دفن کنید.[۵]

به‌راستی چگونه می‌توان این حوادث تاریخی زمان عثمان را با عدالت صحابه که جمعی بی‌حساب وکتاب از آن دفاع می‌کنند تطبیق داد؟ جز این‌که بدیهیات را انکار کنیم و شب را روز و روز را شب قلمداد نماییم!

۳. شورش طلحه و زبیر

داستان طلحه و زبیر و بیعت کردن آن‌ها با امیرمؤمنان علی علیه السلام هم‌زمان با بیعت سایر صحابه با آن حضرت را شنیده‌اید، ولی چیزی نگذشت که بیعت را

---

۱. رجوع کنید به: شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۲۹ به بعد.
۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.
۳. النهایة، ج ۵، ص ۸ (مادهٔ نعثل).
۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.
۵. الغدیر، ج ۹، ص ۲۹۷ به نقل از تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۹.

شکستند و تصمیم به قیام برضدّ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام گرفته، عایشه، همسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را با خود همراه کردند و آتش سوزان جنگ جمل را برافروختند و هر دو نفر در آتش آن سوختند و گروه زیادی از مسلمانان که در میان آن‌ها صحابه و غیر صحابه بودند، کشته شدند.

در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر آمده است که در این جنگ به‌گفتهٔ بعضی ده هزار نفر[1] و به‌گفتهٔ برخی هفده هزار نفر کشته شدند و با این ضایعهٔ عظیم، نخستین مخالفت جدی دربرابر امیرمؤمنان علیه‌السلام خلیفهٔ مسلمین صورت گرفت.[2]

آیا شکستن بیعت و سپس قیام برضدّ خلیفهٔ مسلمین و به کشتن دادن هزاران نفر از مسلمانان با عدالت سازگار است؟

۴. شورش معاویه

مسألهٔ جنگ صفین داستان عجیب دیگری است. می‌دانیم معاویه که او را از صحابهٔ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شمرند با بعضی دیگر از صحابه که فریب او را خورده بودند و گروه زیادی از مردم شام بر ضدّ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام قیام کرد و برای حفظ قدرت خود، مردم شام را به بهانهٔ خون‌خواهی عثمان برانگیخت و علی علیه‌السلام را به دروغ، جزء قاتلین عثمان شمرد، و جنگ صفین درگرفت. این جنگ طبق نقل مشهور، هجده ماه به طول انجامید و هزاران نفر از مسلمین که جمعی از آن‌ها از صحابهٔ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند کشته شدند[3] ازجمله عماریاسر، صحابی جلیل‌القدر و معروف پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که به‌وسیلهٔ عمال معاویه در این جنگ به

---

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۵۵.

۲. در تواریخ دیگر نیز داستان جنگ جمل به طور گسترده آمده است. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۱.

۳. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۳۹۱-۳۹۳.

شهادت رسید با این‌که پیغمبراکرم ﷺ طبق نقل اهل سنت خطاب به عمار فرموده بود: «**تَقْتُلُكَ الفِئَةُ البَاغِيَةُ**؛ گروه طغیانگر ظالمی تو را به قتل خواهند رساند».[۱]

آیا عدالت صحابه با چنین کشت وکشتاری سازگار است؟ چگونه می‌توان معاویه وبعضی از صحابهٔ فریب‌خوردهٔ نزد او را عادل دانست با این‌که برضدّ حکومت اسلامی قیام کردند وآتشی افروختند که هزاران هزار نفر از مسلمین در آن سوختند (طبق بعضی از روایات هفتاد هزار نفر[۲] و مطابق برخی از نقل‌ها[۳] بیش از یک‌صد هزار نفر از طرفین کشته شدند).

۵. دستور سبّ و لعن

دستور اکید معاویه بر لعن امیرمؤمنان علی علیه‌السلام هفتاد سال ادامه پیدا کرد وبر فراز تمام منابر در دوران حکومت بنی‌امیه این کار بسیار زشت ونگین ادامه یافت وآن‌کس که با مجاهداتش پرچم اسلام را به اهتزاز درآورده بود وبرادر پیغمبر اکرم ﷺ محسوب می‌شد ودارای آن همه فضائل بود این‌چنین مورد هتک حرمت قرار گرفت.

داستان گفتگوی معاویه با سعد بن ابی‌وقاص درمورد خودداری او از لعن امیرمؤمنان علی علیه‌السلام معروف است که هم در صحیح مسلم آمده است وهم در کتب دیگر وما آن را طبق صحیح مسلم در این‌جا می‌آوریم:

در سفری که معاویه به مدینه داشت به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا سبّ ابوتراب (امیرمؤمنان علی علیه‌السلام) را نمی‌کنی؟ گفت: من سه چیز را از پیغمبر اکرم ﷺ به‌خاطر دارم که به من اجازه نمی‌دهد هرگز او را سبّ کنم واگر من یکی

---

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۶.
۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۵۴۵؛ المنتظم ابن جوزی، ج ۵، ص ۱۲۰.
۳. مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۹۳.

از آن‌ها را داشتم برای من محبوب‌تر از گروهی از شتران پرارزش بود. نخست این‌که از پیغمبر اکرمﷺ شنیدم در زمانی که او را در مدینه به‌عنوان سرپرست باقی‌ماندگان گذاشته بود و خود به یکی از غزوات می‌رفت، علی عرض کرد: ای رسول خدا! تو مرا با زنان وکودکان در مدینه گذاشتی! پیغمبرﷺ فرمود: «**أَمَا تَرْضىٰ أَنْ تَكُونَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسىٰ إِلّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي**؛ آیا راضی نیستی تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز این‌که بعد از من پیامبری نخواهد بود؟». دوم این‌که در روز خیبر شنیدم که پیغمبرﷺ می‌فرمود: «من پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیغمبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست می‌دارند». ما همگی در انتظار بودیم که چه کسی را صدا خواهد زد. پیامبرﷺ فرمود: «علی را صدا کنید» در حالی که چشمش بیمار بود، پیغمبرﷺ از آب دهان خود بر چشم او مالید (و سلامت کامل به او بازگشت)، سپس پرچم را به دست او داد و خداوند خیبر را به دست او فتح کرد. سوم: هنگامی که آیهٔ مباهله نازل شد پیغمبر اکرمﷺ علی و فاطمه و حسن و حسینعليهم‌السلام را فراخواند وگفت: «این‌ها همه خاصّان من‌اند» (هنگامی که معاویه این سخن را شنید در جواب سعد خاموش شد).[1]

آیا عدالت و ایمان به کلام پیغمبر اکرمﷺ با این‌گونه کارها سازگار است؟!

عذر ناموجّه

نکتهٔ مهمی که در این‌جا توجه به آن لازم است این است که طرفداران عدالت عموم صحابه برای پوشش دادن به این نقاط ضعف که در جمعی از آن‌ها وجود داشته، از حربهٔ اجتهاد استفاده می‌کنند و می‌گویند: آن‌ها به عقیدهٔ خود راه درستی رفته‌اند. اگر معاویه دستور داد که بر تمام منابر سبّ مولا علیعليه‌السلام را کنند،

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱، باب فضائل علی بن ابی طالبعليه‌السلام.

اجتهادش چنین اقتضا می‌کرد و اگر آن همه جمعیت را در صفین به کشتن داد اجتهاد دیگری بود. طلحه و زبیر اگر بیعت امام مسلمین را شکستند نتیجهٔ اجتهادشان بود و اگر هزاران نفر را در جنگ جمل به کشتن دادند از همین اصل سرچشمه می‌گرفت.

اگر خلیفهٔ سوم، عثمان، بستگان خود را از بنی‌امیه در پست‌های حساس کشور اسلامی گذاشت و بیت‌المال را در میان خاصّان خود تقسیم کرد، همه نتیجهٔ اجتهاد او بود.

ممکن است آن‌ها در این اجتهاد خود خطا کرده باشند، و لیکن معذورند، زیرا می‌دانیم کسی که اجتهادش مطابق واقع باشد، دو ثواب دارد و کسی که خطا باشد، یک ثواب.

امام شافعی در کتاب الأم به همین معنا اشاره کرده که «مجتهد مصیب له اجران ومجتهد مخطی له اجرٌ واحد».[1]

اشتباه مهم آن‌ها در این‌جاست که محل اجتهاد را گم کرده‌اند، زیرا در امور مسلم و قطعی اسلام اجتهاد راه ندارد، اجتهاد مربوط به مسائل مشکوک و غیر مسلم است. آیا اگر کسی شراب بنوشد و بگوید: اجتهاد من چنین اقتضا می‌کند و یا مرتکب زنا با محارم شود و آن را نتیجهٔ اجتهادش بداند از او پذیرفته است؟

این اجتهاد شبیه اجتهاد داعشی‌ها در عصر ماست که تحت عنوان جهاد نکاح، زنان شوهردار را می‌آورند و نعوذبالله در یک روز چندین نفر با یک زن هم‌بستر می‌شوند و می‌گویند: این مقتضای اجتهاد ماست، آیا این‌گونه سخنان پذیرفته است؟

حرام بودن سبّ مؤمنان، به‌ویژه امام مسلمین، کسی که آن همه فضائل از

---

۱. کتاب الام، ج ۷، ص ۲۹۹.

پیغمبر اکرمﷺ دربارهٔ او وارد شده که سه نمونهٔ آن را سعد بن ابی‌وقاص در سخنان خود بیان کرد ـ که به تازگی به آن اشاره کردیم ـ، آیا جای شکّ و تردید دارد که اجتهاد در آن راه یابد؟

جالب این‌که دانشمند معروف اهل سنت، ذهبی در تاریخ الاسلام نقل می‌کند که شخصی بر ام سلمه (همسر پیامبرﷺ) وارد شد. ام سلمه سؤال کرد: آیا در میان شما کسی است که سبّ پیغمبر کند؟ او جواب داد: پناه بر خدا. ام سلمه گفت: از پیغمبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «**مَنْ سَبَّ عَلِيّاً فَقَدْ سَبَّنِي**؛ کسی که سبّ علی کند مرا سبّ کرده است»[1] و ذهبی در ادامه می‌گوید: این حدیث را احمد حنبل در کتاب مسند خود آورده است و در ادامه می‌افزاید: پیغمبر اکرمﷺ خطاب به علیؑ فرمود: «**لَا يُحِبُّكَ إِلّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلّا مُنَافِقٌ**؛ تو را جز مؤمنان دوست نمی‌دارند و جز منافقان دشمن نمی‌شمرند»[2] و آنگاه می‌گوید: این روایت را مسلم در کتاب صحیح خود و ترمذی در صحیح خود آورده، و آن را حدیث صحیحی شمرده‌اند.[3]

آیا با توجه به این اسناد روشن و مسألهٔ واضح، جایی برای اجتهاد باقی می‌ماند؟ اگر اجتهاد به امور بدیهی راه یابد باید اجازه دهیم کسی شب را با اجتهاد خود روز و روز را با اجتهاد خود شب اعلام کند، در حالی که مردم چنین سخنان ناروایی را مضحک می‌دانند.

چه بهتر که دست از تعصب برداریم و بپذیریم که اصحاب رسول‌اللهﷺ دو گروه بودند: گروهی مؤمنان صالح، جلیل‌القدر، عظیم‌الشأن وگروهی خطاکار. ادعای عدالت همهٔ صحابه نادرست است و با هیچ منطقی سازگار نیست و هرکس بشنود تعجب می‌کند.

---

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.
۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۱.
۳. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۶۳۴.

و همان‌گونه که در شرح دعای امام سجاد علیه السلام دیدیم، آن‌حضرت گروهی از صحابه را بزرگوار و فداکار و ایثارگر می‌شمرد و بر آن‌ها درود الهی می‌فرستد.

فلسفهٔ دعا در حقّ صحابهٔ بزرگوار

همان‌گونه که در شرح این دعا آمد، امام سجاد علیه السلام ضمن مدح بلیغ از گروهی از صحابه که برای پیشرفت اسلام بیشترین فداکاری را کردند، از خداوند برای آن‌ها رحمت واسعه می‌طلبد.

این دعا در واقع دو هدف را دنبال می‌کند:

نخست این‌که مراتب قدردانی و شکرگزاری ما را از این گروه از صحابه روشن می‌سازد، چراکه اگر آن‌ها نبودند و آن همه فداکاری نکرده بودند، اسلام گسترش نمی‌یافت. ما امروز بر سر سفرهٔ آن‌ها نشسته‌ایم و از مواهبی که آن‌ها با مجاهدت‌های خود فراهم کردند بهره‌مند هستیم. وظیفهٔ وجدانی و اخلاقی و دینی ما این است که از آن‌ها تجلیل کنیم و بر آنان درود و رحمت الهی بفرستیم تا در صف شکرگزاران باشیم.

دیگر این‌که تجلیل از آن‌ها و فرستادن درود بر آنان سبب تشویق نسل‌های موجود و آینده به راه و روش آن‌ها می‌شود که گام در جای گام آن‌ها بنهند و برای حفظ اسلام و پیشرفت آن ایثار و فداکاری کنند و این یک امر مهم دیگر است.

قرآن مجید نیز بعد از بیان خدمات بعضی از انبیا آن‌ها را اسوه و سرمشق و پیشوا می‌شمرد. مثلاً دربارهٔ ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿**قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ**﴾؛ «برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم و اصحابش اقتدا کنید».[1]

---

۱. ممتحنه، آیهٔ ۴.

بخش سوم

۸ اللَّهُمَّ وَ أَوْصِلْ اِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِاِحْسَانٍ، الَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَلِاِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْاِيمانِ خَيْرَ جَزَائِكَ.

۹ الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَ تَحَرَّوْا وِجْهَتَهُمْ، وَ مَضَوْا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ.

۱۰ لَمْ يَثْنِهِمْ رَيْبٌ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَ لَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ، وَالْاِئْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ.

۱۱ مُكَانِفِينَ وَ مُؤَازِرِينَ لَهُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَ يَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَّفِقُونَ عَلَيْهِمْ، وَ لَا يَتَّهِمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا اِلَيْهِمْ.

ترجمه

۸. خداوندا! کسانی که از صحابهٔ راستین، به نیکی پیروی کردند، «همان‌ها که می‌گویند: خدایا! ما وبرادران ما را که پیش از ما ایمان آورده‌اند ببخش وبیامرز»، بهترین جزا را نصیب آن‌ها کن.

۹. آن‌ها همان کسانی بودند که سمت وطریقهٔ صحابه را پیمودند ومقصد آن‌ها را برگزیدند واز روش آنان پیروی کردند.

۱۰. هیچ تردیدی آن‌ها (تابعین) را از بصیرت ومعرفتشان منحرف نساخت ودر پیمودن راه آن‌ها (صحابهٔ راستین) واقتدا به نشانه‌های هدایتشان شکی بر آن‌ها عارض نشد.

۱۱. همان‌ها که صحابهٔ راستین را حمایت کردند ویاری نمودند ودین آن‌ها را پذیرفتند وبه راهشان هدایت شدند وبا آنان اتفاق نظر داشتند وهرگز آن‌ها را در آنچه از پیغمبر اکرم۹ برای آنان نقل می‌کردند متهم نمی‌ساختند.

شرح و تفسیر

درود بر تابعین

امام علیه‌السلام بعد از آن که صحابهٔ راستین را با آن اوصاف بسیار بالا و گسترده و دقیق توصیف کرد و بر آن‌ها درود فرستاد، به سراغ تابعین می‌رود و جزای خیر الهی را برای آن‌ها می‌طلبد، عرضه می‌دارد: «خداوندا! کسانی که از صحابهٔ راستین، به نیکی پیروی کردند «همان‌ها که می‌گویند: خدایا! ما و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده‌اند ببخش و بیامرز» بهترین جزا را نصیب آن‌ها کن»؛ (**اللَّهُمَّ وَ أَوْصِلْ اِلَی التَّابِعِینَ لَهُمْ بِاِحْسَانٍ، الَّذِینَ یَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِاِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْاِیمانِ خَیْرَ جَزَائِكَ**).[1]

منظور از تابعین در اصطلاح علما و ارباب حدیث و تاریخ، گروهی است که بعد از صحابهٔ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روی کار آمدند، بی‌آن‌که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیده باشند.

دربارهٔ این‌که منظور حضرت نیز همین معناست یا مفهوم وسیع‌تری دارد که جمعی از صحابهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را که بعد از مهاجرین و انصارِ نخستین ایمان آوردند و به آن‌ها پیوستند و درواقع از آن‌ها تبعیت کردند شامل می‌شود؛ اختلاف نظر است؛ ولی با توجه به این‌که امام علیه‌السلام در بخش قبل، از همهٔ صحابهٔ راستین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن گفت، نه فقط گروهی که در ردیف اوّل بودند، به نظر می‌رسد که معنای اول مناسب‌تر است.

جملهٔ «**رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِاِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْاِیمانِ**» برگرفته از آیهٔ ۱۰ سورهٔ حشر است که می‌فرماید: ﴿**وَالَّذِینَ جَآءُو مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوانِنَا الَّذِینَ**

---

۱. «باء» در «باحسان» به‌گفتهٔ بعضی از شارحان به‌معنای ملابست است و مفهومش این است که تبعیت تابعین از سابقین در صفات و اعمال و نیات نیک بود. (ریاض السالکین، ج ۲، ص ۱۱۱).
البته این احتمال نیز وجود دارد که «باء» باء سببیت باشد، یعنی تبعیت آن‌ها به سبب پیروی در نیکی‌هاست.

سَبَقُونَا بِالْاِیمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلّاً لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا اِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ﴾؛ «همچنین کسانی که بعد از آن‌ها [بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا! تو رئوف و مهربانی».

و جملهٔ «**التابعین لهم باحسان**» نیز از آیهٔ شریفهٔ ﴿**وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ**﴾؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند» گرفته شده است.

تعبیر به «**خَیْرَ**[1] **جَزَائِكَ**» معنای وسیعی دارد که بهترین پاداش‌ها را از هر نوع و هرگونه شامل می‌شود و این دعا نشانهٔ قدرشناسی ما نسبت به گروه تابعین است، همان‌گونه که آن‌ها نیز برای گروه صحابه که پیش از آن‌ها ایمان آورده بودند و در واقع راه را برای ایمان آن‌ها گشودند دعا می‌کنند و غفران الهی را برای آن‌ها می‌خواهند و به این ترتیب، هرکس از نعمت وجود دیگری بهره‌ای برده، باید سپاسگزار و دعاگوی او باشد.

آنگاه امام علیه السلام صفات دوازده‌گانه‌ای را برای تابعین برمی‌شمرد که عظمت مقام آن‌ها را در این صفات روشن می‌سازد و دلیل دعا کردن برای آن‌ها و خواستن بهترین جزا برای آن‌هاست.

می‌فرماید: «آن‌ها همان کسانی بودند که سمت و طریقهٔ صحابه را پیمودند و مقصد آن‌ها را برگزیدند و از روش آن‌ها پیروی کردند»؛ (**الَّذِینَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَتَحَرَّوْا وِجْهَتَهُمْ، وَ مَضَوْا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ**).

مفهوم این سه وصف گرچه نزدیک به یکدیگر است، ولی با دقت، تفاوتی

---

۱. «خیر» به‌گفتهٔ جمعی از ادبا از صفات تفضیلیه است و در اصل «أخیَر» بوده و «الف» به‌دلیل کثرت استعمال افتاده وگاه به ندرت به‌صورت «أخیَر» به‌کار رفته است. ولی این واژه‌گاه به‌صورت صفت مشبهه به‌کار می‌رود و هر چیز خوب را شامل می‌شود، نه فقط خوب‌تر. (شرح رضی بر کافیه و شرح جامی بر کافیه).

میان آن‌ها دیده می‌شود، زیرا «سمت» به‌معنای راه و طریقه و «وجهه» به‌معنای سمت و سوی مقصود و «شاکله» به‌معنای روش است و نتیجهٔ آن این می‌شود که تابعین راه صحابه را در پیش گرفتند و در مسیر آن‌ها حرکت کردند و از روش و اسلوب آن‌ها در این سیر استفاده نمودند.

به تعبیر دیگر، هرگاه انسان می‌خواهد از دیگری تبعیت و پیروی کامل کند، باید در مسیر راه، سه چیز را پیدا کند: اول، اصل راه. دوم، سمت و سوی مقصد. سوم: چگونگی پیمودن این راه، تا به راحتی به مقصود نائل شود.

ارباب لغت برای «سمت» معانی متعددی ذکر کرده‌اند که یکی از آن‌ها طریقه و مسیر و راه است. در صحاح اللغة آمده است که «سمت» به‌معنای طریق و نیز به‌معنای پیمودن راهی است با ظنّ و گمان.

«وجهه» به‌گفتهٔ ارباب لغت به‌معنای قبله و همچنین هر مقصدی است که انسان رو به سوی آن کند. بعضی آن را مصدر و بعضی اسم مصدر دانسته‌اند. در قرآن مجید آمده است: ﴿**وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا**﴾[1] و مفسران دربارهٔ معنای آن گفته‌اند: برای هر امت قبله و یا شریعتی است که خدای تعالی آن‌ها را متوجه آن ساخته است.

«شاکله» در اصل از مادهٔ «شَکل» به‌معنای مهار کردن حیوان است و از آن‌جا که روحیات و سجایا و عادات هر انسان او را مقید به رویه‌ای می‌کند، به آن «شاکله» می‌گویند.

«تحرّوا» از مادهٔ «تحرّی» به‌معنای قصد کردن و آهنگ چیزی نمودن است.

در جملهٔ بعد امام علیه‌السلام، به سه وصف دیگر آن‌ها اشاره کرده، می‌گوید: «هیچ تردیدی آن‌ها (تابعین) را از بصیرت و معرفتشان منحرف نساخت و در پیمودن

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۴۸.

راه آن‌ها (صحابهٔ راستین) و اقتدا به نشانه‌های هدایتشان شکی بر آن‌ها عارض نشد»؛ (**لَمْ يَثْنِهِمْ رَيْبٌ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَ لَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ، وَ الْاِئْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ**).

هنگامی که انسان در مسیری گام می‌گذارد، اگر به آن ایمان قطعی داشته باشد با گام‌های استوار و عزم و ارادهٔ آهنین آن مسیر را می‌پیماید، بی‌آن‌که کمترین تردیدی به خود راه دهد و از مسیر منحرف شود.

ولی هرگاه شک و تردیدی هرچند ضعیف نسبت به آن راه و روش داشته باشد، گام‌ها استوار و محکم نیست، گاه قدم‌های محکم برمی‌دارد، گاه می‌ایستد و گاه به پشت سر نگاه می‌کند، و چه بسا این شک و تردید او را از رسیدن به مقصد بازدارد، ولی تابعین بزرگوار در پیمودن راه صحابهٔ راستین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین حالتی را ندارند، با قاطعیت مسیر آن‌ها را که مسیر بهشت و سعادت است طی می‌کنند.

«لَمْ يَثْنِهِمْ» از مادهٔ «ثَنْیٌ» (بر وزن سمْع) در اصل به‌معنای نزدیک ساختن قسمت‌های مختلف چیزی به یکدیگر است، و لذا به تا کردن لباس اطلاق می‌شود و به مداحی ثناخوانی می‌گویند، چراکه صفات برجستهٔ شخص را پشت سر هم بیان می‌کند. در قرآن دربارهٔ جمعی از منافقان آمده است: ﴿**أَلَا اِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ**﴾؛ «آن‌ها سینه‌های خود را به یکدیگر نزدیک می‌کنند تا (سخنان) خود را از آن حضرت مخفی دارند»[1] و در کلام مورد بحث نیز به همین معنا آمده است که شک و ریب به بصیرت آن‌ها نزدیک نمی‌شود.

«لم یختلج» از مادهٔ «اختلاج» از ریشهٔ «خَلْج» در اصل به‌معنای چیزی را جذب کردن و از جای خود برکندن و حرکت دادن آمده و در محل کلام همین

---

۱. هود، آیهٔ ۵.

معنا به کار رفته است، یعنی هیچ شکی در پیمودن راه صحابه آن‌ها را به خود مجذوب و مشغول نمی‌سازد.

در دنیای امروز پیدا کردن مسیر راه در دریا و صحرا کار آسانی است. در خشکی‌ها معمولاً جاده‌های آسفالت با خط‌کشی و علامت‌های مختلف و حتی نصب کیلومتر و امثال آن و تابلوهای مختلف در سه راه‌ها و چهارراه‌ها، مسیر را برای همهٔ رهروان راه آسان می‌سازد، ولی در گذشته پیداکردن راه برای مسافران کار بسیار مشکلی بود، زیرا هیچ‌یک از این امور وجود نداشت. معمولاً از دو وسیله می‌توانستند استفاده کنند: یکی علامت‌هایی که در راه از کاروان‌های پیش باقی مانده بوده، به‌ویژه جای پاهای انسان‌ها و حیوانات (توجه داشته باشیم که معنای اصلی «اثر» در لغت «جای پا است». سپس توسعه پیدا کرده و به هر علامتی که از شخص یا چیزی باقی می‌ماند «اثر» می‌گویند) و دوم، برج‌هایی که در جاده‌های اصلی ساخته بودند و بالای آن چراغی روشن بود که آن را «مَنار» می‌گفتند.

در عبارت امام علیه‌السلام هر دو تعبیر به کار رفته است. از یک‌سو می‌فرماید: تابعین قدم جای قدم‌های صحابهٔ راستین می‌گذاشتند و بدون هیچ شک و تردیدی راهشان را ادامه می‌دادند. و از سوی دیگر می‌فرماید: چراغ نورانی‌ای را که آن‌ها نصب کرده بودند (مَنٰارهِم) در مسیر مشاهده می‌کردند و به‌دنبال آن هدایت می‌شدند.

در جملهٔ بعد به چند صفت دیگر از صفات تابعین اشاره کرده، می‌فرماید: «همان‌ها که صحابهٔ راستین را حمایت کردند و یاری نمودند و دین آن‌ها را پذیرفتند و به راهشان هدایت شدند و با آنان اتفاق نظر داشتند و هرگز آن‌ها را در آنچه از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای آنان نقل می‌کردند متهم نمی‌ساختند»؛ (**مُكَانِفِينَ وَ مُؤَازِرِينَ لَهُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَيَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَّفِقُونَ عَلَيْهِمْ، وَ لَا يَتَّهِمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ**).

«مُکَانِفِینَ» از مادهٔ «کنف» ـ همان‌گونه که قبلاً گفتیم ـ در اصل به‌معنای جانب هرچیزی است و از آن‌جا که هرگاه انسان چیزی را در کنار خود قرار دهد از آن حمایت می‌کند، به‌معنای حمایت کردن به کار می‌رود.

و دربارهٔ «مُوَازِرِینَ» دو احتمال داده شد است: نخست این‌که از مادهٔ «أزر» به‌معنای قوت و قدرت گرفته شده و «واو» منقلب از همزه است، بنابراین معنای جمله این می‌شود که تابعین صحابه را یاری و تقویت می‌کردند.

دیگر این‌که از مادهٔ «وِزر» گرفته شده که به‌معنای بار سنگین است و وزیر را به این علت وزیر می‌گویند که بار سنگین مسئولیت را از سوی سلطان و رئیس خود بردوش می‌کشد و به همین دلیل این ماده به‌معنای «تقویت کردن و بار دیگری را بر دوش گرفتن» آمده است، یعنی تابعین در تقویت صحابهٔ راستین، جدی و کوشا بودند.

«**یَتَّفِقُونَ عَلَیْهِمْ**» اشاره به این است که دربارهٔ ایمان و تقوا و درستکاری صحابهٔ راستین اتفاق نظر داشتند و چنان نبود که بعضی آن‌ها را بپذیرند و بعضی نپذیرند.

و از جملهٔ «**لَا یَتَّهِمُونَهُمْ**» استفاده می‌شود که تابعین اعتماد کامل به صحابهٔ راستین داشتند و به‌تعبیر دیگر، آن‌ها را ثقات و عدول می‌دانستند که واسطهٔ میان آن‌ها و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و سنت او را به آن‌ها منتقل می‌ساختند.

از مجموع آنچه امام علیه السلام دربارهٔ تابعین بیان فرموده استفاده می‌شود: آن‌ها کسانی بودند که اعتماد کامل به صحابهٔ راستین داشتند و تردیدی در پیروی از آن‌ها به خود راه نمی‌دادند، زیرا آنان را تربیت‌یافتهٔ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانستند، در هر حال از آن‌ها حمایت می‌کردند و در پیشبرد اهدافشان به آن‌ها کمک می‌نمودند، هرگز اختلافی درمورد آن‌ها نداشتند و هرگز آنان را در آنچه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کردند متهم نمی‌ساختند.

البته باید به این نکته توجه داشت که امام علیه السلام تابعین هر صحابی‌ای را محترم نمی‌شمرد و مدح و ستایش نمی‌کند، بلکه نظر امام علیه السلام اصحابی است که قبلاً اوصافشان را بیان فرمود. آن‌هایی که همه‌چیزشان را در طبق اخلاص گذاشتند و نثار اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کردند؛ گوش به فرمان او بودند و هرگز از مسیر او منحرف نشدند.

تابعین مقبول و غیر مقبول

بدون شک در میان تابعین، همچون صحابه، افرادی بودند که هرگز از مسیر اسلام و سنت صحابهٔ راستین منحرف نشدند و به عکس، کسانی بودند که راه انحراف پوییدند و اعتقادات یا اعمال آن‌ها آلوده شد.

قرآن مجید نیز گویی در آیهٔ ۱۰۰ سورهٔ توبه اشاره به این دو گروه می‌کند، می‌فرماید: ﴿**وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ**﴾ توصیف «باحسان» اشاره به آن گروه صالح و بزرگواری است که مسیر صحابهٔ راستین را پیمودند و از طریق آن‌ها حلقهٔ اتصال به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله برقرار ساختند، نه آن کسانی است که این وصف را نداشتند و کارهای خلاف عجیبی انجام دادند.

از گروه اول می‌توان افراد ذیل را نام برد:

۱. اویس قرنی ۲. سعید بن جبیر ۳. سعید بن مسیب ۴. ابان بن تغلب ۵. صعصعة بن صوحان ۶. مالک بن حارث، معروف به مالک اشتر نخعی ۷. کمیل بن زیاد ۸. حجر بن عدی ۹. عمرو بن حِمَق ۱۰. میثم تمار ۱۱. رُشَید هجری ۱۲. محمد بن ابی‌بکر ۱۳. جابر جعفی ۱۴. اصبغ بن نباته ۱۵. طاووس یمانی و مانند آن‌ها.

این‌ها کسانی بودند که راه صحابهٔ راستین را پیمودند و حق شاگردی را ادا کردند و اسوه و قدوه‌ای برای آیندگان شدند.

درمقابل آن‌ها تابعانی بودند که بر اثر پیروی از هوای نفس و وسوسه‌های شیطان، از مسیر حق منحرف شدند (مانند صحابه‌ای که راه پیامبر ﷺ را رها کرده و به گمراهی رفتند)، از جمله: گروهی از بنی‌امیه و گروهی از خوارج.

□ ■ □

بخش چهارم

۱۲ اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا اِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَ عَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ عَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ.

۱۳ صَلَاةً تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَ تَفْسَحُ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ، وَتَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ، وَ تُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَانُوكَ عَلَيْهِ مِنْ بِرٍّ، وَ تَقِيهِمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ اِلَّا طَارِقاً يَطْرُقُ بِخَيْرٍ.

۱۴ وَ تَبْعَثُهُمْ بِهَا عَلَى اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ، وَ الطَّمَعِ فِيمَا عِنْدَكَ وَ تَرْكِ التُّهَمَةِ فِيمَا تَحْوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ.

۱۵ لِتَرُدَّهُمْ اِلَى الرَّغْبَةِ اِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ، وَ تُزَهِّدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ، وَتُحَبِّبَ اِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ، وَ الْاِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.

۱۶ وَ تُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَبْدَانِهَا.

۱۷ وَ تُعَافِيَهُمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحْذُورَاتِهَا، وَ كَبَّةِ النَّارِ وَ طُولِ الْخُلُودِ فِيهَا.

۱۸ وَ تُصَيِّرَهُمْ اِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ.

ترجمه

۱۲. خداوندا! همچنین درود فرست بر تمام پیروان آن‌ها از امروز تا روز قیامت وبر همسران وفرزندانشان وهرکس از آنان که اطاعت تو را برگزید.

۱۳. درودی که آن‌ها را به‌وسیلهٔ آن از معصیتت بازداری، و باغ‌های بهشت را به روی آن‌ها بگشایی، و آن‌ها را از وسوسه‌ها ومکرهای شیطان به‌وسیلهٔ آن بازداری. خداوندا! درودی بر آن‌ها بفرست که به‌واسطهٔ آن هنگامی که از تو برای هر کار خیری یاری می‌طلبند، یاری‌شان دهی وآن‌ها را از

حوادث ناگوار شب وروز نگاه‌داری، جز حوادثی که خیر ونیکی به همراه دارد.

۱۴. (خداوندا! درود ورحمتی بر آن‌ها بفرست که) آن‌ها را به‌وسیلهٔ آن به حُسن ظن به خودت وانتظار برای نعمت‌هایی که نزد توست وترک تهمت نسبت‌به آنچه در دست بندگان است برانگیزی.

۱۵. (خداوندا! این درود ورحمت واین آثار را برای آن‌ها فراهم کن تا) آن‌ها را تنها به خودت راغب سازی واز خودت بیم وهراس داشته باشند و(به‌وسیلهٔ این رحمت وآثارش) آن‌ها را نسبت‌به زرق‌وبرق دنیای ناپایدار بی‌اعتنا سازی ونسبت‌به عمل کردن برای دار آخرت علاقه‌مند نمایی، وآن‌ها را مهیای عالم بعد از مرگ کنی.

۱۶. وهر حادثهٔ ناخوشایند واندوهی را که به هنگام خارج شدن روح از بدن برای آن‌ها رخ می‌دهد آسان سازی.

۱۷. واز هرچیز خوفناکی که فتنه وفساد ایجاد می‌کند، از هرگونه محذورات وافتادن به صورت در آتشِ دوزخ وطولانی بودن توقف در آن عافیت بخشی.

۱۸. وآن‌ها را به مقام امن وامان که مقام آرامش پرهیزکاران است (به بهشت جاویدان) منتقل فرمایی.

شرح و تفسیر

تابعین عام

امام علیه‌السلام بعد از ذکر تابعین خاص، یعنی آن‌هایی که صحابهٔ راستین را بلاواسطه درک کردند و از محضر آن‌ها استفاده نمودند و تقاضای رحمت واسعهٔ الهی برای آن‌ها داشتند، به ذکر تابعین عام، یعنی تمام کسانی که تا دامنهٔ قیامت مسیر صحابهٔ راستین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌پیمایند پرداخته، به پیشگاه خداوند عرضه

می‌دارد: «خداوندا! همچنین درود فرست بر تمام پیروان آن‌ها از امروز تا روز قیامت و بر همسران و فرزندانشان و هرکس از آنان که اطاعت تو را برگزید»؛ (**اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَ عَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ عَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ**).

امام علیه‌السلام در این‌جا به ذکر اوصافی برای آن‌ها نمی‌پردازد، چراکه برای تابعین، به‌معنای خاص، اوصاف دوازده‌گانه‌ای بیان فرمود و این گروه از تابعین عام، که امام علیه‌السلام به آن‌ها اشاره می‌فرماید، طبعاً باید همان اوصاف تابعین خاص را داشته باشند تا مشمول ادعیهٔ امام علیه‌السلام شوند و به‌تعبیر دیگر، آن‌جا که عیان بوده نیازی به بیان نداشته است.

درضمن، جملهٔ «**مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ**؛ آن‌ها که اطاعت تو را برگزیدند» اشارهٔ روشنی است به تابعینی که دارای این وصف‌اند و همچنین همسران و فرزندان آن‌ها و این‌گونه، صف آن‌ها را از صف کسانی که راه اطاعت الهی را نپیمودند جدا می‌سازد و از شمول دعاهایش خارج می‌کند، و از دعاهایی که امام علیه‌السلام در حقّ آن‌ها فرموده نیز اوصاف آن‌ها روشن می‌شود.

جالب این‌که امام علیه‌السلام نه‌تنها تابعان زمان خود را در نظر می‌گیرد، بلکه به فکر آیندگان تا دامنهٔ قیامت نیز هست و از خداوند تقاضای درود و رحمت برای همهٔ آن‌ها می‌کند و این درسی است برای همهٔ ما که به فکر نسل‌های آینده از هم‌اکنون باشیم.

سپس امام علیه‌السلام در جمله‌های بعد عرضه می‌دارد که خداوندا! درودی بر آن‌ها بفرست که دارای آثار گران‌بهایی است، و در این‌جا شش اثر برای آن بیان می‌فرماید، نخست عرضه می‌دارد: «درودی که آن‌ها را به‌وسیلهٔ آن از معصیتت بازداری»؛ (**صَلَاةً تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ**).

از این جمله روشن می‌شود که درود و رحمت الهی می‌تواند اثر بازدارندهٔ از

گناه داشته باشد، زیرا هنگامی که روح انسان به‌وسیلهٔ درود و رحمت الهی نورانی شد، طبعاً ظلمات گناه از او دور می‌شود، همان‌گونه که در آیهٔ شریفهٔ ۴۳ سورهٔ احزاب می‌خوانیم: ﴿**هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّورِ وَ کَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً**﴾؛ «او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد، و فرشتگان او نیز برای شما تقاضای رحمت می‌کنند تا شما را از تاریکی‌های جهل و شرک و گناه به‌سوی نور ایمان و علم و تقوا خارج سازد؛ او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است».

آری، این رحمت خاص الهی است که مؤمنان را از ظُلُمات هوی و هوس‌ها و شهوات و وسوسه‌های شیطانی بیرون می‌برد و به نور تقوا و ایمان و یقین روشن می‌سازد.

سپس در بیان دومین اثر عرضه می‌دارد: «درودی بر آن‌ها بفرست که باغ‌های بهشت را به‌روی آن‌ها بگشایی»؛ (**وَ تَفْسَحُ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ**).

روشن است، هنگامی که انسان آلودهٔ گناه نشد و پاک و پاکیزه در این دنیا زندگی کرد، هنگام ورود به آخرت، درهای بهشت به‌روی او گشوده می‌شود و همان‌گونه که در ادامهٔ آیهٔ قبل (آیهٔ ۴۴ سورهٔ احزاب) آمده است: فرشتگان به استقبال چنین کسانی می‌شتابند ﴿**تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً کَرِیماً**﴾؛ «تحیّت فرشتگان به آنان در روزی که به لقای او می‌رسند سلام است؛ و برای آن‌ها پاداش پرارزشی فراهم ساخته است».

تعبیر به «**تَفْسَحُ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ**» با توجه به‌معنای «تَفْسح» که اشاره به وسعت است و معنای «ریاض» جمع «روضه» که در این‌جا به‌معنای باغ‌های بهشتی است نشان می‌دهد که این گروه که مشمول درود و رحمت الهی شده‌اند، نه تنها در یک باغ، بلکه درهای باغ‌های بهشتی به‌روی آن‌ها گشوده می‌شود و در فراخنای بهشت آزاد و متنعّم‌اند.

دربارهٔ سومین تأثیر این درود و رحمت الهی عرضه می‌دارد: «درودی که آن‌ها را از وسوسه‌ها و مکرهای شیطان به‌وسیلهٔ آن بازداری»؛ (**وَ تَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ**).

شکی نیست که هرگاه رحمت الهی شامل حال بنده‌ای شود، اجازه نخواهد داد که شیطان با وسوسه‌هایش در او نفوذ کند، همان‌گونه که قرآن فرماید: ﴿**اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * اِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ**﴾؛ «زیرا او بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند، سلطه‌ای ندارد. * سلطهٔ او تنها بر کسانی است که او را سرپرست خود قرار داده‌اند، و کسانی که او را شریک خدا در اطاعت و بندگی قرار می‌دهند و به فرمان شیطان گردن می‌نهند».[1]

«کید شیطان» مفهوم عامی دارد که هرگونه وسوسه‌های مربوط به مال و مقام و شهوت جنسی و صفات مذموم و نکوهیده و نفس امّاره را شامل می‌شود و اگر برای شیطان مفهوم عامی قائل شویم که متمردان انس و جن را شامل شود، مفهوم جمله این می‌شود که خداوند در پرتو رحمتش همهٔ ما را از تمام وسوسه‌های شیاطین انس و جن محفوظ دارد.

و در بیان چهارمین اثر عرضه می‌دارد: «خداوندا! درودی بر آن‌ها بفرست که به‌واسطهٔ آن هنگامی که از تو برای هر کار خیری یاری می‌طلبند، یاری‌شان دهی»؛ (**وَتُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَانُوكَ عَلَيْهِ مِنْ بِرٍّ**).

واژهٔ «بِرّ» در اصل به‌معنای توسعه می‌باشد، سپس به‌معنای همهٔ نیکی‌ها و خوبی‌ها و احسان‌ها آمده است، زیرا کارهای نیک به خود انسان محدود نمی‌شود، بلکه گسترش می‌یابد و دیگران نیز بهره‌مند می‌شوند.

---

۱. نحل، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

با توجه به‌معنای وسیعی که واژهٔ «بِرّ» دارد معلوم می‌شود که امام﵇ از خداوند تقاضای رحمتی کرده که انسان‌ها را برای هر کار نیکی یاری دهد.

قابل توجه این‌که امام﵇ نخست بازدارندگی رحمت الهی را از کید شیطان و معاصی می‌خواهد و سپس یاری برای نیکی‌ها را، که در واقع اولی مقدمه‌ای است برای دومی و به‌گفتهٔ معروف علمای اخلاق، تخلیه مقدم است بر تحلیه. نخست باید لوح دل را از آلودگی‌های گناه پاک کرد، سپس فضایل و اخلاق انسانی را بر آن نقش زد.

سپس دربارهٔ پنجمین اثر درود و رحمت الهی عرضه می‌دارد: «خداوندا! با درود و رحمتت آن‌ها را از حوادث ناگوار شب و روز نگاه‌دار، جز حوادثی که خیر و نیکی به همراه دارد»؛ (**وَ تَقِيهِمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَّا طَارِقاً يَطْرُقُ بِخَيْرٍ**).

این جمله در حقیقت اشاره به آیهٔ شریفهٔ ۱۱ سورهٔ رعد است که می‌فرماید: **﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾**؛ «برای هرکس، مأمورانی است که پی‌درپی، از پیش رو و از پشت سر او را از فرمان خدا [حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند؛ و خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد مگر آن‌که آنان آنچه را در وجود خودشان است تغییر دهند. و هنگامی که خدا برای قومی به‌خاطر اعمالشان بدی و عذاب بخواهد، هیچ‌چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، نجات‌دهنده و سرپرستی نخواهند داشت».

«طارق» از مادهٔ «طَرْق» (بر وزن برق) به‌معنای کوبیدن است و از آن‌جا که درگذشته مسافران شب درِ خانه را می‌کوبیدند این واژه در مورد آن‌ها به کار رفته و سپس توسعه یافته و به مسافران شب و روز، هر دو اطلاق شده است. آنگاه توسعهٔ بیشتری یافته و به هر حادثه‌ای که در شب و روز رخ می‌دهد «طارق» گفته می‌شود و جاده را به این علت «طریق» می‌گویند که با پای رهروان کوبیده می‌شود

و «مطرقه» به‌معنای پتک و چکش است که از آن برای کوبیدن استفاده می‌کنند و در دعای فوق، به‌قرینهٔ «لیل و نهار» همهٔ حوادث شب و روز را شامل می‌شود و با توجه به استثنائی که بعد از آن آمده، منحصر به حوادث ناگوار است.

آنگاه در بیان آخرین آثار رحمت الهی عرضه می‌دارد: «(خداوندا! درود و رحمتی بر آن‌ها بفرست که) آن‌ها را به‌وسیلهٔ آن به حُسن ظن به خودت و انتظار برای نعمت‌هایی که نزد توست و ترک تهمت نسبت به آنچه در دست بندگان است برانگیزی»؛ (**وَ تَبْعَثُهُمْ بِهَا عَلَى اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ، وَ الطَّمَعِ فِيمَا عِنْدَكَ وَ تَرْكِ التُّهَمَةِ فِيمَا تَحْوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ**).

در این جمله امام علیه السلام سه چیز از خداوند در سایهٔ رحمتش تقاضا کرده است، نخست: حُسن ظنّ به پروردگار.

این جمله، اشاره به چیزی است که در روایات متعدد اسلامی آمده که امید به پروردگار باید آمیخته با خوفی از عذاب او باشد؛ آن‌کس که فقط امیدوار است، در انجام وظایف کوتاهی می‌کند و آن‌کس که فقط خوف و ترس دارد، مأیوس می‌شود و نتیجهٔ آن، کوتاهی در انجام وظایف است. اما قلبی که آکنده از خوف و رجاست، در انجام اعمال نیک، فعّال و در ترک گناهان جدی است.

دوم: چشم دوختن به عنایات او، و سوم: ترک تهمت نسبت به آنچه در دست بندگان است. جملهٔ «تَرْكِ التُّهْمَةِ» ممکن است اشاره به این باشد که انسان وقتی می‌بیند گروهی از بندگان متنعم‌اند و او محروم است، در اعماق ذهنش خدا را متهم به بی‌عدالتی می‌کند که چرا به دیگران داده و به او نداده است؟ امام علیه السلام از خدا می‌خواهد که هرگز ذهن انسان، آلوده به چنین افکار شیطانی نشود.

همان‌گونه که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «**وَ يَنْبَغِي لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ أَنْ لَا يَتَّهِمَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي قَضَائِهِ، وَ لَا يَسْتَبْطِئَهُ فِي رِزْقِهِ**؛ کسی که خدا را به‌خوبی می‌شناسد سزاوار است که او را در قضا و قدرش

متهم نکند و در روزی دادنش متهم به کُندی نسازد».[۱]

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که گاه انسان هنگامی که نعمت‌های زیادی را در دست دیگران می‌بیند آن‌ها را متهم به سوء استفاده و توسل به طرق نامشروع برای کسب مال می‌کند. امام علیه السلام از خدا تقاضا می‌کند که چنین اتهاماتی که در واقع شیطانی است نسبت به بندگان خدا به ذهن انسان خطور نکند.

بدیهی است که همهٔ این‌گونه افکار، انحراف از جادهٔ توحید و گام برداشتن در مسیر شرک است.

* * *

امام علیه السلام به‌دنبال طلب آثار رحمت الهی نسبت به تابعین، به‌معنای عام، به نتایج و عواقب آن پرداخته و در هفت جمله عاقبت محمود و نتایج مطلوب آن را برای تابعان راستین تقاضا می‌کند. نخست عرضه می‌دارد: «(خداوندا! این درود و رحمت و این آثار را برای آن‌ها فراهم کن تا) آن‌ها را تنها به خودت راغب سازی و از خودت بیم و هراس داشته باشند»؛ (**لِتَرُدَّهُمْ اِلَى الرَّغْبَةِ اِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ**).

«رغبة» اگر با «الی» یا با «فی» متعدی شود به‌معنای علاقه‌مند بودن به چیزی است و اگر با «عن» متعدی شود به‌معنای تنفر و بیزاری از چیزی می‌باشد. راغب در مفردات می‌گوید: اصل معنای «رغبة» وسعت چیزی است (و یا وسعت در اراده است) و از آن‌جا که انسان هنگامی که علاقه یا تنفر نسبت به چیزی داشته باشد این حالت از او تجاوز می‌کند و به غیر او می‌رسد این واژه در این معنا به کار رفته است.

و «رهبة» در اصل به‌معنای ترسیدن از چیزی است که با اضطراب و خویشتن‌داری همراه باشد.

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۹، ح ۹.

و در بیان دومین و سومین نتیجه می‌فرماید: «و (به‌وسیلهٔ این رحمت و آثارش) آن‌ها را نسبت به زرق و برق دنیای ناپایدار بی‌اعتنا سازی و نسبت به عمل کردن برای دار آخرت علاقه‌مند نمایی»؛ (**وَ تُزَهِّدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ، وَ تُحَبِّبَ اِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ**).

«عاجل» به‌معنای شیء زودگذر است و در این‌جا اشاره به دنیا و نعمت‌های ناپایدار آن است و «آجل» ضد آن است و اشاره به نعمت‌های پایدار و جاودانی و ابدی آخرت است.

آری، تابعان راستین نعمت‌های پایدار عالم دیگر را فدای نعمت‌های ناپایدار و کم‌ارزش دنیای فانی نمی‌کنند.

در سورهٔ قیامت در آیات ۲۰ و ۲۱ در نکوهش دنیاپرستان آمده است: ﴿**كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ * وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ**﴾؛ «هرگز چنین نیست که شما می‌پندارید! بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید و آخرت را رها می‌کنید».

آنگاه به نتیجهٔ چهارم اشاره کرده، می‌فرماید: «و به‌وسیلهٔ آن درود و رحمت و آثارش آن‌ها را مهیای عالم بعد از مر کنی»؛ (**وَ الْاِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ**).

«استعداد» از مادهٔ «عدّ» در اصل به‌معنای شمردن چیزی است، ولی «استعداد» به‌معنای مهیا شدن است و مهیا شدن برای بعد از مر از طریق توبه و انجام کارهای نیک و ترک معاصی و گناهان و اطاعت از پروردگار است.

در دعای شب بیست و هفتم ماه رمضان از امام سجاد علیه السلام نقل شده که از اول شب تا به صبح این دعا را تکرار می‌کرد: «**اللَّهُمَّ ارْزُقْنِيَ التَّجَافِيَ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْاِنَابَةَ اِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْاِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ**؛ خداوندا! (این توفیق را) روزی من کن که از این سرای فریبندهٔ دنیا خود را برکنار دارم و به سرای جاویدان آخرت توجه کنم و پیش از آن‌که فرصت از دستم برود آمادهٔ مر شوم».[1]

---

۱. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۶۳.

همچنین آن حضرت در دعای پرمعنای روز یکشنبه عرضه می‌دارد: «... **وَمِنِ انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ قَبْلَ التَّأَهُّبِ وَ الْعُدَّةِ**؛ خداوندا! به تو پناه می‌برم از این‌که قبل از آمادگی و تهیهٔ توشه، عمر من به پایان رسد».[1]

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌خوانیم که از آن حضرت سؤال کردند: «**مَا الْاِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ**؛ آماده شدن برای مر چگونه است؟» امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «**أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ الْاِشْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوَقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ**؛ انجام واجبات و پرهیز از گناهان و دارا بودن صفات برجستهٔ انسانی، آنگاه برای انسان تفاوتی نمی‌کند که مر به سراغ او بیاید یا او به سراغ مر برود».[2]

آنگاه به پنجمین نتیجه اشاره فرموده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! با آن رحمت وآثارش، هر حادثهٔ ناخوشایند و اندوهی را که به هنگام خارج شدن روح از بدن برای آن‌ها رخ می‌دهد آسان سازی»؛ (**وَتُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَبْدَانِهَا**).

«کرب» در اصل به‌معنای زیر و رو کردن زمین و حفر و شیار آن است (کرب الارض). همچنین به گره‌های محکمی که در طناب دلو می‌زنند اطلاق شده، سپس به‌معنای غم و اندوه شدید آمده، چراکه دل انسان را زیر و رو می‌کند و عقده‌ای در قلب به وجود می‌آورد. این واژه معنای وسیع و گسترده‌ای دارد و هرگونه مشکل مهمی را شامل می‌شود و در این‌جا به‌معنای اندوه و هر مشکلی است.

این جمله اشاره به «سکرات موت» و سختی جان کندن و مرارت‌های آن است که برای مؤمنان آسان می‌شود و برای عاصیان بسیار سخت و دردناک است.

---

۱. مصباح کفعمی، ص ۱۰۸.

۲. امالی صدوق، ص ۱۷۲، ح ۹.

از تعبیر امام علیه السلام به خوبی استفاده می‌شود که مر با شداید و وحشت‌هایی همراه است که در قرآن مجید به عنوان سکرات موت از آن یاد شده، همان‌گونه که در آیهٔ ۱۹ سورهٔ ق می‌خوانیم: ﴿**وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ**﴾؛ «و سرانجام، سکرات مر ، حقیقت را پیش چشم او می‌آورد و گفته می‌شود: این همان چیزی است که تو از آن می‌گریختی!».

و در تعبیر دیگر در آیهٔ ۹۳ سورهٔ انعام آمده است: ﴿**وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ**﴾؛ «و اگر ببینی هنگامی که این ستمکاران در شداید مر فرو رفته‌اند (به حال آن‌ها تأسف می‌خوری)».

«سکرة» از مادهٔ «سُکر» (بر وزن شکر) به گفتهٔ ارباب لغت حالتی است که میان انسان و عقل او ایجاد می‌شود و معمولاً درمورد مستی شراب به کار می‌رود، هرچند این حالت گاه به سبب شدت غضب یا عشق آتشین نیز دست می‌دهد.

و «غمرات» جمع «غمره» به‌معنای آبی است که چهرهٔ همه چیز را بپوشاند، و به حوادث دردناکی که تمام وجود انسان را فرا می‌گیرد نیز اطلاق می‌شود.

از روایات به خوبی استفاده می‌شود که سختی‌های جان دادن محدود به کافران و بدکاران نیست، بلکه شامل مؤمنان هم می‌شود، هرچند در درجاتی ضعیف‌تر. از تعبیر امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج‌البلاغه که به‌صورت مطلق بیان شده نیز این حقیقت استفاده می‌شود؛ می‌فرماید: «**إِنَّ لِلْمَوْتِ لَغَمَرَاتٍ هِيَ أَفْظَعُ أَنْ تَسْتَغْرِقَ بِصِفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا**؛ مر شداید و سختی‌هایی دارد، شدیدتر از آنچه در وصف بگنجد، یا با معیار عقل مردم دنیا سنجیده شود»[1] ولی همان‌گونه که گفتیم درمورد مؤمنان خفیف‌تر است.

به هر حال امام علیه السلام از سکرات موت تعبیر به «کل کرب» (هرگونه ناراحتی)

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۲۱.

فرموده و از خداوند تقاضا می‌کند که با درود و رحمتش این شداید را بر تابعان راستین آسان گرداند.

از روایات متعددی استفاده می‌شود که اعمالی همچون نماز اول وقت[۱]، احترام به پدر و مادر، وصلهٔ رحم[۲] و همچنین زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام[۳] و داشتن ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام[۴] سکرات موت را بر انسان آسان می‌سازد.[۵]

اصولاً جدا شدن روح از این بدن که گاه هفتاد سال با آن در ارتباط کامل بوده آسان نخواهد بود و به‌طور طبیعی نیز دردناک است، همانند جدا شدن طفل از رحم مادر.

آنگاه دربارهٔ ششمین نتیجهٔ درود و رحمت الهی عرضه می‌دارد: «خداوندا! آنان را (با این رحمت و درود) از هر چیز خوفناکی که فتنه و فساد ایجاد می‌کند و از هرگونه محذورات و افتادن به صورت در آتشِ دوزخ و طولانی بودن توقف در آن عافیت بخشی»؛ (**وَتُعَافِيَهُمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحْذُورَاتِهَا، وَكَبَّةِ النَّارِ وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا**).

«فتنة» از مادهٔ «فَتن» (بر وزن متن) در اصل به‌معنای قراردادن طلا در کورهٔ آتشین است تا خوب و خالص شود و به همین دلیل درمورد آزمایش‌ها و امتحانات به کار می‌رود. این واژه و مشتقات آن در قرآن مجید در معانی مختلفی به کار رفته، از جمله آزمایش و امتحان، فریب دادن، بلا و عزا، شرک و بت‌پرستی، اضلال و گمراهی، و در این‌جا به‌معنای ناراحتی و مشکلات است

---

۱. بحارالانوار، ج ۸۰، ص ۹.
۲. همان، ج ۷۱، ص ۶۶.
۳. همان، ج ۹۸، ص ۷۷.
۴. همان، ج ۷، ص ۲۲۲.
۵. برای اطلاع بیشتر از این نوع روایات رجوع کنید به: میزان الحکمة، بخش مادهٔ موت و همچنین پیام قرآن، ج ۵، ص ۴۳۱.

و قرائنی که قبل و بعد از این جمله آمده نشان می‌دهد که منظور از فتنه، عذاب آخرت یا عذاب دنیا و آخرت هر دو می‌باشد، چون یکی از معانی فتنه عذاب و شکنجه است، همان‌گونه که در آیات ۶۲ و ۶۳ سورهٔ صافات می‌خوانیم: ﴿**أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ * اِنَّا جَعَلْناهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ**﴾؛ «آیا این نعمتها ی جاویدان بهشتی بهتر است یا درخت نفرت‌انگیز زقّوم؟! * ما آن را مایهٔ درد و رنج ستمکاران قرار دادیم».

و «محذورات» به‌معنای اموری است که انسان از آن‌ها پرهیز می‌کند و ترسان است و در واقع اشاره به انواع عذاب‌های دوزخ است که بهشتیان از آن در امن و امان‌اند.

«کبّة» از مادهٔ «کبّ» (بر وزن حد) در اصل به‌معنای افکندن چیزی به صورت بر روی زمین است و از بعضی از آیات قرآن و روایات به خوبی استفاده می‌شود که بعضی به‌رو در آتش دوزخ افکنده می‌شوند و امام علیه السلام در این‌جا برای تابعان راستین دعا می‌کند که از این‌گونه عذاب‌ها برکنار باشند.

بنابراین «**كَبَّةِ النَّارِ وَ طُولِ الْخُلُودِ فِيهَا**» از قبیل ذکر خاص بعد از ذکر عام است که همان فتنه و محذورات می‌باشد.

در بعضی از منابع لغت «كَبَّةِ النَّارِ» به‌معنای شدت صدمات آتش تفسیر شده است.[1]

«خلود» گاه به‌معنای جاودانگی و گاه به‌معنای مدت طولانی آمده است و به نظر می‌رسد که در کلام امام علیه السلام به قرینهٔ «طُولِ الْخُلُودِ» ناظر به‌معنای دوم باشد.

آنگاه در جملهٔ هفتم که اشاره به آخرین نتایج و فواید این درود و رحمت الهی است، عرضه می‌دارد: «خداوندا! به این وسیله آن‌ها را به مقام امن و امان که

---

۱. نهایهٔ ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۳۸، واژهٔ «کبب».

مقام آرامش پرهیزکاران است (به بهشت جاویدان) منتقل فرمایی»؛ (**وَتُصَيِّرَهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ**).

«مقیل» اسم مکان است از مادهٔ «قیلولة» که به‌معنای خواب نیم‌روز می‌باشد، سپس به‌طور کلی به محل استراحت و جایگاه امن و امان و راحت اطلاق شده است.

در قرآن مجید واژهٔ «مقیل» یک بار در آیهٔ ۲۴ سورهٔ فرقان ذکر شده است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿**أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلاً**﴾؛ «بهشتیان در آن روز بهترین جایگاه و نیکوترین استراحتگاه را دارند».

و این‌که از میان تمام صفات بهشتیان، تقوای آن‌ها ذکر شده و جایگاه متقین برای تابعان راستین، به‌معنای عام، تقاضا شده، می‌تواند اشاره به آیات قبل از آیهٔ فوق باشد که می‌فرماید: ﴿**قُلْ أَ ذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيراً**﴾؛ «ای پیامبر! بگو: «آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزکاران وعده داده شده؟! بهشتی که پاداش اعمال آن‌ها، و سرانجامشان است».[1]

و یا اشاره به آیهٔ ۶۳ سورهٔ مریم باشد که می‌فرماید: ﴿**تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيّاً**﴾؛ «این همان بهشتی است که به بندگان ما که پرهیزکار باشند، به ارث می‌دهیم».

تعبیر به «امن» به‌صورت مطلق اشاره به امنیت از هر جهت است، امنیت از عذاب الهی، امنیت از ناملایماتی که در دنیا وجود دارد، امنیت از خیال ناپایداری نعمت‌های بهشتی و مانند آن.

در ضمن، تعبیر فوق می‌تواند برگرفته از آیات متعدد قرآن دربارهٔ امنیت

---

۱. فرقان، آیهٔ ۱۵.

پرهیزکاران در بهشت باشد، ازجمله آیهٔ ۸۲ سورهٔ انعام، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ﴾؛ «(آری) آن‌ها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با هیچ ستم و شرکی نیالودند، ایمنی تنها از آن آن‌هاست؛ و آن‌ها هدایت‌یافتگان‌اند».

و در آیات ۵۱ و ۵۲ سورهٔ دخان می‌خوانیم: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ﴾؛ «به‌یقین پرهیزکاران در جایگاه امنی قرار دارند * در میان باغ‌های بهشتی و چشمه‌ها».[1]

جمع‌بندی و چکیدهٔ دعا

این دعای پربار و پرمعنا مروری است بر تمام تاریخ بشر، از آدم علیه‌السلام تا خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله و از خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا پایان دنیا و در آن، درود فرستاده می‌شود بر تمام صالحان و پرهیزکارانی که از آغاز تا پایان جهان بوده و خواهند بود و پیام‌های متعددی دارد، ازجمله:

۱. ما هرگز گمان نکنیم که اگر در راه صلاح و تقوا به توفیق الهی گام برمی‌داریم، تنها کسانی هستیم که این مسیر را می‌پیماییم. پیش از ما میلیون‌ها نفر و بعد از ما نیز میلیون‌ها نفر دیگر از صالحان و نیکان خواهند بود که راه تقوا و طاعت الهی را می‌پیمایند و این درحقیقت مانع غرور ماست اگر در راه تقوا سیر کنیم.

۲. درود بر آن‌ها و طلب رحمت الهی برای همهٔ رهروان این راه، نوعی حق‌شناسی و قدردانی از آن‌هاست که این راه را درگذشته پیموده‌اند و یا در آینده می‌پیمایند.

---

۱. تعبیر «من مقیل المتقین» می‌تواند صفتی برای امن باشد و یا به‌منزلهٔ جملهٔ بیانیه.

۳. با توجه به صفات متعددی که امام علیه‌السلام برای پرهیزکاران امم پیشین و برای اصحاب راستین پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و تابعان آن‌ها ـ کسانی که در مکتب آن‌ها درس تقوا آموختند ـ و همچنین تمام کسانی که تا دامنهٔ قیامت راه آن‌ها را می‌پیمایند شمرده است روشن می‌شود که ارزش آن‌ها از کجاست و چرا و چگونه باید بر آن‌ها درود بفرستیم و برای آنان رحمت الهی را بطلبیم و این درسی است برای همهٔ ما و به تعبیر دیگر، نشان می‌دهد که آن‌ها اسوه و سرمشق ما در این راه بوده‌اند، همان‌گونه که ما سرمشقی برای آیندگان خواهیم بود، ان‌شاءالله .

۴. بخش آخر این دعا نشان می‌دهد که این درود و رحمت الهی چه آثار فوق‌العاده گران‌بهایی دارد و چگونه در دنیا و آخرت به سراغ انسان می‌آید، او را از تنگناها می‌رهاند و به محل امن و امان بهشت می‌رساند و این بشارتی است برای ما و برای همهٔ پویندگان این راه.

□ ■ □

لِنَفْسِهِ وَلِأَهْلِ وَلَايَتِهِ

از دعاهای امام علیه‌السلام است
برای خود و دوستان و علاقه‌مندانش

دعا در یک نگاه

این دعا، همان‌گونه که از عنوان آن برمی‌آید، دعایی است که امام علیه‌السلام در آن نعمت‌های فراوانی اعم از معنوی و مادی (و غالباً معنوی) از خداوند متعال برای خود و تمام علاقه‌مندانش درخواست می‌کند که طبعاً همهٔ علاقه‌مندان را تا دامنهٔ قیامت شامل می‌شود.

در این دعا امام علیه‌السلام پانزده بار درود و صلوات بر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرستد. در بخشی از آن به‌صورت «صَلِّ علی محمّدٍ وآلِه» و در بخش دیگری «اللهمَّ صلِّ علی محمّدٍ وآلِه» و در بخش دیگری «فصل علی محمد وآله» و در پایان، بار دیگر «اللهمّ صلِّ علی محمّدٍ وآلِه» دو بار تکرار شده است.

در بخش اوّل که شش بار به‌صورت «صلِّ علی محمّدٍ وآلِه» ذکر شده، اشاره به بعضی از صفات جلال و جمال خدا می‌کند و بعد درود می‌فرستد و سپس

تقاضای خود را عرضه می‌دارد، ولی در بخش‌های دیگر چنین نیست که همواره صفات جلال و جمال خدا را ذکر فرماید، بلکه در بسیاری از موارد بعد از درود و صلوات بر پیغمبر و آلش خواستهٔ خود را به پیشگاه خدا بیان می‌دارد.

بخش اول

۱ يَا مَنْ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ احْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ

۲ وَ يَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةُ مُلْكِهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نَقِمَتِكَ.

۳ وَ يَا مَنْ لَا تَفْنَى خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ لَنَا نَصِيباً فِي رَحْمَتِكَ.

۴ وَيَامَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَتِهِ الْأَبْصَارُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَدْنِنَا اِلَى قُرْبِكَ

۵ وَ يَا مَنْ تَصْغُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ كَرِّمْنَا عَلَيْكَ.

۶ وَ يَا مَنْ تَظْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ لَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ.

۷ اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ هِبَةِ الْوَهَّابِينَ بِهِبَتِكَ، وَ اكْفِنَا وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصِلَتِكَ حَتَّى لَا نَرْغَبَ اِلَى أَحَدٍ مَعَ بَذْلِكَ، وَ لَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ.

ترجمه

۱. ای خدایی که عجایب عظمت تو هرگز پایان نمی‌گیرد و حد و نهایتی برای آن نیست! خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از الحاد و انحراف در عظمتت بازدار.

۲. ای کسی که دوران حکومتت (بر جهان هستی) هرگز پایان نمی‌گیرد! خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و ما را از عذاب خود آزاد فرما.

۳. ای خدایی که گنجینه‌های رحمت تو هرگز پایان نمی‌گیرد! بر محمد و آل محمد درود فرست و برای ما سهم وافری از رحمتت قرار ده.

۴. ای خدایی که چشم‌ها از دیدن تو عاجز و ناتوان است! بر محمد و آلش درود فرست و ما را به مقام قرب خود نزدیک کن.
۵. ای خدایی که هر مقامی در برابر مقام تو کوچک و ناچیز است! بر محمد و آل او درود فرست و ما را نزد خود گرامی دار.
۶. ای خدایی که باطن همهٔ اخبار نزد تو ظاهر و آشکار است! بر محمد و آلش درود فرست و ما را نزد خود رسوا مگردان.
۷. خداوندا! ما را به‌وسیلهٔ مواهب خود از عطای بخشش کنندگان بی‌نیاز کن و ما را به سبب ارتباط با خود از وحشت قطع رابطهٔ بندگانت مستغنی فرما تا با وجود عطای تو، به عطای دیگری راغب نباشیم و با وجود فضل و ارتباط با تو، از قطع رابطهٔ احدی در وحشت فرو نرویم.

شرح و تفسیر

شگفتی‌های جهان آفرینش پایان‌ناپذیر است

می‌دانیم که امام علیه‌السلام این دعا را برای خود و برای تمام خویشاوندان و دوستان و علاقه‌مندانش کرده است و یک سلسله مواهب بی‌نظیر از خداوند برای آن‌ها می‌طلبد که مجموعهٔ سعادت دنیا و آخرت و ایمان و عمل در آن است.

نخست عرضه می‌دارد: «ای خدایی که عجایب عظمت تو هرگز پایان نمی‌گیرد و حد و نهایتی برای آن نیست!»؛ (**يَا مَنْ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ**).

آری، هر روز نشانه‌های تازه‌ای از عظمت او در عالم آفرینش آشکار می‌شود و هرگز این نشانه‌ها چه در زمین، چه در آسمان، چه در وجود انسان و چه در بیرون از وجود انسان پایان نمی‌گیرد.

در واقع این جمله اشاره‌ای به یکی از مهم‌ترین دلایل اثبات وجود خداست و آن، آثار عجیبی است که در پهنهٔ جهان هستی وجود دارد و هریک از دیگری شگفت‌انگیزتر است.

این عجایب به‌قدری است که اکنون پس از هزاران سال که دانشمندان دربارهٔ وجود انسان مطالعه کرده‌اند و برای کشف عجایب آن کوشیده‌اند باز هم می‌گویند انسان موجودی است ناشناخته و حتی کتابی تحت همین عنوان نوشته‌اند.

بیرون از وجود انسان عالم پهناوری است که حد و حدودی برای آن نیست. اگر تنها به کرهٔ زمین که ذرهٔ بی‌مقداری در مجموعهٔ جهان هستی است بنگریم و عجایب خلقت خدا را در خشکی و دریاها و اعماق آن‌ها و در جهان گیاهان و حیوانات و حتی موجودات بی‌جان و در ذرات کوچکی که همهٔ اشیا از آن تشکیل شده و با پیشرفت علم نانو عظمت آن روز به روز آشکارتر می‌شود بررسی کنیم، به عمق کلام امام علیه السلام پی می‌بریم که می‌گوید: «ای کسی که عجایب عظمتت هرگز پایان نمی‌گیرد».

البته نباید فراموش کنیم که ما در منطقهٔ کوچکی از مجموعهٔ جهان آفرینش قرار داریم و آن هم در زمان محدودی، میلیاردها سال بر این عالم آفرینش گذشته است. چه حوادثی و چه عجایبی در طول این مدت وجود داشته و شاید هزاران سال بعد از ما نیز خواهد بود و چه عجایب و شگفتی‌هایی در آینده به وجود می‌آید که حتی شمارش آن برای ما غیرممکن است.

قرآن مجید می‌گوید: **﴿وَ لَوْ أَنَّ مَا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ﴾**؛ «و اگر همهٔ درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکّب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود، این‌ها همه تمام می‌شود، ولی کلمات خدا پایان نمی‌گیرد؛ خداوند توانا و حکیم است».[1]

مرحوم کلینی در کتاب کافی در کتاب التوحید، از حارث اعور نقل می‌کند که

---

۱. لقمان، آیهٔ ۲۷.

امیرمؤمنان علیه السلام خطبه‌ای بعد از نماز عصر ایراد کرد که مردم از توصیف زیبا و آنچه دربارهٔ عظمت خداوند جلّ جلاله بیان فرمود تعجب کردند.

ابواسحاق می‌گوید: من به حارث گفتم: آیا آن خطبه را حفظ نکردی؟ گفت: آری، آن را نوشتم. سپس نوشتهٔ خود را برای ما بیان کرد.

در بخشی از این خطبه آمده است: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ اِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ**؛ حمد و سپاس برای خداوندی است که هرگز نمی‌میرد و عجایب قدرت او پایان نمی‌گیرد، زیرا هر روز در شأن تازه‌ای است و آثار بدیعی می‌آفریند که در روزهای قبل وجود نداشت».[1]

مرحوم علامه مجلسی بعد از ذکر این روایت در کتاب التوحید بحارالانوار می‌گوید: «مفهوم این جمله این است که انسان هرقدر بیشتر تأمل و تفکر کند آثار تازه‌ای از قدرت و عجایب صنعت خدا می‌یابد که قبل از آن نیافته بود و به هیچ حدّی محدود نمی‌شود و هر روز از آثار آفرینش و خلقت عجیب خود و اشکال تازهٔ آن اموری ظاهر می‌شود که عقل‌ها و اندیشه‌ها در آن حیران می‌مانند».[2]

آنگاه امام علیه السلام به‌دنبال این توصیف پرمعنا عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از الحاد و انحراف در عظمتت بازدار»؛ (**صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَاحْجُبْنَا عَنِ الْاِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ**).

«الحاد» از مادهٔ «لَحْد» (بر وزن عهد) در اصل به‌معنای حفره‌ای است که در یک طرف قرار گیرد و به همین دلیل به حفره‌ای که در یک جانب قبر قرار می‌گیرد «لَحَد» گفته می‌شود، سپس به هر چیز و هر کاری که از حد وسط به سوی افراط و تفریط متمایل شود و یا جنبهٔ انحراف به خود گیرد، الحاد گفته می‌شود و از آن‌جا که بت‌پرستی و کفر، خروج از حدّ اعتدال است، الحاد به آن اطلاق

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۷.

۲. بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۶۷، ذیل حدیث ۱۴.

شده است و منظور از «الحاد» در عظمت خداوند که امام علیه السلام در این جمله از خدا می‌خواهد که از آن برکنار باشد، آن است که عظمت خدا را کوچک بشمرد و برای آن اهمیتی قائل نباشد، در حالی که عجایب عظمت او هر روز در چهره‌های جدیدی ظاهر و آشکار می‌شود و حاکمیت او در عالم هستی و قدرتش بر همه‌چیز هر زمان ظاهرتر می‌گردد.

شکی نیست که منظور از این دعا و امثال آن این نمی‌باشد که ما را به اجبار از این انحرافات دور بدارد؛ بلکه هدف، شمول توفیق الهی است که زمینه‌ها آماده شود و انسان با پای خود این مسیر را بپیماید.

البته جای تردید نیست که توجه به عظمت پروردگار و حاکمیت او بر عالم هستی در اعمال انسان اثر می‌گذارد و او را از راه‌های انحرافی باز می‌دارد و به اطاعت فرمان خدا دعوت می‌کند.

در دومین جمله امام علیه السلام خدا را چنین توصیف می‌کند: «ای کسی که دوران حکومتت (بر جهان هستی) هرگز پایان نمی‌گیرد!»؛ (**وَ يَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةُ مُلْكِهِ**).

می‌دانیم که خداوند وجودی است ازلی و ابدی و چنین وجودی هرگز حاکمیتش بر عالم هستی پایان نمی‌یابد و به تعبیر دیگر، او واجب‌الوجود است و همهٔ ممکنات وابسته به وجود او هستند و اگر لحظه‌ای این وابستگی از میان برود، محو و نابود می‌شود.

آنگاه امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و ما را از عذاب خود آزاد فرما»؛ (**صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نَقِمَتِكَ**).

«رقاب» جمع «رقبة» به‌معنای گردن است و اصل این واژه به‌معنای مراقبت از چیزی می‌باشد و از آن‌جا که مراقبین در محلّ بالایی قرار می‌گیرند که اطراف را به خوبی ببینند و گردن در قسمت بالای بدن است «رقبة» به آن اطلاق شده است.

از سوی دیگر، هنگامی که افراد را دستگیر می‌کردند، طناب به گردن آن‌ها

می‌بستند تا فرار نکنند. به همین دلیل آزادی از عذاب الهی در این‌جا تشبیه به گشودن زنجیر و طناب اسارت از گردن شده است.

اما در این‌جا این سؤال پیش می‌آیدکه چه ارتباطی میان توصیف پروردگاربه‌عدم زوال ملک و حکومتش و آزاد ساختن بندگان از قید عذاب و نقمتش وجود دارد؟

ممکن است این رابطه باشد که سلاطین دشمنان خود را به این علت دربند می‌کردند که ترس از زوال حکومت خود داشتند، مبادا آزاد شوند و توطئه کنند و حکومت آن‌ها متزلزل شود، اما کسی که حکومتش زوال‌ناپذیر است لزومی نمی‌بیند که مخالفان را دربند نگه دارد. به همین علت امام علیه السلام تقاضا می‌کند: ای کسی که مُلکت زوال‌ناپذیر و نامتناهی است! این بندهٔ ضعیف خود را از کیفر و عذابت آزاد گردان.

در سومین جمله عرضه می‌دارد: «ای خدایی که گنجینه‌های رحمت تو هرگز پایان نمی‌گیرد!»؛ (**وَ يَا مَنْ لَا تَفْنَى خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ**).

از آن‌جا که خداوند وجودی است نامتناهی و از هر جهت بی‌نیاز، خزائن رحمت او نیز مانند همهٔ اوصافش بی‌پایان و نامتناهی است. وجود او همچون خورشیدی است که دائماً می‌درخشد و نورافشانی می‌کند و نور و روشنایی آن پایان ندارد.

«خزائن» جمع «خزینه» و «خُزانه» به‌معنای مرکزی است که اشیای گران‌بها را برای عدم دسترسی دیگران در آن‌جا نگهداری می‌کنند و محفوظ می‌دارند و استفاده از واژهٔ جمع در این‌جا به سبب آن است که رحمت الهی یک شعبهٔ خاص ندارد و انواع نعمت‌ها و مواهب معنوی و مادی را شامل می‌شود. قرآن مجید می‌گوید: ﴿**وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ**﴾؛ «گنجینه‌های همه چیز نزد ماست و جز به‌اندازهٔ معلوم آن را نازل نمی‌کنیم».[1]

---

۱. حجر، آیهٔ ۲۱.

به‌دنبال این توصیف الهی عرضه می‌دارد: «بر محمد و آل محمد درود فرست و برای ما سهم وافری از رحمتت قرار ده»؛ (**صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ لَنَا نَصِيباً فِي رَحْمَتِكَ**).

البته از شخص بزر باید حاجات بزر خواست، به‌خصوص بزرگی که کوچک و بزر برای او یکسان است و رحمتش حدّ و نهایتی ندارد.

در ضمن، تعبیر به «نصیباً» به‌صورت نکره در این‌جا به‌معنای نصیب وافر و کثیر است و «فی» در «فِي رحمتِك» به‌معنای «من» می‌باشد[1] یعنی نصیب وافری از رحمت خود برای ما قرار ده که اگر این دعا مستجاب گردد همهٔ مشکلات مادی و معنوی ما حل خواهد شد.

در چهارمین جمله که در آن هم وصفی از اوصاف جلالیهٔ خداوند را بیان می‌کند و سپس درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرستد و تقاضایی از خدا به‌دنبال آن دارد؛ عرضه می‌دارد: «ای خدایی که چشم‌ها از دیدن تو عاجز و ناتوان است! بر محمد و آلش درود فرست و ما را به مقام قرب خود نزدیک کن»؛ (**وَ يَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَتِهِ الْأَبْصَارُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَدْنِنَا إِلَى قُرْبِكَ**).

می‌دانیم که دیدن با چشم جسمانی مشروط به این است که جسمی باشد و زمان و مکانی داشته باشد، شعاع نور به آن بتابد و از آن‌جا به چشم بازگردد و روی شبکیهٔ چشم انسان منعکس شود و از آن‌جا به‌وسیلهٔ اعصاب بینایی به مغز و روح انسان منتقل گردد، در حالی که خداوند، نه جسم است و نه زمان دارد و نه مکان، به همین دلیل هرگز قابل رؤیت نیست، نه در دنیا و نه در آخرت.

و تقاضای قُرب پروردگار به این معناست که خداوندا! به ما توفیق بده اعمالی به‌جا بیاوریم خالصانه و مخلصانه که ما را به تو نزدیک کند و در مسیر تکامل پیش ببرد.

---

۱. مانند آنچه در آیهٔ شریفهٔ ۸۹ سورهٔ نحل ﴿**وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً**﴾ آمده است، که «فی» به‌معنای «من» است.

در ضمن دعای اول نیز شبیه این جمله در بیان امام علیه السلام آمده بود، آن‌جا که فرمود: «**الَّذِی قَصُرَتْ عَنْ رُؤْیَتِهِ أَبْصَارُ النَّاظِرِینَ**؛ خدایی که چشم‌های بینندگان از دیدن او ناتوان است».

دربارهٔ عدم امکان رؤیت خداوند با چشم جسمانی، نه در دنیا و نه در آخرت، بحث مشروحی در همین جلد در ذیل جملهٔ دوم از دعای اول مطرح کردیم و با دلایل منطقی ثابت نمودیم که آنچه گروه کثیری از مسلمین (غیر از پیروان مکتب اهل‌بیت علیهم السلام) می‌پندارند که در قیامت خداوند با چشم جسمانی دیده می‌شود سخنی نادرست و بی‌اساس است.

و اما رابطهٔ این توصیف جلالی خداوند با تقاضایی که از پروردگار می‌کند از این نظر است که ما نمی‌توانیم از نظر جسمانی به تو نزدیک شویم، زیرا تو جسم نیستی و زمان و مکان نداری؛ از تو می‌خواهیم توفیقی دهی که از نظر معنوی و روحانی به تو نزدیک شویم؛ تو را در درون جان خود مشاهده کنیم، به تو عشق بورزیم و سر بر فرمان تو باشیم.

معمولاً در عبادات خود نیت تقرب الی‌الله می‌کنیم، یعنی هدف خود را از عبادت‌ها قرب الی‌الله (قرب معنوی) می‌دانیم، بدیهی است که هرگاه قرب الی‌الله حاصل شود انواع نعمت‌های الهی به‌سوی وجود انسان سرازیر خواهد شد. بهشت، مولود مقام قرب اوست و نعمت‌های بهشتی همگی پیام‌آور قرب او هستند.

شکی نیست که به مقتضای آیات قرآن، خداوند به ما نزدیک و ما به او نزدیک هستیم، می‌فرماید: ﴿**وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ**﴾؛ «ما به او از ر گردن (یا از ر قلب) نزدیک‌تریم».[1]

---

۱. ق، آیهٔ ۱۶.

و در سورهٔ انفال آیهٔ ۲۴ می‌خوانیم: ﴿**وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ**﴾؛ «و بدانید که خداوند به‌اندازه‌ای به شما نزدیک است که میان انسان و قلب او حائل می‌شود».

بنابراین از نظر واقعیت عینی وجودی، هم او به ما نزدیک است و هم ما به او نزدیک هستیم. اصولاً جدایی به‌معنای واقعی وجود ندارد، ولی مهم از نظر مقامات معنوی است که چه‌بسا ما بدون توجه به احاطهٔ وجودی خداوند نسبت به ما از نظر معنوی از او دوریم. به‌گفتهٔ شاعر:

دوست نزدیک‌تر از من به من است — وین عجب‌تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوست — در کنار من و من مهجورم

اسباب قرب الی‌الله

در روایات اسلامی بر روی موضوعات مهمی تکیه شده که از اسباب قرب پروردگار است، ازجمله در روایتی از امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «**أَقْرَبُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَقْوَلُهُمْ لِلْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَ أَعْمَلُهُمْ بِهِ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ كُرْهُهُ**؛ نزدیک‌ترین بندگان به خداوند کسی است که از همه بیشتر طرفدار حق باشد، هرچند به زیان او تمام شود و بیشتر به حق عمل کند، هرچند برای او ناخوشایند باشد».[1]

در کتاب شریف کافی نیز از امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «**إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنَ اللَّهِ أَوْسَعُكُمْ خُلُقاً**؛ نزدیک‌ترین شما به خداوند کسی است که اخلاقش وسیع‌تر و برخوردش با مردم بهتر باشد».[2]

در حدیثی نیز از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که خداوند به داود علیه‌السلام وحی

---

۱. غررالحکم، ص ۲۰۸.

۲. کافی، ج ۸، ص ۶۹، ح ۲۴.

فرستاد: «**يَا دَاوُدُ، كَمَا أَنَ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ، كَذلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُون**؛ ای داود! همان‌گونه که نزدیک‌ترین مردم به خداوند متواضعان‌اند، دورترین آن‌ها از خداوند متکبران‌اند».[1]

در سورهٔ واقعه که خداوند مردم را به سه گروه متفاوت تقسیم می‌کند، گروه برتر را مقربان درگاه خود می‌شمرد و گروه دوم را اصحاب الیمین و گروه سوم را اصحاب الشمال و جالب این‌که برای مقربان پاداش‌های عظیمی ذکر می‌کند که عقل در آن حیران می‌ماند.

* * *

در پنجمین جمله امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «ای خدایی که هر مقامی دربرابر مقام تو کوچک و ناچیز است، بر محمد و آل او درود فرست و ما را نزد خود گرامی دار»؛ (**وَ يَا مَنْ تَصْغُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ كَرِّمْنَا عَلَيْكَ**).

بی‌شک خداوند وجودی است بی‌نهایت در بی‌نهایت و هیچ حدّ و مرزی در ذات پاک او راه ندارد، صفات او همچون ذاتش نامتناهی است و دارای جمیع کمالات است و موجودات دیگر وجودی محدود و ضعیف دارند، حتی موجودی همچون آسمان که از نظر ما بی‌انتها و دست‌نیافتنی است دربرابر دریای بی‌پایان ذات پروردگار قطرهٔ ناچیزی است.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿**هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ**﴾؛ «او خداوند یگانه‌ای است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اوست، از هر عیبی منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیّت‌بخش است، مراقب همه چیز است، شکست‌ناپذیری است که با

---

۱. کافی، ج ۳، ص۳۱۹، ح ۱۱.

ارادهٔ نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، و دارای کبریا و عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه همتای او قرار می‌دهند!».[۱]

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿**وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**﴾؛ «و برای اوست کبریا و عظمت در آسمان‌ها و زمین، و اوست توانا و حکیم».[۲]

ارباب لغت برای «خطر» معانی مختلفی ذکر کرده‌اند که ازجملهٔ آن‌ها این دو معناست: یکی مقام و منزلت و دیگری آفات مهمی که ممکن است به مر چیزی منتهی شود و در این‌جا معنای اوّل مراد است.

البته این احتمال وجود دارد که ما هر دو معنا را به یک اصل بازگردانیم و بگوییم که خطر به‌معنای امر مهمی است، خواه این امر مهم، مقام مهم باشد یا آفات و آسیب‌های مهم.

درخواستی که امام علیه السلام به‌دنبال این توصیف الهی و درود بر محمد و آل محمد دارد این است که خداوند ما را نزد خود گرامی دارد و مقام والا دهد و پیمودن مراحل قرب را فراهم سازد.

البته خداوند نوعی کرامت به همهٔ انسان‌ها ارزانی داشته، در آن‌جا که می‌فرماید: ﴿**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً**﴾؛ «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم».[۳]

---

۱. حشر، آیهٔ ۲۳.
۲. جاثیه، آیهٔ ۳۷.
۳. اسراء، آیهٔ ۷۰.

این کرامت در طبیعت همهٔ انسان‌هاست، ولی هرگاه این انسان در مسیر اطاعت پروردگار گام بردارد و از هوای نفس و شیطان رهایی یابد، کرامت و بزرگواری خاصی پیدا می‌کند که افزون بر کرامت ذاتی همهٔ انسان‌هاست.

«عَلیٰ» در جملهٔ «**وَكَرَّمْنا عَلَيْكَ**» به‌معنای «عِنْد» است، یعنی ما را نزد خود گرامی دار.

بعضی نیز گفته‌اند که در این‌جا محذوفی است و منظور این است که «کرمنا عند ورودنا الیک بعد الممات او فی القیامة؛ ما را به هنگام مردن یا محشور شدن در قیامت که بر تو وارد می‌شویم گرامی دار».

البته گرامی داشتن خداوند نیاز به اسبابی دارد که ما از خدا می‌خواهیم توفیق فراهم ساختن آن اسباب را به ما عنایت کند که در خدمت او و خدمت به خلقش باشیم و سبب گرامی داشتن او شود.

دربارهٔ این‌که کرامت و بزرگواری و شخصیت در پیشگاه خداوند چگونه حاصل می‌شود، قرآن مجید در آیهٔ ۱۳ سورهٔ حجرات می‌فرماید: ﴿**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**﴾؛ «گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست».

بنابراین هرگاه اسباب تقوا و پرهیزکاری را فراهم سازیم اسباب کرامت عندالله حاصل شده است.

در سورهٔ معارج نیز بعد از ذکر نه وصف از اوصاف برجستهٔ مؤمنان، ازجمله اهتمام به نماز و حق‌الناس، ایمان به قیامت، حفظ عفت، رعایت امانت و عهد، و قیام به شهادت حق می‌فرماید: ﴿**أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ**﴾؛ «آنان که چنین اوصافی دارند در باغ‌های بهشتی گرامی داشته می‌شوند».[1] و در واقع این امور اسباب کرامت عندالله است.

---

۱. معارج، آیهٔ ۳۵.

و موارد دیگری نیز در قرآن مجید دیده می‌شود که همهٔ آن‌ها از صفات برجسته‌ای خبر می‌دهد که سبب کرامت عندالله است.

و در جملهٔ ششم عرضه می‌دارد: «ای خدایی که باطن همهٔ اخبار نزد تو ظاهر و آشکار است! بر محمد و آلش درود فرست و ما را نزد خود رسوا مگردان»؛ (**وَيَا مَنْ تَظْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ لَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ**).

«بواطن» جمع «باطن» به‌معنای امر مخفی است و این‌که امام علیه‌السلام عرضه می‌دارد: «ای خدایی که تمام امور خفیه در نزد تو آشکار است!» اشاره به علم خداوند به ظواهر و بواطن است، زیرا جایی که او به بواطن امور آگاهی داشته باشد به طریق اولی به ظواهر، عالم و آگاه است.

اصولاً در برابر علم خداوند، ظاهر و باطن و آشکار و مخفی مفهومی ندارد، زیرا علم او حضوری است، او به همه چیز احاطه دارد و همه چیز نزد اوست، ولی ما به سبب محدود بودن وجودمان بعضی از اشیا را نزد خود می‌بینیم و بعضی از نظر ما پنهان است و اشیا را به دو قسم ظاهر و پنهان تقسیم می‌کنیم و یا دور و نزدیک، یا بزر وکوچک، ولی در برابر وجود نامتناهی پروردگار که همه جا حضور عینی دارد، نه ظاهر و پنهان مفهومی دارد، نه دور و نزدیک و نه کوچک و بزر .

در قرآن مجید بارها بر احاطهٔ علمی خداوند به همه‌چیز تأکید شده است، در یک جا می‌فرماید: ﴿**اِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ**﴾؛ «هیچ چیز نه در آسمان و نه در زمین، بر خدا مخفی نمی‌ماند (بنابراین، تدبیر آن‌ها برای او مشکل نیست)».[1]

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿**رَبَّنَا اِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ**

---

۱. آل عمران، آیهٔ ۵.

شَیْءٍ فِی الْأَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ»؛ «پروردگارا! تو آنچه را که پنهان کرده و یا آشکار می‌سازیم، می‌دانی؛ و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست».[1]

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «**هُوَ الظَّاهِرُ عَلَیْهَا بِسُلْطَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ هُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ الْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَ عِزَّتِهِ**؛ او با سلطه و عظمتش بر ظاهر آن (تمام موجودات زمین) تسلط دارد و با علم و آگاهی‌اش از درون آن باخبر است و با جلال و عزتش بر همه چیز مسلط است».[2]

تعبیر به «بَوٰاطِن الأخبار» نه «بَواطن الأشیاء» اشاره به اعمال نهایی بندگان است، به قرینهٔ جمله‌ای که بعد آمده است که عرضه می‌دارد: «ما را نزد خود رسوا مکن».

تقاضایی که امام علیه‌السلام در ذیل این جمله می‌کند تناسب کاملی با توصیفی دارد که از خداوند در آغاز جمله بیان فرموده است، زیرا از خدایی که عالم به خفیات اعمال بندگان است تقاضا می‌کند: اگر ما در خفا خلافی انجام دادیم آن را در دنیا و آخرت ظاهر و آشکار نکن و اسباب رسوایی ما را فراهم میاور. البته خداوند ستارالعیوب است، ولی گاه عصیان و گناه و سرکشی بندگان از حد می‌گذرد و در این‌جاست که خداوند آن‌ها را رسوا می‌سازد.

البته مفهوم این سخن این است که خدایا به ما توفیقی ده که اگر گناه پنهانی هم مرتکب شده‌ایم مستحق رسوایی نشویم.

درست است که امام علیه‌السلام با توجه به مقام عصمت، گناه پنهانی ندارد، ولی این تعبیرات درسی است برای همگان.

بی‌شک یکی از دردناک‌ترین مجازات‌های معنوی، رسوایی است، که اعمال خلاف انسان بر همگان آشکار شود و آبروی او نزد صغیر وکبیر بریزد. این

---

۱. ابراهیم، آیهٔ ۳۸.

۲. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۸۶.

رسوایی ممکن است در دنیا رخ دهد و یا در آخرت، ولی با توجه به این‌که لطف خداوند در هر دو عالم شامل حال مؤمنان است، کسانی که پرده‌دری نکرده‌اند و حتی در گناه، حد و حسابی نگه داشته‌اند، خدا ستارالعیوب، نه در این جهان و نه در آن جهان آن‌ها را رسوا نمی‌کند.

در مناجات طولانی و معروفی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار به‌عنوان بیست و دومین مناجات امام سجاد علیه السلام آورده است، می‌خوانیم: «**سَيِّدِي سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبِي فِي الدُّنْيَا وَ لَمْ تُظْهِرْهَا فَلَا تَفْضَحْنِي بِهَا فِي الْقِيَامَةِ وَ اسْتُرْهَا فَمَنْ أَحَقُّ بِالسَّتْرِ مِنْكَ يَا سَتَّارُ**؛ مولای من! گناهانی داشتم که در دنیا آن‌ها را پنهان کردی و ظاهر نساختی. مرا به سبب آن در قیامت رسوا مکن و همچنان پنهان دار. چه کسی از تو سزاوارتر است که گناهان را پنهان دارد؟ ای ستارالعیوب!».[1]

جملهٔ «**وَلا تَفْضَحْنا لَدَيْكَ**» با توجه به این‌که رسوایی در جایی است که چیزی مخفی باشد و سپس آشکار شود و چیزی از اعمال ما بر خدا پنهان نیست، دو تفسیر برای آن قابل قبول است: نخست این‌که ما را در روز قیامت در حضور خلایق رسوا مگردان، همان‌گونه که در دعای چهل و دوم صحیفه آمده که عرضه می‌دارد: «**وَ لَا تَفْضَحْنَا فِي حَاضِرِي الْقِيَامَةِ بِمُوبِقَاتِ آثَامِنَا**؛ ما را در محضر قیامت به سبب گناهان مُهْلکمان رسوا مگردان».

یا این‌که منظور، عدم رسوایی در همین دنیا نزد خلق است، همان‌گونه که در بعضی از دعاها آمده است: «**لا تَفْضَحْنا بَيْنَ خَلْقِكَ**».[2]

این احتمال نیز داده شده که منظور، بخشش گناهان یا توفیق بر ترک هرگونه گناهی است که موجب رسوایی می‌باشد.

---

۱. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۶۶.

۲. این عبارت را فیومی در مصباح المنیر، ص ۴۷۵ در لغت «فضح» آورده است و همچنین مجمع البحرین طریحی، ج ۲، ص ۳۹۹ در همین لغت ذکر کرده است.

سپس امام علیه السلام در ادامهٔ این دعاها دو تقاضای مهم از پیشگاه پروردگار می‌کند که با داشتن آن‌ها انسان از خلق خدا بی‌نیاز می‌شود، عرضه می‌دارد: «خداوندا! ما را به‌وسیلهٔ مواهب خود از عطای بخشش کنندگان بی‌نیاز کن و ما را بـه سـبب ارتباط با خود از وحشت قطع رابطهٔ بندگانت مستغنی فرما تا با وجود عطای تو، به عطای دیگری راغب نباشیم و با وجود فضل و ارتباط با تـو، از قـطع رابـطهٔ احدی در وحشت فرو نرویم»؛ (**اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ هِبَةِ الْوَهَّابِينَ بِهِبَتِكَ، وَ اكْفِنَا[1] وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصِلَتِكَ حَتَّى لَا نَرْغَبَ اِلَى أَحَدٍ مَعَ بَذْلِكَ، وَ لَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ**).

انسان معمولاً از دو چیز وحشت دارد و آن این است که نیاز به کمک دیگران و بخشش بلاعوض آن‌ها داشته باشد که آن را هبه می‌نامند و یا نیازمند ارتباط با دیگران باشد در حالی که آن‌ها رابطهٔ خود را قطع کرده باشند. اگر توفیق بخشش پروردگار و ارتباط با او حاصل شود دیگر انسان هیچ وحشتی نخواهد داشت.

«هبه» در اصل به‌معنای بخشش چیزی بدون انتظار عوض است و اگر کسی زیاد بخشنده باشد او را «وهّاب» می‌گویند. با توجه به این‌که هر انسانی که بـه دیگری بخشش می‌کند، یا انتظار عوضی از او دارد یا پاداشی را از خداونـد را می‌طلبد، بنابراین هبهٔ واقعی مخصوص پروردگار است که هیچ انتظار پاداشـی دربارهٔ او معنا ندارد.

البته مفهوم این سخن این نیست که انسان با خلق خدا قطع رابطه کند و یا نیاز به بخشش آن‌ها نداشته باشد، منظور این است که اگر بخشش‌هایی توأم با منت و ذلت بود یا رابطه‌هایی به همین صورت انجام شد، از خدا بخواهیم که ما را از

---

۱. «اکفنا» از مادهٔ کفایت است که گـاهی دو مـفعول مـی‌گیرد و بـه‌معنای حـفظ و نگـاهداری است و گـاهی یک مفعول می‌گیرد که به‌معنای بی‌نیاز ساختن است و در جملهٔ بالا هر دو احتمال داده شده، ولی احتمال اوّل مناسب‌تر به نظر می‌رسد. امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «خدایا به سبب ارتباط بـا خـودت مـا را از وحشت قـطع رابطهٔ دیگران نگاه‌دار و حفظ فرما».

چنان بخشش‌ها و چنین رابطه‌هایی بی‌نیاز فرماید و به این شکل، انسان باایمان، نه ذلت بخشش‌های نامناسب را می‌پذیرد و نه آثار منفی رابطه‌های آلوده را.

در جلد اوّل اصول کافی در کتاب العقل والجهل در حدیث هشامیه می‌خوانیم که امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: «**يَا هِشَامُ الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَ الرَّاغِبِينَ فِيهَا وَ رَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَ مُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ**؛ ای هشام! صبر و شکیبایی بر تنهایی (آن‌جا که ابنای دنیا از انسان قطع رابطه کند) نشانهٔ قوت عقل است. کسی که با عقل خود خدا را به‌خوبی بشناسد از دنیاپرستان دوری می‌کند و علاقهٔ او به چیزی است که در نزد خداست. خداوند مایهٔ انس او در وحشت و همراه او در تنهایی و مایهٔ بی‌نیازی او در تنگدستی و موجب عزت او بدون پشتیبانی قبیله و فامیل است».[1]

□ ■ □

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۷.

بخش دوم

۸ **اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ كِدْ لَنَا وَ لَا تَكِدْ عَلَيْنَا، وَ امْكُرْ لَنَا وَ لَا تَمْكُرْ بِنَا، وَ أَدِلْ لَنَا وَ لَا تُدِلْ مِنَّا.**

۹ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ قِنَا مِنْكَ، وَ احْفَظْنَا بِكَ، وَ اهْدِنَا اِلَيْكَ، وَلَاتُبَاعِدْنَا عَنْكَ اِنَّ مَنْ تَقِهِ يَسْلَمْ وَ مَنْ تَهْدِهِ يَعْلَمْ، وَ مَنْ تُقَرِّبْهُ اِلَيْكَ يَغْنَمْ.**

۱۰ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اكْفِنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَ شَرَّ مَصَايِدِ الشَّيْطَانِ، وَ مَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ.**

ترجمه

۸. خداوندا! بر محمد وآلش درود فرست، وبه نفع ما چاره ساز و به ضرر ما چاره‌ای مکن وبه نفع ما تدبیر کن وبه ضرر ما تدبیری مقرر مدار، وغلبه وپیروزی را به ما عنایت کن ودشمنان ما را بر ما پیروز منما.

۹. خداوندا! بر محمد وآلش درود فرست وما را از قهر وغضب خود نگاه‌دار وبا عنایتت، (از هرگونه انحراف وبلا و مصیبت) حفظ کن؛ ما را به‌سوی خود هدایت فرما واز خویش دور مکن، چراکه هرکس را تو (از شرور وآفات وانحرافات) نگه‌داری به سلامت خواهد بود، وهرکه را تو هدایت کنی دانا می‌شود، وهرکس را تو مقرب درگاه خود سازی غنیمت می‌برد.

۱۰. خداوندا! بر محمد وآل محمد درود فرست وشدت حوادث ناگوار زمان را از ما بازدار، وشرّ دام‌های شیطان را از ما دور کن وتلخی حمله (و غضب) سلطان را از ما دفع فرما.

شرح و تفسیر

ما را از شرّ شیطان و سلاطین زمان حفظ کن!

امام علیه‌السلام در این بخش از کلام خود که چهار بار درود بر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌صورت «اللهم صل علی محمد و آله» می‌فرستد و به‌دنبال هر کدام، از خدا تقاضایی دارد، نخست چنین عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و به نفع ما چاره ساز و به ضرر ما چاره‌ای مکن، و به نفع ما تدبیر کن و به ضرر ما تدبیری مقرر مدار، و غلبه و پیروزی را به ما عنایت کن و دشمنان ما را بر ما پیروز منما»؛ (**اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ كِدْ لَنَا وَ لَا تَكِدْ عَلَيْنَا، وَ امْكُرْ لَنَا وَ لَا تَمْكُرْ بِنَا، وَ أَدِلْ لَنَا وَ لَا تُدِلْ مِنَّا**).

تفاوت «کید» و «مکر» این است که «کید» (بر وزن صید) به‌معنای طرح پنهانی و چاره‌اندیشی مخفیانه است و به‌طوری که راغب در مفردات می‌گوید، نوعی چاره‌جویی است که گاه نکوهیده و گاه قابل تمجید است، هرچند استعمال آن در موارد مذموم بیشتر است ولی در موارد ممدوح نیز در قرآن به کار رفته است، مانند ﴿**كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ**﴾؛ «ما این‌گونه برای یوسف چاره‌جویی کردیم».[1]

و «مکر» در ادبیات عرب به‌معنای هرگونه چاره‌اندیشی است و اختصاصی به نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش که در فارسی امروز معمول است ندارد، بنابراین، هم دربارهٔ نقشه‌های زیان‌بار و هم در چاره‌اندیشی‌های خوب به کار می‌رود. به همین علت، هم به منافقان و بدکاران نسبت داده شده و هم در بعضی از آیات قرآن به خداوند.

راغب در مفردات می‌گوید: «مکر» این است که کسی را از رسیدن به مقصودش بازدارند، ولی هنگامی که این واژه درمورد خداوند به کار می‌رود

---

۱. یوسف، آیهٔ ۷۶.

به‌معنای خنثی کردن توطئه‌های زیان‌بار است و هنگامی که دربارهٔ فاسدان و مفسدان به کار می‌رود، به‌معنای جلوگیری آن‌ها از برنامه‌های اصلاحی است.

بعضی نیز گفته‌اند: هنگامی که این واژه در مورد انسان‌های فاسد و مفسد به کار می‌رود، به‌معنای نقشه‌های شیطانی است، ولی هرگاه در مورد خداوند به کار رود، به‌معنای کیفر دادن صاحبان نقشه‌های شیطانی است.[۱]

در قرآن مجید نیز آمده است: ﴿**وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ**﴾؛ «و یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش توطئه کردند و خداوند برای حفظ او و آیینش تدبیر نمود، و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است».[۲]

این احتمال نیز وجود دارد که «کید» و «مکر» در اصل به یک معنا هستند و آن چاره‌جویی‌های پنهانی است، ولی بر حسب موارد استعمال؛ معنای آن متفاوت می‌شود، در مورد خداوند جنبهٔ مثبت دارد و دربارهٔ افراد فاسد جنبهٔ منفی.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان دربارهٔ تفاوت مکر افراد فاسد و مکر خداوند گفته است: اولی ظلم است و دومی عدالت، منتها از باب هماهنگی کلام، هر دو به یک صورت به کار رفته است، همان‌گونه که در این آیهٔ شریفه آمده است: ﴿**فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ**﴾؛ «هرکس به شما حمله کرد، همانند حملهٔ وی بر او حمله کنید».[۳]

بدیهی است که جزای حملات دشمن، ظلم و اعتدا نیست، بلکه عین عدالت است، منتها به‌خاطر تشابه کلامی، این‌گونه تعبیر به کار می‌رود و این خود یکی از فنون بلاغت است.[۴]

---

۱. ریاض العارفین، ص ۹۹.
۲. آل عمران، آیهٔ ۵۴.
۳. آل‌عمران، آیهٔ ۵۴.
۴. مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۵۸ ذیل آیهٔ ۵۴ سورهٔ آل عمران.

«أدل» از مادهٔ «دَولة» است و بعضی آن را از مادهٔ «دُولة» دانسته‌اند و گفته‌اند که هر دو به یک معنا هستند، و آن پیروز و غالب کردن است، و بعضی گفته‌اند: تفاوت این دو این است که «دَولة» مربوط به غلبه در جنگ‌ها یا پیروزی در به دست آوردن مقام است و «دُولة» به‌معنای گردش اموال در دست افراد است، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿**كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ**﴾؛ «تا این اموال عظیم در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد».[1]

و در دعای فوق، منظور امام علیه السلام این است که خداوندا! ما را بر دشمنان پیروز گردان و آن‌ها را بر ما پیروز مکن و پیروزی را از ما دریغ مدار.

در واقع هر کدام از این دو جملهٔ «**وَأَدِلْ لَنَا وَلَا تُدِلْ مِنَّا**» مفعول مقدری دارد؛ در اولی ما را بر دشمن پیروز گردان و در دومی دشمن را بر ما پیروز مکن.

* * *

در جملهٔ بعد عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از قهر و غضب خود نگاه‌دار و با عنایتت، (از هرگونه انحراف و بلا و مصیبت) حفظ کن؛ ما را به سوی خود هدایت فرما و از خویش دور مکن»؛ (**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ قِنَا مِنْكَ**[2]**، وَ احْفَظْنَا بِكَ، وَ اهْدِنَا إِلَيْكَ، وَلَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ**).

در این جا امام علیه السلام چند تقاضا از خداوند دارد: نخست، مصون ماندن از عذاب و سخط الهی و هرگونه بلا و مصیبت، و جملهٔ «واحفظنا بک» تأکیدی بر آن است. در تقاضای دوم، از خداوند هدایت را می‌طلبد، و در سومین تقاضا عدم دوری از او را.

---

۱. حشر، آیهٔ ۷.

۲. روشن است که در این جمله محذوفی است و در اصل چنین بوده است: «وقنا من عذابك وسخطك ومن البلايا والآفات» ولی بعضی گفته‌اند که نیاز به تقدیر ندارد و اشاره به مراحل سیر الی الله است که در بعضی از مراحل، انسان تقاضا می‌کند که از مرحلهٔ قبل دور شود. در واقع از افعال خدا به صفات خدا پناه می‌برد همان‌گونه که از صفات خدا به ذات او پناه می‌برد، ولی این تفسیر چندان واضح و روشن نیست.

به یقین، محفوظ ماندن از عذاب و سخط الهی نیازمند اسبابی است که بنده باید فراهم کند، ولی توفیق انجام آن را از خدا می‌طلبد و همچنین هدایت شدن نیاز به برنامه‌های نظری و عملی دارد که آن را نیز بنده باید انجام دهد، ولی باز به توفیق الهی، و دور نشدن از خداوند نیز احتیاج به پرهیز از اموری دارد که انسان را از او دور می‌سازد و بندگان باید از آن فاصله بگیرند و ما توفیق آن را از خدا می‌خواهیم.

در واقع این دعاهای سه‌گانه برگرفته از قرآن مجید است که در یک‌جا عرضه می‌داریم: ﴿**رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذابَ النَّارِ**﴾؛ «پروردگارا! به ما در دنیا «نیکی» عطا کن؛ و در آخرت نیز «نیکی» مرحمت فرما؛ و ما را از عذاب دوزخ نگاه‌دار».[1]

و در آیهٔ ۶۴ سورهٔ یوسف می‌خوانیم: ﴿**فَاللَّهُ خَیْرٌ حَافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ**﴾؛ «و در هر حال، خداوند بهترین حافظ و مهربان‌ترین مهربانان است».

و دائماً در سورهٔ حمد ﴿**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ**﴾ می‌خوانیم.

در آیهٔ ۴۴ سورهٔ مؤمنون دربارهٔ اقوامی که به مخالفت با پیامبران برخاستند، می‌خوانیم: ﴿**ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا کُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا کَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِیثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ**﴾؛ «سپس پیامبران خود را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ هر زمان پیامبری برای هدایت قومی می‌آمد، او را تکذیب می‌کردند؛ و ما این امّت‌های سرکش را یکی پس از دیگری هلاک ساختیم، و آن‌ها را خبرهایی قرار دادیم؛ که تنها نامی از آنان باقی ماند. دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی‌آورند!».

بدیهی است که این بُعد و دوری، بُعد و دوری مکانی نیست، چراکه خداوند

---

۱. بقره، آیهٔ ۲۰۱.

از همهٔ ما به ما نزدیک‌تر است، بلکه بُعد و دوری مقامی است که براثر گناهان و صفات رذیله حاصل می‌شود. امام علیه السلام از خدا تقاضا می‌کند چنان توفیقی عنایت کند که هرگز از او دور نشویم، بلکه روز به روز نزدیک‌تر گردیم.

آنگاه امام علیه السلام به آثار این سه دعا پرداخته، چنین عرضه می‌دارد: «چراکه هرکس را تو (از شرور و آفات و انحرافات) نگه‌داری به سلامت خواهد بود، و هرکه را تو هدایت کنی دانا می‌شود، و هرکس را تو مقرب درگاه خود سازی غنیمت می‌برد»؛ (**اِنَّ مَنْ تَقِهِ يَسْلَمْ**[1] **وَ مَنْ تَهْدِهِ يَعْلَمْ، وَمَنْ تُقَرِّبْهُ اِلَيْكَ يَغْنَمْ**).

به یقین حفظ و نگهداری خداوند قادر متعال، بالاترین محافظت‌هاست و هیچ آسیبی به کسی که خدا او را حفظ کرده قطعاً نخواهد رسید، همان‌طور که قرآن مجید می‌گوید: ﴿**وَ اِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ اِلَّا هُوَ وَ اِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**﴾؛ «و اگر خداوند، برای امتحان و مانند آن، زیانی به تو رساند، هیچ‌کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف کند؛ و اگر ارادهٔ خیری برای تو کند، هیچ‌کس مانع فضل او نخواهد شد. آن را به هرکس از بندگانش بخواهد می‌رساند؛ و او آمرزنده و مهربان است».[2]

قابل توجه این‌که نگهداری و وقایت پروردگار در این‌جا به‌صورت مطلق ذکر شده که محافظت از همهٔ آفات معنوی و مادی را شامل می‌شود، همان‌گونه که هدایت و علم نیز در جملهٔ «**وَمَنْ تَهْدِهِ يَعْلَمْ**» مطلق است و تمام انواع هدایت الهی و علوم و دانش‌هایی را که موجب قرب به خداست دربر می‌گیرد.

---

۱. دربارهٔ این‌که در این جمله اسم «انّ» در تقدیر است و به صورت ضمیر شأن می‌باشد (انّه من تقه یسلم) و «من» شرطیه است و یا این‌که «مَن» موصوله است و اسم «انّ» می‌باشد و در این صورت دو جمله بعد از آن (تقه و یسلم) باید مجزوم نباشد آن‌گونه که از بعضی از نسخه‌ها نقل شده و ضمیر شأن در تقدیر نیست در میان مفسران گفتگوست و از آن‌جاکه تفاوتی در معنا حاصل نمی‌شود، دنبال کردن این بحث ضرورتی ندارد. و همچنین در جملهٔ دوم و سوم این فراز از دعا.

۲. یونس، آیهٔ ۱۰۷.

صاحب ریاض السّالکین هدایت را چهار نوع بیان کرده است:

اول: هدایت به جلب منافع و دفع زیان‌ها به‌واسطهٔ هوش و عقلی که خدا به انسان داده است و آیهٔ شریفه ﴿**أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى**﴾[1] را ناظر به آن دانسته است.

دوم: بیان دلایل عقلی، که سبب جدایی حق از باطل می‌شود، و آیهٔ ﴿**وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ**﴾ را اشاره به آن می‌داند.

سوم: هدایت ازطریق فرستادن پیغمبران و بیانات نقلی، و آیهٔ ﴿**وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى**﴾؛ «امّا ثمود را هدایت کردیم، ولی آن‌ها نابینایی و گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند»[2] را ناظر بر آن می‌داند.

چهارم: هدایت به مقامات معنوی و قرب الی‌الله و رها ساختن از تعلقات مادی و غرق شدن در اسماء جمال و جلال الهی، که مخصوص اولیاءالله و مقربان درگاه الهی است، و در این‌جا آیه‌ای به‌عنوان شاهد آن ذکر نمی‌کند، ولی می‌توان آیهٔ ﴿**وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى**﴾[3] را اشاره به آن دانست، سپس تصریح می‌کند که مقصود از هدایت در کلام امام علیه‌السلام در این دعا همان مرحلهٔ چهارم است.[4]

البته برای هدایت شاخه‌های دیگری نیز می‌توان تصور کرد، در هر حال انحصار به مرحلهٔ چهارم دلیل خاصی ندارد.

سپس امام علیه‌السلام در سومین جمله اشاره به آثار قُرب پروردگار کرده که بهره‌مند شدن از غنائم الهی است.

البته غنیمت یک معنای خاص دارد و آن، منافع مادی است که در جنگ‌ها

---

۱. طه، آیهٔ ۵۰.

۲. فصلت، آیهٔ ۱۷.

۳. مریم، آیهٔ ۷۶.

۴. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۱۵۶.

نصیب جنگجویان می‌شود و از چنگال دشمن بیرون می‌آورند، و یک معنای عام دارد که همهٔ برکات مادی و معنوی را شامل می‌شود، همان‌گونه که در آیهٔ شریفهٔ ۹۴ سورهٔ نساء به آن اشاره شده است: ﴿**وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ**﴾؛ «مبادا به‌خاطر به دست آوردن غنائم مادی، افرادی را که تسلیم شما می‌شوند و اظهار اسلام می‌کنند مسلمان ندانید، زیرا اگر از این غنیمت ناچیز صرف نظر کنید نزد خدا غنائم معنوی فراوانی وجود دارد».

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «**إِنَّكُمْ إِنِ اغْتَنَمْتُمْ صَالِحَ الْأَعْمَالِ نِلْتُمْ مِنَ الْآخِرَةِ نِهَايَةَ الْآمَالِ**؛ هرگاه شما اعمال صالح را غنیمت خود بشمرید در آخرت به آخرین آرزوی خود خواهید رسید».[1]

اسباب تقرب به خداوند

در روایات معصومین علیهم‌السلام اموری به‌عنوان وسیلهٔ قرب الی‌الله بیان شده که هرکدام از آن‌ها می‌تواند در سرنوشت معنوی انسان مؤثر باشد و چه خوب است که انسان بتواند همهٔ آن‌ها را در خود جمع کند، ازجمله:

۱. عقل: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «**يَا عَلِيُّ إِذَا تَقَرَّبَ الْعِبَادُ إِلَى خَالِقِهِمْ بِالْبِرِّ فَتَقَرَّبْ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ تَسْبِقْهُمْ**؛ ای علی! هنگامی که مردم به خالقشان به‌وسیلهٔ نیکوکاری نزدیک شوند تو به‌وسیلهٔ قدرت عقلانی نزدیک شو که بر آن‌ها پیشی خواهی گرفت».[2] از این حدیث شریف استفاده می‌شود که قدرت عقل از اسباب مهم تقرب الی‌الله است.

۲. اخلاص: در حدیثی از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نقل شده که می‌فرماید:

---

۱. غررالحکم، ص ۲۷۰، ح ۳۶۲۸.

۲. مشکاة الانوار، ص ۴۳۹، ح ۱۴۷۶.

«**تَقَرُّبُ الْعَبْدِ اِلَی اللَّهِ بِاِخْلَاصِ نِیَّتِهِ**؛ خلوص نیت است که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند و مقرب درگاهش می‌سازد».[۱]

۳. تقوی و ورع: امام صادق علیه السلام تقوا و ورع و پرهیز از گناهان را مؤثرترین عامل قرب الی الله می‌شمرد و از موسی بن عمران علیه السلام نقل می‌کند که خداوند به او خطاب کرد: «**یَا مُوسَی مَا تَقَرَّبَ إِلَیَّ الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي فَإِنِّي أُبِیحُهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ لَا أُشْرِكُ مَعَهُمْ أَحَداً**؛ ای موسی! مقربان برای تقرب به من، چیزی نمی‌یابند که مانند پرهیز از گناهان باشد، زیرا من بهشت‌های جاویدانی را به آن‌ها می‌بخشم که هیچ‌کس با آن‌ها در آن شریک نیست».[۲]

۴. لقمان حکیم در نصایح خود به فرزندش این بحث را کامل کرده و شش صفت را موجب قرب به خدا می‌شمرد، می‌گوید: فرزندم! «**أَحُثُّكَ عَلَی سِتٍّ خِصَالٍ لَیْسَ مِنْ خَصْلَةٍ اِلَّا وَهِيَ تُقَرِّبُكَ اِلَی رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تُبَاعِدُكَ مِنْ سَخَطِهِ**؛ تو را به شش چیز جداً توصیه می‌کنم که هیچ خصلتی مانند آن‌ها تو را به رضای خدا و دوری از خشم او نمی‌رساند».[۳]

سپس آن شش چیز را این‌گونه معرفی می‌کند: توحید خالص، راضی بودن به قضای الهی و حب فی الله، و بغض فی الله و این‌که انسان آنچه برای خود می‌خواهد برای دیگران بخواهد و آنچه برای خود نمی‌خواهد برای دیگران نخواهد، فرو بردن خشم، نیکی کردن به کسی که بدی می‌کند، و ترک هوی‌پرستی.

سخن در این زمینه بسیار است و این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم:

---

۱. غررالحکم، ح ۱۶۱۷.
۲. کافی، ج ۲، ص ۸۰، ح ۳.
۳. کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۶۴.

۵. نماز: مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از آن‌حضرت نقل می‌کند که در جواب سؤال یکی از یارانش دربارهٔ بهترین چیزی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند، فرمود: «**مَا أَعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ**؛ من چیزی را بعد از معرفت پروردگار برتر از این نمازها نمی‌بینم».[1]

در جملهٔ بعد، امام علیه‌السلام بار دیگر بر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درود فرستاده و سه چیز مهم را از خداوند تقاضا می‌کند که مایهٔ سلامتی از همهٔ آفات و آسیب‌هاست، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و شدت حوادث ناگوار زمان را از ما بازدار، و شرّ دام‌های شیطان را از ما دور کن و تلخی حمله (و غضب) سلطان را از ما دفع فرما»؛ (**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اكْفِنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَ شَرَّ مَصَايِدِ الشَّيْطَانِ، وَ مَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ**).

امام علیه‌السلام حلّ سه مشکل مهم زندگی را در این بخش از دعا از خدا تقاضا می‌کند: نخست، حوادث سختی که زمان‌ها با خود می‌آورند، مثلاً در زمانی ناامنی است و در زمانی قحطی و خشکسالی و در زمانی بیماری‌های مختلف. امام علیه‌السلام تقاضا می‌کند که همهٔ این آسیب‌ها به لطف الهی برطرف شود.

«نوائب» به‌گفتهٔ لسان العرب جمع «نائبه» به‌معنای امور سختی است که بر انسان وارد می‌شود و ریشهٔ اصلی آن «نَوب» به‌معنای نازل شدن و وارد گشتن چیزی است.

البته هر زمانی ویژگی‌هایی دارد و حوادث تلخ و شیرینی در آن واقع می‌شود و قابل اجتناب نیست، ولی امام علیه‌السلام تعبیر به «حد» می‌کند، یعنی شدّت این نوائب و تیزی آن را از ما بازدار.

در دومین تقاضا از خدا می‌خواهد که شرّ دام‌های شیطان را از ما دور کند.

«مصائد» جمع «مِصیَد» (بر وزن منبر) از مادهٔ «صید» در اصل به‌معنای دام‌هایی

---

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۶۴، ح ۱.

است که حیوانات وحشی را با آن می‌گیرند، سپس به هر وسیله‌ای که افراد را از رسیدن به مقاصدی بازمی‌دارد، هرچند معنوی باشد، اطلاق شده است؛ بنابراین اگر با «یا» ذکر شود (به صورت مصاید) صحیح‌تر به نظر می‌رسد، هرچند گاه در اطلاقات عرفی «یا» در این‌جا تبدیل به همزه می‌شود، مانند وسائل، فضائل و امثال آن، در حالی که در امثال وسائل و فضائل همزه اصلی نیست، ولی در مصاید «یا» اصلی است.

و دام‌های شیطان، وسوسه‌های او برای آلوده شدن به انواع گناهان است. مال و ثروت یکی از دام‌های اوست، شهوات جنسی دام‌های دیگری است، مقام و منزلت نیز از دام‌های شیطان است که غالباً به‌وسیلهٔ این‌ها انسان‌ها را در دام خود گرفتار می‌سازد و از راه حق منحرف می‌کند.

دام و تور شیطان

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام ضمن وصایی که به عبدالله بن جندب فرمود، چنین گفت: «**يَا ابْنَ جُنْدَبٍ إِنَّ لِلشَّيْطَانِ مَصَائِدَ يَصْطَادُ بِهَا فَتَحَامَوْا شِبَاكَهُ وَ مَصَائِدَهُ قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: أَمَّا مَصَائِدُهُ فَصَدٌّ عَنْ بِرِّ الْإِخْوَانِ وَ أَمَّا شِبَاكُهُ فَنَوْمٌ عَنْ قَضَاءِ الصَّلَوَاتِ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ أَمَا إِنَّهُ مَا يُعْبَدُ اللَّهُ بِمِثْلِ نَقْلِ الْأَقْدَامِ إِلَى بِرِّ الْإِخْوَانِ وَ زِيَارَتِهِمْ وَيْلٌ لِلسَّاهِينَ عَنِ الصَّلَوَاتِ النَّائِمِينَ فِي الْخَلَوَاتِ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ فِي الْفَتَرَاتِ أُولَئِكَ الَّذِينَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلايُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ**؛ ای فرزند جندب! شیطان دام‌ها و تورهایی دارد که به‌وسیلهٔ آن افراد را صید می‌کند. خود را از تورها و دام‌های او دور دارید، ابن جندب می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! دام‌های شیطان کدام است؟ فرمود: جلوگیری کردن از نیکی به برادران؛ و اما تورهای صیادی شیطان، به

خواب رفتن تا زمانی است که نمازهایی که خداوند واجب کرده است قضا شود، ولی آگاه باش که هیچ عبادتی مانند گام برداشتن به سوی نیکی به برادران دینی و ملاقات آن‌ها نیست. وای بر کسانی که نمازشان را به فراموشی می‌سپارند، در خلوت می‌خوابند و در حضور جمع، به هنگام ضعف پایه‌های دینی مردم، خداوند و آیات او را به سخریه می‌گیرند آن‌ها کسانی هستند که بهره‌ای از آخرت ندارند و خدا با آن‌ها سخن نمی‌گوید و در قیامت به آن‌ها نگاه لطف نمی‌کند و آن‌ها را پاکیزه نمی‌سازد و عذاب دردناکی برای آنان است».[1]

و آخرین و سومین چیزی که از خداوند طلب می‌کند این است که «ما را از تلخی قهر و آزار سلطان محفوظ دار»؛ (**وَمَرَارَةَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ**).

ظالمانی که غالباً بر دنیا حکومت می‌کردند، آن‌چنان دیکتاتور و مغرور بودند که به اندک سوء ظن یا کمترین مخالفتی نسبت به افراد، تصمیم‌های سختی می‌گرفتند و کافی بود در حالت غضب باشند تا به‌آسانی فرمان قتل افراد را صادر کنند.

در قرآن مجید نیز دربارهٔ این‌گونه حاکمان جور از زبان ملکهٔ سبا آمده است: ﴿**إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ**﴾؛ «پادشاهان هنگامی که وارد منطقهٔ آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند، و عزیزان آن‌جا را ذلیل می‌کنند؛ آری، روش آنان همواره این‌گونه است».[2]

«صولة» از مادهٔ «صَول» (بر وزن قول) در اصل به‌معنای پریدن و جستن است و از آن‌جایی که ظالمان به هنگام غضب، گویی بر سر افراد می‌پرند و آن‌ها را مورد قهر و غضب و آزار خود قرار می‌دهند، این تعبیر درمورد حملهٔ سلاطین و صاحبان قدرت به کار رفته است.

---

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۸۰، ح ۱.
۲. نمل، آیهٔ ۳۴.

این نکته قابل توجه است که در عصر امام علیه السلام گرفتاری‌های مردم از جهات مختلف زیاد بود، ظلم ظالمان از یک سو، فراهم بودن وسائل گناه و وسوسه‌های شیطان از سوی دیگر، و مشکلات زندگی از سوی سوم، همهٔ نیکان و پاکان را در فشار قرار داده بود و تکیه کردن امام علیه السلام بر این سه موضوع و تقاضای رفع این گرفتاری‌ها به‌خاطر همین است.

در آن زمان یا زمان‌های نزدیک به آن شدت ظلم ظالمان به حدی رسیده بود که خشک و تر را با هم می‌سوزاندند و بی‌گناه و باگناه را شکنجه می‌دادند. معاویه در یکی از سخنانش خطاب به مردم می‌گوید: «**و أنا أُقسِمُ بِاللهِ لآخُذَنَّ الوليَّ بالوليِّ و المُقِيمَ بِالظّاعِنِ و المُقْبِلَ بالمُدبِرِ و الصَّحِيحَ بِالسَّقِيمِ حتّى يَلقَى الرّجلُ منكم أخاهُ فيقولُ: أُنْجُ سَعْدُ فقد هلكَ سَعِيد أو تستقيمَ لي قناتُكم**؛ من به خدا سوگند می‌خورم که دوست را به‌خاطر دوستش مجازات می‌کنم و حاضران را به‌خاطر مسافران و آن‌کس را که رو به سوی ما می‌آورد به‌خاطر آن‌هایی که پشت می‌کنند و سالم را به سبب بیمار مورد مجازات قرار می‌دهم، تا آن‌جا که یکی از شما هنگامی که برادرش را می‌بیند می‌گوید: ای «سعد»! فرار کن، «سعید» را کشتند، تا تمام قدرت شما در اختیار من باشد (اشاره به این‌که تنها تشابه اسمی کافی بود که افراد را به قتل برساند)».[1]

البته در هر زمانی معمولاً مشکلات مختلفی وجود دارد، فقط رنگ‌های آن عوض می‌شود، ولی اصل آن غالباً پایدار است. باید برای حلّ آن‌ها از خداوند یاری بطلبیم.

واژهٔ «سلطان» معنای اسم مصدری دارد و به هرگونه تسلط بر دیگری اطلاق

---

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۰۱. برای اطلاع بیشتر از ظلم‌های شدید و بی‌حساب و کتاب حاکمان آن عصر به‌ویژه عصر سلطهٔ حجاج بر کوفه، رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام (شرح نهج‌البلاغه)، ج ۲، ص ۵۲۹.

می‌شود و گاه این واژه بر صاحبان قدرت اطلاق شده است و عبارت امام علیه السلام تاب هر دو معنا را دارد (پناه بردن به خدا از سلطه‌های خطرناک یا پناه بردن به خدا از سلاطین جور).

□ ■ □

بخش سوم

۱۱ **اللَّهُمَّ اِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَاكْفِنَا، وَاِنَّمَا يُعْطِي الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جِدَتِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَأَعْطِنَا، وَاِنَّمَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَاهْدِنَا.**

۱۲ **اللَّهُمَّ اِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ لَمْ يَضُرُّهُ خِذْلَانُ الْخَاذِلِينَ، وَ مَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ مَنْعُ الْمَانِعِينَ، وَ مَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُعْوِهِ اِضْلَالُ الْمُضِلِّينَ**

۱۳ **فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ امْنَعْنَا بِعِزِّكَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ أَغْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ بِاِرْفَادِكَ، وَ اسْلُكْ بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ بِاِرْشَادِكَ.**

ترجمه

۱۱. خداوندا! آن‌هایی که در زندگی (مادی ومعنوی) به حدّ کفایت می‌رسند از فضل قوت وتوانایی توست، بنابراین بر محمد وآل محمد درود فرست وما را به حدّ کفایت برسان. و(خداوندا!) کسانی که به دیگران عطا می‌کنند (از خود چیزی ندارند، هرچه دارند) از فضل جود وبخشش توست، بنابراین بر محمد وآل محمد درود فرست وبه ما عطای وافر کن. و(خداوندا!) آن‌هایی که هدایت می‌شوند به نور جمال توست، بنابراین بر محمد وآل محمد درود فرست وخودت ما را هدایت کن.

۱۲. خداوندا! آن‌کس که تو یاری‌اش کنی، ترک یاری خوارکنندگان به او ضرری نمی‌رساند وکسی که تو مورد عطای خود قرارش دهی، منع مانعان چیزی از او نمی‌کاهد وآن‌کس که تو هدایتش کنی، گمراه ساختن گمراه‌کنندگان مایهٔ انحراف او نمی‌شود.

۱۳. بنابراین، خداوندا! بر محمد وآل محمد درود فرست وبا عزت وقدرت خود

ما را از خوار نمودن بندگانت حفظ کن، با عطای خود ما را از غیر خود بی‌نیاز فرما، و ما را با ارشاد وراهنمایی خود به راه حق رهبری کن.

شرح و تفسیر

تکیه‌گاه ما تنها تویی

در نخستین جمله از این بخش، امام علیه السلام سه چیز از خدا تقاضا می‌کند و به دنبال هر کدام بر پیغمبر و آلش درود می‌فرستد.

نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! آن‌هایی که در زندگی (مادی و معنوی) به حدّ کفایت می‌رسند از فضل قوت و توانایی توست، بنابراین بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را به حدّ کفایت برسان»؛ (**اللَّهُمَّ اِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَاكْفِنَا**).

دلیل این مطلب کاملاً روشن است، زیرا هرکس هرچه دارد از خدا دارد و به تعبیر دیگر، مالک حقیقی خداست و بقیه مالک مجازی هستند، بنابراین چه بهتر که انسان آب را از سرچشمه بگیرد و دست به دامن فضل و لطف الهی بزند و برای رسیدن به حدّ کفایت در مواهب مادی و معنوی، از او طلب کند.

«قوة» در اصل «قُوْيَة» (بر وزن شعله) بوده و «یاء» تبدیل به «واو» شده و در «واو» ادغام گردیده و تبدیل به «قوّة» شده است.

تعبیر به «**فَضْلِ قُوَّتِكَ**» در واقع از قبیل اضافهٔ مسبب به سبب است، یعنی بر اثر قوت و قدرت بی‌پایان خداوند، فضل و رحمت به بندگانت می‌رسد و ما به آن فضل و رحمت بی‌پایان تو امیدواریم.

و در تقاضای دوم عرضه می‌دارد: «و (خداوندا!) کسانی که به دیگران عطا می‌کنند (از خود چیزی ندارند، هرچه دارند) از فضل جود و بخشش توست، بنابراین بر محمد و آل محمد درود فرست و به ما عطای وافر کن»؛ (**وَ اِنَّمَا يُعْطِي الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جِدَتِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَأَعْطِنَا**).

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، سرچشمهٔ تمام خیرات و نیکی‌ها و سعادت‌ها ذات پاک خداست، و دیگران هرچه دارند از ناحیهٔ اوست، بنابراین چرا دست به‌سوی بندگان نیازمندی دراز کنیم کـه از سـوی تـو بـی‌نیاز مـی‌شوند؟ دست به‌سوی تو دراز می‌کنیم که از همه بی‌نیازی و هرچه هست از سوی تو و از آنِ توست.

«جِدَه» (بر وزن هبه) به‌معنای غنا و بی‌نیازی و توانایی و تمکن است و هرگونه امکانات مادی و معنوی را شامل می‌شود و فعل آن «وَجَدَ» است، سـپس «واو» حذف شده و به‌جای آن «هاء» در آخر آن آمده است، مانند «هبه» که در اصـل «وهب» بوده و به همین صورت تغییر کرده است.

و در تقاضای سوم عرضه می‌دارد: «و (خداوندا!) کسانی که هدایت می‌شوند، به نور جمال توست، بنابراین بر محمد و آل محمد درود فرست و خودت ما را هدایت کن»؛ (**وَاِنَّمَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَاهْدِنَا**).

این تقاضا نیز همان معنای دو تقاضای قـبل را تـعقیب مـی‌کند و مـی‌گوید: خداوندا! همه چیز از سوی توست. هرکس که هدایتی دارد، تو هادی او بوده‌ای، بنابراین ما نور هدایت را از تو می‌طلبیم، نه از غیر تو. شبیه آنچه در سورهٔ حمد آمده است: ﴿**اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**﴾.

درحقیقت روح مسألهٔ توحید افعالی، در تمام این سه تقاضا ساری و جاری است، چراکه مفهوم آن این است: هرکس هرچه دارد از خداست (ولا مؤثر فی الوجود الا الله)، و لذا آگاهان از توحید پروردگار هنگامی که به نعمتی می‌رسند اعتراف می‌کنند که آن هم از سوی خداست، هرچند به‌وسیلهٔ انسان‌های دیگر به آن‌ها رسیده باشد، همان‌گونه که بندهٔ صالح خدا حضرت سلیمان علیه‌السلام هنگامی که تخت ملکهٔ سبا را در یک چشم برهم زدن درمقابل خود حاضر دید، گفت: ﴿**هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي**﴾؛ «این از فضل پروردگار من است».

در جای دیگر دربارهٔ مجاهدان خستگی‌ناپذیر و شجاع می‌فرماید: ﴿**ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**﴾؛ «این فضل خداوند است و به هر کس که بخواهد (و لایق ببیند) می‌بخشد و خداوند دارای بخشش وسیع و علم و آگاهی است».[۱]

و نیز در سورهٔ جمعه می‌خوانیم: ﴿**وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**﴾؛ «و (همچنین) پیامبر اسلام، رسول است برای گروه دیگری که هنوز به آن‌ها ملحق نشده‌اند و او عزیز و حکیم است. این فضل خداست که به هرکس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد و خداوند دارای فضل عظیم است».[۲]

جالب این است که وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود، سؤال کردند: این گروهی که خداوند به آن‌ها اشاره کرده (و مشمول فضل عظیم الهی هستند) کیان‌اند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر شانهٔ سلمان زد و فرمود: «**لَوْ كَانَ الْإِيمانُ فِي الثُّرَيَّا لَنالَتْهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ**؛ اگر ایمان در ستارهٔ ثریا (ستارهٔ دوردستی که برای بیان دوربودن بسیار، ضرب‌المثل است) باشد مردانی از این گروه (ایرانیان) به آن دسترسی پیدا می‌کنند».[۳]

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که منظور از «وجه الله» و «نور وجه الله» چیست که امام علیه السلام در این دعا هدایت شوندگان را به آن موکول می‌کند؟

---

۱. مائده، آیهٔ ۵۴.

۲. جمعه، آیات ۳ و ۴.

۳. این حدیث در منابع شیعه و اهل سنت به‌صورت گسترده نقل شده است، از جمله طبرسی در مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷، سیوطی در درالمنثور، ج ۶، ص ۶۷، زمخشری در کشاف، ج ۳، ص ۵۴۰ و سید قطب در فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۵۶۶، ذیل همین آیه نقل کرده‌اند. همچنین در صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۰ و در مسند احمد، ج ۲، ص ۴۲۰ و ۴۲۲ و ۴۶۹ (با این تفاوت که به جای ایمان، علم آمده است) و بعید نیست این حدیث مکرر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده باشد. در بعضی از موارد با ذکر «ایمان» و در بعضی از موارد دیگر با ذکر «علم».

«وجه» در این‌جا به‌معنای ذات است و از آن‌جا که مهم‌ترین اعضای انسان در صورت انسان است و هنگامی که می‌خواهند از کسی یاد کنند گاهی اشاره به صورتش می‌کنند، این واژه مجازاً در ذات پاک خدا به کار رفته و منظور از «نور» افاضات و عنایات و بخشش‌های خداوند است که از ذات پاکش سرچشمه می‌گیرد.

سپس امام علیه السلام در جملهٔ بعد خدا را به سه وصف از اوصاف فعلش توصیف می‌کند، که در واقع درخواست‌هایی در آن نهفته شده و به تعبیر دیگر، دعا و تقاضایی است به‌صورت غیرمستقیم از ساحت قدس پروردگار. عرضه می‌دارد:

«خداوندا! آن‌کس که تو یاری‌اش کنی، ترک یاری خوارکنندگان به او ضرری نمی‌رساند و کسی که تو مورد عطای خود قرارش دهی، منع مانعان چیزی از او نمی‌کاهد و آن‌کس که تو هدایتش کنی، گمراه ساختن گمراه‌کنندگان مایهٔ انحراف او نمی‌شود»؛ (**اللَّهُمَّ اِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ لَمْ يَضُرُّهُ خِذْلَانُ الْخَاذِلِينَ، وَ مَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ مَنْعُ الْمَانِعِينَ، وَ مَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهِ اِضْلَالُ الْمُضِلِّينَ**).

امام علیه السلام در اولین عبارت، تقاضای یاری خداوند را می‌کند، با این عبارت که هرکس را تو یاری کنی خوار کردن دیگران در او اثر نمی‌کند. دلیل آن این است که خداوند بر همه چیز غالب است و کسی دربرابر ارادهٔ او توانایی مقاومت ندارد، همان‌گونه که در آیهٔ شریفه آمده است: ﴿**اِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ اِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِى يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**﴾؛ «اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ‌کس بر شما غلبه نخواهد کرد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان باید تنها بر خداوند توکّل کنند».[1]

---

۱. آل عمران، آیهٔ ۱۶۰.

«والیت» از مادهٔ «ولی» و سه معنای مشهور دارد: اول سرپرستی، دوم یاری کردن، سوم محبت و دوستی، و در میان این سه پیوند است. کسی که ولی و سرپرست می‌باشد در مشکلات کمک و یاری می‌کند و به یقین دارای محبت و علاقه نسبت به کسی است که تحت ولایت او قرار دارد و در جملهٔ بالا هر سه معنا محتمل است، یعنی خداوندا! کسی که تو سرپرستش باشی و یاری‌اش کنی و به او محبت داشته باشی، رها ساختن مردم و ترک یاری‌اش هیچ اثری در او نمی‌گذارد، چون عالَم بر محور ارادهٔ تو دور می‌زند. و چون در این‌جا در نقطهٔ مقابل «خذلان» و ترک یاری ذکر شده، بیشتر توجه به یاری کردن خداست.

واژهٔ «خذلان» مصدر است و به‌معنای ترک یاری کردن و رها ساختن کسی دربرابر مشکلات است، همان‌گونه که راغب در مفردات به آن اشاره کرده است و این‌که به شیطان در قرآن مجید «خذول» گفته شده **﴿وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً﴾**[1] به‌خاطر آن است که همه‌گونه مشکلی بر سر راه انسان ایجاد می‌کند، سپس او را به حال خودش وامی‌گذارد تا مغلوب مشکلات شود.

دومین عبارت امام علیه‌السلام تقاضای عطای الهی است.

واژهٔ «نقصان» معمولاً به‌صورت ثلاثی مجرد استعمال می‌شود، گاهی به‌صورت لازم، گاه با یک مفعول و گاه با دو مفعول، و در این‌جا در واقع دو مفعول گرفته است که یکی مذکور است و دیگری در تقدیر (من اعطیت لم ینقصه شیئا) همان‌گونه که در جملهٔ قبل (من والیت) مفعول آن حذف شده و اشاره به این است که هرگاه خدا اراده کند چیزی به کسی بدهد، اگر همهٔ دنیا نیز جمع شوند که مانع گردند، توانایی ندارند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: **﴿وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾**؛ «و اگر خداوند، برای امتحان و مانند آن، زیانی

---

۱. فرقان، آیهٔ ۲۹.

به تو رساند، هیچ‌کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف کند؛ و اگر ارادهٔ خیری برای تو کند، هیچ‌کس مانع فضل او نخواهد شد. آن را به هرکس از بندگانش بخواهد می‌رساند؛ و او آمرزنده و مهربان است».[۱]

و در سومین عبارت و در واقع سومین تقاضای غیر مستقیم، اشاره به هدایت الهی می‌کند که اگر هدایت الهی باشد انسان به یقین به مقصد می‌رسد، هرچند اگر همهٔ جهانیان دست به دست هم دهند که او را گمراه کنند، وسوسه‌های آن‌ها همچون وسوسهٔ شیطان تأثیرگذار نخواهد بود، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿**وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ**﴾؛ «و هرکس را خدا راهنمایی کند، هیچ گمراه کننده‌ای نخواهد داشت. آیا خداوند توانا و دارای مجازات نیست؟!».[۲]

و به همین دلیل ما هر روز در نمازهایمان هدایت را تنها از خدا می‌خواهیم و عرضه می‌داریم: ﴿**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**﴾؛ «ما را به راه راست هدایت کن».

«یُغویه» از مادهٔ «اغواء» به‌معنای گمراه کردن است و ریشهٔ ثلاثی آن «غَواية» به‌معنای گمراه شدن است.

به یقین هرگاه خدا ارادهٔ هدایت کسی را کند دست او را می‌گیرد و به مقصد می‌رساند، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿**وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ**﴾؛ «و کسانی که در راه ما با خلوص نیّت جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و به یقین خداوند با نیکوکاران است».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿**أَ لَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ * وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَ لَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ**﴾؛ «آیا خداوند برای نجات و دفاع از بنده‌اش کافی نیست؟! ولی آن‌ها تو را از غیر او

---

۱. یونس، آیهٔ ۱۰۷.

۲. زمر، آیهٔ ۳۷.

می‌ترسانند. آن‌ها گمراه‌اند و هرکس را خداوند گمراه کند، هیچ راهنمایی برای او نخواهد بود! * و هر کس را خدا راهنمایی کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت. آیا خداوند توانا و دارای مجازات نیست؟!».[1]

در بخش بعد، امام علیه‌السلام بر محمد و آل محمد درود می‌فرستد و سه تقاضا از خداوند می‌کند که مربوط به اوصاف سه‌گانه‌ای است که در جملهٔ قبل آمد، عرضه می‌دارد: «بنابراین، خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و با عزت و قدرت خود ما را از خوار نمودن بندگانت حفظ کن»؛ (**فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَامْنَعْنَا بِعِزِّكَ مِنْ عِبَادِكَ**).

با توجه به این‌که در جمله‌های قبل بیان کرده بود که اگر تو کسی را یاری کنی رها ساختن و ترک یاری دیگران به او ضرر نمی‌زند، در این‌جا تقاضا می‌کند: اکنون که چنین است تو مرا از آسیب دیگران حفظ کن.

سپس می‌افزاید: «با عطای خود، ما را از غیر خود بی‌نیاز کن»؛ (**وَأَغْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ بِإِرْفَادِكَ**).

و این تقاضا در حقیقت هماهنگ با توصیفی است که در جمله قبل آمد که هرگاه تو به کسی عطا کنی منع مانعین چیزی از او نمی‌کاهد.

و در سومین تقاضا عرضه می‌دارد: «ما را با ارشاد و راهنمایی خود، به راه حق رهبری کن»؛ (**وَاسْلُكْ بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ بِإِرْشَادِكَ**).

و این تقاضا هماهنگ با سومین جملهٔ قبل است که عرضه داشت: کسی را که تو هدایتش کنی، گمراه ساختن گمراه کنندگان بر او اثر نخواهد کرد.

«عزّت» در اصل به گفتهٔ راغب در کتاب مفردات، حالتی است که مانع مغلوب شدن انسان می‌شود (یعنی آن‌چنان قوی باشد که شکست‌ناپذیر گردد) و از آن‌جا که این حالت باعث آبرو و موقعیت ممتاز اجتماعی است، بر این حالت نیز

---

۱. زمر، آیات ۳۶ و ۳۷.

«عزّت» اطلاق می‌شود و در جملهٔ بالا منظور همان قدرت شکست‌ناپذیر است. در آیهٔ ۲۱ سورهٔ مجادله می‌فرماید: ﴿**كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ**﴾؛ «خداوند چنین مقرّر داشته که من و پیامبرانم پیروز می‌شویم؛ چراکه خداوند توانا و شکست‌ناپذیر است».

در آیهٔ ۳۴ سورهٔ کهف در داستان آن دو برادر می‌خوانیم که برادر نیرومندتر به برادر ضعیف‌تر خود می‌گوید: ﴿**أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً**﴾؛ «من از نظر ثروت از تو برتر، و از نظر نفرات نیرومندترم».

«ارفاد» از مادهٔ «رَفْد» در اصل به‌معنای کمک کردن برای انجام کاری است و سپس به‌معنای عطا و بخشش استعمال شده است و هنگامی که به باب «افعال» می‌رود (ارفاد) نیز همین معنا را می‌رساند.

و با توجه به این‌که جملهٔ «أغننا...» مطلق است مفهومش این است که خداوندا! ما را در همهٔ زمینه‌ها با عطا و بخشش خود از دیگران بی‌نیاز کن تا دست حاجت به سوی آن‌ها دراز نکنیم. همچنین در مورد ارشاد به سوی سبیل حق با توجه به اطلاق آن، همهٔ راه‌های حق را در زمینه‌های اعتقادی و عملی و اخلاقی شامل می‌شود و همانند آیهٔ ﴿**اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**﴾ در سورهٔ حمد است.

«اسلک» از مادهٔ «سَلک» و «سلوک» به‌معنای وارد کردن و نفوذ دادن، سپس به‌معنای رهسپار شدن و رهسپار کردن آمده که گاهی بدون «باء» متعدی می‌شود و گاهی به‌وسیلهٔ «باء».

بدون شک همهٔ انسان‌ها به یکدیگر نیازمندند، هم برای کمک درمقابل مشکلات، هم هدایت و راهنمایی و هم بی‌نیاز شدن در حوایج زندگی. ولی مهم این است که بدانیم هرکس هرچه دارد از خداست، نه از خود، بنابراین اگر کمکی، عطایی یا ارشادی از بنده‌ای سر می‌زند همه با امدادهای الهی است. شرح بیشتر در این زمینه در فقرهٔ نوزدهم دعای اول در ذیل عبارت «**وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ**» آمده است.

بخش چهارم

۱۴ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْ سَلَامَةَ قُلُوبِنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ، وَفَرَاغَ أَبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ، وَ انْطِلَاقَ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مِنَّتِكَ.

۱۵ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدَّاعِينَ اِلَيْكَ، وَهُدَاتِكَ الدَّالِّينَ عَلَيْكَ، وَ مِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه

۱۴. خداوندا! سلامت قلوب ما را در ذکر عظمتت قرار ده وآرامش وفراغت بدن‌های ما را در شکر نعمتت وآزادی زبان‌های ما را در راه توصیف احسان‌هایت.

۱۵. پروردگارا! بر محمد وآل محمد درود فرست وما را از دعوت‌کنندگانی قرار ده که (مردم را) به‌سوی تو دعوت می‌کنند واز هدایت کنندگانی که (بندگانت را) راهنما به‌سوی تو هستند واز خاصانی که مقام خاصی نزد تو دارند، ای مهربان‌ترین مهربانان.

شرح و تفسیر

سه نعمت بزرگ

امام علیه السلام در این بخش نیز سه نعمت بزر را از خداوند می‌طلبد: سلامت قلوب، فراغت ابدان و انطلاق لسان. عرضه می‌دارد: «خداوندا! سلامت قلوب ما را در ذکر عظمتت قرار ده و آرامش و فراغت بدن‌های ما را در شکر نعمتت و آزادی زبان‌های ما را در راه توصیف احسان‌هایت»؛ (**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ،**

وَ اجْعَلْ سَلَامَةَ قُلُوبِنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ، وَ فَرَاغَ أَبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ، وَ انْطِلَاقَ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مِنَّتِكَ).

منظور از «سلامت قلوب» کـه هـمان سـلامت روح است، دور بـودن آن از هرگونه آفات معنوی و شرک و ریا و هوی‌پرستی و در یک کلمه: غیر خدا در آن نقش نداشتن است، همان‌گونه که در تفسیر «قلب سلیم» در آیهٔ شریفهٔ ﴿**إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**﴾[1] از امام صادق علیه السلام نقل شـده است: «**الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّـهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ**؛ قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که غیر او در آن نباشد».[2]

و در تفسیر دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «**كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ**؛ هر قلبی که در آن شرک و شکی باشد، ساقط و بی‌ارزش است».[3]

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که چرا امام علیه السلام سلامت قلب و روح را در ذکر عظمت خدا بیان داشته، نه اوصاف دیگرش؟ دلیل آن روشن است، زیـرا هنگامی که توجه به عظمت او بـاشد، بـه‌یقین تـوجه بـه تـمام صـفات جـلال و جمالش خواهد بود، زیرا عظمت در این‌جا اشاره به وجود بی‌نهایت آن معبود است و وجودی که بی‌نهایت است دارای تمامی صفات جمال و جلال است.

هنگامی که عظمت ذات پاک پروردگار در دل و جان ما پرتوافکن مـی‌شود عظمت موجودات مادی و غیر او محو می‌گردد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در شرح صفات متقین و پـرهیزکاران مـی‌فرماید: «**عَـظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَـا دُونَـهُ فِـي أَعْـيُنِهِمْ**؛ پـرهیزکاران خـدا را بـه عـظمت شناخته‌اند لذا غیر او در نظرشان کوچک و بی‌مقدار است».[4]

---

۱. شعراء، آیهٔ ۸۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۵.

۳. همان.

۴. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۹۳.

دربارهٔ این‌که «فی» در سه جمله بالا معنای سببیت دارد یا ظرفیت؟ دو احتمال داده شده است: اگر معنای «سببیت» داشته باشد مفهومش این است که ذکر عظمت خداوند سبب سلامت روح و جان است و این‌گونه استعمال در موارد دیگر دیده شده، مانند ﴿وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛ «و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت شامل حال شما نمی‌شد، به سبب این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می‌رسید!».[1]

و اگر معنای «ظرفیت» داشته باشد مفهوم جمله این است که سلامت قلوب ما در ذکر عظمت توست و استعمال «فی» در «ظرفیت» بسیار معمول است و معنای اوّل مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هرچند در جملهٔ دوم و سوم «ظرفیت» مناسب‌تر است.

سپس امام علیه السلام در تقاضای دوم، فراغت بدن از خداوند می‌خواهد، آن هم در شکر نعمت‌هایش.

منظور از فراغت بدن، آرامش و آسایش آن است و به یقین شکر نعمت‌های خداوند می‌تواند سبب آرامش بدن انسان شود، زیرا یادآوری نعمت‌ها لذت‌بخش است و این لذت مایهٔ آرامش است.

و در سومین و آخرین عبارت از خداوند تقاضا می‌کند که زبان مرا در راه توصیف نعمت‌های بزرگت گویا گردان.

منظور از «منّت» هنگامی که درمورد خداوند به کار رود، نعمت‌های مهم و بزرگ است، زیرا «منّ» در اصل به‌معنای سنگینی است، و لذا به نعمت‌های مهم «منّ» گفته می‌شود و «انطلاق» از مادهٔ «طَلق» و «طلاقة» به‌معنای رها شدن گرفته شده، سپس در معنای آزادی و شاداب بودن نیز به کار رفته است و «طلاقت لسان» به‌معنای گویا بودن زبان و بیان است.

---

۱. نور، آیهٔ ۱۴.

شک نیست که «ذکرالله» در همه حال باعث سلامت قلوب است، همان‌گونه که قرآن با صراحت می‌گوید: ﴿**أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**﴾؛ «آگاه باشید که با ذکر خدا دل‌ها آرامش می‌یابد»[1] و امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «**اِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلاءً لِلْقُلُوبِ**؛ خداوند سبحان و متعال ذکر را وسیلهٔ پاک‌سازی دل‌ها از زنگارها قرار داده است».[2]

و نیز بی‌شک شکر نعمت خداوند مایهٔ آرامش بدن است، زیرا هنگامی که انسان خود را غرق نعمت‌های الهی ببیند و به شکر او مشغول باشد هرگز احساس کمبود نمی‌کند و به همین دلیل آرامش و آسایش خواهد داشت.

همچنین هنگامی که انسان زبانش به توصیف نعمت‌های بزر الهی گویا باشد روح و روان او قرین آرامش خواهد شد.

قرآن مجید می‌گوید: ﴿**وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**﴾؛ «نعمت‌های پروردگارت را برشمر».[3]

آنگاه امام علیه‌السلام در آخرین قسمت از دعاهای پربار خود به سه موضوع مهم دیگر اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از دعوت کنندگانی قرار ده که (مردم را) به سوی تو دعوت می‌کنند و از هدایت کنندگانی که (بندگانت را) راهنما به سوی تو هستند و از خاصانی که مقام خاصی نزد تو دارند، ای مهربان‌ترین مهربانان»؛ (**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدَّاعِينَ اِلَيْكَ، وَ هُدَاتِكَ الدَّالِّينَ عَلَيْكَ، وَ مِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ**).

«دعاة» جمع «داعی» است که به هنگام جمع، به‌صورت «دُعَوَه» (بر وزن

---

۱. رعد، آیهٔ ۲۸.

۲. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۱۷.

۳. ضحی، آیهٔ ۱۱.

همزه) درآمده، سپس «واو» به‌خاطر فتحهٔ قبل تبدیل به الف شده و به‌صورت «دُعاة» درآمده است.

امام علیه‌السلام در این جمله و جملهٔ بعد، از خداوند متعال توفیق هدایت مردم را می‌طلبد. نه‌تنها خود در مسیر حق و عدالت باشد، بلکه تلاش کند دیگران را هم در این مسیر قرار دهد و این همان مقام والای پیغمبران و امامان علیهم‌السلام و اولیاءالله است که دائماً برای هدایت خلق می‌کوشیدند.

قرآن مجید در همین زمینه می‌فرماید: ﴿**وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعَا اِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحاً وَ قَالَ اِنَّنِى مِنَ الْمُسْلِمِينَ**﴾؛ «چه کسی سخنش خوش‌تر است از آن‌کس که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: «من از مسلمانانم»؟!».[1]

البته دعوت به سوی حق به‌صورت‌های مختلف انجام می‌شود، گاه با زبان است و گاه با عمل و گاه از طریق تربیت و پرورش روحی و فکری و حتی گاه با سکوت خود می‌تواند مردم را به سوی پروردگار دعوت کند. همهٔ این‌ها شاخه‌های دعوت به سوی خداست.

هدایت مردم به سوی خدا به‌قدری اهمیت دارد که در حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، هدایت یک نفر، از آنچه خورشید بر آن می‌تابد بالاتر شمرده شده و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود: «**لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلاً خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ**».[2]

این‌که چه تفاوتی میان دعوت به سوی خدا و هدایت آن‌هاست؟ ممکن است دعوت اشاره به راهنمایی‌های گفتاری باشد و هدایت به راهنمایی‌های رفتاری و یا این‌که اولی اشاره به ارائهٔ طریق و دومی اشاره به ایصال الی المطلوب باشد.

---

۱. فصلت، آیهٔ ۳۳.

۲. کافی، ج ۵، ص ۲۸، ح ۴.

و اما این‌که می‌فرماید: «ما را از خاصهٔ خاصین نزد خودت قرار ده» یا به‌عنوان تأکید است که این احتمال بعید است و یا منظور، «اخص خواص» است، یعنی «از بهترین خاصان و مقربان درگاهت قرار بده» و اگر انسان چیزی از خدا می‌خواهد چه بهتر که والاترین آن را تقاضا کند.

و تعبیر به «**خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ**» همانند چیزی است که در دعای کمیل آمده است که عرضه می‌دارد: «**وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبَادِكَ نَصِيباً عِنْدَكَ وَ أَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَ أَخَصِّهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ**؛ مرا از بهترین بندگانت که بهرهٔ وافر نزد تو دارند قرار ده و از آن‌هایی که مقام برجسته‌ای در قُرب جوار تو دارند و از همه به تو نزدیک‌ترند و این میسر نمی‌شود مگر با فضل و کرم تو».

در قرآن مجید نیز دربارهٔ گروهی از پیغمبران الهی آمده است: ﴿**إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ**﴾؛ «ما آن‌ها را با خلوص ویژه‌ای خالص کردیم، که همان یادآوری سرای آخرت بود».[1]

در واقع این گروه، همان «مخلَصین» هستند که در قرآن مجید در چند مورد به آن‌ها اشاره شده، و با «مخلِصین» تفاوت دارد. «مخلِص» کسی است که ناخالصی‌های خود را می‌بیند و برای برطرف کردن آن می‌کوشد، اما درجاتی از خلوص وجود دارد که به‌قدری خفی است که جز با لطف پروردگار برطرف نمی‌شود و «مخلَصین» اشاره به همین معناست.

و آنگاه با جملهٔ «**أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ**» که از برترین رحمت‌های الهی خبر می‌دهد کلام خود را به پایان می‌رساند.

ارحم الراحمین بودن خداوند به دلیل آن است که اولاً هرکس رحمت و لطفی دربارهٔ دیگری کند به یقین محدود است و غالباً در مقابل آن توقعی دارد

---

۱. ص، آیهٔ ۴۶.

و همچنین در مورد دوستان خود این کار را انجام می‌دهد، اما کسی که رحمتش نامحدود است و توقعی در مقابل آن ندارد و دوست و دشمن را شامل می‌شود، خداست. به همین دلیل او را «ارحم الراحمین» می‌گوییم.

نکته‌ها

۱. همراهی دعا با صلوات بر پیغمبر و آلش

در این دعای شریف و بسیاری از دعاهای صحیفهٔ سجادیه امام علیه السلام قبل یا بعد از دعای خود بر پیغمبر و آلش درود می‌فرستد و این در واقع به‌خاطر تبعیت از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «**كُلُّ دُعاءٍ مَحْجُوبٌ حَتّى يُصَلّىٰ عَلَى النَّبِيِّ**؛ هیچ دعایی به اجابت نمی‌رسد مگر صلوات بر پیغمبر (و آلش) فرستاده شود».[۱]

و شبیه آن چیزی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است. فرمود: «**لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوباً حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ**».[۲]

و در تعبیر دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «**مَنْ دَعَا وَ لَمْ يَذْكُرِ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رَفْرَفَ الدُّعَاءُ عَلَى رَأْسِهِ فَإِذَا ذَكَرَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رُفِعَ الدُّعَاءُ**؛ هنگامی که انسان دعا کند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را یاد ننماید دعا بالای سر او قرار می‌گیرد (و به آسمان‌ها بالا نمی‌رود) اما هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را یاد کند (و بر او درود بفرستد) دعا به آسمان‌ها می‌رود».[۳]

شاهد دیگر بر این مدعا حدیثی است که مرحوم علامه مجلسی در جلد ۹۱ بحارالانوار از امالی شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «**إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مَقْبُولَةٌ وَ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ**

---

۱. کنزالعمال، ج ۱، ص ۴۹۰، ح ۲۱۵۳.
۲. کافی، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۱.
۳. همان، ح ۲.

لِيَقْبَل بَعْضاً وَ يَرُدَّ بَعْضاً؛ هنگامی که کسی از شما دعایی به درگاه خداوند کند، نخست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله درود بفرستد، زیرا درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله مقبول است و چنین نیست که خداوند بخشی از دعای او را بپذیرد و بخش دیگرش را نپذیرد (بنابراین هر دو را به اجابت می‌رساند)».[1]

نظیر همین معنا به تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام در بحارالانوار، صفحهٔ ۳۱۲ آمده است: «**إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَابْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْأُخْرَى**؛ هنگامی که حاجتی به درگاه خداوند سبحان داشته باشی، نخست بر پیغمبر و آلش علیهم السلام درود بفرست، سپس حاجت خود را تقاضا کن (و بدان که هر دو به اجابت می‌رسد)، چراکه خداوند کریم‌تر از آن است که دو حاجت همراه هم از او بخواهند یکی را بپذیرد و دیگری را نپذیرد».[2]

از بعضی از احادیث نیز استفاده می‌شود که بهتر آن است که در آغاز دعا و پس از آن در هر دو مرحله، بر پیغمبر و آلش درود بفرستند، همان‌گونه که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «**مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ يَسْأَلُ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرَفَيْنِ وَ يَدَعَ الْوَسَطَ إِذَا كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ**؛ کسی که حاجتی به درگاه خدا داشته باشد، ابتدا بر پیغمبر و آلش درود بفرستد، سپس حاجت خود را از خدا بخواهد و در ادامه آن را با درود بر پیغمبر و آلش ختم کند (خداوند دعای او را مستجاب خواهد کرد)، زیرا پروردگار متعال کریم‌تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد و وسط آن را نپذیرد، چراکه می‌دانیم درود بر پیغمبر و آلش بر خداوند مخفی نمی‌ماند».[3]

---

۱. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۵۴، ح ۲۱.
۲. همان، ج ۹۰، ص ۳۱۴، ح ۱۸.
۳. همان، ص ۳۱۶، ح ۲۱.

۲. اهمیت صلوات در آموزه‌های اسلامی

در قرآن مجید و روایات اسلامی، اعم از روایاتی که از طرق شیعه نقل شده یا اهل سنت، اهمیت فوق‌العاده‌ای به مسألهٔ صلوات و درود بر پیغمبر و آلش دیده می‌شود.

قبل از هرچیز به قرآن مجید می‌نگریم که می‌فرماید: ﴿**إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً**﴾؛ «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و در برابر اوامر او کاملاً تسلیم باشید».[۱]

آغاز این آیه از درود خدا و فرشتگان آغاز می‌شود، سپس به مؤمنان دستور داده شده که بر آن حضرت درود بفرستند و تسلیم فرمانش باشند.

ممکن است این درود و صلوات مقدمه‌ای باشد بر مسألهٔ تسلیم بودن در برابر فرمان او، زیرا هنگامی که مقام والای آن حضرت را در پیشگاه خدا و فرشتگان و مؤمنان می‌بینیم، نتیجهٔ عملی آن، همان تسلیم بودن دربرابر فرمان اوست.

اضافه بر این، درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌تواند چند اثر عملی دیگر داشته باشد:

۱. این درود و صلوات نوعی حق‌شناسی دربرابر خدمات آن حضرت است و حق‌شناسی نوعی شکرگزاری است که سبب گستردگی نعمت می‌شود.

۲. این درود و طلب رحمت از خدا، مقام والای پیامبر صلی الله علیه و آله را در پیشگاه او والاتر می‌کند و طبعاً فیض بیشتری از ناحیهٔ او به پیروان و مؤمنانِ به او می‌رسد.

۳. این درود، حلقهٔ اتصالی است میان مؤمنان و پیامبر صلی الله علیه و آله که دائماً به یاد او باشند و تعلیماتش را فراموش نکنند.

---

۱. احزاب، آیهٔ ۵۶.

۴. این درود به یقین به‌خاطر صفات والای اوست و همین سبب می‌شود که مؤمنان به او به‌عنوان اسوه و سرمشق اقتدا کنند.

بنابراین، درود و صلوات بر پیامبرﷺ مسألهٔ ساده‌ای نیست، دارای آثار و برکات فراوان است.

البته درود خداوند بر پیغمبر و آلش با درود فرشتگان و مؤمنان ـ همان‌گونه که قبلاً اشاره شد ـ متفاوت است، خداوند رحمت می‌فرستد و فرشتگان و مؤمنان تقاضای رحمت الهی می‌کنند.

با توجه به این مقدمه به سراغ بخشی از روایاتی می‌رویم که در این زمینه وارد شده است:

در حدیثی که ابوبصیر از امام صادقؑ نقل کرده می‌خوانیم: «**اِذَا ذُکِرَ النَّبِیُّ**ﷺ **فَأَکْثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَیْهِ فَاِنَّهُ مَنْ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ**ﷺ **صَلَاةً وَاحِدَةً صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِکَةِ وَ لَمْ یَبْقَ شَیْءٌ مِمَّا خَلَقَهُ اللَّهُ اِلَّا صَلَّی عَلَی الْعَبْدِ...**؛ هنگامی که نام پیامبر برده شود درود فراوان بر او بفرستید چراکه هرکس یک صلوات و درود بر پیغمبر اکرمﷺ بفرستد خداوند هزار درود در هزار صف از فرشتگان بر او خواهد فرستاد و هیچ موجودی از مخلوقات خدا نخواهد بود مگر این‌که بر چنین بنده‌ای درود می‌فرستد».[1]

در حدیث دیگری از امام صادقؑ می‌خوانیم که فرمود: «**مَا فِي الْمِیزَانِ شَیْءٌ أَثْقَلَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اِنَّ الرَّجُلَ لَتُوضَعُ أَعْمَالُهُ فِي الْمِیزَانِ فَتَمِیلُ بِهِ فَیُخْرِجُ**ﷺ **الصَّلَاةَ عَلَیْهِ فَیَضَعُهَا فِی مِیزَانِهِ فَیَرْجَحُ بِهِ**؛ در ترازوی سنجش اعمال چیزی سنگین‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست. کسانی هستند که اعمالشان را در ترازوی سنجش عمل می‌گذارند، سبک و ناچیز است، سپس

---

۱. بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۰، ح ۱۱.

صلوات بر آن‌حضرت را بر آن می‌نهند، سنگینی می‌کند و برتری می‌یابد».[۱]

در حدیث دیگری از شخص پیغمبر اکرمﷺ آمده است: «**أَكْثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَيَّ نُورٌ فِي الْقَبْرِ وَ نُورٌ عَلَى الصِّرَاطِ وَ نُورٌ فِي الْجَنَّةِ**؛ بر من زیاد صلوات و درود بفرستید، زیرا صلوات بر من نوری است در قبر و نوری است بر صراط و نوری است در بهشت».[۲]

روایات در این زمینه فراوان است، مرحوم علامه مجلسی در جلد ۹۱ بحارالانوار بابی تحت عنوان «فضل الصلاة علی النبی وآله» ذکر کرده و در آن ۶۷ روایت در این زمینه از کتب مختلف آورده است.

در کتب اهل سنت نیز روایات فراوانی در این زمینه دیده می‌شود، ازجمله:

عایشه از پیغمبر اکرمﷺ نقل می‌کند که فرمود: «**مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ غَدَاً رَاضِياً فَلْيُكْثِرِ الصَّلَاةَ عَلَيَّ**؛ کسی که دوست دارد خدا را فردای قیامت ملاقات کند، در حالی که از او خشنود باشد، پس بر من زیاد صلوات بفرستد».[۳]

در مصنف ابن ابی‌شیبه آمده است که پیغمبر اکرمﷺ فرمود: «**مَنْ صَلّىٰ عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ عَشْرَ صَلَوَاتٍ وَحَطَّ عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ**؛ کسی که یک بار بر من صلوات بفرستد، خدا بر او ده بار صلوات می‌فرستد و ده گناه از گناهان او بخشیده می‌شود».[۴]

در روایتی آمده است: روزی پیغمبر اکرمﷺ به علیؑ فرمود: آیا بشارتی به تو بدهم؟ علیؑ عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، بفرمایید، چراکه شما همیشه بشارت دهنده به هر خوبی‌ای بوده‌اید. فرمود: جبرئیل الان از چیز عجیبی

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۵.
۲. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۶۴.
۳. کنز العمّال، ج ۱، ص ۵۰۴، ح ۲۲۲۹.
۴. المصنف، ج ۲، ص ۳۹۹، ح ۹.

به من خبر داد. امیرمؤمنان عرض کرد: چه خبری ای رسول خدا؟ فرمود: به من خبر داد که «**أَخْبَرَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي إذا صَلَّىٰ عَلَيَّ فَأَتْبَعَ بِالصَّلاةِ عَلىٰ أَهْلِ بَيْتِي فُتِحَتْ لَهُ أَبْوابُ السَّمَاءِ وَصَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ سَبْعِينَ صَلاةً وَأَنَّهُ إنْ كَانَ مِنَ الْمُذْنِبِينَ تَحاتَّ عَنْهُ الذُّنُوبُ كَما تَحَاتَّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ**؛ اگر یکی از امّت من هنگامی که بر من صلوات می‌فرستد، به‌دنبال آن بر اهل بیتم نیز صلوات بفرستد، درهای آسمان به‌روی او گشوده می‌شود و فرشتگان هفتاد صلوات بر او می‌فرستند و اگر از گنهکاران باشد، گناهانش فرو می‌ریزد، آن‌گونه که بر ها از درختان می‌ریزند».[1]

این بحث دامنه‌دار را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرمﷺ که ابن حجر، عالم معروف اهل سنت در کتاب الصواعق المحرقة آورده است، پایان می‌دهیم. فرمود: «**لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلاةَ الْبَتْراءَ! فَقالُوا: وَمَا الصَّلاةُ الْبَتْراءُ؟ قالَ: تَقُولُونَ: «أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ» وَتُمْسِكونَ، بَلْ قُولوا: أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**؛ هرگز صلوات ناقص و ناتمام بر من نفرستید! عرض کردند: صلوات ناقص و ناتمام چیست؟ فرمود: این‌که فقط بگویید: «أللّٰهُمَّ صَلِّ علىٰ محمَّدٍ» سپس امساک کنید، بلکه بگویید: أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».[2]

□ ■ □

۱. شرح علّامه خویی بر نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۱۴۶.